
کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
خطی
۱۷۳۸۴



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۳۸۴
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۰۸۵۴۹
۱۷۳۸۴
۲۰۸۵۴۹


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۳۸۴
شماره ثبت کتاب
۲۰۸۵۴۹
۱۷۳۸۴
۲۰۸۵۴۹



اگر پرسند که ده یار بهشت کدام

ده بهشتی اند قطع میدان

بوبکر عمر علی عثمان طلحه است زبیر و عبید

سعد وقاص سعید عبدالرحمن ازواج مطهرات

بود ... عایشه ... خدیجه

... حفصه ... زینب میمونه صفیه

ام سلمه ... یا ارحم الراحمین

لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر





بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خدای سزاواری پرستش الرحمن نیک بخلق بخشنده بر وجود و
حیات الرحیم بخشاینده برایشان به بقا و محافظت از آفات پس
در نیابیچ آوریده که ا ر حروف مقطعه سر ست از خانه غیب که
حبیب خود را صلی الله علیه وسلم بدان اطلاع داده بعد از آن جبرئیل علیه السلام
برایشان نازل شده و خبر خدا و رسول کسی بدانا وقوف ندارد و بعضی
از علما در یس گفته اند که اسم قرآن ست و در حقایق فرموده که نامی ست
از نامهای الهی دگویند اسم سوره ست و حدیث ان الله تعالی قرا طه و
یس قبل ان خلق السموات والارض بالف عام تأیید این قول میکند و
تفسیر ماوردی آورده که هفت نام حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
در قرآن واقع شده یکی یس ست و آنکه اهل بیت را آل طه و یس میگویند
تأکید این سخن میکند صد در کم از ینابیع امام قشیری قدس سره
فرموده که یا ایشارت بروز قیامت و سین بسر عباس ست از سرار او
با احباب اهل بیت و در بحر آورده قسم ست بهمه نبوت حبیب و البر مطهر او
بعض ببعضی بر آنند که معنی او یا انسان ست بلغت طی و یس در اصل
یا انیسین بوده که بجهت کثرت ندا بر سطری از و اقتصار نموده چنانچه
قد و ابهما منه الله در حقیقت آن ست که کلام عرب از کلیمه بحرفی تعبیر
میکنند چنانچه قد خلقت لها انی نعالت لجفانی یعنی وقف پس شاید که حرف سین

ایشارت

ایشارت بکلمه ما باشد و ان تقول که کل نت انسان ست و
مخاطب با انسان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که صفت کمال
انسان ست مر آنحضرت را ثابت ست و می شاید آن کلمه سید
باشد یعنی یا سید البشر و حدیث انا سید ولد آدم بصیر این
حرف بود و دیگر باید دانست که از مباحث حروف سین سوییت
اعتدالیه هست که مباحث زبر و بینات او توقف بسیار ست و هیچ حروف
دیگر این حالت ندارد لاجرم مخصوص بحضرت ختمیت که عدالت حقیقی
خود در طریق توحید و خود در احکام شرع بدو اختصاص میدارد
ترا ست مرتبه اعتدال در همه حال که در اختصاص توحید از
همه ممکن ست ترا در مقام جمع الجمع بدین فضیلت مخصوص
افضل از همه بجوی کلمات سابقه رواج رواجین قلب القرآن
پس اهتمام می توان نموده فلا ایت لشکری داده بسر انک
قلب ان لشکر زند و هم در جامع الاصول از صحیح ترمذی بروایت
انس ابن مالک رضی الله عنه روایت میکند که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم فرموده که لکل شیء قلب قلب القرآن یس
و هر که یس خواند و بنویسد از برای وی ده قرائت قرآن

نویسند و این سوره را نعم گویند که تمام میکرداند بر خوانند خود نیکویی هر
دو سرا و دعیه خوانند که دفع کرداند از وی همه بدیها و قاصیه نیز
نامند که روا کند که همه حاجتها را آورده اند که کفار مکه میگفتند ای
محمد تو فرستاده خدای تعالی نه و براحق تعالی فرمود که یس ای سید
وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ بحق قرآن محکم یا حکم کننده بحق خداوند حکم است آنکه
بد و بهتی که بی شک و بی شبه إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادگان
بسوی ازان فرستادگان بودن عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست که
توحید ست تا تو فرستاده شدی بطریق استقامت که راه هست
موصول بمقصد تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ قرآن فرستاده غالبست و حفص
رحمه الله بنصب لام خوانند یعنی قرآن را فرستادن قوی در ملک
الرَّحِيمِ مهربان بر خلق خود از فرستاده شده کافرانی تا بترسانی ره
یا بیم کنی و بترسانی از عذاب الهی قَوْمًا مَا أُنْذِرَ کرده‌ی اگر بیم
کرده شده اند آبَاؤُهُمْ پدران نزدیک ایشان بسبب دوری
در زمان فترت یا بیم کنی ایشان را با نچه بیم کرده شده اند
اندران دوری ایشان در زمان اسماعیل علیه السلام فَهُمْ غَافِلُونَ
پس ایشان بی خبر اند لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ بدرستی که درست شد

بعذاب

بعذاب عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ بر بیشتری کافران کاملان سخن از ما بعذاب
لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
پس ایشان نمیگروند نامرادانند خدای تعالی میداند نیست که
ایشان بر کفر میمیرند یا زمشرکه کشته شوند چون ابوجهل و اخوان
او إِنَّا جَعَلْنَا بدرستی که ما کردیم فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا در گردن
ایشان غلها فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ پس آن غلها پیوسته شده تا زنخ
بند نخدان ایشان و نمیگذارد که سر بجنبانند فَهُمْ مُقْمَحُونَ
پس ایشان سر در هوا مانده کانند و چشم بر هم نهاده
کننده کان تمثیل کرده مشرکان را بجمع که غلها بر گردن داشته اند
آورده اند که ابوجهل سوگند خورد که اگر پیغمبر را صلی الله علیه
وسلم در نماز بابند و سر مبارک او را بشکنند روزی دید که آن
حضرت صلی الله علیه وسلم نماز میکند و زان سنگی بر داشت
و نزد وی آمد چون دست بالا کرد بر وی زند در گردن وی خشک شد
و سنگ بر دست وی چسفید در گردنش بماند و این آیت آمد که
ایشان را باز داشتیم چنانچه معبودان ما را باز داشته شوند گویند که
قوم بنی مخزومی بجهد بسیار دست او را از گردن و مخزومی دیگر گفت که
من بروم و محمد علیه السلام را بدین سنگ بکشم چون نزدیک آن حضرت

صلى الله عليه وسلم آمد نابينا شد و اين آيت آمد كه وَجَعَلْنَا و
گردانيديم ما مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ در پيش روى ايشان سدّ ديوارى
و حجابى وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ايشان سَدًّا و پرده و مانعى
فَأَغْشَيْنَاهُمْ پس بپوشانيديم چشمهاى ايشان فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ
پس ايشان نمى بينند محققان گويند كه سد پيش طول امل است
و سد پس غفلت از جنايات گذشته هر كرا دو سد چنين احاطه
كرده باشند هر آينه چشم او پوشيده باشد از نظر دلايل قدرت
و نه بينند راه فلاح و هدايت وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ و يكسان است
بر ايشان ءَأَنْذَرْتَهُمْ آنكه بيم كنى ايشانرا أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ
يا بيم نكنى لَا يُؤْمِنُونَ نمى گروند ايشان كه علم قديم بقدر و موت
ايشان بر كفر حكم كرده إِنَّمَا تُنْذِرُ جز اين نيست كه تو بيم و آگاهى
آگاهانيدن تو بدين مترتب باشد مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ كسيرا
كه پيروى قرآن كند و موعظه آن بسمع قبول كند بشنود
وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ و بترسد از خداى تعالى بِالْغَيْبِ بپوشيده كى
يعنى در نهان ازو بترسد نه در نظر خلقان يا از حق تعالى ترسد در آنچه
غايبست ازو يعنى از امور اخروى فَبَشِّرْهُ پس مژده ده آن ترسنده را
بِمَغْفِرَةٍ بآمرزش گناهان گذشته وَأَجْرٍ كَرِيمٍ و بمزد گرامى يعنى
بهشت و در اسباب نزول آمده كه بنو سلمه گفتند كه يا رسول الله خانهاى ما

اى ابن ام سلمه يك طايفه عرب بيت
ايمان آورده كى ١٢

از مسجد

از مسجد دوريست اگر نزديك مسجد خانه كنيم چگونه باشد آيت آمد كه
إِنَّا نَحْنُ بدرستى كه ما نُحْيِي الْمَوْتَى زنده گردانيم مردگان را ببعث دلهاى
مرده را بهدايت وَنَكْتُبُ و بنويسيم مَا قَدَّمُوا آنچه از پيش فرستاده اند
از اعمال صالحه و طالحه وَآثَارَهُمْ و بنويسيم پيهاى يعنى نشانهاى اقدام
ايشانرا كه بمسجد ميروند مراد آنست كه خطوات ايشانرا بكار خطيات
ايشان خواهد بود و بهر قدم رقم عنايت بر صحيفه احوال ايشان كشيده
خواهد شد وَكُلَّ شَيْءٍ و همه چيز را أَحْصَيْنَاهُ نگاه داشته ايم بيان كرده
فِي إِمَامٍ مُبِينٍ در دفترى كه پيشواى روشن است يعنى لوح محفوظ بعد
از آن نزول اين آيت حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم فرمود كه اى
بنى سلمه در مواضع خود باشيد ثواب آثار اقدام شما را مينويسند
در صحيح مسلم آورده كه بزرگترين كسى در مزد و ثواب كسى است كه دورتر باشد
راه آمدن او بمسجد و بعضى گفته اند كه آثارهم سنتهاست از آنكه حسنه باشد چون
علمى كه بمردم آموزند تا وقتى كه بر مواضع خير كنند يا صدقه جاريه چون پل و رباط
و مسجد يا سيئه چون سنتهاى باطل و نامشروع بظلم حق سبحانه و تعالى ...
تا همه را بنويسند و بوقت مكافات مناسب هر اثرى جزا خواهد بود از مكافات
عمل غافل مشو: گندم از گندم بروید جو ز جو: اينچنين گفته است پيرى معنوى:
كاى برادر آنچه كارى بدروى: وَاضْرِبْ لَهُمْ و بيان كن براى اهل مكه مَثَلًا
أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ مثل اهل انطاكيه إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ چون آمدند فرستادگان
بدان ده فرستادگان آورده اند كه حضرت عيسى عليه السلام قبل از رفع خليفه

وی که شمعون نام داشت بعد از رفع وی و حواری یکی یحیی و تومار الصفا:
گفتندی با ماروس و ساوس و بعضی گفتند که صادق و صدوق را کنند بادی
فرستاد تا خلق بخدای تعالی دعوت کنند ایشان نزدیک شهر رسیدند و پیری
دیدند که گوسفندان می چرانید وبرو سلام کردند پیر پرسید که چه کسانید
شما گفتند که ما یار رسولان عیسی پیغمبریم و خلق را از بادیه ضلالت
بمنزل هدایت میخوانیم پیر گفت بر صدق دعوی خود هیچ برهانی دارید.
حواریان گفتند که ازی بیمار را شفا دهیم و ابرص را و انکه او را علتی بود
صحت بار آریم پیر گفت که فرزند من بیمار است و اطبا از علاج او عاجز
اگر شما درمان او را دوا کنید من بخدای شما بگروم ایشان بر سر بالین
وی آمدند دعا کردند دفعةً صحت کامل یافت نظم قدم نهاده بر هر دو
دیده جا کردی بیکنفس دل بیمار را دوا کردی و پیر ایمان آورد وی حبیب نجار
است رحمة الله و صاحب یس گویند که سیصد سال قبل از زمان
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بوی گرویده بود و یکی از انساقت
القصه خبر این دو رسول در انطاکیه فاش شد در انطاکیه و بیماران
بسیار از برکت ایشان بدولت صحت رسیدند ملک شهر که در معالم التنزیل
گویند نام او انطیخس بود و او می بود بت می پرستید از حال ایشان خبر یافت
و بر ملت موسی دعوی ایشان مع بت پرستی و اقرار بوحدانیت الهی بود مطلع
شده ایشان را بزندان کرد و شمعون الصفا از پی ایشان آمد با خواص
ملک آشنای آغاز کرد و بسبب دانش و حکمت مقرب پادشاه شد و اذ ارسلنا

یادکن

یادکن چیزی فرستادیم الیهم اثنین بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر یعنی
عیسی و شمعون فرستادند بامر ما فکذبوهما پس تکذیب کردند اهل آن
ده ایشان را بزندان باز داشتند فعززنا بثالث پس غالب کردانیدیم
ایشان را و حفص بیشتر بخوانند یعنی قوت دادیم بثالث بسیوم فرستاده
که بقول شمعون یا بسیوم یا یونس بود فقالوا پس گفتند این فرستاد
کان با مردم انطاکیه که انا الیکم مرسلون بدرستیکه ما بسوی شما فرستادگانیم
از نزد عیسی علیه السلام و یا از نزد خلیفه وی بملک واصل کردانند
و بشنید که آن ملاح گشت و نزد او مقرب شد و مدتی بر آن گذشت
و شمعون بملک گفت بسمع من رسیده که دو مرد را بزندان حبس
کرده اند سبب آن چیست نشنیده که ایشان چه میگویند ملک گفت
از ایشان چیزی نشنیدم پس ایشان را طلب کرد و شمعون گفت شما را که
فرستاده است ایشان گفتند الله الذی خلق کل شیء ولیس له شریک و
یعنی آن خدا یک افریده است همه اشیا را و نیست او را شریکی پس شمعون
گفت خدای خود را وصف و ایجاز کنید در بین سخن حواریان
گفتند یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید یعنی صفت خدای ما آنست که میکند
آنچه که اراده او تعلق میگیرد شمعون گفت حجت شما چیست بر صدق
قول شما حواریان گفتند آنچه ملک طلبد ملک فرمود پسری آوردند که
مطموس العین بود یعنی از مادر نابینا زاده بود و موضع چشم او هموار
بود دعا کردند موضع چشم شکافته و دو فندق نهادند در موضع

حلقهٔ او ورا دو چشم چون ستاره تابان شد سؤال اگر کویند ایشان آن
معجزه از کجا باشد جواب گوییم که از دعای حضرت عیسی علیه السلام آنگاه شمعون
ملک را گفت میخواهم که تو هم از خدای خود طلب کنی که مثل این صنعت بکند
تا ترا و خدای ترا شرف باشد ملک گفت سر خدای ما از تو پوشیده نیست
نمی بیند و نمی شنود و از او نفع و ضرری نیست ملک آن دو حواری را گفت
اگر خدای شما قادر باشد بر زنده کردانیدن میت ما بخدای شما ایمان آریم
ایشان کفتند خدای ما بر همه چیز قادر است ملک فرمود این جا پسری است
هفت روز است که مرده است پدر و مادر او غایب است و او را دفن نکرده اند دعا
بکنید تا زنده کردد او را آوردند آن مرده متغیر کشته و کنده شده بود
آن دو حواری دعا کردند او زنده شد و برخواست و بوحدانیت حق تعالی
اقرار کرد و برسالت ایشان اعتراف نمود و بعد از آن جوان گفت هفت
روز بود من مرده بودم و مشرک بودم مرا در آوردند در هفت وادی
آتش و من خبر میدهم و میترسانم شما را از آنچه شما در آنید یعنی کفر که
بسبب او در آتش دوزخ خواهید در آمد پس بباید که ایمان آرید تا از
آنچه من دیده ام نجات یابید آنگاه گفت آن جوان کشاده شد درهای آسمان
و دیدم من جوان نیکوروی که شفاعت میکرد این سه کس را و آن جوان نیکوروی
حضرت عیسی علیه السلام بودند ملک گفت آن سه کس کیانند جوان اشارت
کرد بشمعون و باین دو حواری و شمعون چون دید که قول آن پسر در ملک
اثر کرد نصیحت کرد ملک را و از حال خود خبر داد با وی پس ایمان آورد ملک و اهل

انطاکیه

انطاکیه بعضی ایمان آوردند و بعضی ایمان نیاوردند و بر کفر ثبات ورزیدند
حضرت حبیب علیه السلام صیحه کرد هر که ایمان نیاورده بود همه مردند قالوا
ما انتم الا بشر مثلنا کفتند کافران که نیستید شما آدمی مثل ما یعنی شما فضل
نیست بر ما که اقتضا کند تخصیص شما را بآنچه دعوی میکنید یعنی رسالت و
مرفوع خوانده بشر بنابر انتقاض نفی است بالا زیرا که معنی مقتضی اعمال
کلمهٔ ماست وما انزل الرحمن من شیء و نه فرستاده است خدای هیچ شیء
از اشیا را از آسمان و نه وحی و نه رسالت را ان انتم الا تکذبون نیستید
شما مگر که دروغ میگویید در دعوی رسالت قالوا ربنا یعلم انا الیکم لمرسلون
حواریان گفتند که خدای ما میداند که ما بسوی شما رسولانیم بشاهد
کردانیدن حق سبحانه معجزها جار مجرای قسم بود در دعوی رسالت و زیاده
کردن لام موکد را بنابر انکار مخاطبین وما علینا الا البلاغ المبین
و نیست بر ما مگر رسانیدن پیغام مبین یعنی ظاهر و مبین بآیاتی که
شاهد است بر آن ذکر این کلام بنا بر آنکه ایشان که حق رسالت
گذاردند و معجزها نمودند کفار ایمان نیاوردند پس حواریان گفتند
آنچه بر ما بود بیان کردیم دیگر شما میدانید اگر عقوبت ببینید بسبب
اعمال ناپسندیدهٔ شما خواهد بود قالوا انا تطیرنا بکم التطیر فال بد
گرفتن و شوم داشتن یعنی گفتند کافران پیغامبران را که شوم داشتیم ما

شما را و فال بد گرفتیم بنقصان میوها و امطار ایستادن باران و فال بد گرفتن
از جهت استبعاد کفار بود دعوی ایشان را و قبیح شمردن کافران
بود مر ایشان را و تنفر آنها بود از ایشان و نقصان میوها بسبب تکذیب
کفار ایشان را و شومی انکار ایشان بود و آنها ندانستند شومی خود را
و با ایشان نسبت کردن لئن لم تنتهوا اگر از گفتهٔ خود و دعوی خود
باز نه ایستید لنرجمنکم و لیمسنکم منا عذاب الیم هر آینه سنگسار کنیم شما را
و برسد شما را از ما عذاب الیم یعنی شکنجهٔ دردناک قالوا طائرکم معکم و
گفتند پیغامبران که فال بد شما با شماست یعنی بسبب شومی عقیده و اعمال
بد شما نقصان شده است در معیشت شما و قحط و عسرت بر شما مستولی شده
ءائن ذکرتم جواب شرط محذوف کرده شده یعنی تطیرتم یا توعدتم بالرجم و
التعذیب یعنی اگر وعظ و پند دهیم فال بد میگیرید بما و ما را شوم میدارید
و قحط و عسرت را بسبب ما میدانید با آنکه ما سبب راحت شما ایم اگر
راحت دو جهان باید با آنکه پند دهیم ما را شما وعید و تهدید میکنید بسنگ
سار کردن و عذاب الیم بل انتم قوم مسرفون الاسراف از حد در گذرانیدن
بلکه شما قومید که عادت شما از حد گذرانیدن است در معصیت بنی ازین جهت
رسیده است شما را شومی یا از حد گذرانیدن در ضلالت آورده اند که شمعون
با ملک به بتخانه آمدی و خدا را سجده کردی و مردم میدانستند که او بت پرست
میکند ملک بروی اعتماد کردی مشورت او بر هیچ مهم اقدام نکردی روزی

شمعون

شمعون پرسید که ای ملک من شنودم که دو کس غریب را بزندان کرده چیست
ایشان را سبب چیست ملک گفت ایشان دعوی میکنند که غیر من خدای دیگر
هست شمعون از روی تعجب فرمود که بگو تا ایشان را حاضر کنند که گفتار
ایشان را تعجب کرده اند ملک امر کرد تا ایشان را حاضر کردند شمعون ایشان را
دید ندیده وار نشستند و شمعون گفت ایشان را که راهی پرستید
گفتند ایشان که آنکه آفریده کار زمین آسمان است شمعون گفت که خدای
شما چه میسازد حواریان گفتند که خدای ما نابینا را بینا میکرداند شمعون
از ملک التماس کرد تا نابینا بر حاضر کردند شمعون فرمود حواریان را که خدا
خود را بگوید که تا نابینا را بینا کرداند ایشان دعا کردن فی الحال بینا شد
شمعون گفت ما نیز از خدای خود در خواهیم تا همین کار بکند شمعون را
ملک آهسته گفت که ای شمعون تو نمیدانی که خدای ما نمی بیند و نمی
شنود و بر هیچ چیز قدرت ندارد شمعون دیگر بار گفت که ای حواریان خدای
شما دیگر چه توان کرد حواریان گفتند که خدای ما قدرت دارد که مرده را
زنده کرداند شمعون گفت اگر خدای شما این مرده را زنده کند ما همه بوی
ایمان آریم و بود و کروهی بسی دختر ملک را مدت هفت روز شده که مرده
است شما دعا کنید آن دختر زنده شود حواریان دعا کردند دختر زنده
شد ملک با قوم ایمان آوردند و برخی دیگر قصد پیغامبران و مؤمنان

کردند حبیب نجار را خبر کردند که کفار در مقام ایذای اهل ایمان اند از منزل خود
متوجه آن سو شد چنانچه حق سبحانه و تعالی فرموده که وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ
و آمد از دورتر جای از شهر رَجُلٌ مردی یعنی حبیب نجار و بوده که می شتافت تا رسید
قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ پی
روی کنید کسی را که نمی خواهد از شما اجرا مزد بر تبلیغ رسالت وَهُمْ مُهْتَدُونَ
و ایشانان راه یافتگانند بسوی هر دو سرا وَمَا لِيَ و چیست مرا که از روی
لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي نه پرستم آنکسی را که بیافرید مرا مگر آنرا که بیافرید مرا و از عدم
بوجود آورد وَإِلَيْهِ و بسوی حکم خدای تعالی تُرْجَعُونَ باز گردید خواهید
شد در قیامت اضافه فطرت بخود اظهار شکر است و اضافه بعث
بکافران مبالغه در تهدید و زجر أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ یا فرا گیرم بجز خدای
آلِهَةً خدایان دیگر یعنی بتان إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَٰنُ اگر خواهد خدای بضری بلا
یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رساند لَا تُغْنِ عَنِّي کفایت نمیکند از من
شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا در جهان بیان چیزی را از آن یعنی ایشان از من بلا دفع
نکنند وَلَا يُنْقِذُونِ و نرهانند و خلاص کنند پس اگر من آنرا که توانا اند بر
بر نفع و ضرر نه پرستم و عبادت آنکه قادر نیست بر رسانیدن نفع و رهانیدن
از ضرر دست بدارم إِنِّي إِذًا لَفِي بدرستی که من آن هنگام ضَلَالٍ
مُبِينٍ در گمراهی آشکارا باشم پس چون قوم این سخن از وی شنود

شنودند

شنودند قصد قتل او کردند و او روی به پیغامبران آورد إِنِّي آمَنْتُ
بدرستی که من بگرویدم بِرَبِّكُمْ با فریدگار شما فَاسْمَعُونِ پس
شنوید ایمان مرا تا فردا بر ایمان من گواهی دهید و گفته اند که این
خطاب با قوم کرد ایشان او را سنگ میزدند تا کشته شد و قبر او در بازار انطاکیه
است و قولیست که او را کشتند و خدای تعالی او را زنده کرد و به بهشت
بردند امام حسن بصری رحمة الله علیه آن است که چون حبیب نجار را قصد
کردند حق سبحانه و تعالی مرده او را باسمان بردند از روی کرامت قِيلَ گفته شد
مر او را یعنی حبیب نجار را که ادْخُلِ الْجَنَّةَ در آی در بهشت پس چون در بهشت
در آمد قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي گفت کاشکی قوم من يَعْلَمُونَ دانا شوندی بِمَا غَفَرَ لِي
بانچه بیامرزید مرا پروردگار من وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ بتشدید نیز
قرات کرده شده است و کلمه ما در بما غفر لی ما مصدریه است یعنی کا
کاشکی قوم من عالم شوندی بمغفرت من یعنی بامرزیدن من یا موصوله است
و کلمه با در بما غفر لی صله یعلمون است یعنی ای کاشکی قوم من عالم
شوندی بان چیزی که آمرزید مرا یا کلمه ما استفهامیه است و کلمه
با صله غفر لی یعنی بچه چیز آمرزید مرا وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ
و نه فرستادیم ما بر قوم حبیب از بعد او یعنی از بعد هلاک گردانیدن او

ربی

مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ لشکری از آسمان از برای هلاک کردن ایشان آن قوم یعنی
نانکه فرستادیم ما در روز حرب بدر و روز حرب حنین بلکه کفایت کرد
در هلاک کردن آنها صیحهٔ فرشته که آن حضرت جبرئیل علیه السلام است
و در این کلام استحقار است مر هلاک آن قوم را یعنی حقیر شمردن است
هلاک آنها و نیز در این کلام ایما است بتعظیم حضرت مصطفی صلی الله
علیه السلام وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ و نبودیم ما منزلین یعنی فرستنده فرشتگان
بر کسی یعنی حاجت نباشد ما را بلشکر فرستادن و بعضی فرموده اند که کلمهٔ
ما موصوله است و معطوف است بر قول الله تعالی که جند من السماء یعنی
فرستادیم ما آن چیزی که بودیم ما فرستنده قبل از آن قوم بر اقوام سابقه مثل
سنگ و باد و باران سخت إِنْ كَانَتْ نبود آن مؤاخذه با عقوبت
إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک آواز کردن که آواز کرده بود حضرت جبرئیل
علیه السلام و قرائت کرده شده است نیز صیحةٌ برفع بنا بر آنکه کان تامه
است فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ پس ناگهان همه مرده مانند خمود فرو شدن
آتش تشبیه کرده شد با آتش از جهت اشارت کردن بآنکه زنده همچو
آتش بر اینده است و مرده همچو خاکستر فرو نشسته بعضی فرموده اند که حضرت
جبرئیل علیه السلام بزوی دروازه شهر ایشان گرفت و بانگی کرد که از هیبت آواز
او زهره های ایشان طرقید و همچو خاکستر ناچیز شدند يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ دفع کرده

والغفران

والغفران و حسرتها و اندوه و هما برای بندگانکه در آن وقت هلاک شدن
ایشان باید که اندوه خورند برای آنکه چرا ایمان نیاوردند مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ
رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ و نیامد بایشان هیچ پیغمبری الا که
ایشان بان پیغمبر استهزاء و تمسخر میکردند و تمسخر میکردند گویی از زهر
ند نشو یعنی آنکسانند تمسخر میکردند بان کسانیکه نصیحت میکردند
باخلاص که متعلق بود بنصیحت ایشان سعادت و فوز نجات و خیر دارین
مستحق اند بآنکه حسرت و اندوه خورند بآنکه حسرت کرده شود برآنها و بعضی
فرموده اند که دریغ خورده اند بر حال آنها رسل و ملئکه و مؤمنان و بعضی فرموده اند که
جائز است حسرت از الله تعالی باشد ابدا انها أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمی
دانند أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ بسیار قوم را هلاک کردیم از ایشان در
اوقاتهای گذشته أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ بحسب بدل است
از کم اهلکنا یعنی آیا نمی بینند کثرت کردن ما گروه سابقه را و نمی بینند
بودن آنها را که رجوع نمیکنند بدنیا و نیز قراءت کرده اند إِنَّهُمْ
إِلَيْهِمْ بکسر همزه بنا بر آنکه کلام مستانف است و علی حده است یا آنکه
جملهٔ مستانفه جواب سوال مقدر است گویا سوال کرده شد که آنها
هلاک شده اند بدنیا خواهند آمد جواب فرمود که إِنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ
یعنی هرگز بدنیا نخواهند آمد وَإِنْ كُلٌّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ
قراءت کرده ابن عامر و عاصم و حمزه لَمَّا بتشدید میم بمعنی الا برین تقدیر

کلمهٔ ان نافیه می باشد وجمیع فعیل بمعنی مفعول یعنی جمع کرده شده ولدینا ظرف است
مر جمیع را ومحضرون یعنی چنین میشود که نباشند همه مگر که جمیع نزد ما حاضر
کرده شده اند در روز قیامت از برای جزا یعنی مؤمن و کافر در قیامت
حاضر آریم وجزای هر یک را برسانیم وباقی قرا لما خوانده اند بتخفیف میم وکلمهٔ
ما را زایده داشته اند وکلمهٔ ان را مخففه بوده اند که مخففه است از مثقله چنین
میشود که ان کلا لما جمیع لدینا محضرون یعنی بدرستیکه جمیع نزد ما حاضر کرده
شده اند در روز حساب از برای جزا وچون ایما کرد بروز قیامت یعنی خلق وجزای
ایشان بیخبر کرد دلایل هستی وقدرت بر احیا واموات وگفت وآیة لهم و
نشانه ودلیل مر ایشان را بر هستی آفریدگار وقدرت بر زنده کردانیدن خلق بعد
از مرگ الارض المیتة این زمین مرده بی گیاه است در زمستان احییناها
زنده میکردانیم در بهار واخرجنا منها وبیرون میآریم از وی حبا دانه
کندم وجو وغیر آن فمنه یاکلون پس از وی خورند تقدیم کرده منه جار
مجرور است ومتعلق بیاکلون که متعلق است از جهت دلالت کردن بر آنکه
حب جنسی دانه است اعظم آن اشیاست که معیشت حیوانات وآدمی از وی
او بانست وجعلنا فیها جنات وکردانیدیم یعنی آفریدیم در زمین بوستا
نها من نخیل واعناب نخیل جمع نخل است ونخل درخت خرما را کویند و
اعنابا جمع عنب یعنی انکور یعنی آفریدیم در زمین بوستانها که در وی انواع
درختان خرماست وانواع درختان انکور است جمع کرده نخیل واعناب را تا

دلالت

دلالت کند بر انواع وجمع نکرده حب را بر بنا آنکه جنس مشهور است باختلاف
انواع وفجرنا فیها وقرائت کرده شده نیز فجرنا بتخفیف جیم وتفجیر وفتح
ست لفظ بعضی یعنی کشادیم ما در زمین من العیون بعضی از عیون را
یعنی چشمهای آب را حذف کرده شده موصوف را اقامت کرده شده صفت را
در مقام او ومیتوانند که کلمهٔ من زایده باشد چنانکه اخفش فرموده لیاکلوا من
ثمره تا بخورند از میوهٔ او وضمیر ثمره راجع است بما ذکر یعنی از میوهٔ ما ذکر که
آن حبات است وبعضی فرموده اند که ضمیر راجع است بالله که کلام وارد است
بطریقه التفات از تکلم بغیبت ووجه اضافه ثمره بالله بنا بر آنکه مخلوق الله تعالی
ست وقرائت کرده حمزه وکسائی رحمهم الله ثمره بضم ثا وضم میم واینچنین لغت
نیز آمده است در وی یا جمع ثمار است وثمار جمع ثمره بس جمع الجمع باشد
وباقی قرا بفتح ثا ومیم خوانده اند ونیز قرائت کرده شده است بضم
ثا وسکون میم وما عملته ایدیهم کلمهٔ ما موصوله ومعطوف است
بثمره یعنی تا بخورند آن چیزی را که عمل کرده است او را دستهای ایشان
ومراد چیزیست که اخذ کرده میشود از ثمر مثل عصیر وشیره ومانند اینها
وعبد الله ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که کشت کردن ودرخت
نشاندن ووصل کردن نخل آدمیان است ومراد بانبات نخل خدا است
عز وجل معنی چنانست که تا بخورند از آن میوه ها یکه آفریده خدای تعالی و
از انچه کسب کرده است دستهای ایشان مثل کشتنه وغیر آن وبعضی نوشته اند

ما نافیه است یعنی عمل نکرده است آن ثمر را دستهای ایشان یعنی ثمر از آنست که خلق
میکند الله تعالی و قرائة کرد حمزه و کسائی و عاصم روایت کرده ابی بکر از عاصم ما
عملت بغیر ها و باقی قرّا قراءت کرده ما عملته ایدیهم افلا یشکرون آیا شکر نمیکنند
همزه از برای استفهام انکاریست و مراد امر است بشکر بطریق انکار بر ترک او را
سبحان الذی خلق الازواج کلها پاکست خدای تعالی که خلق کرده همه اشیا
گونه گونه رنگ و رنگ جفت جفت یعنی همه انواع و اصناف را از هر جنس از حیوان
و نبات و حجر و مانند آن مما تنبت الارض از آن چیزها که میرویاند زمین از نبات
درخت و نبات و انبات کرده بزمین بطریق مجاز زیرا که رویانندهٔ حقیقی حق
سبحانه و تعالی است و من انفسهم و از نفسهای ایشان یعنی از نرها و ماده ها و مما لا
یعلمون و از آن چیزها که نمیدانند ایشان از عجایب مصنوعات و غرایب مبدعات
آن اموری که مطلع نکردانید الله تعالی ایشانرا از آن امور و نگردانید
آن امور را بطریق معرفت خود و بعضی فرموده اند که مما لا یعلمون آنست که
دریاها آفریده است در زمینها و در آسمانها که آدمیان آنرا ندانند و بعضی
فرموده اند که مراد نعمتهای بهشت است که آدمیان ندانند چنانکه در خبر است که
خدای تعالی فرموده است که اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت و لا اذن
سمعت و لا خطر علی قلب بشر یعنی آماده کرده ام من از برای بندگان صالح
خود چیزها که ندیده است هیچ چشمی و نشنوده است هیچ گوشی و خطور
نکرده بر دل هیچ آدمی وآیة لهم اللیل نسلخ منه النهار و نشانهٔ و دلیل ایشانراست

بر هستی

بر هستی ما شب است بیرون می آریم از شب روز را نسلخ بمعنی بیرون آوردنست از
پوست و استعاره کرده شده از این معنی از برای بیرون آوردن روز از شب
فاذا هم مظلمون پس در این هنگام آنها در آیند کائنند در ظلمتها یعنی
در تاریکیها یا آنکه آنها باقی میمانند در ظلمت بنا بر آنکه الله تعالی خلق کرده
دنیا را تاریک پس از آن خلق کرده آفتاب را چون چراغ پس هر جا که هیکل آفتاب
طلوع کند میگردد دنیا روشن و هر جا که هیکل غروب میکند باقی میماند
تاریک همچنانکه بود در سابق بعضی فرموده اند نسلخ منه النهار ای ننزع
الضوء فاذا بقوا اهل الدنیا فی الظلمة الاصلیة یعنی سلکنیم ما از وی روشنی
را پس فی همانند اهل دنیا در تاریکی اصلی والشمس تجری لمستقر لها و دلیل روشن
و واضح بر علم و حکمت و تقدیر خداوند عز اسمه آفتابست که جاری میگردد تا
مقامیکه قرارگاه اوست و آن مدت معین است منتهای سیر اوست یعنی بانجام میرسد
و باز میگردد و تشبیه کرده شده است بمستقر مسافر که هر جا قطع میشود سفر
گردد بمقام خود باز گردد یا مراد بمستقر مغرب و مشرق هر جزویست زیرا که مر آفتاب
را سیصد و شصت مغرب و مشرق است که هر روزی از مشرقی طلوع میکند و بمغرب
غروب میکند و جاری میگردد تا سال دیگر عود میکند بهمان مشرق و مغرب
یا مراد بمستقر منقطع جریان اوست نزد خرابی عالم یعنی جریان اوست تا انتهای
دنیا و منقول است از ابن عباس رضی الله عنهما قرائة کرده تجری لا مستقر لها
یعنی جاری میگردد تا روز قیامت و او را قراری نیست و بعضی فرموده اند که مستقر

ما فیه است یعنی عمل نکرده است آن ثمر را دستهای ایشان یعنی ثمر از انست که خلق
میکند الله تعالی قراءة کرد حمزه و کسائی و عاصم روایت کرده ابی بکر از عاصم ما
عملت بغیر ها و باقی قرا قراءت کرده ما عملته بها أفلا یشکرون آیا شکر نمیکنند
همزه از برای استفهام انکار است و مراد امر است بشکر بطریق انکار مرتبه که او را
سبحان الذی خلق الازواج کلها پاک است خدای تعالی که خلق کرده همه اشیا
گونه گونه رنگ رنگ جفت جفت یعنی همه انواع و اصناف را از هر جنس از حیوان
و نبات و حجر و مانند آن مما تنبت الارض از آن چیزها که میرویاند زمین از نبات
درخت استان و انبات کرده بر زمین بطریق مجاز زیرا که رویاننده حقیقی حق
سبحانه و تعالی است و من انفسهم و از نفسهای ایشان یعنی از نرها و ماده ها و مما لا
یعلمون و از آن چیزها که نمیدانند ایشان از عجایب مصنوعات و غرایب مبدعات
آن اموری که مطلع نگردانید الله تعالی ایشان را از آن امور و نگردانید
آن امور را بطریق معرفت خود و بعضی فرموده اند که مما لا یعلمون آنست که
در دریاها آفریده است در زمینها و در آسمانها که آدمیان آن را ندانند و بعضی
فرموده اند که مراد نعمتهای بهشت است آن را کسی نداند چنانکه در حدیث است که
خدای تعالی فرموده است که اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت و لا اذن
سمعت و لا خطر علی قلب بشر یعنی اماده کرده ام من از برای بندگان صالح
خودم چیزها که ندیده است هیچ چشمی و نشنوده است هیچ گوشی و خطور
نکرده بر دل هیچ آدمی و آیة لهم اللیل نسلخ منه النهار و نشانه و دلیل بر

برهستی

برهستی ما شب است بیرون می آریم از شب روز را نسلخ بمعنی بیرون اوردن است از
پوست و استعاره کرده شد از بین معنی از برای بیرون آوردن روز از شب
فاذا هم مظلمون پس در این هنگام آنها در آیند کاشند در ظلمتها یعنی
در تاریکیها یا آنکه آنها باقی میمانند در ظلمت بنا بر آنکه الله تعالی خلق کرده
دنیا را تاریک بعد از آن خلق کرده آفتاب را چون چراغ پس هر جا که آفتاب
طلوع کند میگردد دنیا روشن و هر جا که غروب میکند باقی میماند
تاریک همچنانکه بود در سابق بعضی فرموده اند نسلخ منه النهار ای نزع منه
الضوء فاذا هم مظلمون اهل الدنیا فی الظلمة الاصلیة یعنی سلب میکنیم ما از وی روشنی
را پس ایشان همانند اهل دنیا در تاریکی اصلی والشمس تجری لمستقر لها و دلیل روشن
و واضح بر علم و حکمت و قدرت خداوند عز اسمه آفتاب است که جاری میگردد تا
مقامیکه قرارگاه اوست و آن منتهای سیر اوست یعنی با نجام میرسد
و باز میگردد و تشبیه کرده شده است بمستقر مسافر که هر جا قطع میکند و سیر
کرده بمقام خود باز گردد یا مراد بمستقر مغرب و مشرق هر روز است زیرا که مر آفتاب
را سیصد و شصت مغرب و مشرق است که هر روزی از مشرقی طلوع میکند و بمغربی
غروب میکند و جاری میگردد تا سال دیگر عود میکند بهمان مشرق و مغرب
یا مراد بمستقر منقطع جریان اوست نزد خرابی عالم یعنی جریان اوست تا انتهای
دنیا و منقول است از ابن عباس رضی الله عنهما قراءة کرده تجری لا مستقر لها
یعنی جاری میگردد تا روز قیامت و او را قراری نیست و بعضی فرموده اند که مستقر

آفتاب زیر عرش است چنانکه ابو ذر رضی الله عنه روایت کرده از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم که آفتاب غروب میکند و میرود در تحت عرش و سجده میکند
الله تعالی را تا آخر حدیث ذالک الجری جاری شدن آفتاب بر نهج مخصوص
متضمن نیست حکمتها را که قاصر اند همه زیرکان از احصای آن تقدیر العزیز
یعنی تقدیر آن غالبیست که غالب است بقدرت بر همه مقدورات العلیم دانا
عالم است بهمه اشیا و محیط است علم او بهمه اشیا والقمر قدرناه منازل یعنی ماه را
تقدیر کرده ام او را منزلها که بیست و هشت منزل یعنی فرموده ایم که در هر منازل
سیر میکند هر شب از منزلی بیرون میاید و بمنزلی فرود میاید حتی عاد کالعرجون
تا آنکه گردد مثل شاخ خوشه خرما باریک و دوتا شده القدیم کهنه یعنی ماه در منازل
سیر میکند تا آخر ماه و میگردد باریک یعنی مثل آن شاخ خرما که صلابت برو کرده شده
وخشک و باریک شده و دوتا شده و بعضی فرموده اند که قدرناه ای بینا للقمر فی
السیر منازل یعنی بیان کردیم سایر اورا منزلها که نزول میکند هر شبی در منزلی
تا منتهی میشود بمستقر خود و تجاوز نمیکند از آن مستقر و باز میگردد بهمان
منزل و انچنین باشند تا انقضای دنیا و بعضی فرموده اند که جمله منازل فلک
را ماه در یکماه قطع راه کند و آفتاب در یکسال قطع راه کند و هر یک بمستقر خود وار
گردند و باز گردند و ائمه تفسیر در مقدار ماه و آفتاب خلاف کرده اند مقاتل رحمه الله
فرموده که سعت ماه هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ است و بعیده او مثل ور است
در روشن نیست و روشنی او را نور گویند و او منور است و وسعت آفتاب نیز

ماهمین مقدار است

همین مقدار است و روشنی هر دو در ابتدا برابر بوده است که میان روز
و شب تفاوتی نبوده است نه جز آن روشنی که با آفتاب داده اند
میان شب و روز فرقی پیدا نیامد و نشان منقول است از عبد الله ابن عباس
رضی الله عنهما فرموده که ماه چهل فرسنگ در چهل فرسنگ است و آفتاب شصت
فرسنگ در شصت فرسنگ است و بعضی فرموده اند که آفتاب و ماه هر یک بمقدار
دنیا اند و ارباب هیئت فرموده اند که زمین نسبتی نه مقدار ثابت و لکن
آفتاب صد و شصت مقدار زمین است والعلم عند الله تعالی لا الشمس ینبغی
لها آفتاب سزاوار باشد مر او را ان تدرک القمر آنکه دریابد قمر را یعنی چون
آفتاب فرو نشیند ماه بیرون آید و سلطنت راند و چون ماه فرو رود آفتاب
بر آید و سلطنت یعنی هر یک با دیگر جمع نشوند تا دنیا باقی باشد و چون
بیکدیگر رسند و جمع شوند قیامت قایم گردد قرائت کرده ابن کثیر و نافع
و ابو عمرو و القمر نصب را بنا بر مشتد بودن یا عطف بایة لهم اللیل ولا اللیل
سابق النهار و نه شب سبقت کننده است روز را تا هر شب با هم جمع
شوند و کل تنوین در کلمه کل عوض از مضاف الیه است یعنی کلهم
الیه ضمیر است راجع با آفتابها و ماهها راجع است بکواکب بنا بر آنکه ذکر شمس
و قمر دالست بر کواکب و تعدد شمس و قمر بنا بر آنست که تعدد اجرا موجب
تعدد شمس و قمر است چنانکه مذکور است در بعضی تفاسیر والله اعلم بحقیقة
الحال فی فلک یسبحون و هر یکی از آفتاب و ماه در فلک سیر میکنند بشناوری یعنی
ای شمس و قمر متعدد نیستند مگر باعتبار برجها و دوائرها
مثلا قمر در یکماه هشت بیست برجها فلک اول را تمام میکند شمس
در یکسال تمام میکند کل شمس را تمام میکند ۱۲ تغییر گیرد

رفتن است در آب و بعضی فرموده اند که هر یک از کواکب در فلک خود سیر میکنند
چنانکه ماهی در آب سیر میکند و منشأ سیر در فلک مانند آبست در هوا
و بعضی دیگر فرموده اند که آسمان دریای فلک است و فلک موضع آفتاب و ماه
و سایر کواکب است که دایم متحرکست در آسمان چنانکه کشتی و امثال کشتی در دریا
سیر میکنند وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ و دیگر برهانی هست قدرت ما را
آنست بر داشتیم ذریه ایشان را یعنی اولاد ایشان را که دیدنست و نگهداشتیم در بر و بروی زمین ای تجارة
آن عباد یا مراد بذریه کودکان و عورات اند که مصاحب ایشان اند زیرا که ذریه را اطلاق
میکنند بر ایشان و تخصیص ذریه بذکر بنا بر آنست که استقرار کودکان و عورات در کشتی دشوار
ترست از جهت ضعف ایشان و بعضی فرموده اند که مراد بذریه پدران و پسران ایشانند
چنانکه در قول الله تعالی ذریة من حملنا و اینجا آبا و ابنا مراد اند و قراءة کرده اند که
نافع و ابن عامر ذریاتهم و باقی قرا قراءة کرده اند ذریتهم فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی
مملو یعنی پر کرده شده از خلق و بعضی فرموده اند که مراد کشتی نوح است علیه
السلام و مراد بحمل کردن الله تعالی ذریه عباد را حمل کردن آبا ایشانست متقدم
بوده اند و در اصلاب آنها ذریات ایشان بوده اند و تخصیص ذریه بذکر برین تقدیر
از آن جهت است که ابلغ است در منت نهادن و ادخل است در تعجب انداختن
و با وجود ایجاز در کلام وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ و آفریدیم ما از برای ایشان مثل کشتی
مَا يَرْكَبُونَ چیزی که سوار میشوند در بری بقول ابن عباس رضی الله عنهما مراد
بما یرکبون شتر است که مانند کشتی است در جثه و قامت و جمهور اهل تفسیر برانند که

مراد بما یرکبون

مراد بما یرکبون کشتیها و زورقهاست که آدمیان بر آنها می نشینند و بر روی دریاها
میروند از برای تجارة مثل کشتی نوح علیه السلام که بر روی آب میرفت وَإِنْ نَشَأْ
نُغْرِقْهُمْ و اگر خواهیم ما غرق کنیم ایشان را در دریاها فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ پس
نیست مر ایشان را فریادرسی که فریادرسی کنند ایشان را از غرق شدن یا مراد
بصریخ استغاثه است یعنی نیست مر ایشان را استغاثه وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ و نه
نیستند آنها نجات داده شدگان از موت بسبب غرق شدن إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا
مگر آنکه رحمتی بخشند از ما و متاعی باشند از ما یعنی تمتع کنند از ما بحیوة إِلَى حِينٍ
تا زمانیکه تقدیر کرده شده است از برای اجل ایشان و بعضی فرموده اند که معنی
آنست اگر خواهیم ما غرق میکنیم آنها را و آنها را فریادرسی نیست و آنها نجات
داده شدگان نیستند مگر آنکه نجات دادن آنها از غرق شدن رحمتیست از ما
و متاعیست یعنی بلاغتیست و رسانیدنیست تا اجلهای آنها مضروب
خوانده شده است رحمة ایضا بر نزع خافض یعنی مگر از جهت رحمت و از جهت
تمتع و بعضی فرموده اند که نصب او بنا بر مصدر است یعنی رحمت کردیم ما
رحمت کردنی وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ و هر گاه که
گفته شود مر آنها را که پرهیز کنید و بترسید از آنچه در پیش شماست یعنی
وقایعی که وارد شده است بر شما فی الحال و بترسید از آنچه بر شما میاید
پس شما یعنی عذابی که آماده کرده شده است از برای شما در آخرت یا مراد بما
بین ایدیکم و ما خلفکم نوازل آسمانی یعنی چیزی که نازل میشود از آسمان

و نولیب ارض است یعنی دشواریها یکه در زمین است یا مراد کناها ما تقدم است
و ما تاخر یا عذاب دنیا و عذاب آخرت مراد است لعلکم ترحمون تا باشید شما
رحمت کرده کان و جواب محذوف است یعنی هر کاهیکه کفته میشود که پرهیز
کنید اعراض میکنید و روی میکردانید و باین امر اقدام و اقبال نمیکنند و قرینه
بر جواب محذوف قول الله تعالی و ما تاتیهم من آیة من آیات ربهم و نمی آید
انها را هیچ آیتی از آیتها خداوند انها الا کانوا عنها معرضین مکر آنکه باشند
انها از آن آیات اعراض کنندگان و اذا قیل لهم انفقوا و هر کاهیکه کفته شود مر انها را که
صدقه دهید و نفقه کنید بر مساکین و محتاجان مما رزقکم الله از آنچه رزق
داده است شما را الله تعالی قال الذین کفروا میکویند آن کسانیکه کافر بوده اند
مکه للذین آمنوا مر آنکسانیرا که ایمان آورده اند از روی استهزا و تمسخر
بر اقرار آن مومنین بالله تعالی و متعلق کردانیدن ایشان همه امور با اراده و مشیت
الله تعالی انطعم من لو یشاء الله اطعمه آیا طعام بدهیم مر آن کسی را که
اگر خواهیم الله تعالی طعام بدهد اورا یعنی بزعم شما که همه اشیا باراده و
مشیت اوست همزه از برای استفهام انکاری است یعنی طعام نمیدهیم ما و بعضی گفته
اند که الذین کفروا عبارت از مشرکین قریش اند که در حینیکه فقرا و مسکین
طعام میطلبیدند از مشرکین قریش میکفتند که الله تعالی هر کاه که قادر
باشد بر اینکه طعام بدهد این فقرا را و نمیدهد با انها طعام از رضای او لی
و احق باشیم بانکه ندهیم و مخفی نیست که این قول از ایشان از فرط و کثرت

جهالت

جهالت ایشانست زیرا که طعام دادن الله تعالی با اسباب و طریق مختلف است که بعضی
از آن اسباب مضطر کردانیدن و توفیق اغنیاست بر اطعام فقرا و افعال بندگی
راجع است بالله تعالی ان انتم الا فی ضلال مبین و کافران قریش کفتند مر
مومنین را که نیست شما بلکه در کمراهی پیدا بنابر آنکه امر میکنید شما را
بچیزیکه خلاف مشیت الله تعالی است یعنی طعام میطلبید از ما و الله تعالی اراده
نکرده است بنابر آنکه میخواهست الله تعالی طعام میداد بشما زیرا که قادر است بر
اطعام شما و بعضی فرموده اند که این کلام جواب است الله تعالی مر آن کافرانرا که
نیستید شما مکر در ضلالت مبین و بعضی فرموده اند که این کلام حکایت است
جواب مومنین مر آن کافرانرا بقول دیگر این کلام سخن کافرانست که کفتند مومنانرا
نیستید شما مکر در کمراهی پیدا یعنی در متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
و یقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین و میکویند کافران مکه مومنانرا
و پیغامبرانرا که کی خواهد بودن آن وعده یعنی قیامت و حشر و عده قیامت
اگر باشید شما راست کوی ما ینظرون الا صیحة واحدة منتظر نمیباشند و چشم
نمیدارند مکر صیحه را که نفخه اولی است یعنی آواز کردن اسرافیل صلوات الله علیه
را تاخذهم و هم یخصمون میکیرد این صیحه آن کافرانرا و انها مخاصمه
میکنند با یکدیگر در تجارت و معاملات و مستغرق اند بدنیا و خطور نکند
بدل انها مردن و امر از امور قیامت چنانکه ناطق باین قول الله تعالی و تاتیهم
الساعة بغتة و هم لا یشعرون یعنی میآید انها قیامت بناکاه و انها عالم نیستند
و حدیث نبوی نیز بر همین معنی وارد شده که قول صلی الله علیه و سلم تقوم الساعة علی

یوم

والرجلان يتبايعان الثوب لا يطويانه وتقوم الساعة والرجل يحلب الناقة فلا يصل
الاناء الى فيه يعني قايم شود قيامت زود و مردمان خريد و فروخت كنند جامه را كه
پيچيده باشند باز جامه را همچنان پيچيده باشند شير را و نرسد آن ظرف شير
بدهن او و اصل يخصمون يختصمون بوده است ساكن كرده اند تا شده است تا را
وادغام كرده شده است در صاد و كسر كرده شده است خا بنا بر التقاء ساكنين
وابوبكر از عاصم رحمه الله روايت كرده بكسر يا بنا بر اتباع خا و صاد و قراءة كرده ابن كثير
و ورش و هشام بفتح خا بنا بر القاء حركة تا بسوى خا و ابو عمرو و قالون نيز قراءة كرده
اند بفتح از نافع روايت كرده شده بفتح و اسكان و تجويز كرده جمع ميان ساكنين و قراءة
تا نه سلغ باشند و قراءة كرده كسائى و حفص از عاصم روايت كرده و از ابو عامر
نيز روايت كرده شده بفتح يا و كسر خا و قراءة كرده حمزه بفتح يا و سكون خا بغير
تشديد مشتق از خصم يعني مجادله كردن فلا يستطيعون توصية چون
آواز نفخ صور بسمع ايشان رسد قادر نتوانند شد برآنكه وصيت كنند بكار
بارى از امور ولا الى اهلهم يرجعون و نتوانند كه بسوى بيت خود رجوع كنند
بلكه همانجا كه آواز صور را بشنوند بميرند ونفخ في الصور دميده شود در صور
نفخه آخرين كه اين نفخه حشر و بعث است و آن نفخه اول نفخه صعق و مرگ است
و ميان مفسران عبد الله ابن عباس رضي الله عنهما فرموده اند كه ميان اين دو نفخه
چهل سال و بعضى مفسرين فرموده اند كه زياده از چهل سال باشد و بعضى مفسرين
فرموده اند كه چون اسرافيل صلوة الله عليه نفخه اول دمد همه خلق را بشنوند و چهل سال
حيران باشند و باز بكسب و تجارت و بعضى بطاعت و بعضى بمعصيت عود كنند

اين نفخه

اين نفخه صعق گويند و چون بار دويم صور دمد همه مخلوق كه جان دار در حال
بميرد و ابليس عليه اللعنه نيز بميرد و چهل سال ديگر كس ديگر در آسمان و زمين زنده
نباشند و بعد از آن چهل شبانه روز باران بارد از دريايى كه خداى تعالى خلق كرده است
و غيره
آب او بر مثال آب منى مردان سفيد باشد و همه مرده ها مانند گياه از گور برون
آيند بسوى حشر گاه روان شوند و هر يك بجزاى خود رسند بعضى بدوزخ و بعضى
بهشت روند و فرموده اند كه در اين چهل سال عذاب كافران برداشته شود فاذا
هم من الاجداث يعني در آن هنگام ايشان از گورها بيرون آيند اجداث جمع جدث
يعني قبر و بعضى قراءة كرده اند اجداف جمع جدف بمعنى قبر الى ربهم ينسلون
بسوى پروردگار ايشان ميروند بشتاب يعني بموقف حساب كه امر حق تعالى و بسرعت و بشتاب
ميروند و قراءة كرده شده است ينسلون بضم يا و چون كافران زنده كرده شوند و احوال
و افزع قيامت را ببينند قالوا يا ويلنا گويند واى بر ما و قراءة كرده شده است
يا ويلتنا من بعثنا من مرقدنا كيست آنكه برانگيخت ما را از اين جايگاه ما و در اين
كلام استعاره است بآنكه از جهت اختلاط و نقصان و عقوبت ايشان گمان
بردند كه در خواب بوده اند و قراءة كرده شده است من اهبنا كه مأخوذ است
از هب نومه يعني بيدار شد از خواب و بعضى مفسران فرموده كه گور خواب
گاه ايشان خوانند كه در اين چهل سال ايشان را عذاب نبوده باشد و چنانچه
بوده باشد كه گويى در خواب بوده اند و بقول ديگر آنست كه عذاب گور بوده
باشد ليكن چون اهوال قيامت و شدايد احوال را ببينند عذاب در جنب آن

اهوال که ایشان بینند همه خوابی باشد و چون ایشان این سخن گویند جواب
آید ایشان را هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون این آن وعده است
که کرده بود خدای بخشنده و مهربان عز و جل که قیامت خواهد بودن و راست
گفتند پیغمبران کلمهٔ هذا مبتداست ما مصدریه است یا ما موصوله و خبر هذا است
یا کلمهٔ هذا صفت مرقدنا است و ما وعد مبتداست خبرش محذوف یعنی ما وعد الرحمن
وصدق المرسلون حق یعنی آنکه وعده کرده است الله تعالی و راست گفتند پیغمبران
حق است بقول بعضی این سخن کافران است در قیامت و اهوال اقرار کنند بصدق
پیغامبران و تحقیق وعده و وعید بقول بعضی دیگر این جواب مؤمنان است که
کافران را گویند کافران که من بعثنا من مرقدنا که برانگیخت ما را از خوابگاه ما مؤمنان
گویند این آن وعده است که سبحانه و تعالی کرده بود که در قیامت زنده گردانیم
مردگان را اما تحقیق کرده بودیم و ایمان آورده بودیم و شما تکذیب
کردید و منکر دیدید بقول بعضی دیگر این سخن فرشتگان است که کافران را جواب گویند
در حین که کافران گویند که من بعثنا من مرقدنا ان کانت الا صیحة واحدة
نباشد هیچ فعل مگر یک آواز کردن اسرافیل که آن نفخهٔ اخیرست و قراءة کرده
شده است صیحةٌ واحدةٌ برفع بنا بر آنکه کان تامه است و صیحة فاعل اوست
فاذا هم جمیع لدینا محضرون پس در این هنگام جمیع آنها حاضر کردانیده
میشوند بحضرة ما همین صیحه و در این کلام اشارت است آسان امر بعث و حشر
نزد الله تعالی فالیوم لا تظلم نفس شیئا ولا تجزون الا ما کنتم تعملون
این کلام حکایت است از آنچه گفته میشود مر آن کافران را در آن روز یعنی

امروز

امروز ظلم کرده نمیشود بر هیچ کس هیچ چیزی و جزا داده نشوید مگر آنرا که بو
دید شما که عمل کرده اید از خیر و شر ان اصحاب الجنة الیوم بدرستیکه اصحاب
بهشت در این روز فی شغل فاکهون در شغلی ستلذذ و متنعم باشند
تنوین در کلمهٔ شغل از برای تنکیرست و تنکیر از برای تعظیم و مبالغه است در کمال
شغل یعنی چنانی مشغول باشند در تنعم و نشاط و شادمان که اوهام
و افهام قاصر باشند در تصور ما فوق آن و بنا بر تفسیر ان عبد الله ابن
عباس رضی الله عنهما فرموده اند که آن شغل از بکارت حوران بهشت
باشد که در هر مباشرت ایشان بکر گردند و کسی باشد که هر هر روز حوران
بکر تصرف کند و او را قصور و فتور نباشد و هر یکی از آن حوران را هفتاد
خادم و هفتاد غلام باشند و اما کلبی رحمه الله فرموده اند که مراد از شغل
فاکهون آنست که اهل بهشت چنان مشغول باشند که در تنعم و عیش که
ایشان را خبر نباشد از احوال دوزخیان و بعضی فرموده اند که شغل
فاکهون آنست که اصحاب جنت مدهوش و حیران باشند از لذت نظر مواصل
و سماع الحان مونست در مجالس قدس و شوق مشاهده و دیدار
حق در مقعد صدق عند ملیک مقتدر اللهم ارزقنا واجعلنا من الفایزین
و بعضی دیگر فرموده اند که مراد از شغل فاکهون آنست که اهل بهشت یکدیگر را
زیارت کنند بر بن تختها ایشان به هر جانب که اراده کنند روان گردد در ریاض جنت
بلکه یکدیگر سیر کنند و بعضی از ایمه تفسیر فرموده اند که شغل فاکهون نوعی باشد

آن از زوال نباشد ملکی که آن را عزل نباشد رحیکه آن را محنت نباشد و جوانی که
آن را پیری نباشد صحتی که بر دوام باشد و غنی که خالی از ذل باشد و حیاتی که متعاقب
بموت نباشد و غنایی که منزه از فقر باشد و بقایی که موصوف بفنا نباشد و
و انسی که از وحشت مستبعد باشد و رضایی که آن را سخط تاری نگردد و هفت
عضو بهشتیان را بهفت کرامت مکرم گردانیده چشم ایشان را مکرم گردانیده
بدیدار ملک بصیر که وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة و گوش ایشان را مکرم
گردانیده بشنودن سلام ملک قدیر که لا یسمعون فیها لغوا و لا تأثیما
الا قیلا سلاما سلاما و زبان را محترم گردانیده بحمد گفتن ملک سبحانک و آخر
دعواهم ان الحمد لله رب العالمین و حلق بهشتی را متنعم گردانیده بخوردن نعمای
بهشت ملک بنا الکم کلوا و اشربوا هنیئا و دست را معزز گردانیده بگرفتن جام خمر
ملک قدیم که یتنازعون فیها کأسا و پای را مشرف گردانیده بدر آمدن در دار السلام
ملک علام که ادخلوها بسلام آمنین و فرج را مکرم گردانیده بالتذاذ ابکار ملک
بستار که فیهن قاصرات الطرف قراءة کرده شده ابن کثیر و نافع و ابو عمرو فی شغل
بسکون غین و باقی قراءة کرده اند بضم غین و قراءة کرده یعقوب بیک روایت
فکهون از جهت مبالغه و فی شغل و فاکهون هر دو خبر اند مر ان را مستو فی شغل
ظرف باشد مر فاکهون را و متعلق باو متعلق اول است بر او هم و ازواجهم و اصحاب
بهشت و ازواج ایشان فی ظلال در سایه ها باشند ظلال جمع ظل باشد همچو شعاب جمع
ظله باشد شر قباب که جمع قبه است و قراءة کرده اند حمزه و کسائی فی ظلل و این قراءة

مؤید آنست که

مؤید آنست که جمع ظله باشد علی الارائک متکئون بر تختهای آراسته تکیه کنندگان
باشند ارائک جمع اریکه است بمعنی تخت یعنی اهل بهشت و ازواج ایشان بر تختها
مزین نشسته باشند همچو پادشاهها در سرایهای خنک کلمه هم مبتدا
است و فی ظلال خبر اوست و علی الارائک خبر بعد از خبر است و یا جمله مستأنفه
است فی ظلال و علی الارائک متعلق اند بمتکئون لهم فیها فاکهة مر ایشان را
باشد در بهشت میوهها بسیار و لهم ما یدعون مر ایشان را است آنچه
میطلبند از برای نفس خود یدعون بر وزن افتعال است تا را قلب کرده بدال و ادغام
کرده شده است در دال دیگر بمعنی دعا کردن از برای نفس خود چنانکه احتمل احتمال کردن
از برای نفس خود یا آنکه ادعی ماخوذ باشد از قول عرب ادع علی ما شئت
بمعنی تمن علی یعنی آرزو بکن یعنی مر ایشان را است آنچه تمنی میکنند یا مراد آن
باشد که مر ایشان را است آنچه که میطلبند در دنیا از بهشت و درجات
او و کلمه ما موصوله است و یا موصوفه در محل رفع است بآنکه مبتدا است
و لهم خبر اوست مقدم بر مبتدا سلام بدل است از ما یدعون و تواند که
خبر باشد از ما یدعون یا خبر مبتدای محذوف باشد یعنی هذا السلام یا
مبتدای محذوف الخبر باشد یعنی لهم سلام لهم خبر سلام که مقدم است
بر او و قراءة کرده شده است بنصب سلاما بنا بر آنکه مصدر است یا حال است
و سلام یا بمعنی خالص است مر اهل بهشت را آن چیز است که مراد و متمنی
ایشانست خالصا قولا من رب رحیم یعنی مر ایشان راست سلام این گفتن

ست از بهر دو کار رحیم که میگوید الله تعالی سلام را بر بهشتیان یا کفر میشود در
ایشان از اسلام کفری که از جانب الله تعالیست و بعضی چنان است که الله تعالی
سلام میگویند بر ایشان بی واسطه ملائکه یا بواسطه از جهت تعظیم اهل
بهشت و این سلام گفتن حق سبحانه و تعالی مطلوب و متمنای ایشانست
جابر رضی الله عنه روایت کرده از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در حینی که اهل
اهل بهشت در نعیم و راحت باشند نوری ظاهر گردد و ندای بشنوند بی واسطه از
حق سبحانه و تعالی بطلان قدیم که السلام علیکم و رفع حجاب از چشمهای ایشان کرده شود
تا حق عز اسمه بیچون و بیچگونه را ببینند چنانکه خود فرموده بود که سلام قولا من رب
الرحیم و بعضی ائمه تفسیر فرموده اند که این سلام از فرشتگان باشند که از خدای
عز و جل با اهل بهشت رسانند و بعد از ذکر نعمای اهل بهشت احوال دوزخیان
یاد کرده و گفت جل جلاله وامتازوا الیوم ای کوی جدا شوید امروز ایها المجرمون
ای کافران و گناهکاران از مومنان و این گفتن در حینی باشند که مومنان را
برده شوده بسوی بهشت و بعضی فرموده اند که معنی آنست که جدا شوید امروز
ای کافران از خیری یا آنکه جدا شوید امروز ای کافران در آتش دوزخ
زیرا که هر کافری را خانه است در دوزخ خاص او که دیگری نمی بیند او را و نمی بیند او دیگر
را و بعضی دیگر فرموده اند که منادی ندا کند که ای مجرمان جدا شوید بتحقیق
رسیدند مومنان وای فاسقان جدا شوید بتحقیق که رسیدند صالحان
وای عاصیان جدا شوید بتحقیق که رسیدند مطیعان و چون کافران از مومنان

شوند

شوند خطاب آید کافران و منافقان را الم اعهد الیکم یا بنی آدم ایا عهد
نکرده بودم بشما ای بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان اینکه عبادت نکنید
شما شیطان را انه لکم عدو مبین بدرستیکه این شیطان دشمن است پیدا
وان اعبدونی و قف الرحمة والغفران و اینکه عبادت کنید مرا هذا صراط مستقیم
اینست راه راست یعنی عدم اطاعت شیطان و اطاعت منکه خداوندم راهی
است راست و بعضی فرموده اند که الم اعهد الیکم یعنی ایا من بیان نکرده بودم
در قرآن بطلان اطاعت شیطان و استحقاق من عبادت را بعضی فرموده اند که
یعنی ایا من وصیت نکرده بودم ای بنی آدم بکتاب و رسول و اینکه عبادت نکنید
غیر مرا پس بیان کرد عداوت شیطان را و گفت ولقد اضل منکم بتحقیق که گمراه کرد این
از شما با آنکه اضلال گمراه کردانیدن در غایت ظهور و وضوح بود نزد کسیکه
مرو را دنی عقلی و تمیزی باشد جبلا کثیرا خلق بسیار افلم تکونوا تعقلون
ایا پس نبودید شما که دانید یعنی نداشتید که راه ساختن شیطان را و متا
بعت کردید باو یا معنی آنست که ندانستید عبادت شیطان را و تقصیر عبد
ما کردید عبادت ما را ترک کردید و او را عبادت کردید قراءة کرده اند نافع
و امام عاصم جبلا بکسر جیم و با و تشدید لام و قراءة کرده یعقوب بضم جیم و با
و تشدید لام و قراءة کرده اند ابن کثیر و حمزه و کسائی بضم با و تخفیف لام
و قراءة کرده ابن عامر ابو عمرو بضم جیم و سکون با و تخفیف لام و جمیع لغات بمعنی
خلق کثیر است چون کفار بدوزخ رسند ملائکه عذاب گویند ایشان را که

هذه جهنم التی کنتم توعدون این است دوزخیکه بودید شما که وعده کرده شده بودید
بآن یعنی انبیا صلوات الرحمن علیهم السلام وعید و تهدید میفرمودند بدان دوزخ شما را
و شما اقبال نمیکردید ایشان را اصلوها الیوم بما کنتم تکفرون درآیید درین دوزخ
امروز بسبب آنکه کافر شده بودید شما یعنی بسبب آنکه شما بر کفر ثبات مینمودید و شما
وعده کرده شده بودید بجهنم امروز درآیید در جای سبب ایمان کفر الیوم نختم
علی افواههم امروز مهری نهیم بر دهنهای آنها یعنی منع میکنیم دهنهای آنها را از کلام و
تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم و سخن میکند با ما دستهای ایشان و گواهی میدهد
پایهای ایشان بما کانوا یکسبون بآن چیزیکه باشند آنها که کسب کرده باشند در دنیا
یعنی گواهی دادن جوارح باین کیفیت باشد که آثار معاصی ظاهر گردد بر جوارح که دلالت
کند بر افعال ذمیمه صادره از آنها یا برین نهج باشد که ناطق گرداند الله تعالی این جوارح را
که عبارت از دست و پا و سایر اعضاست چنانکه حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم
برین معنی ناطق است که انهم یجادلون و یخاصمون فیختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم
وارجلهم یعنی منکر میشوند آن کافران و مخاصمه کنند پس مهر نهد الله تعالی بر دهنهای
آنها و تکلم کند دستها و پایهای آنها فرموده اند که مهر کردن بعد از آن باشد که پیش
خصم بمخاصمه رفته باشند و ظالم را انتقام رسیده در حقوق عباد خطاب آید کافران را
که چرا بتان را پرستیدید با من شریک کردانیدید کفار منکر میشوند و گویند والله ربنا
ما کنا مشرکین قسم بخدای که پروردگار ماست نبودیم ما مشرک بعد ازین مهر بر
دهنهای آنها نهند و اندامهای دیگر را بسخن آرد تا گواهی دهند بانچه کرده اند

از معاصی حضرت

از معاصی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده اند که اول عضویکه گواهی در قیامت
بر معصیت دهد ران چپ باشد بعد از آن سایر و کف دست مهر نهد بر دهنهای آن
کافران و لو نشاء لطمسنا علی اعینهم و اگر خواهیم ما هر آینه ممسوخ و نابینا
میکردانیم چشمهای آنها را مطموس الاعین میگویند آن نابینا را که موضع چشم او
هموار باشد به نشان او و مراد نابینا بودن است فاستبقوا الصراط پس پیشی
دستی کنند راهی را که معتاد شده اند برفتن آن راه منصوب خواندن صراط
بنا بر نزع خافض یا بنا بر ظرفیت است فانی یبصرون پس کجا بینند راه را آن
جانبی را که میرفتند یعنی چون نابینا کردند نتوانند که راه را ببینند و بعضی فرموده اند که
معنی آنست که اگر ما خواهیم کور نابینا کنیم از دیدن کفر و ضلالت راه راست طلبند
پس چگونه توانند دیدن شیخ حسن بصری فرموده که معنی آنست که اگر خواهیم کور کنیم
آن کافران را که نابینا باشند از دیدن حق تعالی و در ضلالت پیش دستی بر یکدیگر
در کفر و معاصی ترقی نمایند پس ایشان چگونه حق را بینند و بعضی فرموده اند که اگر خوا
هیم نابینا میکردانیم آنها را در بازارها و بحالیکه ایشان را آنچنانکه کردیم بقوم
لوط پس مبادرت میکنند راهی را که بسوی منازل ایشانست پس کجا بینند
و لو نشاء لمسخناهم و اگر خواهیم ما مسخ کردانیم آنها را بتغیر صورت ایشان
و باطل ساختن قوای آنها علی مکانتهم بر مکان آنها و قراءة کرده ابوبکر ع
مکاناتهم فما استطاعوا مضیا پس قادر نباشند برفتن و لا یرجعون
قادر نباشند بر رجوع کردن و بازگشتن وضع کرده شده فعل را بموضع مصدر

از جهت عنایت فواصل آیات و بعضی فرموده اند که رجوع نمیکنند از تکذیب که میکردند
انبیا را و بعضی فرموده اند نتوانند پای صورت او بار کشتن بقوده نتوانند از کفر باز
گشتن و مقاتل رحمه الله فرموده اند که مراد بمسخ کردانیدن آنست که کردانند ایشان را جماد که
یعنی سنگ پس قادر نباشند بر سجده و مسخ در لغت عبارتست از نهایت تنکیل یعنی عقوبت
گران و بعضی فرموده اند که مراد آنست که آن کافران بسبب کفر و نقض عهد شان سزا
وار بودند باین عقوبت ما لیکن ما این عقوبت نمیکنیم بنا بر شمول رحمت ما مر ایشان را
و اقتضاء حکمت ما امهال ایشان را در عقوبت وَمَنْ نُعَمِّرْهُ و کسی را که دراز کردانیم عمر او را
نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ تبدیل میکنیم ما او را در آفرینش یعنی متزاید میکردانیم ضعف او را و نقص
میکردانیم بنیه و قوای او را و عکس آنکه بود در اول خلقتش أَفَلَا يَعْقِلُونَ آیا پس فهم
نمیکنند و تامل نمیکنند یعنی اگر تامل کنند میدانند این را که کسیکه قادر است بر تبدیل احوال
در خلق قادر است بر طمس و مسخ زیرا که تبدیل خلق مشتمل است بر نوع طمس و مسخ و
قراءة کرده اند نافع و ابن عامر بروایت ابن ذکوان و یعقوب افلا تعقلون بتا و
چون کافران حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را تکذیب میکردند در احکام و احوال
قیامت و میگفتند که محمد شاعر و ساحر است و آنچه میگوید شعر است این آیت آمد
از برای رد قول ایشان وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ یعنی تعلیم نمیکنیم ما او را شعر را یعنی تعلیم قرآن
زیرا که غیر مقفی و غیر موزون نیست و نیست معنای او آنچه شعرا خیال میکنند از
تخیلات مرغبه و منفره وَمَا يَنْبَغِي لَهُ یعنی صحیح نیست حضرت رسالت را صلی الله
علیه و سلم شعر شاعری اگر گفته میشود که از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم

صادر شد که

صادر شده که انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و هل انت الا اصبع دمیت و فی
سبیل الله ما لقیت جواب گفته میشود که قصد و این کلام بطریق اتفاقیست نه
تکلف و قصد موزون نیست و بعضی فرموده اند که ضمیر له راجع است بقرآن یعنی صحیح
نیست او را آنکه نظم شعر بقرآن إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ نیست این قرآن مگر ذکر یعنی موعظه
و ارشاد وَقُرْآنٌ مُبِينٌ قرآنیست مبین حلال و حرام و امر و نهی و کتاب آسمانی
تلاوت کرده میشود در معابد و ظاهر است که نیست کلام بشر اعجاز که در وی است و بعض
از ایشان فرموده اند که حق سبحانه و تعالی نداده است بحضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و سلم فطانت شعر را که بواسطه آن قادر میشوند بر شعر از جهت تنبیه کردن بر آنکه قرآن
معجز است بنا بر آنکه کسیکه قادر نیست بر شعر که عرب قادر اند بر آن چگونه قادر باشد
بر قرآن که در اعلی مرتبه بلاغت است که فصحا با وجود مهارت عاجز اند از آن
لِيُنْذِرَ تا انذار کند یعنی تا بترساند این قرآن یا پیغمبر صلی الله علیه و سلم قراءت
کرده نافع و ابن عامر و یعقوب لتنذر بتا که خطاب کرده شده است بحضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم مَنْ كَانَ حَيًّا کسیکه زنده باشد یعنی عاقل و فاهم بنا بر آنکه غافل
و جاهل بمنزله مرده است یا مراد از حی مومن است زیرا که حیات ابدیه بایمان است
یعنی فرستادیم قرآن را تا انذار کند و بترساند کسیرا که حق سبحانه و تعالی بعلم
ازلی دانسته که ایمان خواهد آورد و تخصیص کردن انذار بمومن بنا بر آنست که
او منتفع میشود بانذار وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ و تا واجب شود کلمه عذاب
بر کافران و ذکر کافرین در مقابله حیا شده است بآنکه کفار از جهت عدم

تامل نشان در آیات حق سبحانه و تعالی و معجزات انبیا علیهم السلام بمنزلهٔ مرده کانند
در حقیقت اولم یروا انا خلقنا لهم آیا نمی‌بینند و نمیدانند که کافران این را که
ما آفریدیم از برای ایشان مما عملت ایدینا از آنکه قادریم با و ستهدیم احداث
و خلق او را و غیر ما قادر نیست بروی ذکر کرده شد ایدی را جمع یک نسبت که بعضی
در دست و اراده کرده شد قدرت و احتمال دارد که کلمه ایدی از آن باشد در
کلام و زیاده کرده شد بنا بر آنکه چون در متعارف عند الناس عمل مباشر
بمباشرت ایدی جمع کرده شد آنها را از جهت تعظیم صنعت قدرت انعاما انعام جمع نعم است
و نعم چارپایان را گویند یعنی آیا نمی‌بینند کافران که آفریدیم بقدرت خود چارپایان را از آنکه
جمیع مخلوقات الله تعالی عجیب‌اند از جهت کثرت منافع و بدیع فطرت او فهم لها مالکون
پس این کافران مر این انعام را مالک اند و متصرف و قادر اند بر ضبط آنها
و نیک نست که این جمله بسیار خوار است و ذللناها لهم و گردانیدیم ما
این انعام را ذلیل مر این کافران را فمنها رکوبهم پس از این انعام صاحب رکوب
آن کافران باشد یا مراد آنست که از منافع آن انعام رکوب آنهاست و بعض
از برای منفعت خوردنیست و لهم فیها منافع و مشارب و مر آن کافران را
در این انعام منفعتها است از پوست و پشم و شاخ و مشربها است از
شیر و غیر آن افلا یشکرون آیا سپاس نمیکنند آنها را این نعمتها مر الله اکرم
خلق نمیکردیم این انعام را و مسخر آنها نمیکردانیدیم جلوه و اصیل نند
بتحصیل این منافع ... لایق به و اتخذوا من دون الله آلهة و

کرده

کردن و گرفتن از غیر الله تعالی خدایان دیگر یعنی شکر نمیگویند مر این نعمتها را شریک
میگردانند مر الله تعالی را از آنکه می‌بینند و میدانند این قدرت الله تعالی لعلهم
ینصرون یعنی شریک میگردانند مر الله تعالی را از برای امید داشتن یا نصرت کنند ایشانرا
و از او شفاعت کنند از عذاب لا یستطیعون و این بتان قادر نیستند که نصرت
کنند آن کافران را وهم لهم جند محضرون و این کافران مر این خدایان را از لشکری اند
حاضر کرده شده و عده کرده شد از برای حفظ آنها از ضرر یا آنکه حاضر کرده شده
شده اند در عقب آن کافران در دوزخ و از بهر تسلی پیغامبر صلی الله علیه و سلم الله تعالی
گفت خطاب کرد پیغامبر علیه الصلوة والسلام فلا یحزنک پس غمگین نگردانند ترا ای محمد
قولهم آن الوقف اللازم ... و من عمل ایا انهم او یکون قبیحا لتغیر المعنی گفتن
آن کافران در شأن الله تعالی یعنی الحاد و شریک گردانیدن مر الله تعالی را یا قول آنها
در حق تو که پیغامبری تکذیب و افترا انا نعلم ما یسرون بدرستیکه ما میدانیم آنچه را که
اینها پنهان میکنند و ما یعلنون و آنچه را که آشکارا میکنند پس جزا میدهیم ایشانرا
و باز تسلی داده شد دل پیغامبر را باهانت آن کافر که انکار کرده اند حشر را اولم یر الا
نسان انا خلقناه من نطفة فاذا هو خصیم مبین آیا نمی‌بیند آدمی آنرا که ما آفریدیم
او را از نطفه پس در این هنگام دشمنی است ظاهر و در این کلام تعجب است مر
انکار او و خصومت آنها یعنی کافران با وجود آنکه دیدند که مبدأ خلقت خود را که
ما ایشانرا آفریدیم از خسیس‌ترین چیزها و کمترین اشیا و گردانیدیم ایشانرا اشرف
و مکرم عداوت میکنند و اقدام مینمایند بنا و مبادرت ... و تکذیب بعضی ... بوده اند که

ابی بن خلف جمحی لعنة الله تعالی آمد نزد مصطفی صلی الله علیه وسلم در دست او استخوانی
بود پوسیده و بمالید و ریزه ریزه کرده بدست خود بباد داد و بعد از آن گفت به پیغا
مبر صلی الله علیه وسلم ایا می‌پنداری تو که الله تعالی زنده میکرداند این استخوان ریزه کرده
بباد داده را حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده اند که آری و ترا برانگیزد و زنده
میکند ترا و میدرآرد ترا با آتش بعد از آن نازل این آیت که وضرب لنا مثلا و زد
مارا مثل یعنی امری عجیبی که او نفی قدرت ماست بر زنده کردانیدن اموات و تشبیه کردن
ماست بخلق در عجز و میگوید که همچنانکه مخلوقات عاجزند از زنده کردانیدن حق سبحانه
وتعالی عاجزست ونسی خلقه و فراموش کرد مست خلق کردن ما او را قال من یحیی العظام
وهی رمیم گفت این آدمی کیست که زنده میکرداند استخوانها را و این استخوانها کهنه شده
ست و پوسیده است و ریزه ریزه شده ست و این استفهام انکاریست یعنی میگوید آدمی
این کلام را در حالتی که منکرست زنده کردانیدن را و استبعاد کنند این را قل یحییها الذی
انشاها اول مرة بگو ای محمد که زنده میکند این استخوانها پوسیده را آن خدا که
یکبار آفرید آنها را اول بار زیرا که قدرت باقیست همچنانکه بود از جهت محال بودن
تغیر در قدرت او از جهت بقاء ماده و قابلیت او وهو بکل خلق علیم و آن
خدای که قادرست بر زنده کردانیدن بهمه مخلوقات داناست یعنی بهمه مخلوق بتفصیل و درجه
کمال او بر کیفیت خلقت او و بهمه اجزاء او و مقاصد و اصول و طریق تمیز و ضم بعضی
ببعضی بر آن نهجی که در سابق بود و اعاده کردن اعراض و صفات و قوتها که بود یا احداث
مثل آن داناست و تواناست بر همه و این تعلیمست برایشان للذی وجه که او ذبابه

حق سبحانه

حق سبحانه و تعالی خلق کرد آدمی را از نطفه که آنرا انشا میگویند و خلق دویم را
اعاده میگویند و نزد خلق اعادت آسانترست از انشا پس هر کسیکه قادر با
شد بر انشا چگونه قادر نباشد بر اعاده که از آن آسانترست و بعد از آن ذکر کرد
دلایل قدرت خود را و گفت جل جلاله الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا
یعنی زنده کننده شما را آن خدا که آفرید از برای شما از درخت سبز آتش فاذا انتم منه
توقدون پس ناگهان شما از آن درخت شما می‌افروختید آتش یعنی شما بیرون میکردید
در بیرون آمدن آتش از آن درخت و بعضی ائمه مفسران فرموده اند که آن دو درخت
ست که یکی را مرخ گویند و یکی عفار گویند و عادت عرب چنانست که هر گاه که با
تش احتیاج باشد یک شاخ از درخت مرخ گیرند و یکی دیگر را از درخت عفار
هر یکی از این سبز باشند و تر بروجهی که آب میچکیده باشد یکی را بر آن دیگر مالند
بقدرت حق سبحانه تعالی آتش بیرون آید بنابرین گفته اند که در هر درختی آتش ست
مگر در درخت جیلان و پوشیده نیست بر هیچ ذی عقلی که هر کسیکه قادر باشد
بر بیرون آوردن آتش از درختی که از آب میرفته باشد با وجود ضدیت
آب و آتش پس بطریق اولی قادر باشد بر احیاء اموات و دیگر ذکر کرد دیگر قدرت
خود بر زنده کردانیدن بعد از موت و گفت جل جلاله اولیس الذی خلق السموات
والارض ایا نیست آن خدا که آفریده ست آسمانها و زمین را با وجود بزرگی
جسم آسمانها و زمین و عظم شان آنها بقادر علی ان یخلق مثلهم وقف الرحمه والغفره
قادر بر این که خلق کند مثل آن آدمیان را با وجود خردی و حقارت ایشان

اینست در اصول ذات و صفات سؤال اگر گویند حق سبحانه و تعالی آفرینند یا متفرع از جواب
گویم همان را باز آفریند سؤال اگر گویند که چرا باز آفریدن شد خبر داد جواب گویم حق
سبحانه و تعالی بر آفرینش شما ابتدا حجت فرمود تا دلالت کند بر آفرینش خود شما
یعنی کسیکه قادر باشد بر خلق سموات و ارض با وجود عظمی بر آفرینش شما آدمیان
بر آفرینش انفرادی بعینه نیز قادر باشد بَلیٰ اَیْ اَصْدِقْ فَقُلْ نَعَمْ ازآنکه جوابیست از الله
تعالی زیرا که تقریر ما بعد نفی که آن کلمه اولیس الله است یعنی آیا نیست آنکه آفریده است
آسمانها و زمین را قادر بر آنکه خلق کند مثل آدمیان بلی که قادر است وَهُوَ الْخَلَّاقُ
الْعَلِیْمُ الله تعالی نیک خلق کرده است و نیک داناست زیرا که صیغه فعّال از ابنیه مبالغه است
چنانکه در محلّی مبین شد العلیم خبر است بعد از خبر و ذکر معرف بلام افاده حصر
میکند یعنی چنان میشود که الله تعالی نیک خلق کننده و نیک داناست و غیر او متصف
باین نسبت نیست و ازین کلام متوهم میشود که غیر الله تعالی متصف بخالقیت میشود
و حال آنکه صفت خالقیت بخصوص حق سبحانه و تعالی است و در این آیت کریمه که فتبارک
الله احسن الخالقین نیز دلالت است بر خالقیت غیر و ایضاً تفسیر میتواند بود که
خلق یعنی صنع باشد و صنع در غیر باشد پس معنی احسن صانعین باشد
و نیز جواب فرموده اند که اگر ممکن و متصور بود غیر الله را خالق بودن الله تعالی
بهترین خالقین و حال آنکه غیر الله را خالق بودن ممکن نیست اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ
شَیْئاً بدرستیکه امر الله تعالی و شأن او چون اراده کند الله تعالی آنکه یقول له آنست
که گوید مر او را بحکم کن فیکون بباشد و شیء باشد نزد بعضی تمیز است مر [illegible]

قدرت را

قدرت را در مراد الله در امر مطاع مر مطیع و مأمور به فاستنباع و نزاع در تفسیر
کبیری گفته که مراد ازین سخن سیر است نفاذ امر است در مکونین بر اسرع و
جه که ممکن باشد بتکلم بدین کلمه و گویند این کلمه علامتست که ملائکه
شنوند دانند که چیزی حادث خواهد حرفیست کاف نون از طوامر صنع او از قاف
تا بقاف بدین حرف گشته دال فَسُبْحَانَ الَّذِیْ پاکی و بی عیبی آنکسی راست که بدست
بِیَدِهٖ که بید قدرت اوست مَلَکُوْتُ کُلِّ شَیْءٍ پادشاهی همه چیزها وَاِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ
و بدو باز گردید خواهید شد بر مکافات اعمال وعده دوستانست و وعید
دشمنان که او شدید العقاب و آنرا طوبی لهم و حسن مآب

بسم الله الرحمن الرحیم

نصیحت رسید که در سال ششم از هجرت رسول صلی الله علیه و سلم در واقعه دید
که با بعضی اصحاب بزیارت کعبه معظمه زادها الله شرفا رفت و عمره کرد [illegible] و یاران
بعد از اسماع آن مژده [illegible] داشتند تعبیر واقعه در همان سال ظهور خواهد آمد
و سید صلی الله علیه و سلم بکار سازی مشغول شد و در [illegible] شنبه غرّه
ذو القعده همین سال از مدینه بیرون آمد احرام بعمره گرفت و هفتاد شتر جهت زاد [illegible]
[illegible] با خود برد و اغلب اصحاب اتفاق کردند و خبر توجه آنحضرت صلی الله علیه
و سلم بمشرکان مکه رسید و بر منع آن سرور از زیارت خانه اتفاق نمودند و
از مکه بیرون آمدند در [illegible] لشکرگاه کردند بزودی آنحضرت صلی الله علیه و سلم
خبردار شدند بحدیبیه فرود آمدند و از جانب کفار عروة بن مسعود بن [illegible] نزد

پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد تا سبب آمدن ایشان را معلوم کند و بعد از آن
جلیس کنانی که مهتر احابیش بود بیامد و معلوم کرد که آنحضرت داعیهٔ حرب ندارد
و بزیارت کعبه آمده اما قریش بوی سخن فرا ستاده بهیچ وجه راضی نشدند که آن
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و اصحاب او رضی الله عنهم بمکه آیند و پیغمبر
عثمان را نزد قریش فرستاد و ایشان او را باز گرفتند و خبر قتل او رسید بدان سبب
در بیعة الرضوان واقع شد چنانچه عنقریب مذکور کرده شود انشاء الله تعالی القصه
کفار از استماع بیعت مترسیدند سهیل بن عمرو را فرستادند میان آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و اهل مکه صلح واقع شد بر آن جمله که ده سال میان اهل اسلام و کفار
قریش حرب نبود و پنهان و آشکار ایشان یکدیگر خلفا کنند که بعض ترسانند و مسلمانه
سال دیگر بیایند و عمره قضا بکنند و دیگر شرطها نیز واقع شد و اکثر اصحاب ملول
شدند و آنحضرت در همانجا در حدیبیه فرمود تا سر مبارک ایشان را تراشیدند
و بعضی شتران قربانی فرمود و بر نحر او دست ناجیه اسلمی بمکه فرستاد تا بمروه
بکشند و بر فقرا و مساکین آنجا بخش کردند و از صحابه نیز خلف و تقصیر واقع
نشد و هدایا را خود در آنجا قربان کردند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بیست
روز در حدیبیه توقف نمودند و در حین مراجعت که در شبی از شبها این سوره
فرود آمد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که امشب سوره بر من نازل شده که
دوستتر میدارم از آنچه آفتاب بر آن طالع میشود پس سوره فتح را حضرت رسالت صلی
الله علیه وسلم بر یاران خواند و ایشان تهنیت گفت و اصحاب بهره بود خدا را سپاس که

گفتند انا فتحنا لک بدرستیکه ما حکم کردیم ترا ای محمد بر تو فتحا مبینا حکم کردنی پیدا و هو بیان که
آن صلح است تا قریش از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که فتح
بود در جواب فرمود که نعم و فی نفس الامر آن صلح مقدمه فتوح بسیار بود چه
مسلمانان در مکه ایمان خود پنهان میکردند سرکار نشد با کفار مجادله کردن و
قرآن خواندن و بسیاری مسلمان شدند و سبب فتح مکه نیز همان بود و از بیست که
بعضی مفسران بر وجه تفسیر کرده اند که ما بکشادیم برای تو شهر مکه را تعبیر بماضی جمله
تحقیق و نوعیست و کفر انک مراد از فتح فهمند که بیت سالی از خدا امر دشمن طلب مغفرت
لک الله تا بیامرزد ترا خدای تعالی ما تقدم آنچه گذشته است پیش از وحی من ذنبک
آنچه موجب عقاب تو تو بید بوده وما تاخر و آنچه مانده است یعنی از آن تا کشیدن
فتح و یعنی از آن قبل از نزول این آیت و بعد از آن ابو اللیث فرمود که گناه گذشته
ذنب آدم و حواست و آینده جرایم امت ماست یعنی بیامرزد گناه آدم و حوا را
به برکت او و بیامرزد گناه امت را یعنی از شفاعت او سلمی رحمه الله فرمود که ذنب آدم
آدم را بوی اضافه کرده چه وقت ذلک در صلب وی بوده و گناه امت را بوی اسناد
فرمود چه پیشمانده کار ساز ایشانست ویتم و دیگر بفضل عمیم خود تمام کند نعمته نعمت
خود را علیک بر تو بر فتح بلاد و یا باعلاء دین و یا بانضمام نبوت ملک یا بقبول
شفاعت و یهدیک و راه نماید صراطا مستقیما راه راست یعنی ثابت دارد بر آن
و ینصرک الله و یاری کند ترا خدای تعالی نصرا عزیزا یاری کردنی که در وی غلبه
باشد یعنی تو بان نصرت قاهر و غالب شوی و چون در صلح حدیبیه جا از

و نزد و بنود ند احق تعالی و او که هُوَ الَّذِی أَنزَلَ السَّکِینَةَ اوست فرو فرستاد
آرامش و سکون فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ در دلهای گروندگان لِیَزْدَادُوا تا زیاده
کنند إِیمَانًا گرویدن مَّعَ إِیمَانِهِمْ با گرویدن ایشان یعنی بیفزایند یقینی
خود را یقینی دیگر تا ایمان که باصول دین داشتند از فروع بسازند اثرا
بفروع شرع وَلِلَّهِ و مر خدای تعالی راست جُنُودُ السَّمَاوَاتِ لشکرهای آسمان از
ملائکه وَالْأَرْضِ و جنود زمین از مؤمنین مجاهد سرای اهل جهاد جهاد
کنند بنصرت الهی و بنده النصر باشند که هر که لشکر آسمان و زمین در حکم وی بود
بلکه ذرات کون سپاه وی باشند اولیا خود را در وقت غزا با خلق خود فرو
نگذارد و نصرت از و طلب که بعد از قدرت تمام نصرت بهلولی کرد بشر اصعف است
وَکَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی عَلِیمًا دانا بمصالح خلق حَکِیمًا ثواب کار در انچه
کند خدای تعالی و از جمله انست که سکینه بدلها فرو فرستاد لِیُدْخِلَ الْمُؤْ
مِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ یا در آرد مردان و زنان گرویده را ببرکت رسوخ در دین
و بشارت در عقبات جَنَّاتٍ تَجْرِی بوستانها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از
زیر منازل و سایهای اشجار آن جویها خَالِدِینَ فِیهَا جاویدان اندر وی وَ
یُکَفِّرَ عَنْهُمْ و در آنکه بپوشند از ایشان سَیِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشان یعنی محو کردند
پیش از دخول ایشان به بهشت تا پاک و پاکیزه در پرده رضوان در آیند وَکَانَ
ذَلِکَ و هست این وعد مر ایشان را عِندَ اللَّهِ نزدیک خدای تعالی یعنی در حکم او
فَوْزًا عَظِیمًا رستگاری بزرگ وجه فیروزی عظیم تر از این که از اتصار ایمن شوند

و بمقاصد

و بمقاصد فایض گردند وَیُعَذِّبَ الْمُنَافِقِینَ وَالْمُنَافِقَاتِ و دیگر برای
انست که عذاب کند مردان منافق و زنان منافقه را از اهل مدینه
وَالْمُشْرِکِینَ وَالْمُشْرِکَاتِ مردان مشرک و زنان مشرکه را از اهل مکه الظَّانِّینَ
بِاللَّهِ گمان برندگان بخدای ظَنَّ السَّوْءِ گمان بد یعنی اسد و غطفان
از اهل شرک و بعضی منافقان گمان می بردند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
بحدیبیه مرده کشته خواهد شد تا سالم بمدینه نخواهد بود و لشکر او منهزم
خواهد گشت پس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سالم و غالب بمدینه باز آمد
حضرت حق سبحانه و تعالی فرمود که عَلَیْهِمْ بر آن گمان برندگانست دَائِرَةُ السَّوْءِ گردش
بد یعنی ایشان مغلوب و منکوب خواهند شد وَغَضِبَ اللَّهُ و خشم گرفت خدای
تعالی عَلَیْهِمْ بر ایشان وَلَعَنَهُمْ و براند ایشان را از رحمت خود وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ و
آماده کرد از برای ایشان دوزخ را وَسَاءَتْ مَصِیرًا و بد بازگشتیست دوزخ
وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای تعالی راست لشکرهای آسمان و زمین
یعنی هر که در آسمانها و زمینهاست همه مملوک و مسخر وی اند چنانکه لشکرها
مر سردار خود را تکمله این سخن جهت وعده است تا بنصرت الهی
مستظهر باشند و از برای وعید مشرکان و منافقان تا از تکذیب رسول
کردند خالص او وَکَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی عَزِیزًا غالب در فرمان حَکِیمًا
دانا در آنچه فرماید إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ بدرستیکه ما فرستادیم ترا شَاهِدًا گواه بر اقوال و افعال
امت تو وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده آنانرا که پیروی میکنند وَنَذِیرًا و بیم کنندهٔ

انّا را که گمان بد برده اند بهی تواست خود را بگو که فرستادیم و بشارت رس
لِتُؤمنوا بالله برای آنست که قصد بی کنند مرخدای تعالی را و رسوله و مرفر
ستاده او را وتُعَزِّروه و توقیف دهند دین او را وتُوَقِّروه و بزرگ دارید مرا
او را وتُسَبِّحوه و بپاکی یاد کنید مر او را نماز کنید برای وی بُکرةً واصیلاً
بامداد و شبانگاه و گفته اند که ضمیر تعزروه و توقروه عاید بحضرت پیغمبر صلی الله
وعلیه وسلم باشد یعنی او را نصرت کنید و تعظیم او را بجا آرید که تعظیم او بحقیقت
تعظیم حق است و خود که یاد دارید که بغیر او تعظیم او کما ینبغی بجا آرید در حرم
سیر و تعظیم تو کیش را نسبت داد کمال اجتماعت او هیچ کاشتیب ان الّذین یبایع
یبایعونک بدرستیکه آنانکه بیعت کردند ترا با تو در حدیبیه انما یبایعون الله جز
این نیست که بیعت کرده اند با خدا چه مقصد بیعت اوست و برای طلب رضای
اوست مراد بیعت رضوانست و ذکر او بیاید انشاء الله تعالی ید الله فوق ایدیهم
الله فرموده که این سخن در مقام و حق تعالی زبت جهه از برای همچنین تصریح
نکرده الا آن که اخص اشرف مقصودات و از همین مقام است من یطع الرّ
سول فقد اطاع الله ید الله قوت خدای و وفا کردن وعده خود در ثواب
آخرت بانصرت پیغمبر خود فوق ایدیهم زبر قوت ایشانست و وفا بعهد
یا یاری دادن پیغمبر در معالم آورده که صحابه رضی الله عنهم بوقت بیعت
دست پیغمبر صلی الله علیه وسلم میگرفتند ید الله زبردست ایشان بود
متابعت فمن نکث پس هر که بشکند عهد فانما ینکث اثبت جز این نیست که

میشکند

میشکند علی نفسه بر نفس او رسد و بهی در موضع آورده که به جز رابع باهد
آن میشود مرکد لا تخفیف مر السمای الّا باهده انما بغیکم علی انفسکم سوم
نقض عهد فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و در باب عهد و پیمان گفته اند
بیت پیمان شکن که پیمان بشکست ❁ از پا در افتاد و برون رفت ز دست ❁ آنرا که درست بود پیمان
شکست بهیچ حال بر عهد که بست ❁ ومن اوفی و هر که وفا کند بما عاهد بانچه عهد کرده علیه
الله بران تا آخر فسیؤتیه پس بدهد زود باشد خدای مر او را اجرا عظیما مزد بزرگ
در آخرت که بهشت است آورده اند که چون حضرت صلی الله علیه وسلم متوجه مکه
شد به نیت عمره بعضی اعراب چون اسلم وجهینه و مزینه و غفار واسع فرستاد که در این
سفر با موافقت و رفاقت بکنید ایشان از انجا که از قریش ترسیدند تعلل نموده و
تخلف ورزیدند و حق سبحانه وتعالی خبر داد پیغمبر خود را که چون بمدینه رسی
سیقول لک المخلفون زود باشد که بگویند ترا باز پس مانده گان از
الاعراب از بادیه نشینان یعنی قبایل که مذکور شد علی ارند شغلتنا
مشغول کرد مارا اموالنا مالهای ما که نگهدارنده است و ضایع میشد واهلونا
و زنان و فرزندان ما که از پس ماند بر کی و بی نوای مانند فاستغفر لنا پس
طلب آمرزش کن برای ما که ما از تخلف کرده و در مرافقت و موافقت ننموده ایم
یقولون میگویند بالسنتهم بزبانهای خود مالیس آنچه نیست فی قلوبهم در دلهای
ایشان یعنی این اعتذار و استغفار بر زبان میکنند و دل ایشان از آن خبر نیست
قل بگوی در جواب ایشان فمن یملک لکم پس کیست که مالک شود برای شما یعنی منع کند از

شما من الله

شما مِنَ اللهِ از حکم خدای تعالی شَيْئاً چیزی را إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرّاً اگر خواهد خدای تعالی
با شما ضرری أَوْ أَرَادَ بِكُمْ اگر خواهد خدای تعالی با شما نَفْعاً سودی چون دولت
و نصرت و غنائم دادست اموال و اعمال بَلْ كَانَ اللهُ بلکه هست خدای تعالی بِمَا تَعْمَلُونَ
بانچه شما میکنید خَبِيراً دانا و بینا نه که قصد شما از تخلف جهاد بوده شما را مال و فرزند
نه است بَلْ ظَنَنْتُمْ بلکه گمان بردید أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ آنکه باز نگردد پیغمبر و
الْمُؤْمِنُونَ و رجعت نکنند مومنان إِلَى أَهْلِيهِمْ بسوی اهالی خود أَبَداً ابداً
هرگز بلکه مشرکان ایشان را بکشند و مستاصل گردانند وَزُيِّنَ ذَلِكَ و آراسته
شد این گمان یعنی شیطان بیاراست استقبال پیغمبر و اصحاب او را تا ممکن شد
فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما وَظَنَنْتُمْ و گمان بردید ظَنَّ السَّوْءِ و بدین گمان بد که دین
باطل شود و ملت اسلام برافتد وَكُنْتُمْ و گشتید شما بدین گمان بد قَوْماً
بُوراً گروه هلاک شدگان بسبب فساد نیت و بدی عقیدت وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ
بِاللهِ هرکه نگرود بخدای تعالی وَرَسُولِهِ و بفرستاده او [illegible] پس حکم خدای تعالی
و رسول بکند فَإِنَّا أَعْتَدْنَا پس بدرستیکه ما آماده کردیم لِلْكَافِرِينَ مر کافران را
سَعِيراً آتشی افروخته وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست پادشاهی
آسمان و زمین [illegible] مالک علوی و سفلی در قبضه قدرت اوست يَغْفِرُ میآمرزد
کناه کسی را لِمَنْ يَشَاءُ هرکرا میخواهد وَيُعَذِّبُ و عذاب میکند بکناه خود مَنْ يَشَاءُ
هرکرا اراده کرده است وَكَانَ اللهُ و هست خدای تعالی غَفُوراً آمرزنده توبه بندگان را
رَحِيماً مهربان برایشان سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ باز زود باشد که بگویند باز پس ماندگان

از حدیبیه

از حدیبیه مراد همان قبایل یعنی همان اعراب خواهند گفت إِذَا انْطَلَقْتُمْ آنگاه که بروید
إِلَى مَغَانِمَ بسوی غنیمتها مراد از مغانم خیبر است لِتَأْخُذُوهَا تا فرا گیرید آنرا ذَرُونَا
بگذارید نَتَّبِعْكُمْ تا پیروی کنیم شما را درین سفر آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در ماه ذوالحجه سنه ست در حدیبیه باز گشت در محرم سنه سبع بغزوه خیبر توجه
فرمود حکم شد که هرکه در حدیبیه حاضر بود بدین غزوه روند غیر ایشان در پی
اتفاق نکنند و چون عزم جزم شد متخلفان گفتند که بگذارید تا موافقت کنیم شما
و بخیبر آییم يُرِيدُونَ میخواهند متخلفان أَنْ يُبَدِّلُوا آنکه تغییر کنند كَلَامَ اللهِ سخن خدای تعالی
یعنی حکم خدای تعالی را که فرموده که غیر اهل حدیبیه بحرب نروند قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا بگوی
ای محمد که هرگز پیروی نکنید ما را نفی است بمعنی نهی است یعنی با ما بیرون میایید كَذَلِكُمْ
قَالَ اللهُ و همچنین گفته است مِنْ قَبْلُ پیش از نهضت شما باینجا از آمدن بمدینه
فَسَيَقُولُونَ پس زود باشد که ایشان بگویند که خدای تعالی چنین حکم نکرده بَلْ
تَحْسُدُونَنَا بلکه شما حسد میبرید بر ما تا در غنیمت شریک نشویم و همچنین نیست
متخلفان میگویند بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ بلکه هستند در نمی یابند إِلَّا قَلِيلاً
مگر اندکی چیزی را قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ بگوی مر پس ماندگان را مِنَ الْأَعْرَابِ از اهل بادیه
سَتُدْعَوْنَ زود باشد که خوانده شوید إِلَى قَوْمٍ بحرب کردن قومی أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ
خداوندان کارزار سخت که اهل یمامه اند از متابعان مسیلمه کذاب با قبایل عرب
که مرتد شدند بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا هوازن و غطفان در حیات
آنحضرت که بوادی حنین حرب کردند که اهل قاره بود [illegible] آنست که

شما را بجنگ مردی صاحب حرب و مبارزی خوانند که شما تقاتلونهم کارزار کنید
با ایشان و بکشید ایشان را او یسلمون یا مسلمان شوند اگر این قوم مرتد
مرتد اند حکم ایشان قتل است یا اسلام و اگر غیر ایشانند قتال است
تا آخر وقت یا نقد بر اسلام بمعنی انقیاد باشد فان تطیعوا پس اگر
فرمان برید کسی را که شما را خواهنده است بقتال آنچه کرده یؤتکم
الله بدهد شما را خدای تعالی اجرا حسنا مزد نیکو که غنیمت
در دنیا و در جنت در عقبی و ان تتولوا و اگر روی بگردانید و پشت
بر داعی کنید کما تولیتم همچنانکه اعراض کردید من قبل پیش از این
از سفر حدیبیه یعذبکم عذاب کند خدای تعالی شما را عذابا الیما
عذاب دردناک و چون متخلفان از جهت هر وعید واقع شد ضعف
و عجزه از مسلمانان اندیشه کردند که ما از جهت ضعف و عجز از جهاد
تخلف میکنیم با ما حال با چه انجامد این آیت آمد که لیس علی الاعمی
حرج نیست بر نابینا حرج بزه اگر از جهاد تخلف کند و لا علی الاعرج
نیست بر شل حرج بزه اگر از جهاد تخلف کند و لا علی المریض و نه بر
بیمار حرج و این گروه اگر با مجاهدان هم موافقت نکنند چه اینها
معذورند و من یطع الله و هر که فرمان برد خدای را و رسوله
و فرستاده او را در جهاد و غیر آن یدخله جنات در آرد خدای
تعالی او را به بهشتهای ایجنان بوستانها که میرود من

تحتها

من تحتها الانهار از زیر ساکین انهار و من یتول و هر که اعراض کند از فرمان
خدای و رسول یعذبه عذاب کند خدای تعالی او را عذابا الیما عذابی دردناک
منقطع نگردد دایم آن منقضی نشود آن عذاب جنانست که چه مخالفت
امر خدای از خطر از دولت لقاء او محجوب دنیا از فرمان رسول از شفاعت محروم خواهد
بود نعوذ بالله من الحرمان سوز آتش محرومیم که هیچ عذاب زردی سوز دایم چون
عذاب حرمان نیست. آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بحدیبیه
نزول فرمود و خراش ابن امیه را از در آمدن و سخن گفتن و منع کردن حضرت تا با
ذالنورین فرستاد او را در مکه نگاه داشتند و آوازه قتل او در افتاد پیغمبر اصحاب را
طلبید و ایشان بقول اصح هزار و پانصد بیست تن بودند و بیعت با ایشان کرد که با قریش
قتال کنند و از وی روی نتابند و در زیر درخت سمره نشسته بود و در کتب آورده که
چون حضرت در زیر سمره قرار گرفت و شاخ از آن درخت در پشت مبارک او فرود
آمد عبد الله مغفل میگوید که من قایم بودم بر زبر آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن
شاخ را بدست گرفت از پشت مبارک بر داشتم و صحابه بیعت کردند که در بر گرو قتال
که مطلقا نگریزند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که امروز شما بهترین اهل
زمینید در معالم از جابر رضی الله عنه نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که بدوزخ
نرود یکی از آنها که در تحت الشجره بیعت کردند و این را بیعت الرضوان گویند و حق سبحانه
و تعالی از این قوم خشنود شد چنانکه میفرماید که لقد رضی الله بتحقیق که خدای تعالی
خوشنود گشت عن المؤمنین از گروندگان از اصحاب اذ یبایعونک چون بیعت کردند

تحت الشجرة در زیر درخت سمره فعلم پس بدانست ما فی قلوبهم آنچه در دلهای ایشان بست
از اخلاص و صدق و وفا و صفا فانزل السکینة پس فرو فرستاد آرامش علیهم بر
ایشان واثابهم و پاداش داد ایشان را فتحا قریبا فتح نزدیک خیبر است بعد آنکه ماهست ومغانم
کثیرة و دیگر خبر داد ایشان را از فضل خود غنیمتهای بسیار از خیبر یاخذونها
بگیرند او را از حرث و نقود و نفائس عقار وکان الله و هست خدای تعالی عزیزا
غالب و غلبه کننده دوستان را حکیما حکم کننده مغلوبان دشمنان وعدکم الله وعده
کرده است خدای تعالی شما را ای امت مغانم کثیرة غنیمتهای بسیار در بلاد فارس
و دیگر اطراف و اکناف عالم تأخذونها فرا میگیرند آنرا تا قیامت فعجل پس زود داد لکم
مر شما را هذه این غنیمت وکف و باز داشت و کوتاه کرد ایدی الناس دستهای مردم را
بعض اهل خیبر و حلیفهای ایشان را که بنی اسد و غطفان بودند عنکم از شما تا خلفا
بمعونت تو رسیده بجنگ نیایند و ایشان از خوف شما احتمای شدند تا شما سالم
مانید ولتکون و تا باشد این غنیمت آیة للمؤمنین نشانه مر مؤمنان را
قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر فتح خیبر راصدق قول الله تعالی در وعده عطاهم ویهدیکم
و براه نماید شما را راهی راست که صراطا مستقیما راه راست بمنهج توکل است و مستو
بوثوقی بفضل او و باز گشتن کار بلطف او واخری و وعده کرده خدای تعالی شما را
غنیمتهای دیگر با فتح مداین شهرهای دیگر که هنوز لم تقدروا قادر نشدید علیها
بر آن و نمیدانید آنرا قد احاط الله بها بدرستی که احاطه کرده بعلم خدای تعالی بها با آن مراد
غنایم هوازن است وکان الله تعالی علی کل شیء و هست خدای تعالی بر همه چیز یا در فتح مداین

وعطا

وعطا و عنا قدیرا توانا ولو قاتلکم و اگر قتال کردندی با شما در حدیبیه الذین کفروا
آنانکه کافر بودند از اهل قریش و صلح نکردندی لولوا الادبار هر آینه کردانیدندی
پشتها را یعنی هزیمت کردندی ثم لا یجدون پس نیابند ولیا کارسازی که
ایشان را نگاه دارد ولا نصیرا و نه یاری که ایشان را یاری نماید سنة الله سنت
نهاده است خدای تعالی سنت نهادنی التی قد خلت آنچه بگذشته است من
قبل پیش از این در امتان دیگر که همه انبیا نشانه غالب بودند ولن تجد و نیابی
لسنة الله مر سنت خدای تعالی را تبدیلا تغییری هرچه در ازل مقرر و مقدر شده
لا محاله کاین خواهد شد و دست تصرف هیچکس بر رق تغیر و تبدیل بر فرمان قضا کار
ندارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حدیبیه بوده هشتاد تن از مکه هنگام نماز صبح از جبل
تنعیم فرود آمدند و شبیخون آورده بودند تا صحابه را بغتة رسانند یاران رسول علیه
کرده ایشانرا بگرفتند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایشانرا آزاد کرد آیه نازل شد وهو الذی
اوست آنخدای که از محض کف ایدیهم باز داشت دستهای کفار مکه را عنکم از شما
تا صلح کردند وایدیکم عنهم و کوتاه کرد دستهای شما را از ایشان ببطن مکة در وادی
مکه یعنی در حدیبیه بعد از آن من بعد ان اظفرکم بعد از آنکه ظفر داد شما را و غالب
ساخت علیهم بر ایشان آنمردان هشتاد سوار اند و هست خدای تعالی بما تعملون بآنچه میکنید
از مقاتله با کفار برای فرمان خدای تعالی و رسول صلی الله علیه وسلم بصیرا بینا و شما را بران
جزا خواهد داد هم الذین کفروا ایشان اند آنانکه کافر شدند وصدوکم و باز داشته شما را
عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام والهدی معکوفا و منع کردند از انبر که از برای قربانی
آورده بودید در حالتی که باز داشته بودند آنرا ان یبلغ از آنکه برسد محله بجای او که بکا

بهشت یعنی اینست گذ کنار مکه بسبب آنکه شما منع کردند از عمره و قربانها بجای آن نگذاشته اند مستحق
قتال و استیصال هستند لیکن باز داشتیم شما را از قتال ایشان باز میداریم از جهت آنکه گروید
کانکه در مکه هستند وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ و اگر نبودندی مردان گروندگان وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ
و زنان آورنده در مکه که شما لَمْ تَعْلَمُوهُمْ نه دانستند کافران و آنها هفتاد و دو تن زن و
مرد بودند که کمان ایمان میکردند ... خدای تعالی فرمود که اگر نبودندی ایشان در مکه و شما را
نمیدانید با غیان آن شما را ... برای کافران ... أَنْ تَطَئُوهُمْ از جهالت یعنی هلاک
میساختند فَتُصِيبَكُمْ پس برسید شما را مِنْهُمْ از جهت هلاک ایشان مَعَرَّةٌ مکروهی یعنی غرامت و ...
یعنی قتل مومنان یا تاوان کفارت دو بِغَيْرِ عِلْمٍ متعلق بان تطوهم هست یعنی میکشتند
ایشان را آنکه دانید هر اینه ما رخصت میدادیم شما را از ایشان کوتاه میکردیم بهم بسنی کردیم ... اند
از قتال ایشان نگه جهالت ... ایشان و این برای آنست که لِيُدْخِلَ اللَّهُ تا داخل کند
فِي رَحْمَتِهِ در بهشت خود مَنْ يَشَاءُ هر که خدای تعالی خواهد مردان را از رحمت و توفیق
زیادتی جزاست و گفته اند که در بعضی اسلام لَوْ تَزَيَّلُوا اگر جدا شدندی آن مومنان
از کافران در مکه نبودندی لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا هر اینه عذاب میکردیم آنانکه
کافر شدند مِنْهُمْ از اهل مکه عَذَابًا أَلِيمًا عذاب مؤلم موضع دم آخرت در دنیا یعنی
و بشرح ... إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا یاد کن ای محمد چون کردند و نهادند آنانکه کافر بودند
فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ عصبیت و تکبر حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ ... جاهلیت ...
زمانه ... بکر گفتند که محمد پدران ما را ... کذا ...
در بلد ... مکشتند ...
چون ایشان عصبیت آوردند فَأَنْزَلَ اللَّهُ پس فرو فرستاد خدای تعالی سَكِينَتَهُ آرام و

دقار

و وقار عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستاده خود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مومنان تا مقاتله نکردند
و بصلح راضی شدند و معاودت نمودند و سهیل ابن عمرو که باعث صلح نامه
او شده بود ندانکه ... بسم الله الرحمن الرحیم ننویسند و راضی شد که محمد علیه
السلام کتابت کند حق تعالی میفرماید که وَأَلْزَمَهُمْ و ثابت داشته خدای تعالی
مومنان را كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ بر کلمه تقوی که کلمه شهادتست یا بسم الله الرحمن الرحیم
که اهل مکه نه پسندیدند یا محمد صلی الله علیه وسلم یکجا بدان راضی شدند
وَكَانُوا و هستند مومنان أَحَقَّ بِهَا سزاوار بکلمه از غیر ایشان وَأَهْلَهَا و هستند
آن بدان وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیز دانا و اما بعد از
رجوع حدیبیه بعضی از اصحاب گفتند که تعبیر پیغمبر صلی الله علیه وسلم نشد و ما طواف خانه
کعبه نکردیم و حلق و تقصیر برای نیاوردیم آیت آمد که لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ هر اینه راست کرد
خدای تعالی و محقق ساخت رَسُولَهُ برای فرستاده خود الرُّؤْيَا خواب را که دیده بود
بِالْحَقِّ براستی بنابر حکمی در بعد سال تا خیر کرد در سال آینده لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ
هر اینه در آیید شما بمسجد حرام إِنْ شَاءَ اللَّهُ چون خواست خدای تعالی و گفته اند که استثنا
حکایت پیغمبرست در وقت تقریر خواب بود که بمسجد حرام در آیید ان شاء الله آمِنِينَ در
حال که ایمن باشید از اعادی مُحَلِّقِينَ تراشنده گان رُءُوسَكُمْ سرهای خود را وَمُقَصِّرِينَ
و چیننده گان موی سر بعضی و بعضی تراشنده لَا تَخَافُونَ نترسند از هیچکس فَعَلِمَ پس
دانا است خدای تعالی مَا لَمْ تَعْلَمُوا آنچه شما ندانید از حکمت در تاخیر عمره فَجَعَلَ پس ساخت
برای شما یعنی ساخت مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ پیش از ... یعنی ... خود در مسجد حرام بجهت
عمره فَتْحًا قَرِيبًا فتح خیبر است تا دل مومنان خالی شد بان فتح شاد مانی کرده هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ

او است آن خدای که فرستاد رسوله رسول خود را محمد است صلی الله علیه وسلم بالهدی
برهنمودن خلق تا بیان احکام کند ودین الحق وبدین راست که اسلام است
لیظهره تا غالب گرداند دین را علی الدین کله بر همه دینها تا که دین حق با مثل
احکام او را منسوخ نسازد واگر باطل بود بر اندازد وگفته اند که هیچ نباشد الا که
مقهور ومغلوب مسلمانان شوند وآن بوقت نزول عیسی علیه الصلوة والسلام بود وکفی
بالله وبسنده است خدای تعالی شهیدا گواه بر نبوت تو سهیل میگوید محمد بن عبد الله
نویسند صلی الله علیه وسلم بجهه غم نخورید که ما میگوییم محمد الرسول الله محمد صلی الله
علیه وسلم فرستاده خدای تعالی است بحق والذین معه وآنانکه با اویند مؤمنان اشداء
علی الکفار غالب بر کافران رحماء مهربان ومشفقان بینهم میان یکدیگر تراهم می بینی
ایشان را رکعا رکوع آورده کان سجدا سجود کننده کان یعنی در اکثر اوقات مشغولند
بنماز ودر موضعی فرموده این مناقب راجع است بهمه اصحاب رضی الله تعالی عنهم اما در لفظ
ایماست اختصاص هر یکی از خواص بمنقبت خاص والذین معه مدح صدیق است رضی
الله عنه که بقرب ومعیت وموافقت در دار غار مخصوص بود اشداء علی الکفار صفت فاروق
رضی الله عنه چه نهایت شدت وغلبت او با اهل شرک ونفاق بهمه عالم از اتفاق است
رحماء بینهم نعت ذو النورین رضی الله عنه که رافت وحیا وحلم وجود ووفای او مشهور
ومعروف است نزد خالق وخلایق بدان صفت سیماهم موسوم وموصوف رکعا سجدا اشرح
حال مرتضی است رضی الله عنه که اکثر اوقات واغلب آنات او بر طایف طاعات وعبادات
مشغول بود با حدی آواز رنگین مزین تکبیر احرام هر شب از خلوت او باسماع خادمان عتبه علیه
السنی یبتغون می طلبند این بزرگان فضلا من الله فضل از خدای تعالی یعنی زیادتی ثواب

از رو میجویند ورضوانا وخشنودی حضرت او طلب میکنند سیماهم علامتها ایشان فی وجوههم
در رویهای ایشان ظاهر بود من اثر السجود از بسیاری نماز است اثر سجده گزید
ذلک این وصف که مذکور است شد مثلهم وصف ایشان است فی التوریة در کتاب
موسی علیه السلام یعنی ایشان بدین صفت در توریت مذکورند ومثلهم فی الانجیل
وصفت ایشان در انجیل یعنی کتاب عیسی علیه السلام بهاسی نعت مستورند یا صفت
ایشان در توریت وانجیل کزرع مانند کشتی که دیر او اخرج شطأه بیرون آورد شاخ
حکمت خود را یعنی تیغ زند ویک شاخ بیرون آرد فآزره پس قوی گرداند آن یک شاخ
فاستغلظ پس ستبر شود فاستوی علی سوقه پس راست بایستد بر شاخهای خود ودل را بشوق
کیاه صفت بود با خرد رخ کی دو یعجب الزراع بشگفت آرد مزارعان را قوت وستبری
در استی وخوبی او دو این مثل است وتمام مثل آوی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم است
ویاران وی رضی الله تعالی عنهم باول دعوت اسلام صفت بود وفرست آمد قوت گرفت
وتعجب عالمیان شد حق سبحانه تعالی این تمثیل فرمود لیغیظ تا خشم گیرند بهم
الکفار بیاران پیغمبر کافران امام قشیری رحمه الله علیه فرموده است که این
ایلیه بر شأن اصحاب است پس هر که بر ایشان خشم گیرد وایشان را دشمن دارد در خطر
وعد الله الذین آمنوا وعده کرد خدای تعالی آنها را که گرویده اند وعملوا الصالحات
وکردارهای ستوده منهم از ایشان یعنی همه ایشان را وعده فرموده مغفرة
آمرزش گناهان است واجرا عظیما ومزدی بزرگ وصلی الله علی خلقه محمد واله
واصحابه اجمعین

سورة الحجرات

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا وقعت الواقعة یاد کن چون واقع شود قیامت یعنی حادثهٔ قیامت لیس لوقعتها کاذبة نیست
در واقع شدن او کاذبه یعنی دروغی یا برای وقوع او هیچ دروغ گوی موجود نیست
بلکه هرکه از وی خبر میدهد صادق است خافضة رافعة آن روز فرو برنده است گروهی را
با سفل سافلین از روی عدل رافعة بر دارنده است گروهی را با علی علیین از روی
فضل یا خافض اعدا و اهل شقاق و نفاق است و رافع اولیا از ارباب اخلاص و وفاست
یا فرو میبرد آنانی را که در دنیا سر بلند داشتن خود را و بر میبرد آنانی را که در دنیا فروتنی
کرده اند خود را اذا رجت الارض یاد کن آن روز را که جنبانیده شود زمین را جنبانیدن
بر وجهی که بناها منهدم گردد و بست الجبال بسا و رانده شود کوهها رانده شدن تا
شکسته و پاره پاره گردد فکانت هباء منبثا پس باشد مثل غبار پراکنده شود یا شعاع
آفتاب و تیکه از روزن در افتد پراکنده و منتشر گشته وکنتم ازواجا ثلثة و باشید
ای مکلفان در آن روز اصناف یعنی سه گانه یعنی سه گروه باشید در مرتبه
فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة اصحاب دست راست چه اصحاب دست راستند
یعنی تعظیم [illegible] ایشان ... که ... و کوینده در
معنی استفهام و معنی تعجب نیز هست اصحاب یمین آنهااند که در وقت اخراج ذریت
از اصلب آدم ایشان بر دست راست بوده اند یا نامهٔ اعمال ایشان در روز قیامت
بدست راست ایشان دهند یا به بهشت برند که بر یمین عرش است و گفته اند که
میمنه بمعنی یمن است و برکت یعنی ایشان میمون و مبارک قدم اند واصحب المشئمة
ما اصحاب المشئمة اصحاب دست چپ چه اصحاب اند ایشان در وقت اخراج
ذریت در دست چپ آدم بوده اند یا نامه اعمال ایشان را در روز بدست

جپ ایشان

جپ ایشان میدهند یا بدوزخ نشانند میبرند که دوزخ بر جپ عرش است
و گفته اند که مشئمه از شئم گرفته اند و آن شوم نامبارک اند والسابقون
السابقون پیش گیرندگان اند بایمان پیش حبیب باری و صدیق اکبر و علی
مرتضی و خدیجه کبری و زید بن حارث آنانیکه اول بار مشرف بشرف اسلام
شده اند و آنانیکه بیک قبله نماز کرده اند با پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم یا
اهل قرآن که سبقت گرفته اند یا آنانیکه در جهاد در صف اول و در تکبیر تحریم
سبقت کرده اند اولئک المقربون آن گروه هستند که نزدیک شده گان برحمت
و کرامتند فی جنت النعیم در بوستانها که مشتمل بر انواع نعمت و شربت است
ثلة من الاولین گروهی بسیار از پیشینان یعنی امم انبیاء که گذشته وقلیل من الاخرین
و اندکی از پسینان اند در تبیان ملکوت است مراد جماعتی اند که انبیا را معاینه
دیده اند بخدمت ایشان رسیده اند و بر ایشان گرویده اند تمام امت ایشان زیرا که
امت متابع پیغامبر ما است صلی الله علیه وسلم از همه بیشتر خواهند بود چنانچه
نحوی ان اکثر الناس تبعا یوم القیمة از آن خبر میدهد در حدیث ملکوت
است که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد صف از این امت پیغمبر ما
و چهل صف دیگر از امم دیگر و این سابقان اولین و آخرین در بهشت باشند
علی سرر موضونة بر تختهای بافته بزر و مشک و در یاقوت و زبرجد متکئین
علیها متقابلین تکیه زده مانند برآن تختها برابر یکدیگر بعضی روی
بروی دیگر ... مستانند مسرور باشند یطوف علیهم میگردند

وبر ایشان از برای خدمت وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ کودکان جاوید مانده کان بر هیأت
کودکی چون غلامان خردان زیباتر بیت از خدمت کبار فی گویند این کودکان آنها است که
بگوشوارهای زر زینت و اینها کودکان را خدای تعالی آفریده باشند از برای خدمت
بهشتیان و از سلمان رضی الله عنه منقول است که ایشان اطفال مشرکان اند
اهل بهشت نامزد شده اند و بر ایشان ولدان وکأس من معین و بجامهای از
شراب که روان باشد در بهشت یا جویهای صافی چون آب زلال لا یصدعون عنها درد
سر نکشند از آن شراب یعنی آدمی را خمار نباشد ولا ینزفون و نه بیعقل و نه بیهوش
نشوند از آن شراب وفاكهة مما يتخيرون و بر ایشان میگردند میوها آنچه اختیار میکنند
یعنی هر چیزی که خواهند ولحم طير مما يشتهون و بگوشت مرغان از آنچه اختیار میکنند چون
الطف لحوم است یعنی جوشنده یا بریان هر چه خواهند وحور عين و حوران ادر جنت طوف
مینمایند از برای خدمت و ایشان زنان باشند سفید روی و گشاده چشم در کمال
صفا و لطافت كأمثال اللؤلؤ المكنون مانند مروارید پوشیده در صدف که
گردی بروی نشسته باشد و دست نیاز بوی نرسیده باشد جزاء بما كانوا يعملون
پاداشت میدهیم ایشان را بدین دادن بسبب آنچه بوده اند که عمل میکرده اند در دنیا
لا يسمعون فيها لغوا نشنوند در بهشت سخنان بیهوده یا بانگ و فریاد یا
سوگند بد و دروغ ولا تأثيما و نه سخنی که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش
و دشنام الا قيلا سلاما سلاما و لیکن میشنوند سخنی که آن سلامت است
تکرار این لفظ دلیل است بر آنکه اهل جنت پیوسته بر یکدیگر سلام

گویند

گویند واصحاب اليمين ما اصحاب اليمين اصحاب دست راست وجه الله اصحاب
دست راست یعنی عزیز و مکرم و بزرگ اند في سدر مخضود در میان باشند
در زیر درخت نابک خار بخلاف سدر دنیا که با خار است آورده اند که مسلمانان
بروح افکندن و آن اولیست مشتمل بر درختها است که باشند بخار وطلح منضود
و درخت موز ان بود و میوهای آن بر هم نهاده یعنی از سفل تا اعلای
درخت همه میوه باشند وظل ممدود یعنی سایه کشیده و پیوسته که هرگز
زایل نشود وماء مسكوب و آب ریزان از جنت عدن که فرو میریزد بر
بستانهای دیگر وفاكهة كثيرة و میوهای بسیار الوان لا مقطوعة نه بریده
باشد آن میوها یعنی در هیچ زمانی منقطع نشود بخلاف میوهای دنیا که در
فصلی منقطع باشد ولا ممنوعة و نه منع کرده شده باشد از خوردن بعکس
با زیادت بخلاف میوهای دنیا که بی بها بدست نیاید وفرش مرفوعة
و گستردنیهای برداشته شده بقیمت یا رفیع القدر و بهشت یعنی فرش کنایت
از زنان مرفوعه یعنی بلند منشا نشانده بر تخته انا انشأناهن انشاء بدرستیکه بیا
فریدیم ابتدا بی سببیه ولادت زنان دنیا را انشاء آفریدنی بعد از پیری خلق
ابتدا از خلق دیگر کرده ایم مراد اینست که پیر زنان را جوان ساختیم بر یکسن فجعلناهن
ابكارا پس بکر دانیم ایشان را دختران دوشیزه یعنی هر گاه که زوج نزدیکی
کند ایشان را بکر یابد عربا و دوستداران و عاشقان شوهران خود باشند
غنجه ناز و شیرین سخن اترابا همزادان همه سی و سه ساله و شوهران نیز همه سال

رسانند در تبیان آورده که حبیبه را که به بهشت آرند بدین کار رسانند و بشو
دهند و عجوزه را نیز رد کنند بدین بدین سن و اگر شوهر نداشته باشد در
دنیا ببعضی از اهل بهشتیان دهند و اگر شوهر از اهل بهشت نباشد چون
امرأهٔ فرعون او را بیکی از اهل بهشتیان دهند و اگر شوهر بهشتی باشد او
زن او را باشد و اگر زیاده از یک شوهر داشته باشد همه بهشتی باشند
بر آخرین نام زد کرده اند و صحب الیمین و این زنان را انشا کردیم از برای اصحاب
دست راست گویا بیانی میگوید که کیانند اصحاب یمین میفرماید که ایشان
ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ گروهیند از پیشینان وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ و گروهیند از
پسینان در اسباب نزول آمده که چون قلیل من الآخرین که نازل بود آمد فاروق
رضی الله عنه و گریه شد و گفت یا رسول الله بر گرویدیم و تصدیق کردیم و از ما
نجات نیابد مگر اندکی این آیت آمد که وثلة من الآخرین رسول صلی الله علیه
و سلم بروی خواند عمر رضی الله عنه فرموده اند که رضینا عن ربنا و آنحضرت
صلی الله علیه و سلم فرموده اند که از آدم تا بمن یک ثلة و از من تا قیامت یک ثلة و
در حدیث آمده که ارجوا ان تکونوا نصف اهل الجنة امت من باشند و عن
گذشت که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد از امت من خواهد بود و از
اینجا معلوم میشود هر کس از امتی که متابعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرده باشد
در دوزخ جاوید نخواهد ماند بیت نماند بر لب دوزخ اسیر کسی که باشد چنین دستگیر
وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ اصحاب دست چپ چه اند اصحاب دست چپ یعنی

خوار

خوار باشند در آن روز باشند فِي سَمُومٍ در آتش سوزان یا باد گرم که حرارت
آن در مسام ایشان نفوذ کند وحمیم و در آب گرم متناهی صاحب تبیان آورده
که چون حرارت در سموم در اجسام و اکباد ایشان اثر کند پناه میجویند چنانچه
گمان زده کان در دنیا آب میطلبند چون در حمیم افتند از حرارت آن آب بیشتر متأذی
گردند اکنون پناه برند بسایه که از آن خبر میدهد وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ و سایه که از دود
سیاه گرم است و بعضی گویند یحموم کوهیست در آتش دوزخ که دوزخیان در سایه
او پناه می برند لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ نه خنک مانند سایهای دیگر و نه سود رسانند
و راحت بخشنده و این عذابهای ایشان بجهة آنست إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ
بدرستی که ایشان بوده اند پیش از آن در دنیا بناز نعمت پرورده شده گان و تنعم ایشان بحرام
بوده و اتباع شیطان و شهوات بوده اند وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ و بوده اند
که اصرار مینمودند بر گناه بزرگ که شرک است یعنی بر آن اقامت میکردند یا سوگند
میخوردند بر آنکه حشر نخواهند بود وَكَانُوا يَقُولُونَ و بوده اند که میگفتند
أَئِذَا مِتْنَا آیا وقتی که بمیریم ما وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای
پوسیده أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما انگیخته گانیم از قبرها و بیرون آینده
زنده شونده گانیم تکرار استفهام برای مبالغه است در انکار أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ
آیا پدران پیشین ما مبعوث شوند نیز قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ بگوی ای محمد در جواب
که بدرستیکه پیشینان از آبا شما و غیر شما وَالْآخِرِينَ و پسینان از شما و غیر
شما لَمَجْمُوعُونَ هر آینه جمع شده گانند إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ تا وقت که مقرر
شده از روز معلوم که قیامت است یا مجموعند در قبرها از برای میقات حشر که

روز معلوم است مر خدای را که همه محشور شوند بمکان حساب در روز که معلوم است
مر خدا را ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ پس بدرستیکه شما که گمراهانید از راه
حق و تکذیب کنندگانید مر بعث و نشور را خطاب با اهل مکه و امثال ایشانست
میگوید که شما هر آینه لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ هر آینه خورندگانید از درختی که
از زقوم است یعنی شما را زنده کنند آنگاه از درخت بخورانند فَمَالِئُونَ مِنْهَا
الْبُطُونَ پس پر کنند از میوه آن درخت شکمها را فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ
پس آشامندگان باشند بر بالای آن زقوم از آب گرم و نیز که عذاب جوع بر ایشان غالب
کمازند تا پر سازند شکمها را از زقوم پس تشنگی بر ایشان غلبه کند آنگه بر ایشان عرض کنند
بسیار آن آب بیاشامند فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ پس آشامندگانند از حمیم مانند
شتران تشنه زده و مثل شتران بی آب یا بافتن زمین ریگستان که هر چند آب خورند تشنگی
آن برطرف نباید یعنی روز چنان حمیم آشامند که تشنگی ایشان
تسکین نیابد هَٰذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ این ماکول و مشروب پیشکش
ایشانست و میوه حزا حضر که بر مهمان آرند و بعد از بن و بره فرخ
انواع مأکول و مشروب خواهد بود ایشانرا که شرح و شدت و عقوبت
آن در نیابد نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ ما آفریدیم شما را در ابتدا به سبب
شما بدان آفریدیم فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ پس چرا باور نمیدارید آفرینش
خود را [illegible] ظاهر است که بر ابتدا توانا است
با عاده نیز قادر خواهد بود أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ آیا شما می آفرینید کودک را از
از آن آب أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ یا ما آفریدگاریم و شما منفرد باینکه خالق

منم

منی را شما بر ان وجه و بر آن نوع فرزند میطلبید متولد نمیشود بلکه بر وفق
مشیت و لطف [illegible] ما آید و متولد میشود نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ
ما بعد از آفرینش تقدیر کردیم میان شما آجال مرگ را و مقرر ساختیم زمان
موت هر کس وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نیستیم ما پیش گرفته شده یعنی کسی بر حکم
ما پیش نتواند گرفت از موتیکه مقرر شد نتواند گریخت و ما این مرگ تقدیر
کردیم عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ برای آنکه تبدیل کنیم از شما کسانیرا که باشند
شوانند یعنی شما بمیرانیم و دیگر را برانیم وَنُنْشِئَكُمْ فِيمَا لَا تَعْلَمُونَ و بیافریدم
دیگر بار شما را در صورت و هیئاتیکه نمیدانید امروز یعنی کافر از از در صورت
صورت و سو مثال از بد تر بد هیئاتی وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ و
بدرستیکه دانسته اید شما آفرینش نخستین که نطفه بود علقه شد تا آخر و
بدان نیز اقرار دارید فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ پس چرا یاد نمیکنید توانائی حق را بر نشاء
اخری هر که بر آن قادر است از این نیز عاجز نخواهد بود بیت آنکه مارا ز خلوت
نابود میکشد تا بجلوه گاه وجود باری دیگر ز سموم هلاک زیر ردی هم کشم ز بر پرده خاک
هم تواند باز کرد [illegible] أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ اخبار نمائید
از آنچه کشت میکنید و تخم در زمین میافکنید أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ
آیا شما میرویانید آن تخم را یا ما میرویانیم و بحاصل میرسانیم حرث فعل عبد است
و زرع فعل خدا است در خبر آمده که نگوید یکی از شما زرعت و لیکن حرثت چه
[illegible] و برویانید از حق سبحانه و تعالی لَوْ نَشَاءُ
لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا اگر خواهیم هر آینه کردانیم آنرا بعد از آنکه [illegible] شکسته

فظلتم تفکهون پس بمانید شما از آن تعجب و ملامت کردن شکفت
مانید یا بر فوت آن اندوهگین شوید یا از جهت سعی خود پشیمان گردید
و میگوئید انا لمغرمون یا ما تاوان زدگانیم و ابو حفص انا
میخواند بطریق خبر یعنی بدرستیکه ما تاوان زده یافتگانیم بل نحن
محرومون بلکه مائیم بی بهره زدگانیم از روزی افرایتم الماء الذی
تشربون و خبر باز دهید از آبیکه می آشامید از تشنگی عطش أأنتم
زندگانی شما بوی را ببینید أأنتم انزلتموه من المزن آیا فرو فرستاده اید
آنرا از ابر سفید ام نحن المنزلون یا ما فرو فرستنده ایم آب شیرین
و لطیف لو نشاء جعلناه اجاجا اگر خواهیم گردانیم آن آب را تلخ و شور
و نفع از وی منقطع سازیم فلولا تشکرون پس چرا شکر نمیکنید خدای
تعالی را بر این نعمت افرایتم النار التی تورون خبر کنید از آتش که بیرون
می آرید أأنتم انشأتم شجرتها آیا شما بیافریدید درخت
از مرخ و عفار است ام نحن المنشئون یا ما آفریننده ایم اهل بوادی شاخ
از شاخ مرخ که مذکر میگویند بر شاخ از درخت عفار که انثی میگویند می
سایند تو بعد از میان آن دو شاخ ترکه آب از وی تازه میچکد آتش از آن
بیرون می آید نحن جعلناها تذکرة گردانیم ما آن درخت را آتش را یاد کردنی که هر
ببینید آن آتش را دوزخ را یاد کنید یا آنرا تبصرة ساختیم تا اهل بصیرت دانند
که هر که قادر است بر اخراج آتش از درخت تر و سبز با وجود ضدیت ماده و بینی
که بکیفیت ضد آتش است هر آینه قادر بود بر تازه ساختن نهال وجود انسان

بعد

بعد از تشنگی و برآمدگی ومتاعا للمقوین و ما ساختیم آتش را برخورداری
یعنی سبب نفع گرفتن مر مسافران را و مقیمان را اکتفا کرده باجل القیدی
چنانکه بیرا بد تقسیم الحی فسبح باسم ربک العظیم پس تسبیح گوی بنام پروردگار
بزرگوار را یاکی یاد کن فلا اقسم بمواقع النجوم پس سوگند یاد میکند
بمنازل نجوم قرآنی یعنی اوقات نزول آن بمغارب و مساقط آن صاحب کشاف آورده
فرموده که تخصیص مغارب بجهت آنست که غروب دلیل زوال است و بر نزول
اثر استدلال توان کرد بر موجب هر که تا تو زوال است با مطالع کواکب یا
بجای آن در عین المعانی آورده که مراد بهم یا جل و سقابرا انست که
مشتبهند بنجوم کما قال رسول صلی الله علیه و سلم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم
اهتدیتم و منازل نجوم که بروج است کما قال الله تعالی والسماء ذات
البروج یا از رمان بروج که مانوس و رجم شیاطین اند و آن بوقت مولد
پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هنگام بعثت او از امام زاهد منقول است که مراد
بنجوم قرآنست و مواقع آن دل محمد پیغمبر صلی الله علیه و سلم است و هر چند
سطر او یکی بوده انجم قرآنی بسیار بوده بهر یکی مواقع اعتبار کردند و قراءة
امام حمزه و کسائی بموقع خوانده اند و مواقع این قول است نزول
قرآن بقلب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بنص نزل به الروح الامین علی قلبک
ثابت شد و انه لقسم لو تعلمون عظیم بدرستیکه این خدای تعالی بدو سوگند
خورده هر آینه سوگندیست اگر دانید شما بزرگ و معتبر جواب قسم چیست انه لقرآن
کریم بدرستیکه آنچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بر شما میخواند هر آینه بزرگ و بسیار

نفع هم مشتمل است بر اصول علومی که در باب مصالح معاش و معاد بکار آید
با کرامیست نزد خدای تعالی و ملائکه و مؤمنان حافظ و قاری او معزز و مکرم
هست و این قرآن نوشته شده است فی کتاب مکنون در کتابی پوشیده شده
و نگاهداشته شده نزد خدای تعالی یعنی در لوح محفوظ لا یمسه الا المطهرون نشاید
لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه در وی است مگر پاکیزگان یعنی ملائکه که مطهرند
از کدورات اوصاف بشریه کلبی رحمة الله گفته اند که مراد سفرا اند و کرام بررة
بعضی ضمیر را عاید بقرآن دارند و مراد مصحف است یعنی مس نکنند مصحف را
مگر پاک شدگان از حدث ظاهر آیت نفی است و معنی آن نهی یعنی جنب و محدث
و حایض و نفسا باید که مس مصحف نکنند فقهای شافعی و مالکی رحمهما الله
محدث و جنب روا نیست حمل مصحف و مس آن حایض و نفسا را و نزد امام اعظم
رحمة الله علیه محدث و جنب و حایض و نفسا را روا نیست مگر با غلافی باشد
منفصل و در تفسیر کواشی است که جنب و حایض را بقول امام ابو یوسف رحمه
الله جایز نیست کتابت قرآن وقتی که بر زمین لوح بوده بر کنار و نزد امام محمد رحمة
الله به هیچ وجه روا نیست و بعضی مس را حمل بر قراءة کرده اند و از ابن عمر رضی
الله عنهما منقول است دو روایت نزد او آنست که قرآن نخوانند مگر آنکه طاهر
باشند محمد بن فضل رحمة الله گوید که مراد از بی طهارتی توحید است
یعنی باید که غیر موحد آنکس قرآن نخوانند و از ابن عباس رضی الله عنهما منقول است
که نهی میکرد از آنکه یهودی و نصاری را تمکین دهید از قراءة قرآن و نزد محققان
مراد از مس اعتقاد است یعنی معتقد نباشند قرآن را مگر پاکیزه که ملائکه و

جنب حایض نخوانند

مؤمنانند

مؤمنانند یا عمل بقرآن یعنی نگاهداشت احکام قرآنی نکنند مگر جمعی که پاکیزه
شده باشند بمدد توفیق خدای تعالی از لوث خلاف و بی باعلم بدان یعنی تفسیر
و تاویل آن را ندانند الا آنکه سر ایشان پاک باشد و جنید قدس سره فرموده
که پاکی سر یعنی از ما سوی الله است حکیم سنایی غزنوی رحمة الله علیه نیک
میفرماید که بیت جمال حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد که دار الملک معنی را مجرد بیند از غوغا
در بحر الحقایق آورده که مکاشف نشود در اسرار قرآن مگر کسیکه پاکیزه شود
از لوث غیر و غیریت و برسد بمقام شهود حق و مرآت خلق و شهود خلق در
مرآت حق و این معانی میسر نشود جز بفنای شهود و شاهد در مشهود بیت
چون تجلی کرد اوصاف قدیم: پس بسوزد وصف حادث کلیم: تنزیل من رب العالمین
قرآن فرو فرستاده شده است از نزد پروردگار عالمیان افبهذا الحدیث انتم مد
هنون آیا بدین سخن است که شما ای اهل مکه تهاون کرده اید کافرید یا مداهنه
یا منکر آنید و تجعلون رزقکم و میسازید و می بینید بهره و روزی خود را یعنی
بهره خود را از قرآن انکم تکذبون آنکه تکذیب کنید مرا فرا یا شکر روزی
خود را که نسبت به باران یا به هوا میکنید و این تکذیب سخن خدای تعالی است
فلولا اذا بلغت الحلقوم پس چرا چون رسد روح بحنجره و گلو در وقت نزع و انتم
حینئذ تنظرون و شما در آن هنگام شما مینگرید بمیت و نحن اقرب الیه
منکم و ما نزدیکتریم بسوی آن محتضر از شما ولکن لا تبصرون ولیکن
شما نمی بینید و نمیدانید و آن بعلم و قدرت ربوبیت است فلولا ان کنتم غیر
مدینین پس چرا شما اگر هستید شما غیر جزا داده گان در قیامت ترجعونها

اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ باز کردانید روح را بجسد اگر هستید راست کوی مخلص

این آنست که اگر شما در انکار حشر و جزا راست میکوئید پس چرا

باز نمیکردانید روح را بر تن و قتیکه بحلق رسیده شود روح

فَاَمَّا اِنْ کَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ پس اگر باشد متوفی نزدیک کردانیده

شده کان بدرکاه ربانی یعنی از سابقان بود فَرَوْحٌ وَرَیْحَانٌ

پس مر او راست راحت و رحمت یا آسایش از غم یا مغفرت

یا فرح وانها در قبر بود یا در قیامت و روح زحاو بدان

یا بوی خوش یا تحیت ملایکه یا ریحان مشموم وانها

در بهشت باشد وَجَنَّةُ نَعِیمٍ و دیکر مر او راست بهشت پر نعمت

وَاَمَّا اِنْ کَانَ مِنْ اَصْحَابِ الْیَمِینِ اما اگر باشد از ...

اصحاب دست راست فَسَلَامٌ لَکَ مِنْ اَصْحَابِ الْیَمِینِ پس

سلامتی مر تراست آنکس که هست از اصحاب دست راست

واشهر آنست که سلام بر تو ای محمد و اصحاب یمین که

برادران تواند یا مژده سلامتی باد مر ترا از ایشان

یعنی شاد شو که ایشان سالمند از همه آفتها

وَاَمَّا اِنْ کَانَ مِنَ الْمُکَذِّبِینَ واما اگر آن باشد آن مرده

کافر از تکذیب کنندکان مر خدا و رسول را ....

الضَّالِّینَ کمراهان از طریق حق فَنُزُلٌ مِنْ حَمِیمٍ پس مر او راست پیش کش در قبر از آب کرم کودد

در دوزخ

در دوزخ با دود آتش دوزخ وَتَصْلِیَةُ جَحِیمٍ و در آورند در آتش

روز قیامت اِنَّ هٰذَا لَهُوَ حَقُّ الْیَقِینِ بدرستیکه آنچه کفته

در شان ایشان از بیست و سه کروه هر آینه آن حق الیقین

است یعنی راست و درست و بیکمان فَسَبِّحْ بِاسْمِ

رَبِّکَ الْعَظِیمِ پس تسبیح کوی بنام پروردگار

بزرگ خویش یعنی تنزیه کن او را بذاکر

تمام خجسته فرجام او از آنچه لایق عظمت

وکبریای او باشد با نماز کذار

بذکر پروردکار خود و نقل

آنست که بکوی سبحان ربی العظیم و

در خبر آمده است که بعد از نزول

این آیت حضرت رسالت صلی

الله علیه وسلم فرمودند که

اجعلوها فی رکوعکم

والله اعلم

بیدل

رمز آشنای معنی هر جزو بشر نباشد
طبع سلیم فضلست ارث پدر نباشد

غفلت بهانه مشتاق خوابی فسانه زاید
بر دیده سخت ظلمت گر گوش کر نباشد

خلق هنر رسیده با وجود وحشی
کانجا ز تنگیها خالی بسر نباشد

ما را بهر که شبنم یا ستاند خورشید
باید ندیده رفتن کو بال و پر نباشد

برق زده و وارد هنگام تجلی
از بیخودان بو بینید کو جلوه گر نباشد

هرچند کار فردا امروز مفت نیکو گیر
شاید دماغ طاقت وقت دگر نباشد

پیداست از ندامت عذر ضعیفی ما
شبنم چه وا نماید گر چشم تر نباشد

خوبی خلق وکن خواهی خیال او کن
از عالم تماشا بر خود نظر نباشد

گردانده گر بیدل اوراق نسخه وهم
فرصت بهار رنگیست رنگ آنقدر نباشد

و آدم صلوة الله علیه در بهشت شب ندیده بود کذا فی المسعودیه و غیره مهتر آدم علیه السلام هزار سال در بهشت بود چون بدنیا آمده اند هزار دویست سال عمر یافت

بسم الله الرحمن الرحیم

در بیان دانستن عمر پیغمبران علیهم الصلوة والسلام عمر حضرت آدم صفی الله نه صد سی سال بود و عمر حضرت نوح علیه السلام نه صد پنجاه سال بود و عمر حضرت ابراهیم خلیل الله صد چهل سال و عمر حضرت اسماعیل علیه السلام صد سی سال بود و عمر حضرت اسحاق صد هشتاد سال بود و عمر حضرت یونس صد بیست سال بود و عمر حضرت سلیمان صد هشتاد سال بود و عمر حضرت موسی علیه السلام صد بیست سال بود و عمر حضرت ادریس سه صد پنجاه سال بود و عمر حضرت صالح هشتصد سال بود و عمر حضرت یحیی چهل سال بود و عمر حضرت شعیب دویست پنجاه سال بود و عمر حضرت هود علیه السلام صد پنجاه سال بود و عمر حضرت عیسی هشتاد سه سال بود و عمر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم شصت سه سال بود از تاریخ وفات حضرت آدم تا زمان حضرت نوح علیه السلام دو هزار دویست چهل سال گذشته است از زمان حضرت نوح تا زمان حضرت ابراهیم خلیل الله هزار چهار صد بیست سال گذشته است از زمان حضرت ابراهیم تا زمان حضرت موسی هفتصد هشتاد سال گذشته است از زمان حضرت موسی تا زمان حضرت عیسی هزار دویست گذشته است از زمان حضرت عیسی تا زمان حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم ششصد پنجاه سال گذشته است مجموع از زمان حضرت آدم صفی الله تا زمان حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم شش هزار صد چهل سال گذشته است

بسم الله الرحمن الرحیم

صفت نورنامه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در صفت آفرینش نور محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم نورنامه حبیب خدا و شفیع روز جزا و سرور کل انبیا و رهنمای جمع اولیا و مسند صفه صفا یعنی بنام حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اول ما خلق الله تعالی نوری پیغمبر علیه السلام گفتند که اول چیزی که حق تعالی آفریده بود نور من بود فرمان از حضرت عزت در رسید که ای نور حبیب من و ای نور برگزیده من و ای نور محبوب من از محبت تو هفت دریا آفریدم اول دریای علم دویم دریای حلم سیوم دریای صبر چهارم دریای عقل پنجم دریای فقر ششم دریای شکر هفتم دریای نور و هر دریا آفریده در یا نور هفتاد هزار سال موقوف داشت و بعد از آن ندا از حضرت رب العزة ندا در رسید که ای نور حبیب من خود را بجنبان و من خواهم که نور خود را بجنبانم چهار هزار نقطه نبوت پیدا شد صلوة الله علیهم اجمعین و باز سیصد سیزده قطره آب از نور من بچکید سیصد سیزده پیغمبر مرسل آفریده رضوان الله علیهم اجمعین و باز دو قطره آب از چشم راست نور من بچکید از قطره اول جبرئیل و از قطره دویم میکائیل آفریده شد و باز دو قطره آب چشم چپ نور من بچکید از قطره اول اسرافیل آفریده و از قطره دویم عزرائیل آفریده شد و باز دو قطره آب از سوراخ گوش راست نور من بچکید از قطره اول عرش آفریده شد و از قطره دویم کرسی آفریده شد و باز دو قطره آب از سوراخ گوش چپ نور من بچکید از قطره اول لوح آفریده شد و از قطره دویم قلم آفریده شد و باز هشت

قطره آب از بینی راست نور من بچکید ازان هشت قطره هشت در بهشت
آفریده شد و باز هفت قطره آب از بینی چپ نور من بچکید ازان هفت قطره
هفت درجه دوزخ آفریده شد و باز دو قطره آب از کتف راست نور من
بچکید از قطرهٔ اول آفتاب آفریده شد و از قطرهٔ دوم ماهتاب آفریده شد و
باز دو قطره آب از کتف چپ نور من بچکید از قطرهٔ اول هفت آسمان
و از قطرهٔ دوم هفت زمین آفریده شد قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الله خلق
السموات والارض من النور پیغمبر علیه السلام کفتند چه چیز که آفریده است ::
خدای تعالی آسمانها و زمین را از نور من باز پنج قطره آب از دست راست
نور من بچکید از قطرهٔ اول باد صرصر آفریده شد و از قطرهٔ دوم باد زرف
و از قطرهٔ سیوم باد رعد و از قطرهٔ چهارم خاتم سلیمان و از قطرهٔ پنجم صور اسرافیل
آفریده شد باز چهار قطره آب از دست چپ نور من بچکید از قطرهٔ اول
سدرة المنتهی و از قطرهٔ دوم درخت طوبی و از قطرهٔ سیوم حوض
کوثر و از قطرهٔ چهارم جانهای پیغامبران آفریده شد و باز یک قطره آب
از دهان نور من بچکید ازان یکقطره آب چهار چیز حق تعالی آفریده اول باد
دوم آب سیوم آتش چهارم خاک باز از حق تعالی ندا آمد که ای نور حبیب من
ازین چهار چیز آفریده ام کدام را اختیار میکنی تا سعیدتر آشکارا
کنم و ظاهر گردانم پس نور باد را او از داد و گفت السلام علیکم ای باد
باد گفت علیکم السلام ای نور محمد نور محمد گفت باد چه عیب داری نور
گفت تو بنده گری های تو همه را می بینی و هیچکس ترا نمی بیند باد گفت
مگر تو را عیب نور محمد گفت استغفر الله خدا هست بی عیب و بنده پر عیب است
و باد ایمان آورد و مسلمان شد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله و بعده

نور

السلام

نور محمد آب را او از داد و گفت السلام علیکم ای آب آب گفت علیکم السلام ای
نور محمد نور محمد گفت ای آب چه عیب داری آب گفت چه عیب دارم نور محمد گفت
ای آب خدای تعالی بندگان خود را آفریدند جملهٔ ناپاکان را تو میشوئید
آب گفت مگر تو را عیب نور گفت استغفر الله بی عیب خدا است و بنده پر عیب
و آب ایمان آورد و مسلمان شد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله
و بعده نور محمد آتش را او از داد گفت السلام علیکم ای آتش آتش گفت
علیکم السلام ای نور محمد نور محمد گفت ای آتش چه عیب داری آتش گفت
چه عیب دارم نور گفت قوت تو از باد است و کشنده تو آب است آتش گفت مگر
تو را عیبی نور استغفر الله خدا هست بی عیب و بنده پر عیب و آتش ایمان آورد
و مسلمان شد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله و بعده نور خاک را او از داد و
گفت السلام علیکم ای خاک خاک گفت علیکم السلام ای نور پاک محمد مصطفی صلی
الله علیه وسلم خاک ایمان آورد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله
و نور محمد خاک را فقیر و مسلمان دید و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله
و نور گفت ای خاک اول آخر ترا اختیار کردم یار خود خواندم و بدانکه هیچکس
ازان چهار عناصر به خالی نباشد آنها که بادی اند خود بینا اند
و متکبر اند و آنها که آبی اند جوانمرد اند و آنها که آتشی اند ظالم اند
و بی رحم اند و آنها که خاکی اند فقیر اند و مسکین اند و [illegible]
خدای تعالی فرموده است و ما آنچه ایم بعضی را از باد آفریدیم و بباد ::
هلاک کردانیم و بعضی از آب آفریدیم و باب هلاک کردانیم و بعضی را
از آتش آفریدیم و باتش هلاک کردانیم و بعضی از خاک آفریدیم و
بخاک هلاک کردانیم از خاک برانگیزم و بخاک سپارم بحکم این آیت

که قوله تعالی منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری این
خلق شد که پیغمبر صلی الله علیه وسلم وخلق رأسه من نور التجلی یعنی
سر مبارک محمد را از نور تجلی بیافریدم وخلق عینیه من الحیاء یعنی دو
چشم مبارک محمد را از حیا بیافریدم وخلق فیه من العنبر الاشهب العنبر
یعنی دهان مبارک محمد را از عنبر اشهب بیافریدم وخلق انفه من رایحة
الجنة وبینی مبارک محمد را از بوی بهشت بیافریدم وخلق اذنیه من
عنبر الاشهب ودو گوش مبارک محمد را از عنبر اشهب بیافریدم وخلق شفتیه
من التسبیح ودو لب مبارک محمد را از تسبیح بیافریدم وخلق لسانه من ذکری
وزبان مبارک محمد را از ذکر خود بیافریدم وخلق قلبه من الاخلاص ودل
مبارک محمد را از اخلاص بیافریدم وخلق عضدیه من القوة ودو بازوی مبارک
محمد را از قوت خود بیافریدم وخلق یدیه من السخاوة ودو دست مبارک
محمد را از سخاوت بیافریدم وخلق لحمه من مشک الجنة وگوشت مبارک محمد را
از مشک جنة بیافریدم وخلق خلقه من العسل وخلق خوش محمد را از
عسل بیافریدم وخلق صدره من الیاقوت الجنة وسینه مبارک محمد را از یاقوت
جنة بیافریدم وخلق [illegible] من البصر وپردههای مبارک محمد را از
بصر بیافریدم وخلق عظمه من کافور الجنة واستخوان مبارک محمد را از
کافور جنت بیافریدم وخلق قدمیه من العبادة قدمهای مبارک محمد
را از جهت عبادت بیافریدم در خبر است که جبرئیل از نزد رب العزت
خطاب آورد که یا محمد خدای تعالی میگوید که هر که از امتان تو این نور نامه
را بنویسد یا بخواند یا بشنود یا با خود نگاه دارد یا در پیش روی
خود بماند یا در وقت نماز خواندن در پیش روی خود بماند همچنان :

باشد

باشد که در عقب پیغمبر علیه السلام نماز خوانده باشد یا محمد هر که نور نامه
را عزیز دارد چنان باشد که خدای تعالی او را عزیز داشته باشد و آن
بنده را ثواب چهار کتاب بدهد اول ثواب توریت موسی علیه السلام
دوم ثواب انجیل عیسی علیه السلام سیوم زبور داود علیه السلام
چهارم ثواب فرقان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و ثواب چهل حج در دیوان
اعمال او نویسند و ثواب هزار شهید که در دشت کربلا بجهت فرزند مصطفی
و چهار یار با صفا شهید شده باشد و دارنده این نور نامه از دنیا برود
تا جای خود در بهشت نبیند رسول علیه السلام فرموده اند که حق سبحانه
وتعالی آن بنده را مرتبه آن بزرگان بدهد که در شان ایشان فرموده اند که
قوله تعالی الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون ودر بنا درجات
رسانند کی الذین یستمعون القرآن نیستیکون حسنة یا محمد هر که این را بخواند
یا با خود نگاه دارد حق تعالی او را چندان ثواب دهد که او را که در همه عالم نگنجد
یا محمد هر که این نور نامه را بخواند یا با خود نگاه دارد حق تعالی او را چندان
ثواب دهد که هفتاد سال پیوسته روز و شب در بندگی خدای تعالی عبادت
کرده باشد وعمر عزیز را نگه داشته باشد و هر شب نماز کرده باشد و
بایشان خدای تعالی حرمت کرده باشد و در میان الله تعالی هیچ حجاب
نماند یا محمد من که خداوندم هفتاد هزار فرشته فرمایم تا روز قیامت
از برای آن بنده را استغفار کنند و از پیش خواهند و جمیع گناهان
او را عفو کنم در پناه عصمت نگاه دارم هر روز در خیر و برکت در روز
کار او گشایم و در بهشت در آرم و حلهها بپوشانم هر که در روز پنجشنبه
و در روز آدینه یا روز شنبه بخواند چنانکه خلایق بشنوند من که خداوندم

نور نامه

آن بنده را در همسایگی محمد در کعبه جا دهم تا دایم طواف کعبه می‌کرده باشد و آن
بنده را نور تجلی کرامت کنم و از آنجا که او دست تا بیت المعمور همه فرشتگان در رحمت
باشند بر سر او بارد و با محمد من خداوندم بذکریا و یحیی و موسی و عیسی و ابراهیم
و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و ادریس و باقی پیغمبران ده هزار سال طاعت
بر نوشته این همه را در صحیفه اعمال او ثبت کرده‌اند و هزار گناه او محو کرده‌ام و هزار
درجه در بهشت بنام او بنا کرده‌ام اگرچه گناه او بیشتر از ریگ بیابان و قطره
باران و از برگ درختان باشد در گذارم بحق لوح و قلم و عرش و کرسی و بر و بحر
و شرق و غرب و فلک و ملک و ثواب شمس و قمر و زهره و مشتری و انس و جن و صباح
و ارواح من که خداوندم آن بنده را در بهشت در آرم و از بلای آخر الزمان خود
نگاه دارم القضا روزی حضرت رسالت از رحلت میکردند و ابیات رباعی میخواندند
بیت کریمم چو عزم از این دار فنا بگذشته مقام منزل ماوا حالا
ز بعد با متان واویلا در بیوفای کار چنین فرمودند که دنیاست مثال هیچ در
هیچ خوش خلاص مساز در هیچ گر نقد جهان زان تو باشد شب و روز
از این جهان بری آن همه هیچ بدانکه هر که صدقه قطره در روزه خود را بر
نویسنده یا بر خواننده نور نامه محمد مصطفی بدهد چنان بود که هزار سال
پیوسته روزه داشته باشد و نماز گذارده باشد و هزار بنده خواص
خود تعالی آزاد کرده باشد و هزار اشتر قربانی کرده باشد و ثواب
هزار حج اکبر یافته باشد از آن بنده حق تعالی و جمیع پیغمبران راضی باشند و
خشنود از نویسنده و خواننده و از نگاه دارنده نیز راضی باشد و در
بهشت جمله خلایق عزیز و مکرم باشد و هر مراد و مقصود دارد از خدای تعالی بخواهد
بیابد و بهر که این نور نامه محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم باشد اهل بیت او

از عمر

عمر برکت یابد و چند بی‌نوا بکه گفته شد مرا که کشف باشد در خبر است
که رحمة الله علیه فرموده‌اند که روزی در کتاب‌خانه بود او
خود در اسلام نبود نه نسخه بود همه را مطالعه کردم الا همه را
بهتر و خوبتر از این نور نامه محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را
دید و گرفته در پیش سلطان محمود بردم و سلطان خبر
یافته پیش رفته از راه باستقبال آمد با چنان حشمت و سلطنت
که داشت فرمود تا گنجها بیارند تا نسخه این نور نامه محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم بکنم و بدانکه خلعتهای بیحد و بیقیاس
کرد چنانکه امام را هزار گوسفند و دویست اشتر و پانصد گاو
بخشید و هزار گوسفند قربانی کرد و جمیع مشایخ را خلعتها داد فرمود
که این نور نامه را در ان نواحی شهرت دهند و با خود نگاه دارند
و این ثوابها که گفته شد دریابند و در خبر است که همان شب سلطان
محمود در واقعه دید که قیامت قایم شده است و حضرت رسالت با
صد و بیست و چهار هزار پیغمبر حاضر شدند که و از شاه و پادشاه عالم
و جبار اعظم ندا در رسید که ای محمد من سلطان محمود را بیامرزیدم
و جمیع گناهان او را عفو کردم همچنانکه او در دنیا نور نامه ترا
عزیز داشت و من او را در دنیا و در آخرت عزیز داشتم و هشت
در بهشت را بر روی گشاده کردم و از هر در که خواهد در آید و
ایمان او را همراه کردم چون سلطان محمود از خواب بیدار شد
و شکرانه آن خواب هزار غلام و هزار کنیزک آزاد کرد و هزار
برهنه را پوشاند و پانصد جو بیار وقف کرد و هزار [illegible]

و هزار مسجد و هزار خانقاه و هزار لنگر بنا کرد و هزار رباط و سیصد چاه
فرمود تا در بیابانها کنند و هزار سقا را فرمود تا در راه کعبه تا
مسلمانان را آب دهند و مدت پنج سال مال و خراج بر رعیت خود
بخشید و چیزی نگرفت الهی بحق حرمت خود و بحق نورنامه محمد مصطفی
که نوشتن را رفیق ایشان محمد آخر الزمان گردانی تا قدر این نورنامه
محمد مصطفی را بدانند و بنویسند و بخوانند و با خود نگاه دارند
اگر نتوانند خواندن هر بامداد در پیش روی خود بنهند بسوی
قبله و بنشیند پاک بگویند الهی احد صمد معبود پاک پروردگارا بحق
حرمت نورنامه محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که حاجت مراد ما را
بر آورده خیر گردانی و در هر روز هفتم بیشک مراد کلی حاصل شود
انشاء الله تعالی باید که یکشنبه ابتدا کند دوشنبه ادا کند زیر نهاد
شک نیارد که کافر شود هر که این نورنامه با شد ایمن بود از شر
دیو و پری و از شر شیطان و از بیم سلطان و از زخم چشم و از مکر
جادوی و جادوگران و از حسد حاسدان و از بیماری گران و از
بلای ناگهان و از زبان بدگویان هیچگونه علتی و آفتی بادی نرسد
و ایمن بود از زهر مار و کژدم و غنده و از زخم دندان گرگ و
سگ دیوانه و شیر و پلنگ و هیچ گزنده بروی کار ضرر نرساند اگر
کسی در پیش پادشاه و حاکم رود چون این نورنامه محمد مصطفی با
وی باشد کار او فراز آید و در دنیا و آخرت عزیز و مکرم باشد
الهی احد صمد معبود پاک پروردگارا همه مؤمنان را از جنگ و
ظلم ظالمان و از بلای ناگهان و از آفتهای آخر الزمان در پناه

عصمت

عصمت خود نگاه داری و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین
ولا یزید الظالمین الا خسارا ترا و رحمت و عنایت فرمای و فرزندان
مسلمانان را پیری رسان و علم بسیار روزی گردان الهی بحق
حرمت نورنامه محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و چهار یار با
صفا و فاطمه زهرا و شهیدان دشت کربلا ایمان مؤمنان را
از غارت شیطان رانده شده در کاه نگاه داری بفضل و کرم
خود خصوصا محمد رضا را که کاتب این نورنامه است یا اله العالمین
و یا انت خیر الناصرین یا سمیع الدعا برحمتک یا ارحم الراحمین

بسم الله الرحمن الرحیم

افضل الکلام کلام الله تعالی و احسن الکلام کلام الله تعالی بدانکه الحمد را سوره فاتحه
خوانند زیرا که این سوره ایست که خداوند این سوره را چندین نام یاد
کرده است اول فاتحة الکتاب دویم سبع المثانی سیوم ام الکتاب چهارم
ام القرآن پنجم سوره رحمت ششم سوره شفا هفتم سوره اساس هشتم
سوره الحمد اندر این سوره بیست و پنج کلمه است و بنزدیک کوفیان و مکیان
هفت آیه است و بقول حضرت امام اعظم هفت آیت است از حروف تهجی
هفت حرف نیست در وی در الحمد بیست یک الف است و سه با ست و ت نیست
و جیم نیست و سه حا است و خ نیست و چهار دال است و یکی ذال است شش
ری است زی نیست و سین نیست شین نیست و صاد و ضاد است دو طا است
ظا نیست شش عین است و غین است ف نیست ق دو کاف است هفت لام است
دوازده میم است ده نون است چهار واو است یک لام الف است
سیزده یا است یا بندان سوره آمدیم گفته اند که در الحمد هفت حرف نیست اول

و سه با است
دو ضاد است
و یکی قاف است
یا است

ث نیست زیرا که ث از ثبور ست ما خوانندهٔ الحمد را با ثبور کار نیست
بلکه ثبور مر کافرانست قوله تعالی یدعوا ثبورا ویصلی سعیرا
ج نیست زیرا که ج از جهنم ست خوانندهٔ الحمد را با جهنم کار نیست دوام
جهنم مر کافرانراست که قوله تعالی جهنم یصلونها فبئس القرار سیوم
خ نیست زیرا که خ از خذلانست وخوانندهٔ الحمد را با خذلان کار
نیست بلکه خذلان مر کافرانراست قوله تعالی خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه
چهارم ز نیست زیرا که ز از زقوم ست وخوانندهٔ الحمد را با زقوم
کاری نیست بلکه زقوم مر کافرانراست قوله تعالی ان شجرة الزقوم
طعام الاثیم کالمهل ... ش نیست زیرا که ش از شقاوت نیست
الحمد را با شقاوت کاری نیست بلکه شقاوت مر کافرانراست
شراب من حمیم وعذاب الیم ششم ظ نیست زیرا که ظ از ظلمت ست خوانندهٔ
الحمد را با ظلمت کاری نیست بلکه ظلمت مر کافرانراست که قوله تعالی فوقهم ظلل
من تحتهم ظلل ف نیست زیرا که ف از فراق ست خوانندهٔ الحمد را با فراق کار
نیست بلکه فراق کافرانراست هم قوله تعالی فذوقوا فلن نزیدکم الا عذابا باز
بر سر سورهٔ الحمد آمدیم الحمد پنج حرفست نماز پنج وقت ست هر آن بنده
که این پنج حرف بر زبان راند هرچند در پنج وقت نماز تقصیر باشد
خدای تعالی بکرم خود از وی عفو کند لله سه حرفست سه بر سر پنج نهی
هشت میشود خدای تعالی هشت در بهشت آفریده ست هر آن بنده که
این هشت حرف را بر زبان راند خدای تعالی این هشت در بهشت را
عطا کند البته رب العالمین ده حرفست ده را بر سر هشت نهی هژده
میشود خدای تعالی هژده هزار عالم آفریده است مر این بنده را کرامت کند

الرحمن

الرحمن شش حرفست شش را بر سر هژده نهی بیست وچهار میشود خدای
تعالی در شبانه روزی بیست وچهار ساعت آفریده ست هر آن بنده که این
بیست وچهار حرف را بر زبان راند هر گناهی که در این بیست وچهار ساعت
کرده باشد حق سبحانه وتعالی همه را از وی عفو کند الرحیم شش حرفست
شش را بر سر بیست وچهار نهی سی میشود خدای تعالی گذشتن صراط
را سی هزار ساله وعده کرده است هر آن بنده که این سی حرف را بر زبان
راند حق سبحانه وتعالی سی هزار ساله راه صراط را بر وی آسان کند
مالک یوم الدین دوازده حرفست دوازده بر سر سی نهی چهل ودو میشود
خدای تعالی موسی کلیم را چهل ودو روز روزه فرموده هر آن بنده که این چهل
ودو حرف را بر زبان راند حق تعالی او را ثواب چهل ودو روز روزهٔ موسی را
کرامت کند ایاک نعبد هشت حرفست هشت را بر سر چهل ودو
نهی پنجاه میشود حق تعالی روز قیامت را پنجاه هزار ساله وعده کرده قوله
تعالی الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة هر آن بنده که این پنجاه
حرف را بر زبان راند خدای تعالی آن روز بزرگ را بر وی آسان
کند ایاک نستعین یازده حرفست یازده را بر سر پنجاه نهی
شصت ویک میشود خدای تعالی شصت ویک دریای بزرگ آفریده است هر آن
بنده که این شصت ویک حرف را بر زبان راند حق تعالی بعدد هر قطرهٔ آبی
که در شصت ویک دریاست این بنده را ثواب آن کرامت کند اهدنا
الصراط یازده حرفست یازده را بر سر شصت ویک نهی هفتاد ودو
میشود حق سبحانه وتعالی هفتاد ودو ملت آفریده است یک ملت
براه راست هر آن بنده که این هفتاد ودو حرف را بر زبان راند

حق سبحانه و تعالی آن بنده را از هفتاد و یک ملت بدعت نگاه دارد
المستقیم هشت حرفست هشت را بر سر هفتاد و دو نهی هشتاد میشود
حق تعالی مر شراب خوران هشتاد تازیانه فرموده است قوله تعالی ثمانین
جلدة هر آن بنده که این هشتاد حرف را بر زبان راند حق سبحانه و تعالی
فردای قیامت این هشتاد تازیانه را بکرم خود بکرم عفو کند صراط
الذین انعمت علیهم نوزده حرفست نوزده را بر سر هشتاد نهی نود و نه
میشود خداوند تعالی را نود و نه نام است هر آن بنده که آن نود و نه
حرف را بر زبان راند خدای تعالی ثواب نود و نه نام کرامت کند غیر المغضوب
علیهم پانزده حرفست پانزده حرف را بر سر نود و نه نهی یکصد و چهارده
میشود حق سبحانه و تعالی قرآن مجید را صد و چهارده سوره
فرستاده است هر آن بنده که این صد و چهارده حرف را بر زبان
راند حق سبحانه و تعالی ثواب همه قرآن خواننده کامل را
بدهد و کرامت کند و لا الضالین ده حرفست ده حرف را بر سر
صد و چهارده نهی صد و بیست و چهار میشود خداوند تعالی در دنیا
صد و بیست و چهار هزار پیغمبر فرستاده است هر آن بنده که سوره
فاتحه را بخواند حق تعالی مر آن بنده را چهار چیز کرامت کند
اول از پل صراط بگذراند دوم از دوزخ برهاند سوم بهشت
برساند چهارم دیدار بیچون و بیچگونگی خود را کرامت کند یا پادشاها
ما را بدین دولت و سعادت مشرف گردان بحق محمد مصطفی صلی الله علیه
و سلم و آله اجمعین الطیبین الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین در خبر
چنین آمده است که ابلیس علیه اللعنه چهار بار در جزع و خروش آمد اول

برانجایکه

قرآن

برانجایکه بلعنت خدای تعالی گرفتار شد دوم بدان وقتیکه از بهشت بیرون
آوردند سوم بدان وقتیکه رسالت محمد علیه السلام ظاهر گشت چهارم
بدان وقتیکه سوره فاتحه فرود آمد روزی یاران ابلیس علیه اللعنه جمع آمدند
و گفتند ای پیشوای ما چه بوده است ترا که چنین در خروشی ابلیس گفت ای یاران
من سالها بسیار زحمت کشیدم تا امتان محمد علیه السلام از راه برم
اکنون سوره فاتحه آمده است که همه رنجهای ما را باطل کند یاران او
گفتند هیچ غم مخور که ما یاران برویم و ایشان را مشغول دنیا کردانیم و از
شکر باز مانند ابلیس گفت چگونه باز دارید ایشانرا که در اول این سوره
گفته است الحمد لله رب العالمین اگر همه دنیا را جمع کنند اگر یکبار بگویند که
الحمد لله رب العالمین آن نعمتها را شکر آورده باشند گفتند که ما ایشانرا
بمعصیت افکنیم تا بمعصیت بدوزخ روند ابلیس گفت چگونه افکنید که
درین سوره آمده است الرحمن الرحیم معنی آنست که معصیت ایشانرا بعفو
بگذراند گفتند یاد قیامت را از دل ایشان فراموش گردانیم ابلیس
گفت چگونه فراموش کردانید که قیامت درین سوره آمده است که مالک
یوم الدین هر باریکه این سوره بخوانند قیامتشان یاد آید گفتند بمخلوقات
مشغول کردانیم تا عبادت خود را بر دارند ابلیس گفت چگونه توانید
که درین سوره آمده است که ایاک نعبد یعنی پروردگارا ترا میپرستیم
گفتند که ایشانرا سست کردانیم تا با طاعت سستی کنند ابلیس
گفت چگونه توانید که درین سوره آمده است که ایاک نستعین یعنی
پروردگارا یاری از تو میخواهیم پس اگر یاری دهنده الله باشد
سستی چگونه گردانید گفتند هر چه در دنیا ضلالت است

ایشان نهیم تا گمراه کردند ابلیس گفت چگونه توانید که درین سوره آمده است
که اهدنا الصراط المستقیم یعنی برده که ما را بر راه راست نگاه دار
ابلیس گفت چگونه توانید کرد درین سوره آمده است که صراط الذین
انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین آمین یعنی کسانیکه ایشان را
ایمان دادی و هدایت و سعادت دادی ما را از راه جهودان و ترسایان
و کافران نگاه دار بعد ازین ابلیس علیه اللعنه بعد از سالی گفت یا قوم
علاج ایشان را هفتاد و دو ملت دارند هوا بر ایشان افکنیم تا یکی
از هفتاد و دو ملت   جهد باشد و دوزخ بردند بعد از آن جبرئیل
علیه السلام آمد فرمان آورد که ای محمد هر که از امتان تو این آیت را
باخلاص بخواند و معنی وی بداند بموجب آن کار کند از بیم بد هوا را
ایمن کردند بفرمان حق سبحانه و تعالی و دیگر فضل سوره فاتحه نسبت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفتند پیغمبر صد و بیست و چهار هزار پیغمبر صلوات
الله علیهم اجمعین خبر دادند که فضل این سوره از همه اولاتر است که همه
مشتاقان این سوره گشته اند و بتضرع این دعا را بخوانند که درخواسته اند
کنند بارخدایا عطا و حاجت همه را دوستان خاص رده و همه مقربان
حضرت و مقربان ملک گفتند بارخدایا بیرون آیند تا ما بخدمت ایشان
مسارعت نماییم این شب که جبرئیل را صلوات خواندند فرمان آمد که این
سوره فاتحه را بنزدیک پیغامبر صلی الله علیه و سلم حضرت بحکم خداوند
عالم ادا کرد از آسمان ده هزار فرشته بازگشتند هفتاد هزار فرشته
با وی فرود آمدند چنانکه از مشرق تا مغرب از آفاق تا آفاق افکند
باز جستند یافتند بر روشنی این سوره بزرگ از شعاع آن بود که یکی

از یاران

از یاران رسول علیه السلام آن شب بیدار بود بگریست خواست
که نعره زند هاتفی آواز داد که خاموش باش که آن هدایت است
بنزدیک پیغامبر صلی الله علیه و سلم هدیه آورده ام پس جبرئیل
علیه السلام اندر آمد بنزدیک پیغامبر صلی الله علیه و سلم با آن
هیبت و جمال که هرگز بدان صفت نیامده و ندیده بود گفت ای
محمد این عجب نیست که بدین صفت آمده ام عجب آن است که هدیه
برخوانده که الحمد لله رب العالمین تا آخر گفت ای خدایت سلام میگوید و
میفرماید که آسمانها هفت آفریده ام و زمینها را هفت آفریده ام و ترا
سوره دادم هفت آیت هر که از امتان تو این سوره را یکبار
بخواند و معنی وی بداند و اعتقاد کند وی را بمقتضای وی بر وزن
بوزن هفت آسمان و هفت زمین در دیوان اعمال وی ثبت کنم
و فرشتگان هفت آسمان را بامر نیز خواستن وی مشغول گردانم
و گناهان صغایر و کبایر بیامرزم آمین و رب العالمین تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

محمد ابن اسحاق گوید که چون عیسی علیه السلام را مادر بمکتب برد بمعلم
گفت این کودک را نیکو تعلیم کن و کمتر زن چون معلم کودکان فارغ شد
او را پیش خود خواند و گفت بگو ابجد عیسی علیه السلام گفت پیش از بیان چیزی می
باید معلم گفت چه می باید گفت بسم الله الرحمن الرحیم باید آنکه سخن
دیگر پس معلم گفت ابجد عیسی علیه السلام گفت معنی ابجد چیست معلم گفت آنچه می
میگویم بگوی تو را با آن چه کار عیسی علیه السلام گفت چیزی که معنی وی ندانم بگویم
معلم او را بزد و گفت همچنین بگو عیسی علیه السلام گفت و بیت مادرم چنین نیکو تعلیم

که کمتر ترا نوشته میزند و تعلیم بکنید و معنی ابجد را نمیدانم از من سوال
کن تا ترا بگویم معلم گفت معنی ابجد چیست عیسی علیه السلام گفت الف آلای خداست
عز وجل و بی بهای وی است و ج جلال وی است و دال دوام وی است
و بعد از آن معنی دیگر گویم ابجد یعنی بر فتم بجان ودل از سر طاعت را هوز یعنی دور
کردم بجان ودل هوای بشریت را حطی پاک کردم بتوبه نامه معصیت را
کلمن سخن کنم توحید را و معرفت را سعفص جزا دهد هر حسنه را
قرشت عقوبت کند هر سیئه را ثخذ بهشت مر مومنان راست ضظغ دوزخ
مر کافران راست و در روایت دیگر معنی ابجد آنست جهد کردم در فرمان برداری
هوز از من بیفتاد گران باری حطی پاک شد از نامه ام از خطا ازادی کلمن
سخن گفت از راه لطف و غفاری سعفص مناع و بقای هر چه دارد
بپوشد دشواری قرشت راه است یافت و بیداری ثخذ آنکه کرد فنسی
هوشیاری ضظغ طریق عبادت ناله و زاری آنگاه حوا مریم رضی
الله تعالی عنها بیامد معلم گفت او را از خدمت ببر که وی از من به میداند
کنج البحر یعنی ابجد نوع دیگر ابجد آمد اگر ده هوز در بهشت حطی دانه
شد کلمن سخن گوی شد سعفص نزد او بیامد قرشت در دل گرفت
ثخذ نگاه داشت ضظغ تمام کرد تفسیر ابجد اینست که ابجد یعنی موجود
آدم در معصیت هوز یعنی تابع شد آدم هوای نفس را و نعمت زایل شد
حطی یعنی کم شد از آدم گناهش بسبب توبه و استغفار کلمن یعنی سخن گفت
پروردگار را و توبه کرد خدا قبول کرد سعفص یعنی تنگ شد بر آدم دنیا
خدای تعالی بروی وسیع کرد قرشت یعنی اقرار کرد آدم بگناه خود هوشیار شد
گناه او را ثخذ یعنی گرفت آدم از الله تعالی توبه را ضظغ یعنی دلیر شد

آدم

آدم بر وسواس شیطان فرمودند نبی صلی الله علیه وسلم هر که
تفسیر ابجد را نداند ایمان او کامل نباشد و امامت او درست
نباشد بالاتفاق بجمیع استودر قال النبی صلی الله علیه وسلم ویل للعالم
جاهل من تفسیر الابجد صدق یا رسول الله صلی الله علیه وسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

قال النبی صلی الله علیه وسلم مفتاح القرآن تسمیة وقال ابن عباس
رضی الله عنه اجلال القرآن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ومفتاح
القرآن بسم الله الرحمن الرحیم بدانکه وفقک الله تعالی بتوفیقه ویسر
بفضله وکرمه سلوک طریقت که شاه مفسران عبد الله ابن عباس
رضی الله تعالی عنه چنین روایت میکند که اجلال قرآن یعنی بزرگ
داشتن قرآن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گفتن است و کلید
قرآن بسم الله الرحمن الرحیم گفتن و در حدیث بروایت دیگر چنین
است که کلید قرآن نام خدای تعالی را گفتن است یعنی بسم الله الرحمن الرحیم
پس ما نیز افتتاح باین وعده مزینه سازیم و فواید که در اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم و بسم الله الرحمن الرحیم است بستعان
سخن برسانیم اهل معرفت چنین گفته اند که اعوذ بالله کلیمست
مقربان باد قربت جویند و ترس کاران باد عصمت بیابند و گناه
کاران باو پناه یابند و گریزکاران باد بحضرت الوهیت باز گردند
و محبان باد مباسطت جویند و حضرت باری عز اسمه مر نبی خود را

و بود که فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم
یعنی خواهی که قرآن بخوانی بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
یعنی بگو که پناه میجویم بخدای از دیو که دور از رحمت خدای
عز و جل اگر شیطان از شیطن مشتق باشد ای بعد قال الشاعر
فاصبحت بعد ما وصلت بدار شطونا النوی عاد و لا معود یا معنی
دیو این بود که از دیو هلاک شونده بغضب خدای تعالی در دنیا و آخرت
اگر شیطان مشتق از شاط باشد قال الشاعر و یشیط علی رماحنا
البطل الرجیم رانده و نفرین کرده شده و روی عن ابن عباس رضی
الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال ان المعلم اذا قال للصبی قل
بسم الله الرحمن الرحیم فقال الصبی بسم الله الرحمن الرحیم کتب الله تعالی براءة
للصبی من النار و براءة لابویه و براءة للاستاذ یعنی بگوید استاد
کودک را که بگو بسم الله الرحمن الرحیم و کودک بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
حق سبحانه و تعالی فرماید رستگاری کم برای نویسد کودک را از آتش دوزخ
کار نیست و مادر و پدر او را و استاد او را نیز یکبار که کودک بگوید
بسم الله الرحمن الرحیم چهار کس از آتش دوزخ آزاد شوند و عبد الله
ابن مسعود رضی الله عنهما چنین میفرماید که هر که خواهد از نوزده فرشته
عذاب که بر دوزخ موکلند علیها تسعة عشر نجات یابد تسمیه که نوزده
حرف است با خلاص تمام بگوید و در روایت آمده است که اول چیزی که قلم نوشت در
لوح المحفوظ بسم الله الرحمن الرحیم بود و اول چیزی که باآدم علیه السلام آمد او

از نا امید شوند

ادبود بسم

بود و بسم الله الرحمن الرحیم امانست اهل آسمانها و زمینها است و کلمه آخر
ست یعنی بنده مؤمن ببرکت او از پل صراط بسلامت بگذرد
بسم الله الرحمن الرحیم مهر قبول الله ست مر موحید را از عذاب رب
عبد الله روایت کرده شده است که چون بسم الله الرحمن الرحیم
فرود آمد بآدم علیه السلام ابرها از آسمان دور شد و بجانب مشرق
و بادها سخت بحال ساکن شد و دریاها روان شد و بهایم منقاد
و ذرهای بر دار شدند و دیوان از آسمانها بیرون کرده شدند حضرت
حق تعالی سوگند یاد کرد بعزت و جلال من که خداوندم هر بیماری که
نام مرا بگوید با خلاص من او را شفا دهم و بر هر چه نامم بگویند
برکت دهم در آن چیز و هر که بسم الله الرحمن الرحیم با خلاص بگوید
در آید در بهشت و اهل معرفت گفته اند که بسم الله الرحمن الرحیم کلمه
قدسیانست از کنز هدایت ربوبیه است از خلع ولایت پیدا و صلت
و قربت پیدا از اهل هدایت و رحمت خاصیت مر اصحاب حقایق را و روایت
کرده شده ایشان از امام جعفر صادق رضی الله عنه که او گفت همه کتب
سماویه مودعست در قرآن و همه قرآن مودع در فاتحه و همه فاتحه
مودعست در بسم الله الرحمن الرحیم و معنی باء بسم الله اینست که ای کان
ما کان بی و یکون بی ما یکون یعنی هر چه بود بمن بود و هر چه
باشد بمن باشد بسر اشارت بود باینکه کان الله علی کل شیء محیط
بسم الله الرحمن الرحیم یعنی آغاز کتاب میکنم بنام خدای بخشاینده مهربان

مرا

و نیک بخشاینده الله است تا یعنی بالوهیت بشناختند مر عارفان
الرحمن است یعنی بمهربانیش مردم روزی یافتند عالمیان الرحیم است یعنی
ببخشش نجات یافتند گناه کاران و آغاز کتاب خود تعالی باین اسم
شده است از بهر آنکه بنده را سه حال است حال اینجهان و حال آنجهان
و حال گور چونک معبود وی الله است در این جهان کار سازد و بسته مرحمت
یعنی مهربان در گور دیگر الرحیم یعنی بخشاینده در آن جهان و
آمرزنده گناهان و بیست بیست نام او را بگو و خواهم برد تا زنگه او بار مغز
منت و علمای دین گفته‌اند مر الله تعالی را سه هزار نام است هزار را
مر فرشتگان دانند بعضی و هزار را پیغامبران دانند پس و سیصد نام
در توریت است سیصد نام در انجیل است سیصد نام در زبور است
و نود و نه نام در فرقانست و یک نام دیگر هست بجز حضرت پروردگار عالم
هیچکس نداند و باز گفته‌اند معنی این سه هزار نام بدین سه اسم است که بسم الله
الرحمن الرحیم است هر که این بسم الله را بداند و خدای تعالی را باین سه نام
بخواند گویا که باین سه هزار نام خوانده باشد و یاد کرده باشد
والله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم بدانکه بعضی علما گفته‌اند که سورة
فاتحه تعلیمیست از حق تعالی مر بنده را تا از اکرون حمد و ثنا گوید بس
و سپاس گفته است الحمد لله و معنی الحمد لله اینست که بگوید که همه سپاس و
یعنی صفت کرده‌اند بنیکیها خدای تعالی است رب العالمین که پروردگار جهانیانست
الرحمن الرحیم نیک مهربان و بخشاینده است و بعضی گفته‌اند که اخبار است

از حق

از حق تعالی ببندگان با بانگ همه حمدها و ثناها مر خدای راست عزوجل بدانکه
سبب نزول این سوره بقول امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه و بقول عبد
الله بن عباس رضی الله تعالی عنهما در مکه بوده است که اول
سوره که بر رسول ما آمد این بود و هم عبد الله بن عباس رضی الله عنهما
گفت که رسول علیه السلام فرمود که روزی بصحرا بیرون رفتم آوازی
شنودم که یا محمد انا جبرئیل و انت نبی هذه الامة داری شیخ نوفل
علی سریر من ذهب بین السماء والارض دیدم ما کرختم تا ورقه بن نوفل
گفت چون آن آواز شنوی مگریز و گوش کن تا چه میگوید من اجتناب
کردم چون آن آواز شنیدم که گفت یا محمد گفتم که گفت بگوی اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و باز گفت بگوی
که الحمد لله رب العالمین الی و آن آواز کننده جبرئیل بود علیه السلام
و رسول علیه السلام گفت که ایه فی سورة الفاتحة الکتاب سبعین شفاء و
فی روایة فاتحة الکتاب شفاء من کل داء الا السام ای الموت یعنی
در فاتحه همه رنجها دواست یعنی شفاست مگر مرگ را در فضیلت
این سوره احادیث بسیار واقع شده رسول علیه السلام
فرمود که اگر این سوره در توریت بودی قوم موسی علیه السلام
گمراه نشدندی و اگر در زبور بودی قوم داود علیه السلام
هرگز مسخ [illegible] نشدندی یعنی خوک و بوزینه نشدندی و اگر در
انجیل بودی قوم حضرت عیسی علیه السلام گمراه نشدندی و هم مؤمنان

باین سوره را راست یافتند و هر مسلمانی که این سوره را یکبار بخواند گویا که همه قرآن را خوانده باشد و گویا که بر همه مؤمنین و مؤمنات صدقه کرده باشد الحمد لله ثنای مر خدا برا سزد که هر چه کند حاکم است شکر دیگر او است که از وی نعمت است بشما ای بنده بنده ثنای او گوی تا شناسای باشی و شکر او گوی تا عطا یابی راست شو تا دیدار او یابی که بخشاینده در دو جهان اوست و مهربان در بهشت جاوید با بر دوستان اوست مالک یوم الدین پادشاه روز قیامت اوست که دوستانرا نوازد بلطف و دشمنانرا که از دی بقهر در رفت داد و سزا و جزا. ایاک نعبد بگویند بندگان که مر ترا بنده گی میکنیم بس اهل معرفت گفته اند که العبادة شغل کل ببه و هو شغل القلب بمعرفته و شغل الروح بمشاهدته و شغل النفس بخدمته و شغل اللسان بمدحه یعنی عارفان گفته اند که معنی عبادت آنست که بنده همه اعضای خود را بعبادت مشغول دارد دل را بمعرفت و زبان را بمدح و روح را بمشاهده و نفس را بخدمت ایاک نعبد از عبادت است یعنی بندگی کردن از عبودیت است یعنی بنده بودن نیز می شاید که میباشد معنی ترا بنده گی میکنیم بس بدانکه دادن مال از برای زکوة عبادت است و صدقه نیز از عبادت است و رضا دادن بنده بظلم از عبادت است و عبودیت در جمله بسیار است و در حدیث آمده است که یکدرم ظالم بظلم گیرد ثواب او بهتر است از سیصد هزار درم که بنده بصدقه بدهد.

میگویند عبودیت بنده بودنست که واعبد ربک حتی یاتیک الیقین علما ظاهر بندگی کن تا ترا اجل آید و علما علم باطن میگویند بندگی کن تا غایتی که ترا یقین شود بعد از ان بنده باشی و چون بنده شدی ترا رضا باید داد بانچه مولی تعالی بتو کند بیت باد و خیل در رد توحید نتوان رفت راه پیش بار قضای دوست باید بار رضای خویشتن عاشقم بر قهر بر لطفش بجد ای عجب من عاشق این هر دو ضد بدانکه بحقق خاوند سعید کابلی رحمة الله علیه میگویند قطعه گر مراد در ره به بوز و خاک پای ره کو بسوز ور مرا جنت نباشد بو سلان کو مباش من بیک اصحاب کهفم بر در مردان مقیم گرد بهر در نمی گردم اگر جنت کو مباش واین مقام محبت ذاتست اللهم ارزقنا و عبودیت مقام رضاست بقضا بیت اگر کمال طلب میکنی چو کار افتاد قضا بحکم کنی رضا دهی بقضا و ترک چون و چرا کن چون نشرف بنده بود یافت تاج کرامت و خلعت امانت و خود گرفت سبحان الذی اسری بعبده پس باشد بدانست که یا عبدی لا خوف علیکم الیوم و لا انتم تحزنون نتیجه اینست حکیم سینای غزنوی نیک سفر ما بد رحمة الله علیه بیت کار خلقان جمله زرق و سرا است هوس هست هوس و زخاک خرد ند جهان وادی بهشت بر در مخلوق بودن عمر ضایع کردنست خاک اما در شو که آب دیدگان از رو دشست و ایاک نستعین و از تو یاری میخواهیم بر دو اعتقاد جبری و معتزلی بسته جبری میگوید اختیار ندارم و معتزلی میگوید اختیار تمام دارم و جمله افعال خودم هست میگوید بنده گی میکنیم و توفیق از تو میخواهیم و بدانکه در کلام مجید هست دلایل عقلیه و نقلیه هم از تو مید انیم و از طریق فلسفه و جبری و معتزلی بیزاریم بنظر ای بسا نکر

دیگالیب فطن کشته نظر در راه صول راه رانی پیش اصحاب حیث ابلهی تا رسی
فیلسوفی بشده خویشتن عریان کن از فضل فضول تا کند رحمت ترا نزول زیرکی
ضد شکست نیاز زیرکی بکذار با کولی بساز زیرکی دانه دام طمع کار تا
چه خواهد زیرکی را پاک باز زیرکی با صنعت قانع نشد ابلهان از صنع در
صانع شده زانکه طفل خورد را مادر نهار دست پا باشد نهاده بر کنار وایاک
نستعین والحصر مستفاد من التقدیم ای نطلب منک العون قال بعض اهل
المعرفة الاستعانة طلب المعین ای نسئلک ان نجعلها عابدین لک
کاننا یعاینک لغیر عین الیقین مطلب از تو اینک علم الیقین دادی
باز بعین الیقین بنز برسان بیت کوش دل اکشت چشم اهل وصال چشم صاحب
حال کوش بیت اهل قال اللهم الهی تو مار ا چشمی بخش که اثر شاید بر جمال تو باشد
و شیخ سفیان ثوری رحمه الله در نماز شامی امامت میکرد باین
ایت رسید که ایاک نعبد و ایاک نستعین در حال بیهوش افتاد
چون باز بهوش آمد از وی پرسیدند که ایاک نعبد ای شیخ بزرگوار
چه واقع شد گفت چون ایاک نعبد و ایاک نستعین خواندم می ترسیدم
که مرا بگویند که چون مار ابنده ای میکنی بسوی پیر چرا داروا از طبیب میطلبی
و از سلطان یاری میجویی چرا دروغ میگوی اهل معانی و بیان میگو
که دو راه التفات ست مر اهل طلب را از غیبت بخطاب بنا بر آنکه مراسم
ظاهر غایب بس الحمد لله غایب باشد و اهل شوق میگویند در ربت
اشارت هست مر اهل طلب که نومید نباشد که کرم حق از غیبت

بخطاب

بخطاب اند میکند بیت هله نومید نباشی که ترا یار براند گر امروز براند که فردات
بخواند عجب چیز تیست که اگر عاشق ارنی انظر الیک گوید خطاب آید
که لن ترانی و اگر نومید وار بگوشه بنشیند و بگوید که ای نفس این چه
بوالهوسیست که تو میکنی ما للتراب و رب الارباب ندا آید که ادعونی
استجب لکم فبقیت ارواح المشتاقین بین الرد و القبول و العرف و الوصول
بیت گر دوست بر کار من زغیر بر دوست نهم و رقم بی غرض کند گر عزم هشیار
کنم اهدنا الصراط المستقیم بنمای ما را راه راست یعنی ملازم گردان
ما را بر راهی که نموده و هذا قول علی رضی الله عنه قال امام القشیری رحمه
الله اهدنا ای هدینا الیک و اجعل اقبالنا علیک و کن علینا دلیلنا و یسر الیک
سبیلنا یعنی راه نما ما را بمشاهده جمال خود و بگردان اقبال ما را بجناب جلال
خود و باش مارا دلیل و آسان کن ما را سبیل و قال علماء المعانی و البیان
المراد بالصراط المستقیم دین الاسلام علی طریقة الاستعارة المصرحة
و قال اهل المعرفة الاستقامة علی ثلثة اقسام استقامة الاقوال و الافعال
و الاحوال قال سید الطایفه جنید البغدادی رحمه الله کن طالب الاستقامة
و لا تکن طالب الکرامة فان الرب تعالی تطلب الاستقامة بقوله تعالی فاستقم کما
امرت و النفس تطلب الکرامة استقامة ظاهره رعایت حدود شریعت ست و استقامة
باطنه نفی ما سوی الله ست که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف
علیهم و لا هم یحزنون مژده عظیمت مر اهل استقامت را که استقیموا و لن تحصوا
ای لن تطیعوا الا بصعوبت صراط الذین انعمت علیهم بدل من قوله الصراط

المستقیم یعنی بنمای ما را راهی آنانکه نیکی کردی بایشان بدادن ایمان و عرفان
غیر المغضوب علیهم نه خشم گرفته شده بایشان بعد از یافتن راه راست
یعنی همچو جهودان مگردان ما را که اول راه راست یافتند و آخر غضب کرده
شد بدیشان چون ایمان نیاوردند بقرآن مجید و پیغامبر ولا الضالین
و نه گمراهی راه یعنی مگردان همچو ترسایان که اول راه راست یافتند و باز گمراه
شدند چون ایمان نیاوردند بقرآن مجید و پیغمبر میگوید که والله اعلم حاصل
این دعا که اینست که بنمای ما راه که در وی ترس و وهم نباشد و این راه
عاشقان و دوستان حضرت حق تعالی است که الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم
ولا هم یحزنون منظور ایشان جز محبوب حقیقی نیست از عرش تا تحت الثری نظر
ایشان کرد ایشان التفات بان نکردند ما زاغ البصر وما طغی اینست [illegible]
بانست و مولانا جلال الدین رومی رحمة الله علیه در مثنوی خود بیان حال
شیخ محمود غزنوی سرزنش میکند که ایشان هفت سال در بیابان میبودند
و سر علف میخوردند و از خدای تعالی بدیدار میجستند مثنوی که جهان خاک تا هفتم طبق:
عرض میکرد نزد شیخ حق: شیخ گفتا خالقا من عاشقم: ور بجویم غیر تو من فاسقم:
هشت جنت گر درآرم در نظر: ور کنم خدمت من از بیم سقر: مؤمنی باشم سلامت جوی من:
زانکه این هر دو بود حظ بدن: عاشقی کز عشق یزدان خورد قوت: صد بدن [illegible]
[illegible]: بنده را هم خلعت اسرار جهت: خلعت عاشق همه دیدار اوست:
الهی ما را از عاشقان جمال و جلال خود گردان امین حکم واجب بودن این
سوره فاتحه خواندن در هر رکعت از نماز واجب باشد که دایم باید بنده

طالب

طالب وصال بوده در دعا عاشقان بر ... تا از ایشان باشد رباعی تا در
طلب گوهر کانی کانی: تا زنده بوصل بوی جانی جانی: فی الجمله حدیث بیک از من شنوی:
هر چیز که در جستن آنی آنی: و امین بقول کوفیان از قرآن نیست و در قرآن
نوشته نشده است توفنا مسلمین والحقنا بالصالحین وصلی الله
علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین سورة تبارک

بسم الله الرحمن الرحیم

تبارک بزرگست و پاینده و با نیکی بسیار است و همه خیرها اوست الذی:
آن خدای که بیده بفرمان قدرت اوست الملک پادشاهی بعضی
میگویند که مراد از ید اینجا صفتیست از صفات حق تعالی و از متشابهات
است ایمان آوردیم بوی و مشغول نگردیم بکیفیت وی و بعضی میگویند که ید عبارت
است از تصرف و قدرت یعنی در تصرف قدرت اوست دنیا و عقبی
درویش اینست که از غیر او نترسد و بر غیر او نظر نیندازد و از غیر طمع
نکند و ارباب ملک و ملکوت را مقهور او دانند و در بلاها باو گریزند
و عطاها ازو جویند و بنده خاص او شوند تا از شر ملوک مجازی خلاص شوند
حکیم سنائی غزنوی میفرماید نظم بنده خاص ملک باش با داغ ملک روز ایمن
از شحنه شب و از عسس: وهو علی کل شیء قدیر و اوست بر همه چیزها توانا و
قادر توکل باو کن ای مؤمن چونکه دانستی که معبود چنین قادری
زهد و تقوی را باندک حطام دنیا مفروش و مناصب ارباب
ملک دنیا التفات منمای بیت منگر بهر گدای که تو خاص از آن مائی:

ایمان

مفروش خویش ازان که تو بکیران بهای :: مپاز از بهر کدام تا کدام خویش
چون وزد آنچ :: جمال نفس آدم را نقاب نفس شیطان :: و باز صفت خود را
یاد کرد و گفت الذی خلق الموت والحیوة آن خدای که آفرید مرگ و
زندگانی لیبلوکم تا بیازماید شما را ایکم کیست از شما احسن عملا نیکوکار
تر بدانکه آفریدن مرگ و زندگانی دلیلیست ظاهر برهستی خدای
قادر حکیم علیم قاهر بدانکه حضرت حق تعالی از آزمودن منزه است پس مراد
از آزمودن آفریدن مرگ و زندگانی آنست که تا پیدا شود از
شما باختیار شما آنچه دانسته است بعلم قدیم که هر که عمل نیک
کند بهشت برد و هر که عمل بد کند بد و رنج برد نصیب مومن ازین بیت
که مرگ را در نظر آرد و استعداد مردن و آخرت کند و ازین
سرای غرور نفور کند حضرت شیخ ابن فقیه خواجه بهاء الحق والدین
رحمة الله میفرمودند که من هزار جهاد مرتبه خود را بگورستان
می برم و حساب میکنم قال النبی صلی الله علیه وسلم بئس العبد عبد
نسی المقابر والبلی بئس العبد عبد نسی العبد الجبار الاعلی الحدیث
و نکته در تقدیم موت بر حیات شاید که این باشد والله اعلم
باز صفت خود را بیان کرد و گفت جل جلاله و هو العزیز واوست غالب
بر همه چیز که بستیزه شود از وی کوتاه نصیب و لازم روش آنست که روی
بطاعت آرد و عزت و نصرت از وجوید از غیر او نجوید الغفور ::
واوست نیک پوشنده گناه مومن بدکار اگر چه گناه او را نهایه

بنود باشد هر کو اخواهد نصیب تو آنست که هر چند که گناه داری بی
نهایت از رحمت نومید نباشی از عزیزی یاد دارم که گفت بیت الهی رحمت
دریای عامست :: از آنجا قطره ما را تمامست :: اگر آلایش خلقی کند کار ::
فرد شوید دران دریا بیکبار :: ولی روشن شود کار جهانی :: نگردد تیره
آن دریا زمانی :: غیر از در که توجه داریم :: باز صفت دیگر خود را بیان
کرد گفت جل جلاله الذی خلق سبع سموات طباقا آن خدای که بیافرید
هفت آسمان طبقها بر زبر طبق یعنی ته بته کعب الاحبار گفت که آسمان
دنیا از موج آب بسته است و دوم از در سفید است و سیوم از آهن بسته است
و چهارم از مس است و پنجم از سیم است و ششم از زر است و هفتم از یاقوت
ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت نه بینی تو ای محمد یا هیچ نه بیننده در
آفریدن خدای بخشنده تفاوت یعنی عیبی نه بینی در آسمانها یا در هیچ
مخلوقی از مخلوقات خدای تعالی خللی باید که همه را بحکمت کامله خود الله کنی بکنه
او نرسی تعجب تو اینست که بدانی که هفت آسمان با این بلندی بداشت ببستون
بقدرت کامله ترا نیز ضایع نداند و بر حسب شامله رحمت کند و اما
حمزه و کسائی من تفوت خوانده اند تفاوت الامر و تفوت دیگر گونه
شد کار یعنی نه بینی در مخلوقات خدای تبارک و تعالی اضطرابی و
اختلافی و تناقضی هر که را بینی او آفریده یا نبی یا ولی یا مومن یا کافر
یا فقیر یا توانگر یا اشیا یا غیر آنچه مختلف الالوان صحیح الابدان
و معیوب الارکان همه بموجب حکمت بوده و همچنین اوضاع عالم

بهشت و دوزخ و اهل آن را او عارف این همه بحکمت او حواله کند و
بچشم انکار نظر نکند در خلقت او بیت هر آن نقشی که در عالم نهادیم
تو زیبا بین که ما زیبا نهادیم ؛ ز زلف خود اگر سوری نمودیم بهیچ کاری در
بلغو فا نهادیم ؛ ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا
عذاب النار بخوانند چون صبر کرد که هیچ تفاوتی و عیبی نیابی در
مخلوقات او باز فرمود فارجع البصر پس باز گردان البصر را چشم را
در آفرینش آسمانها هل ترى ای هیچ بینی من فطور را از شکافها
جمع فطر شکافتن ثم ارجع البصر پس باز گردان چشم را کرتین
باری پس از باری یعنی باز تأمل کن در آسمان که هرچند تأمل کنی
و نظر کنی هیچ عیبی نیابی ینقلب باز گردد الیک بسوی تو البصر چشم
خاسئا خوار کرده دور از در یافتن عیب و هو حسیر و آن چشم مانده
و کنده شده باشد از یافتن در آفریدن آسمانها و بعضی میگویند
که ثم ارجع البصر یعنی باز در زمین نظر کن و در جملهٔ مخلوقات ما
هیچ عیبی نیابی یعنی هرچند نظر کنی در هیکلی علوی و مرکز سفلی هیچ عیبی
نیابی بلکه همه بر قبضهٔ حکمت اوست و دلیل بر وجود واجب الوجود
و وحدانیت و قدرت و علم و ارادت او باشد پس عارف شوی بصفات
ظاهره در ملک و ملکوت و ره یابی بعالم جبروت باز ایشان را باستدلال
بصفت ذکر کرد و گفت جل جلاله و لقد زینا بدرستی که ما آراستیم
السماء الدنیا آسمان دنیا را یعنی نزدیک تر یعنی بزمین را بمصابیح

بستارگان

بستارگان بیشمار که گردانیده ایم آنرا رجوم مر شیاطین را حق تعالی استدلال
کرده شود از این صفت عظام بذات ذو الجلال و الاکرام که آسمانها را
بغیر برداشته در هوا بی ستون بداشته و چندین هزار کوکب
ثواقب نگاشته و عارف این همه را مظاهر نور دانسته است
مصرع ای تابش نور از تو ذره ای ناز ش حور از تو ذره ای در و بیش
زینت نام زندانست تا دانی که زینت دل دوستان بشمس العرفان
چگونه باشد بدانکه هیئات نجوم بملک اثبات میکرداند و در قرآن
هفت آسمان و عرش و کرسی مذکور است و ذکر میگویند که کواکب
سیاره هفت است زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر
است و هر یکی از اینها بر فلکی باشند همه بر این ترتیب و غیر اینها هفت
ثابت و ثابتات میگویند و گمان ایشان آنست که ثابتات بر هشتم است
و اما امام ابو المعین عمر نسفی صاحب کتاب تبصرة الادله گفته است که
این گمان ظاهر اختلاف این آیت که و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح
و جعلناها رجوما للشیاطین و دیگر گفته اند که مذهب اهل تفسیر
اینست که همه در آسمان دنیا است و در بعضی تفاسیر نیز آورده اند
که این آیت دلیل است ظاهر بر بطلان قول منجمان ظاهر از برای آنکه
نجوم رجوم شیاطین است و در آسمان دنیا اند نی در فلک هشتم
در تفسیر تبیان التنزیل آورده اند که الفلک موج آسمان که ستارگان
در وی گردند و این حجت قوله تعالی کل فی فلک یسبحون فاما این

سنی که میگویند که آسمان میگردد خلاف نص قرآن هست وباطل است
بدانکه بیشتر اهل تفسیر برین رفته اند که شعله جدا میشود از ستار
گان چون شعلهٔ آتش و بر شیاطین میزند که بر آسمان بر نیایند بجو
و ستاره بر جای خود هست فاما آسمان ستاره کان از برای زینت آسمان
و رجم شیاطین هست و شناختن راهها و شناختن جهت
قبله در بیابان نیست فاما اعتقاد به منجم داینکه ستاره مؤثر اند
در شقاوت و سعادت اند تکلف هست بی علم بآن بدانکه علماء
معانی و بیان انتقال کلام را از غیبت بخطاب یا به تکلم یا بر عکس
صنعت التفات میگویند چنانکه درین آیت هست ولقد زینا السماء
الدنیا ما قبلش ذکر مصابیح و اراده نجوم و مانند آنرا استعاره
مصرحه گویند چون دلایل عظام یاد کرد بر وجود واجب الوجود
طایفهٔ منکر آنرا از دیوان و آدمیان که مقر اند بآن و اعراض کرده اند
از قرآن و کفران آوردند مخصوص کرد ایشانرا بعذاب نیران و فرمود
در حق ایشان گفت جل جلاله واعتدنا لهم و آماده کردیم ایشانرا
یعنی دیوانرا عذاب السعیر آتش سوزان دوزخ و این آیت دلیل
است بر اینکه دوزخ حالا موجود هست وللذین کفروا بربهم و مر
کسانیرا که کافر شدند بخدای خود جل جلاله با وجود چندین
چندین دلایل عذاب جهنم عذاب دوزخ هست بد [illegible] صفت
او را یاد کرد گفت جل جلاله وبئس المصیر اذا القوا افکنده شوند

کافران

کافران درنهاد دوزخ سمعوا شنوند لها مر آن دوزخ را شهیقا آوازی
زشت بیمناک چون بانگ خر یعنی بشنوند از دوزخیان که پیشتر از ایشان
در آمده باشند قبل از خود یا بانگ ایشان قبل یا از دوزخ وهی و آن دوزخ
تفور میجوشد برین کافران همچو جوشیدن دیگ مس که در آتش تیز بوده
باشد و آب بسیار درو داشته اند تکاد نزدیکست دوزخ تمیز ببرقد
و پاره پاره شود التمیز پاره پاره شدن و از یکدیگر جدا شدن من الغیظ
از خشم یعنی از خشم خدا تعالی یا از خشم مالک دوزخ یا از خشم فرشتگان
عذاب یا از خشم خود بر دشمنان خدای تعالی کلما هر بار که القی فیها
انداخته شود در دوزخ فوج گروهی را سألهم پرسند ایشانرا خزنتها
خزنتها جمع خازن یعنی نگاه بانان مالک و دیگر زبانیه دوزخ الم
یأتکم نذیر آیا نیامده بود شما را که منم نذیر یعنی انذار باشد
یعنی پیغامبری نیامده بود بشما تا شما را ازین روز و از عذاب دوزخ
خبر کردی تا شما را ایمان بودی و عمل نیک بودی و ازین دوزخ
خلاص مییافتید این پرسیدن ایشان سرزنش باشد ایشان
قالوا گویند دوزخیان در جواب که بلی قد جاءنا بلی آمده بود بما
نذیر یعنی پیغامبران بیم کننده و ما خبر کرده بودند ازین دوزخ
و ازین ترس و بیم هولناک و ازین عذاب فکذبنا پس ما ایشانرا
دروغ پنداشتیم و با ایشان ایمان نیاوردیم وقلنا و گفتیم ما که
ما نزل الله نفرستاده است خدای تعالی من شیء از هیچ چیز از پیغام که

شما میگوئید و گفتیم پیغامبران را اِنْ اَنْتُمْ نیستید شما اِلَّا فِی ضَلَالٍ مگر در
گمراهی کَبِیرٍ بزرگ از برای آن بهتان شدیم در آخرت بعذاب بزرگ گشته ای
برادر راست و ترا نیز خواهند پرسید که هیچ واعظ و پند دهنده بتو نیامده بود
و نگفتند که حرام کدام است وجه نباید گفت هر چند وعظ بیشتر میشنوی بار
عمل نیکی کاهلی بر تو دشوارتر میشود و علم بسیار حاصل کردی به عمل وای بر تو باد که
چند بد کاره ظالمان بردی و اهل دنیا را ملامت کنی وَقَالُوا و گویند کافران
لَوْ كُنَّا اگر بودیمی ما نَسْمَعُ اگر بشنیدیمی سخن پیغامبران را و فرمانبرداری کردی
علما و حقانی را و پیروی ایشان کردی اَوْ نَعْقِلُ یا تعقل کردیمی سخن ایشان را و
و عقل را کار فرمودیمی هر آینه اهل دوزخ نبودیمی و اگر سخن اهل حق
را شنیدیمی و دریافتیم وحدانیت سمعی و عقلی نظر کردیمی و عمل نیک
کردیمی مَا كُنَّا نبودیمی ما فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ در یاران دوزخ سعد
تعنت یعنی که اهل دوزخ نبودیمی و اگر سخن اهل حق را بشنودیمی
و دریافتیم وحدانیت سمعی عقلی نظر کردیمی و ایمان آوردیمی و عمل
نیک کردیمی یاران دوزخ نبودیمی حق تعالی میفرماید فَاعْتَرَفُوا پس اقرار
کنند دوزخیان بِذَنْبِهِمْ بگناه خود هیچ فایده نکند بشان
فَسُحْقًا پس دوری باد از یاد رحمت خدای تبارک و تعالی لِأَصْحَابِ
السَّعِيرِ مر دوزخیان را امام کیسائی فسحقا بضم حا مسبق و حا
خوانده اند ای الزمهم الله سحقا ای سحقا ای ابعادا و السحق یعنی
دور کرد ایشان را حق تبارک و تعالی از رحمت خود نصیب تو اینست

ایمان آری چنانکه شرط اوست سخن اهل حق را بشنوی و قبول کنی و در
ملک و ملکوت تأمل کنی و از خلق بخالق راه بری و دل بنور قرآن
ذکر روشن کنی و در دنیا پیش از مرگ بتوبه و استغفار عذر خواهی
و در ظلم کمی تا از عذاب آخرت خلاص یابی شنیدیم گفتیم شنیدیم بکردیم چه آمد
گفتیم شنیدیم نکردیم [illegible] چون از اول سوره تا اینجا بیان دلایل
عظمت کرد بر هستی خود و قدرت چنانکه گذشت و طایفه کافران را
که ایمان نیاوردند بدان عذاب ایشان را کرد و از بدی حال ایشان
خبر کرد بعده حال مؤمنان و ترسکاران را بیان میکند و میگوید
جل جلاله اِنَّ بدرستی الَّذِینَ آنانکه یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ می ترسند
پروردگار ایشان را بِالْغَیْبِ بغیب یعنی خدای تعالی را نادیده می ترسند لَهُمْ
مر ایشان راست مَغْفِرَةٌ آمرزیدن گناهان وَأَجْرٌ و مزدی کَبِیرٌ
بزرگ یعنی بهشت جاودان و بعضی میگویند و می ترسند از خدای
تعالی آشکار و نهان یعنی در پیش خلق و در خلوت بدانکه این بهشت
یا از خدای تعالی بترسید یا دکرده [illegible] بایمان آوردن تا بدانید
مقصود بزرگ از ایمان ترس خداست قال النبی علیه السلام من قال لا
اله الا الله محمد رسول الله مخلصا دخل الجنة قالوا و ما اخلاصها قال ان یحجز
عن المحارم یعنی کفو الذین یخشون لکنت الذین یؤمنون تا معلوم
شود که ایمان آوردن بی اخلاص هیچ نیست و اخلاص بکلمه طیبه باز داشتن
نفس از حرام از ترس خدای تعالی و نصیب تو اینست که ترس خدای تعالی شعار خود سازی

خود سازی و از اول قرآن تا آخر قرآن نظر کنی و تأمل نمائی تا بخدا
رسانی را بدان و کفته شد که مرد دانشمند را او شیخان را و بزرگان را
مرد بزرگ است باز حضرت پروردگار عالم بیابد جل جلاله اکر و
اسروا و پنهان داریدای مؤمنان و ای کافران قولکم کفتار خود
را او اجهروا به یا آشکارا کنید کفتار خود را بهر حال که باشد
او بدانید انه بدرستی که خدای تعالی علیم داناست بذات الصدور
بانچه در سینهای شماست یعنی آنچه در دلهای شماست پس
اسرار کافران و مؤمنان را و احوال ایشان را بداند و جزای آن
دهد ایشان و بعضی میگویند که امر است لفظا و خبر است معنی ای
اخفیتم کلامکم او اعلنتم فانه علیم و بعضی میگویند که این آیت در حق
کافران قریش بود که بزبان و دل و پنهان و آشکارا رسول صلی الله علیه
وسلم را دشنام میداشتند و قصد بوی میکردند بوی بد دشنام و ناسزا میگفتند
که آهسته و پنهان گویند که خدای محمد نشنود و ندانند این آیت آمد که
من خدایم که پنهان و آشکارا بدانم پس گفت جل جلاله الا یعلم من خلق و نداند
آنخدای که بیافرید چیزها را پس چون نداند حال ایشان را اما چون نداند مخلوق
خود را و حال این است که وهو و او هست اللطیف دانا بکارهای پنهان و
رساننده نیکی به بندگان و قیل اللطیف در بینی و قیل باریک بینی و خبیر
کار الخبیر آگاه هست بهمه چیزها و خبر کننده است از آن عارف باید که ظاهر و
باطن خود را پاک کند و از التفات بغیر حق دور باشد تا باطن او همچون

ظاهر

فرشته

ظاهر او باشد بی مکر و حسد بدانکه اول اشارت بدلیل کرد که در
آسمانها بود که گفت الذی خلق سبع سموات تا آخر عذاب منکران و حال
ایشان را یاد کرد و حال مؤمنان را نیز یاد کرد و علم خود را بیان کرد باز
اشارت کرد بدلیلی که از زمین باشد و فرمود جل جلاله هو الذی جعل
لکم او دانی خدایست که گردانید از برای شما الارض زمین را ذلولا رام
و فرمان بردار الذلول الرام شده یعنی رام کرد که توان رفت بر روی فامشوا
پس بروید فی مناکبها در کرانهای او یا در کوههای بلند او یا در راههای
او یقال ذل البعیر ذلا و هو ذلول لانه اشد آرام است یعنی کتف المنکب
الغارب و فیه استعاره مصرحه و تخییل علیها لا یخفی و کلوا و بخورید من
رزقه از روزی خدای تعالی که از زمین بر و نامی آرد از برای شما
و الیه و بآن خدایست النشور برانگیختن شما او پراکنده کردن از گورها
از برای جزا یعنی دلیل بر هستی من که خدایم آنست که آسمان را آفریدم
تا نظاره کنند در وی و زمین آفریدم نرم از برای شما تا شما باشید
در وی و زراعت و عمارت کنند در وی و بهر تجارت بروید بر روی و بجوئید
از نعمتهای وی باز جمع کنیم شما را چون بمیرید در وی و پراکنده کنیم در وی
چونکه منم قادر بر حکم بالای شما آسمان را و بنا گاه از دلیل در زمین
قدم شما زمین دلیل بیرون آوردن نعمتها در وی دلیل و خوردن
نعمتها و بهیزکم آن دلیل بر زنده کردن شما در زمین آسیا سست
جلیل آیات آثار عارفانه تا شوی عزیز و کافر و فانیست شوی تا نگردی ذلیل

دیگر نمود بر قدرت و حکمت و علم و انعام و اکرام او قبول نکردند بیان
عذاب کرد که اگر خواهد فرو برد شان بزمین یا بلای از آسمان
فرستد و گفت جل جلاله ءَأَمِنتُم وایمن شدید شما مَن فِي
السَّمَاءِ از آن خدای که در آسمان است قدرت و سلطنت وی و قیل
در آسمان است پادشاهی وی و عرش و کرسی وی و یا از فرشتگان
عذاب و رحمت او و أَن يَخْسِفَ بِكُمُ که فرو برد شما را الْأَرْضَ بزمین
فَإِذَا هِيَ پس آنگاه زمین تَمُورُ و میجنبد و فرو می برد شما را بخود و میگردد
بشما چون آب که کشتی غرق کند یعنی عذاب کند شما کافران را چنانکه ما
قارون را کردیم بزمین فرو بردیم أَمْ أَمِنتُم ایمن شدید مَن فِي
السَّمَاءِ از آن خدای که در آسمان هست قهر و قدرت وی أَن يُرْسِلَ اگر
فرستد عَلَيْكُمْ بر شما حَاصِبًا سنگی یا بادی که در وی حصبه یعنی سنگ
ریزه بند از د شما فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند که كَيْفَ
چگونه بیت نَذِيرِ ترسانیدن و عذاب من پس یاد حال منکران را اگر
وگفت جل جلاله وَلَقَدْ كَذَّبَ بدرستیکه دروغ گوی داشتند الَّذِينَ
آن کافرانکه مِن قَبْلِهِمْ که پیش از این کافران بودند پیغامبران خود چنانکه
این کافران ترا ای محمد فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ عذاب من ایشان را
بسبب انکار ایشان پیغامبران مرا و قبول ناکردن ایشان حکمهای مرا و قبول
نکردی انکار من افعال ایشان را و کردانیدن من احوال ایشان را بعضی را
فرو بردیم و بعضی را بلای از آسمان فرود آمد چون سنگها و بادها سخت

باشند

با سنگ و بعضی را چهره گردانیدیم و بعضی را خوک گردانیدیم پس شما ای
کافرانکه زود باشد که عذاب مرا در دنیا و آخرت ببینید باز دیگر
قدرت خود را یاد کرد که در میان زمین و آسمان است و گفت جل جلاله أَوَلَمْ
يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ نمی نگرید یعنی بنگرید بسوی مرغان فَوْقَهُمْ که می پرند بالای
ایشان صَافَّاتٍ باسطات اجنحهن یعنی کشایندگان پرهاشان را و صف
کنندگان پرهاشان را بهوا یعنی گاه بال باز کرده می پرند که گاهی بجنبانند و گاه
و گاه پا را می جنبانند و می پرند و گاه بال را بر هم میزنند و می پرند وَيَقْبِضْنَ و
ای دی قابضات فرا هم گیرندگان بالهاشان را صف کنندگان پرهاشان را و
پریدن عطف علی الفعل الذی علیه صافات تقدیره یقبضن اجنحهن فی الهوا
و یقبضها بعد البسط یعنی گاه بالها باز کرده می پرند گاه بالها را جنبانیده
می پرند و پرها را بر هم میزنند و می پرند مَا يُمْسِكُهُنَّ باز نمیدارد ایشان را
در هوا از ادر هوا إِلَّا الرَّحْمَٰنُ مگر خدای بخشاینده إِنَّهُ بدرستیکه وی
بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ بیناست بهر چیزها و داناست بصلاح هر چیزی چون
مرغان را چو تقا در هوا نگاه می دارد بقدرت اگر علت پر بوده باشد
پریدن بایستی مرغ خانگی چنین هم بودی و چنین نبودی چونکه
او پر دارد پس خداوند قادر است بر همه چیزها که خواهد از عذاب و رحمت
فرو کردن بعد از آنکه اگر عذاب کند کیست شما را که یاری کند چنانکه
فرمود تبارک جل جلاله أَمَّنْ آیا کیست هَٰذَا الَّذِي آنانکه هُوَ جُندٌ لَّكُمْ او
لشکریست مر شما را يَنصُرُكُم یاری کنندگان مِّن دُونِ الرَّحْمَٰنِ

اجنحه جمع جناح جمع
جناح
یعنی بال

شب پرک از ...
شب پرک

بجز از خدای بخشاینده ان الکافرون الا فی غرور نیستند کافران
مگر در فریفتن نفس و شیطان و دنیا مر ایشان را باز فرمود امن
هذا الذی یا کیست آن آنکه یرزقکم روزی دهد شما را ان
امسک رزقه اگر باز دارد خدای تعالی روزی خود را از شما
یعنی از باران شما که امسیت انبات شما که روزی دهد شما را
اگر حق سبحانه و تعالی روزی از شما باز دارد چون عاجز شدند
از جواب حق کردن نهاد بلکه حق تعالی فرمود جل جلاله بل لجوا
فی عتو و نفور بل ایستهند در کردن کشی و رمیدند از
حق و از اقرار کردن بحق در رویش خود از اهل حق قبول
کنی دعناد و غرور دور کن تا از دین نبات نشوی و اگر خود
قبول نکنی از دشمنان شوی چنانکه حق تعالی بیان کرد حق را و
باطل را و بعضی حق را قبول کردند و بعضی حال ایشان را بیان
کرد و گفت جل جلاله افمن یمشی مکبا علی
وجهه بر روی افتاده الا کیا بروی افتاده اهدی راه راست
و ایستاده بر پای آنت علی صراط مستقیم یعنی براه راست یعنی
کافر برابر نیست در راه راست با رفتن بمومن یا آنت حال مومن که
مومن کسی بر راه راست میرود بپای خود و نیفتد بروی و حال
و حال کافر چنانست که کسی بر راه ناهموار و بر روی افتد و ببینا
بلغزد با حال مومن چنانست که کسی بینای میرود بر راه راست

سفید

سفید و حال کافر چنانست که کوری میرود بر راه ناهموار و بیفتد بروی
و کافر در دنیا ایمان نیاورد حق تعالی در دوزخ بروی روان کند
در قیامت و مومن خرامان خرامان میرود به بهشت و بعضی
میگویند از بهر این آیت ابو جهل مراد است با رسول علیه الصلوة والسلام
گفت یا امیر المومنین حمزه با کافران و مومنان و فی الکلام عشر
حال عارف و زاهد و حال اهل هوا و اهل رضا و حال متشرع و مبتدع
و حال عالم و جاهل همین دان بیت هر که آید بجهان جلوه گر ابدا رد در خرابات
پیر سید که هشیار کجاست ٭ پیر عارف هر دمی تا تخت شاه ٭ پیر زاهد هر دمی یک
روز در راه ٭ چون عارف بمحبت و شوق بنده گی میکند و زاهد بخوف و طمع
بیت چونکه مجنون را بخواندی در بنی ٭ آنکه جنبد قرب در میطلبی ٭ پس محبت
وصف حق دان صفت بنده خوف نبود وصف یزدان ای عزیز ٭ وصف حق کو
وصف مشت خاک کو ٭ وصف حادث کو وصف پاک کو ٭ نصیب واعظ این است که
خلق را براه راست بخواند و بر منکر خود رحم کند همچو بینا که بر نابینا
رحم کند و عصاکشی کند مر کور را و واعظ نصیحت و تحمل بکند چون در آیت
کلاشت گفت که کیست که لشکر و نصرت باشد مر شما را و کیست که
روزی دهد شما را در پی آیت فرمود مر حبیب خود را تا جواب گوید گفت
جل جلاله قل بگوای محمد هو آن نصرت دهنده شما را الذی آن خدایست که
انشاکم پیدا فرید شما را بقدرت خود الانشا آفریده و آغاز کردن و
پدید آورده و جعل و کردانید لکم برای شما ای کافران السمع گوش

شنوا والأبصار و چشم بینا والأفئدة و دلهای دانا را و دلیل بر هستی
او در نفس شماست و بعضی کور و بعضی کر کردانید و بی عقل آفرید و بعضی
را بینا و شنوا آفرید تا شکر گویند مر خالق خود را پس شما بیشتر قلیلاً
ما تشکرون اندکی شکر گویید یا خود نمیگویند قلت بمعنی عدم است
و این تواضع است که هستی خود را و هستی همه اعضا را و علم خود را از
حضرت حق سبحانه و تعالی دانی پس مثنوی از کجا جویم علم از ترک علم ؛ در
کجا جویم سلم از ترک سلم ؛ در کجا جویم هست از ترک هست ؛ از کجا جویم دیگر از
ترک دوست ؛ دیدهٔ معدوم را تو هست بین ؛ هم تو دانی کرد با نعم المعین ؛ و چونکه
کافر شدند اهل مکه و بتان را پرستیدند و خدای تعالی را هیچ شکر
نگفتند باز فرمود مر حبیب خود را علیه السلام تا جواب روشن تر گوید پس
فرمود قل هو الذی بگوی محمد آن نصرت دهنده شما را در جنگها و روزی دهنده
شما در دنیا آن خدایست که ذرأکم بیافرید شما را از عدم في الأرض در
زمین و آن خدایست والیه باو تحشرون گرد کرده شوید پس از مردن
و زنده شدن بازگشت شما برحمت یا بعذاب او باشد و دوستان را و
مؤمنان را در بهشت جای دهد و دشمنان را و کافران را در دوزخ جای
دهند نصیب عاشق ذات شنوای و بینای را و دانا را در زندگی و مرگ [illegible] از
وی داند و خلایق را مظاهر شناسد چنانکه عارف رومی رحمة الله علیه میفرماید
نظم چون تو بیرونای منی سیرم ز ناده مکن ؛ تا چو چنگت ننوازم ز نوا هیچ مگو ؛ ذره کان
محو شد در آفتاب ؛ خنک او بیرون شد از وصف حساب ؛ چون ذره محو شد [illegible] بیش

جنگش

جنگش اکنون جنگ خورشید بین شمار [illegible] در جنبش طبع مکون ؛ از [illegible] انا
الیه راجعون ؛ ما به بحر نور خود راجع شدیم ؛ در رضا اصل [illegible] شدیم ؛ در
فروع راه ای شمع رسول ؛ لا فکم رب از وصول با وصول ؛ جنگ ما و صلح ما در نور عین
نیست از ما هست بین الاصبعین ؛ چون از اول سوره تا اینجا از عذاب
کافران و راحت مؤمنان و زنده شدن ایشان در قیامت خبر کرد و گفت
کافران بطریق مسخرگی و انکار که از محمد و محمدیان می پرسیدند از آن
خبر داد و گفت ویقولون و میگویند کافران متی کی باشد هذا الوعد
وعده کرده آمدن قیامت را خبر کنید ما را از این ان کنتم اگر هستید
شما صادقین راستگویان نصیب عاشق اینست که از انکار منکران خسته
دل نشود چون پیش از این به بهتر از ما بدتر از این ها کرده اند آنچه کرده
اند پس شکر گوید که از شکر این نیست خطاب شد مر حبیب خود را علیه السلام تا
جواب ایشان بگوید قل انما العلم عند الله بگو ای محمد بدرستی و راستی که
نیست دانستن آمدن قیامت نزد هیچکس مگر نزد پروردگار ما وانما
انا نذیر مبین که بیم میکنم [illegible] بیم دهنده و خبر کننده از قیامت مبین
پیدا کننده آنچه بر من فرستد و مرا فرماید تا بگویم من نمیدانم که کی خواهد
بود نیستم مگر بیدار رسول ظاهر باب ولازم [illegible] و متعدی بود ذات [illegible] معانی
شما پیدا وانمودم [illegible] گفتن وضیافت [illegible] مبین و رسول
مبینم و چون شمع منیرم که بباد انکار منکران نمیرم فلما رأوه پس چون
رأوه ببینند ایشان آن وعده را یعنی عذاب قیامت را زلفة ای ذات [illegible] کنند

نزدیک بهشت غمگین گردد و قبیح زشت کرده شود یعنی سیاه شود وجوه الذین
کفروا روهای آنکسانیکه کافر شده اند وقیل و گفته مر ایشان را هذا
الذی آن عذابیست که کنتم بوده اید شما به تدعون که از روی جزع دعا
او را که کی آید این عذاب او دعا می خوانند و دعوی کردند و آرزو
خواستند و بعضی میگویند چون مؤمنان موحد میگفتند که ما را خدای تعالی
نصرت خواهد داد و مر دشمنان شما را عذاب خواهد کرد در دنیا بدست ما و در
قیامت در دوزخ و ایشان مسخرگی میکردند و میگفتند که کی خواهد
بود حق تعالی این آیت فرستاد که چون کافران عذاب ببینند در دنیا
نزدیک چنانکه در روز بدر دیدند غمگین شدند و سیاه روی شوند
وقیل آنگه فرشتگان که جان ایشان را بگیرند گویند این عذابیست شما مسخرگی
میکردید مؤمنان میگفتند که کی خواهد بود حق تعالی فرمود جل جلاله قل
بگوای محمد مر این کافران را که مسخرگی میکنند بنود بیاران تو و هلاک ترا
میطلبند ارایتم ای ببینید ان اهلکنی الله اگر هلاک کند خدای تعالی
مرا ومن معی و هر کسی را که باشند از مؤمنان و نصرت و غلبه ندهد
ما را بر شما او رحمنا یا رحمت کند بر ما در آخرت و یا نصرت ما را بر شما
در دنیا فمن پس کیست یجیر که برهاند و امان دهد الکافرین کافران را
دنا کرده کافران من عذاب الیم از شکنجه دردناک در دنیا و آخرت
یعنی ما را معبود الله قادرست و رحیم است اگر نصرت ندهد در دنیا و
آخرت شما معبودان معبودان شما کی توانند نصرت داد ایشان مکس از

خود

خود دور کرده نتوانند باز فرمود جل جلاله قل هو الرحمن بگو
ای محمد که آن معبودیکه بخشاینده است آمنا به ایمان آورده ایم
بوی وعلیه توکلنا و توکل کرده ایم بوی و کار خود را بگذاشتیم
امید میداریم که ما را فرو نگذارد و بر دشمنان نصرت و غلبه
دهد چونکه مهربانست بر مؤمنان او دوست و کارگذار دوستانست او
التوکل نکنید کردن بغیر بهشت با کسی بار نهاد با نصیب و بیش اینست
که از درگاه او روی نگردانند و بهیچ کسی پناه نگیرند و بدانند که او
رحیم است که دوستان را فرو نگذارد در بهشت بغیر جفای کنند هیچ ملال کنند
پشت ندارد در شمع چون همگی را روشن او فستعلمون پس زود باشد
ای کافران مکه که بدانید که من هو کیست او فی ضلال در گمراهی
مبین پیدا یعنی زود باشد که دوستان را بر دشمنان غلبه دهیم
در دنیا و رحمت خود بر ایشان نهیم در عقبی چنانکه کردیم بمحمد و یاران
در روز جنگ بدر جبرئیل و میکائیل را با فرشتگان دیگر بمدد
فرستادیم بایشان ابوجهل و یاران او را خسته کردیم و کشته
کردیم نصیب درویش اینست که صبر کند در جفای منکران بدانکه حق
تعالی نصرت و غلبه دهد او را و جمع منکران بدانند و روی براه آرند
بعضی بتقلید و طمع دنیا و بعضی بتحقیق و صدق در هر قرن و سنت
الهی برین رفته است چنانکه مشاهده کرده شده است در وقت
انبیا و اولیا باز حضرت حق تعالی جل جلاله گفت قل ارایتم بگو ای محمد

ما این شما و بیان کن بایشان نعمت ماء او و لیس همین و قدرت ما را
ان اصبح ماؤکم غورا اگر گردد ماء شما را در چشمها و چاهها غورا
ای غایرا فرو رود بزمین و خشک گردد فمن یاتیکم پس کیست که شما را بیارد
بماء معین یعنی آب روان و بعضی گویند اگر آب شما را معبود ما بزمین فرو برد
کدام است معبود شما که بیارد آب را از برای شما و آن خدا یکه شما را وجود
کفر دکناه آبهای شیرین از چاهها و رودها و چشمها و سید ما را که
ایمان آورده ایم بوی و بر وی توکل کرده ایم بوی کی فرد کند ابر و قیل اگر آب
چشمها ببرد کیست که آب بیارد یکی از بی باکان طبیب نادان چون این را شنید
گفت که ما آب روان را از زمین به بیلها و تیشها بیاریم و چاه بکنیم در
حال کور شد و آوازی شنود که اول آب سیاه را از چشم خود دور کن
بعد از آن آب سپید شیرین را بیار که به بود منبت در شرح کشاف
سید یحیی آورده است که آن طبیب جهد بن ذکریا بود نعوذ بالله من ذلک
نعیب درو بیش اینست که قبول آورد خلوا از حق تعالی ببینند و عزشد در طاعت
او واندہ خوارک و ملالت در پیغمبرانی او شناسند بدانکه رسول علیه
السلام گفت ان سورة فی القرآن ثلثون آیة شفعت لرجل حتی غفرله وهی
تبارک الذی بیده الملک وقال النبی علیه السلام هی المانعة هی المنجیة تنجیه ای
القارئ من عذاب الله تعالی القبر وروی انه علیه الصلوة والسلام لا ینام حتی
یقرء الم تنزیل و تبارک الذی کذا فی المصابیح والله اعلم سورة ن
بسم الله الرحمن الرحیم بدانکه حروف هجا که در اول

سورهای

سورهای قرآنست در آن دو مذهب است یکی آنکه از متشابهات است
از اسرار حق تعالی ایمان آوریم بوی و مشغول نکردیم بکیفیت وی و این قول امیر
المؤمنین ابی بکر صدیقست رضی الله تعالی عنه و مذهب دیگر آنکه تاویل این
حروف کرده اند علما و عرفا در کتب نوشته اند ابن عباس رضی الله تعالی عنهما گفته است
که مراد از نون آن ماهی است که زمین بر پشت وی است و نام آن لهوث و بهموت است
ضحاک گفته دوات است و غیر این نیز گفته اند بدانکه آسمانها هفت است
زمین نیز هفت است چنانکه حق تعالی در کلام مجید خود یاد کرده است که الله
الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن در کشاف آورده است که
میان هر آسمانی مقدار پانصد ساله راه است هر آسمانی و سطبری پانصد
ساله است و هفت طبقه زمین نیز همچنین است و ابن عباس رضی الله تعالی
عنهما گفت در زمینها مخلوقات حق تعالی بسیارند و بقول امام ضحاک در آن
زمینها هیچکس نیست مگر در این زمین که ظاهر است در تفسیر آورده است
که این هفت زمین بر سر فرشته ایست که یکدست او بمشرق و یکدست او بمغرب
دیگر انتهای آن زمین بر دو دست وی است و دو پای او بر روی زمین است که
مقدار پانصد ساله راه سطبری وی و این پاره زمین بر پشت گاو است
و پایهای این گاو بر سنگ سبز است که آن سنگ و سطبری وی همچون صفت
آسمان و هفت زمین است و در قرآن در سوره لقمان مذکور است
یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات
او فی الارض یات بها الله یعنی ای پسرک من نیکی و بدی باشد اندر

سنبله دانه و از سنبله دانه و هر صخره باشد یا در آسمانها یا در زمینها
بیاورد و پیدا گرداند حق تعالی آن را از برای حساب در کشاف و کواشی
آورده است که این صخره سنگی است در زیر زمین هفتم که نامهای کفار در
وی در آن سنگ مینویسند و نام او سجین است و فی الحدیث انّ سجّینًا
اسفل سبع ارضین و آن سنگ ما بین بزرگی بر بالای گردن ماهی است
و ماهی پشت ماهی خالی است و در زیر آن ماهی دریا است بزرگ ایستاده و
در زیر آن دریا باد است و آن باد را خدای تعالی بقدرت خود نگاه میدارد
تا بنای عالم برپا است وَالْقَلَمِ بحرمت آن قلم که بوی در لوح
محفوظ نوشته شده است هرچه بود و باشد تا قیامت و آن قلم از نور است
و بالای او پانصد ساله راه است و لوح تخته ایست از یکدانه مروارید
سفید است و درازی وی چندان آسمان و زمین و پهنای وی از مشرق
تا مغرب است و کنارهای او مرصع بمروارید و جوهر و غلاف او از یاقوت
سرخ است و سر او بعرش رسیده است و پایان او بر کنار فرشته است که
نام او طریوش است در کشاف و کواشی آورده است که لوح بر بالای آسمان
هفتم است یا بحرمت آن قلم که نویسند مردمان وَمَا يَسْطُرُونَ و سوگند
بحرمت آنچه نویسند فرشتگان از خیر و صلاح یا هرچه نویسند کاتبان
خیر چون حدیث و علوم شرعیه و فواید و تنبیه و سوگند یاد کرد حق تعالی
و گفت جل جلاله بحرمت ن یعنی آن ماهی که معین است و بحرمت قلم و بحرمت
نوشته شده که مَا أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ تو ای محمد ای بانعام الله به نیکی

پرورد

پروردگار تو که بر تو که پیغامبر ساختی و بهترین بِمَجْنُونٍ دیوانه
نیستی بلکه برگزیده مایی وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا ابدی بدرستی که مر ترا است مزد
غَيْرَ مَمْنُونٍ نه بریده شده و نه پایان رسیده یعنی مزد تو ابدیست
و کمالی است که آن را هیچ کس نداند مگر حق تبارک و تعالی وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ
عَظِيمٍ و بدرستی که تو ای محمد بر خوی بزرگی و خلق وی بر موافقت
و متابعت قرآن بود یعنی عمل کردن بقرآن نیکوی محمد است علیه السلام
و همه خلقهای نیکو که در قرآن است از امر و نهی و آداب و مکارم اخلاق
پیغمبران چون صفوت آدم و فرمان ابراهیم و شکر نوح و جود ثمود و خلّه
خلیل تو زیاده بر آن داری چنانکه گفت لَقَدْ أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ
تَأْدِيبِي بیت شوه شکلها کان تسکتنا آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
و شیخ جنید رحمه الله علیه گفت خلق عظیم محمد این بود که همت او جز از
خدای تعالی نبود و ابو درداء رضی الله عنه گفت در روز قیامت در ترازوی
بنده هیچ چیز گرانتر از خلق نیکو نباشد و جبرئیل علیه السلام گفت
مر رسول الله صلی الله علیه وسلم که آیتیکه مکارم است نصل من قطعک
تعطی من حرمک تعفو عمن ظلمک و لهذا الحدیث فواید کثیرة سبب
نزول این سوره آن بود که چون وحی آمد بمصطفی علیه الصلوة و السلام ندا
اظهار کرد بعد خود را خدیجه و ابوبکر و علی رضی الله عنهم ایمان آوردند
و بعضی اظهار نکرده بیعت کردند کافران گفتند که محمد دیوانه شده است حق تعالی
این سوره را فرستاد و سوگند یاد کرد که محمد دیوانه نیست بلکه برگزیده

ماست و مخصوص ست با نعام عام و اخلاص کرام و اجر تمام نصیب درویش اینست که
همچو قلم مکسور القلب باشند و همچو مداد خاموش تا مظهر علوم مسطور و غیوب
مستور گردد بیت خاموش شو چو ماهی صافی چو بحر باش تا زود در بحر ... گوهر
شوا مید ... و دیوانه دار ... سر ... اهل دنیا نیاز و دو دنیا رد بیت چون
با اخلاق الفقر خلق بیند از ... دیوانه ایم و جز لقای مولی هیچ چیز مطلوب
نباشد تا منتشر شود بشیر الله که آن غیر متناهی ست و مردان غیر مقطوع
در محل محمد باید راست که بر سیر مدی سیر سلوک در صفات و ذات در
آخرت مشتغل باشند مسکین ابلهی که از چنین دنیا بآلد که حطام دنیا
قناعت کرده باشد و از سیر سلوک محروم باشد من کان فی هذه اعمی
فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا اللهم اجعلنا من الواصلین المشاهدین
فستبصر و یبصرون پس زود می نوای محمد ببینی و بینند کسانی که ترا دیوانه
میگویند و بدانند که بایکم کدام شما المفتون دیوانه است و کلمه با زایده
یا مفتون بمعنی فتون باشد و فتون جنون است و معنی این باشد که نزد که
تو و ایشان که ترا دیوانه میگویند که شما دیوانه اید یعنی ایشان دیوانه اند
نصیب درویش اینست که در انکار منکران صبر کنند تا جزای ایشان را حق تعالی بدهد
گفته اند که بوستان عارفان از درد با منکران آب میخورد ... بدو
پروردگار تو هو اعلم او داناست بمن ضل بدان کسی که گمراه شده است عن
سبیله از راه راست وی چو که خدای تعالی پیدا کرده است و هو اعلم و خدای تعالی
داناتر است بالمهتدین بکسانیکه راه راست یافته اند اهتدوا راه راست یافتن

یعنی

یعنی بعلم قدیم دانسته است که گمراهی را اختیار کند بدوزخ برود و راه
راست را اختیار کند تا به بهشت برود سخن پیر خواجه عبدالله انصاری رحمة الله
گفت که همه از روز آخر می ترسند و عبدالله از روز اول می ترسد و همی گوید
تو می ترسید و عبدالله از خود از نیکی دیده است و از خود بدی خلاف تطیع چون
کار چنین است که مسکین پس فرمان بردار مکن المکذبین در دروغ دارند
کافران یعنی کافران را و براد ایشان عمل مکن چون کافران گفتند که ای محمد
و در دین ما در آی و بتان ما را سجده کن تا ما ترا مال بسیار دهیم و ...
خود کردانیم و عروس صاحب جمال بدهیم این آیت آمد ودوا امید دارند
این کافران لو تدهن که کاشکی چرب نرمی و مدارا کنی با ایشان تو تا ایشان
هم چرب نرمی میکنند و مدارا بتو و مداهنت را از دهن گرفته اند
یعنی چرب نرمی سخن خوش آمد سخن گفتن و عیوب پوشیدن نفس منشرح

جرب

اینست که به فجار و اهل بدعت و ضلالت چرب نرمی نکند قال النبی علیه السلام
اذا لقیت الفجار فالقهم بوجه مکفهر یعنی فاسق را بروی ترش بین
در حقایق تفسیر آورده است که سهل بن عبدالله گفت من صحح ایمانه وا
خلص توحیده فانه لا یأنس الی مبتدع ولا یجالسه ولا یؤاکله ولا یشاربه
ویظهر من نفسه العداوة ومن داهن مبتدعا سلبه الله تعالی حلاوة السنن
ومن تحبب الی مبتدع نزع نور الایمان من قلبه یعنی مومن باید که انس نگیرد
بمبتدع و با وی ننشیند و طعام نخورد و آب نخورد هر کسیکه دوستی کند با وی
ایمان از دل او برود حکیم سنائی غزنوی رحمه الله میفرماید نظم گر ... سلطان

شریعت سرمه کن تا بود نور الهی در دو چشمت مقتربین مژده در چشم بینای چون
بینای تیز باد کر زمان زنده کی ظهور بینای باسین چون توانکر ترین
کافر ولید بن مغیره بود وکلان تر ایشان تخصیص کرد او را بعد از
تعمیم کفت جل جلاله فلا تطع بسخن فرمان برداری مکن ای محمد کل
حلاف هر بسو کند خورنده بدروغ را مهین خوار حقیر در دروغ کوی
ضعیف در دین تو تعالی همّاز غیبت کننده مردمان را وغیبت
کننده ایشان مشاء سخت رونده در میان خلق بنمیم بر سخن
چینی یعنی در میان خلق سخن می برد ومی آرد ومردمان را باهم
در می اندازد در حدیث آمده است که لا یدخل الجنة صاحب
یعنی خبرکش در بهشت در نیاید مناع للخیر سخت بازدارنده
نیکی یعنی سخت بخیل وبازدارنده خلق از ایمان آوردن معتد سخت
ظالم از حد در کذرنده در ظلم وستم اثیم سخت کناه کار عتل
سخت بد خوی وناپاک بعد ذلک پس از این عیبها عیب دیکر دارد که
آن اینست که زنیم حرام زاده است از مادر واو را پدر معین نیست
بعد از هژده سال مغیره وی را به پسر قبول کرد وکفت من بمادر وی
زنا کرده بودم واین ولید از آن زنا متولد شده نیست حق تعالی دوست
خود را میکوید که این دشمن ترا که عیبها او شنودی فرمان برداری
مکن ان کان از برای آن که باشد وی ذا مال وبنین با مال وبا پسران
پسران یعنی از برای توانکری وی وقوت وشکوه پسران با قوة وی که ده

پسر بود

لا یدخل الجنة
صاحب نم
نم سخن چینی
خبر کشی

پسر بود او را فرمان برداری مکن ومیل باو مکن که دشمن ماست چونکه
کتاب ما را قبول نمیکند اذا تتلی چون خوانده میشود علیه آیاتنا
بروی آیتهای قرآن فرستاده ماست قال کفت که اساطیر الاولین این
افسانهای نوشته شده الاولین پیشینیانست در دروغ امام حمزه
کیسائی و ابو بکر که راوی عاصم اند ءأن را بد وهمزه خوانده اند وباقی قراء بیک
همزه خوانده اند تقدیر علی الاول اءن کان ذا مال وبنین لا تطعه
یعنی لا تطعه لکونه ذا مال وعلی تقدیر الثانی لا تطعه لان کان چون این کافر
را یاد کرد وعیبها او را بیان کرد وکفت جل جلاله سنسمه زود
باشد که داغ نهیم الوسم داغ نهادن علی الخرطوم بر بینی وی در
قیامت یعنی روی او را سیاه کنیم خرطوم کفت اما بروی مراد است
وبیشتر مفسران بر آن رفته اند که این کافر ولید بن مغیره است وبعضی کویند
که ابو جهل است وبعضی کویند که مراد همه کافرانند نصیب در ویش این است
از این عیبها که یاد کرده شد دور باشد وسوکند بسیار نخورد ودروغ
نکوید وغیبت نکند وسخن چینی نکند وبخیل نباشید وکناه کار پیشه
نباشد وبد خوی نباشد وزناکار نباشد واز فرمانهای خدای
تعالی سر کشی نکند وکسی از برای مال وقوت فرمان برداری نکند
بخلاف فرمان حق تعالی کار نکند واز حق کوی باز نایستد وباید
که بد دوستان حق سبحانه وتعالی دشمن نشود که ملعون ابدی کردد
ورسوای دنیا وآخرت شود بیت جمله عالم زین سبب کمراه شد کم کسی ز ابدال حق

آگاه شد به بلا انکه ببرکت مصطفی صلی الله علیه وسلم اهل مکه را عزیز
کرده مردی از یمن و از بلاهای اصحاب بیل و غیر آن نگاه داشت
و کعبه را قبله ساخت و مسجد اقصی و نعمتها بر ایشان بسیار کرد چون
شکر نکفتند و قدر نعمت او ندانستند و با و ایمان نیاوردند
و بر از میان ایشان بدر بند زرستاد و کعبه را قبله ساخت و مسجد
اقصی نیز و نعمتهای ایشانرا ببرد و در جنک بدر هلاک کرد ایشان
و بعد از ان هفت سال در زمان ایشان قحط شد تا غایتی که
استخوانها را رد کرده میخوردند و هر جا یک مرفتند بی عزت
و بی حرمت و ترسان بودند و ایشانرا غارت میکردند بلای
بسیار بایشان پیدا شد حق تعالی از ان خبر میدهد و میکوید انا
بلونهم بدرستی که ما بلوناهم امتحان نمودیم اهل مکه را و نعمتهای
بسیار دادیم و باز از ایشان گرفتیم بعضی انچه بعلم قدیم از
ایشان دانسته بودیم پیدا کردیم کما بلونا چنانکه آزمودیم
اصحاب الجنة خداوندان آن باغ و بوستان را که در دربیت یمن
بود که اول ایشانرا عطا دادیم چون شکر نکردند بلا کردانیدیم
چنانکه اهل مکه را و قصه او چنانکه مردی صالح نام بود در
ولایت یمن نخاس که آن ضروان گویند از صنعای یمن بود معتقد
زرستکی بود و او را باغی بود در وی از هر نوع درختهای بود و زراعتها
بود چون وقت چیدن آن میوهها و درو بدن غلها شدی فقیرانرا

خبر

خبر کردی و بسیار دادی و حق خدای تعالی را نیز بدادی و در وقت درو و
در وقت چاشت و در وقت آرد کردن و در وقت نان پختن چهار یک
عشر دادی حضرت حق سبحانه و تعالی در اجبدان برکت داده بود که تا
سال دیکر دیر آن نعمتها بسر بودی چون فوت شد از وی سه پسر ماند
و ایشان گفتند مال ترب و فرزند بسیارست ما نتوانیم چنانکه پدر ما
میکرد و برادر میانگی ایشان گفت که این چنین مکنید و بطریق پدر
بروید و عمل کنید ایشان سخن او را قبول نکردند بعد ازان اتفاق
کردند و سوکند آن خوردن چنانکه حق تعالی گفت جل جلاله اذ اقسموا
چون سوکند خوردند که لیصرمنها بببریم میوههای آن باغ را
و بدرویم کشت او را مصبحین بامداد کنند که با شبیم یعنی
در بامداد بکاه که فقیران در خواب باشند که ندانند پنهان
از ایشان چنین کنیم و لا یستثنون و ان شاء الله نکفتند
و قصد نفع خود کردند و رضای حق سبحانه و تعالی طلب نکردند پس
کرد کشت علیها بر آن بوستان و باغ و دهقانهای ایشان طائف
کرد کرد به شب رنیه از بلای خدای تعالی یعنی بلاهای خدای تعالی بر و در رسید و هم
نائمون و ایشان در خواب بودند فاصبحت بس کشت آن بوستان
کالصریم همچون شب تاریک بسوخت باتش آسمانی و هیچ درخت و میوه
و غله نماند همچون خاکستر شد بقول ابن عباس رضی الله عنهما فتنادوا
پس آواز دادند یکدیگر را مصبحین ای داخلین فی الصبح در وقت

صبح‌دم أَنِ اغْدُوا عَلَىٰ حَرْثِكُمْ بامداد کنید و پگاه روید به کشت خود و
بوستان خود إِن كُنتُمْ صَارِمِينَ اگر هستید صارمین برندهٔ مر میوه‌ها را و درود را
پگاه تر روید تا گدایان و مسکینان خبر نیابند چنانکه آموخته
شده‌اند پیش از این که پدر ایشان [illegible] سال‌ها [illegible] خود میکرد
و دانه‌ها با ایشان میداد و هرچه از انگور بر تاک میماند و هرچه خوشه
میشد و هرچه در تکه خرما میماند همه را با فقیران میداد و با ایشان
خبر میکرد فَانطَلَقُوا پس همه جمع شدند در آخر شب نزدیک به صبح [illegible]
و رفتند بسوی آن بوستان و کشت خود وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ و ایشان با یکدیگر
سخن آهسته میگفتند التخافت آهسته گفتن تا فقیران نشنوند أَن
لَّا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ که تا در نیاید در آن بوستان امروز عَلَيْكُم بر شما
مِّسْكِينٌ گدای و مسکینی و همچنین میرفتند سخن آهسته میگفتند و در شب
تا فقیران نشنوند و با ایشان بکجا نروند با آن بوستان و از آن میوه‌ها نگیرند
و حاصل آنکه فقیران را در آن بوستان نگذارند و چیزی با ایشان
ندهند وَغَدَوْا و بامداد کردند و رفتند عَلَىٰ حَرْدٍ بر منع کردن فقیران
از آن میوه‌ها [illegible] آن بوستان یا بر غضب بر فقیران و کینه بر ایشان قادر
قَادِرِينَ [illegible] و منع کردن و غضب کردن و قصد کردن یعنی در باید
رفتند بسوی بوستان خود بقصد آنکه گدایان را چیزی ندهند از آن میوه‌ها
و غلها و در گمان ایشان بود که ما میتوانیم که چنین کنیم فَلَمَّا رَأَوْهَا پس چون نگه کردند
دیدند آن بوستان را سوخته شده و سیاه گشته قَالُوا گفتند إِنَّا بدرستی که ما

لَضَالُّونَ

لَضَالُّونَ گم کرده‌ایم راه بوستان را و این بوستان ما نیست زیرا که ما
از این بوستان خود خوبی نعمتهای خود [illegible] دیده‌ایم زیرا که نعمت و میوه
بود و این چنین سوخته و سیاه شده نبود پس این بوستان ما نیست
چونکه تفحص کردند نشانهای بوستان خود را یافتند که این بوستان
ما است و ما راه گم نکرده‌ایم گفتند بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ بلکه ما محرومیم و ماییم از
نعمتهای بوستان خود بسبب خود که کردیم بر فقیران و مسکینان
رحم نکردیم همچنانکه پدر ما میکرد قَالَ أَوْسَطُهُمْ گفت برادر میانگی
ایشان آنکه گفته بودم پیش از این که چنین مکنید و بطریق پدر عمل کنید
و پند دهید او کنید ایشان سخن او را قبول نکردند یاد نشان داده
أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ نگفته بودم من شما را پیش از این که لَوْلَا تُسَبِّحُونَ
چرا یاد نمیکنید خدای تعالی را و ان شاء الله نمیگویید کار خود
را بخدای تعالی نمیگذارید که بشومی آن این بلا را فرستاد بر شما
بخیل کردید و نماز نکنید [illegible] بجهت آن شومی [illegible] شما آن بلاها را
رسانید و بخاطر این فقیر رسید که شاید معنی این باشد که
چرا گمان بد می‌برید بحق تعالی که شما را عوض ندهد و برکت ندهد
با آنچه گدایان می‌برند چنانکه پدر ما میداد حضرت او را [illegible] منزه
نگردانید از این گمان زیرا که چون مرد اعتماد بر کرم حق تعالی میکند چرا [illegible]
بدهد یکی را ده [illegible] اگر خواهد اما بخیل گمان بد می‌برد بحضرت
او از برای این حدیث آمده است که البخیل لا یدخل الجنة وان کان عابدا

وَالتَّسبِیحُ الاَّ یَکون انسان از آن که لانه فاستثنا پس چون سبحان برادر میانکی
خود نشنودند قَالُوا گفتند که سُبحَانَ پاکی از عیبها از بین که خواندیم جوان
مر داناتر رَبِّنَا ای پروردگار ما إِنَّا کُنَّا بدرستی که ما گناهکار بودیم پیش
از این در نیت بد کردن و در گفتار بد خود را که استثنا در ترک کردن توکل
بحضرت پروردگار خود چون اقرار کردند به بدی خود فَأَقبَلَ بَعضُهُم
بعضی از ایشان عَلَی بَعضٍ بر بعضی دیگر یَتَلَاوَمُونَ ملامت کردند مر یکدیگر را
چرا این چنین کردیم و این چه بد کردار بود که ما کردیم و در گفتار بد خود
نرد که استثنا و سخن خود نشنودیم چون با بد پشیمان شدند قَالُوا
یَا وَیلَنَا گفتند ای وای بر ما إِنَّا کُنَّا بدرستی که ما بودیم طَاغِینَ از حد
بندگی در گذرندگان و ظالمان و عاصیان وای بر ما آن چون
گناه خود را دانستند و پشیمان شدند امید رحمة حق تعالی داشتند
و گفتند عَسَی شاید و بود که و قیل مگر که رَبُّنَا پروردگار ما امید داریم
أَن یُبدِلَنَا بدل دهد ما را خَیرًا بهتر مِنهَا از آن بوستان نهاد میوها
إِنَّا بدرستی که ما إِلَی رَبِّنَا بر رحمت پروردگار خود و در رحمت کار خود رَاغِبُونَ
رغبت کنندگانیم و امید میداریم که ما را ضایع نکند چون توبه بجد
کردند و امید رحمت داشتند که بهتر از آن بوستان بدهد شنیدم از نعمت
عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما گفت که بمن رسیده است که ایشان چون
توبه با اخلاص کردند خدای تبارک و تعالی ایشان را در عوض آن بوستان
دیگر داد پر از میوه که یک خوشه انگور سیاه او چون مردی بود بر پای استاده

در

در تفسیر بصایر آورده است که در آن شب چونکه توبه بجد کردند
حق تعالی باز آن بوستان را بهتر از آن بوستان که بود کرد و امید
دوستان داد و بعد خبر داد مر عاصیان را از آن عذاب خود در دنیا
و گفت جل جلاله کَذَلِکَ العَذَابُ همچنین عذاب العذاب عذاب هر که شکر
نکند و کفران آرد بر او در دنیا و بر او همچنین عذاب کند وَلَعَذَابُ
الآخِرَةِ و عذاب آخرت مر عاصیان را و کافران را أَکبَرُ بزرگتر است از آن
عذاب که در دنیا کردیم اهل مکه را و اهل آن بوستان را لَو
کَانُوا اگر باشند که یَعلَمُونَ بدانند حقیقت کار را از گناه باز ایستند
و حق خدای تعالی را بدهند بدین و بشناسند و حکمهای او را قبول کنند و
نعیب و بیش از این قصه آنست که شکر نعمتهای ظاهری و باطنی حق
تعالی را بجای آرند و شکر نعمت ظاهری و باطنی او را تا از زوال دنیا بند
و نعمت برحمت مبدل نکرد و چون عذاب کافران و عاصیان را در
دنیا و آخرت بیان کرد از حال متقیان نیز خبر کرد و گفت جل جلاله
إِنَّ لِلمُتَّقِینَ بدرستی که خدای ترسان را عِندَ رَبِّهِم نزد پروردگار ایشان
در آخرت جَنَّاتِ النَّعِیمِ بهشتهای پر نعمت که آنرا خدای تعالی در خاطر هیچکس
نگذشته و چشم هیچکس ندیده و بهشت در دنیا مانند آن نصیب پروردگار است
که نتوی مر ایشان را خود ساختن و بیان کرد که در قرآن همه وعدها نیکی مر
خدای ترسان را است مر دانشمندان را اوست مر سخیان را و نه مر متقیان را و نه
مر پارسایان را و نه مر حاجیان را و نه مر غازیان را و نه مر جوانمردان که از حرام دنیا

ایشان است

کیرند و مکرها کنند و نان دهند و خلقان را صید خود کنند کافران مکه
میکفتند که اگر قیامت و بهشت و دوزخ باشد چنانکه محمد میکوید ما را بهشت
خواهد بود و ما به بهشت اولیتریم چنانکه حال ما در دنیا بهتر است از ایشان
واگر حال ما بهتر نباشد باری برابر باشد حق تعالی این آیت را فرستاد أَفَنَجْعَلُ
الْمُسْلِمِينَ پس نکردانیم ما مسلمانانرا در روز قیامت كَالْمُجْرِمِينَ همچو گناهکاران
یعنی همچو کافران و جزای مسلمانان انعامها و بهشت کردانیم و جزای کافران عذابها
دوزخ هرکیز برابر نباشد الا مستوجبا [illegible] انکار بار عتاب کرد حق تعالی بر کافران
برین سخن که ایشان کفته بودند مَا لَكُمْ چه بوده است مر شما را ای کافران
كَيْفَ چگونه تَحْكُمُونَ حکم باطل میکنید که دوستانرا همچو دشمنان
جزا دهیم این هرکیز نخواهد بود چون این حکم ایشان باطل بود بطلان او را
بیان کرد و کفت جل جلاله أَمْ لَكُمْ یا مر شماراست كِتَابٌ نامه و کتاب منزل از
آسمان که من او را فرستاده باشم فِيهِ در ین کتاب تَدْرُسُونَ میخوانید
اللیل والنهار است علم خوانده إِنَّ لَكُمْ فِيهِ این را که مر شماراست در آن
کتاب لَمَا تَخَيَّرُونَ هرانچه میکوئید و اختیار میکنید که از آن [illegible]
این کتاب هرکیز نفرستاده [illegible] بشما بلکه از هوای نفس خود حکم
باطل میکنید أَمْ لَكُمْ یا مر شماراست أَيْمَانٌ سوکندها و عهدها
عَلَيْنَا بر ما که خداوند شمایم بَالِغَةٌ که بنهایت رسیده یعنی
سوکندها درست و استوار باشید إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز
قیامت إِنَّ لَكُمْ بدرستیکه مر شماست در آن سوکندها و عهدها لَمَا هرچه

تحکمون

تَحْكُمُونَ حکم باطل میکنید از بران خود و این نیز هرکیز نبوده است پس حکم
شما باطل است و از هوا و افترا بوده باشد سَلْهُمْ بپرس یا محمد این
کافرانرا أَيُّهُمْ کدام است از ایشان بِذَٰلِكَ باین حکم باطل زَعِيمٌ کفیل و
ضامن و بدرفتار یعنی حکم ایشان باطل است و هیچکدام از ایشان قبول
نمی توانند کرد و کفیل نمی توانند شد چون میدانند که باطل است أَمْ لَهُمْ
یا مر ایشانراست شُرَكَاءُ شریکان مر خدا را [illegible] بر دو هاء
در کواهی چنین آورده است فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ بتان خود را تا بکویند
کاین حکم ایشان راست است و درست است و در قیامت چنین خواهد بود که
ایشان میکویند إِنْ كَانُوا اگر هستند صَادِقِينَ راست کویان که چنان
ما چنین کفته اند این نیز نتوانند زیرا که بتان ایشان سنکی و جمادی اند
که سخن نتوانند کفت در کشاف میکوید که أم لهم شركاء ای ناس
یشارکونهم فی هذا القول بر این تقدیر چنین باشد که یا مر این کافرانرا از جن
و انس و عقلاء عالم شریکان هستند که موافق ایشان باشند که این حکم
راست است و باطل نیست این نتوانند و هیچکس چنین نکفته و ما فی الکشاف
اولی تأمل و تعلم بدانکه حق تعالی سخن کافران که ما در قیامت بهتریم از
مؤمنان و برابریم ابطال کرد و از ایشان دلیل طلب کرد به سه وجه اول دلیل
نقلی دوم اتفاقی و عهد سیوم عقلی چون ایشان از اینها عاجز آمدند
مر حبیب خود را وعده کرد که ما ایشانرا در قیامت عذاب خواهیم کرد و کفت
جل جلاله که یاد کن ای محمد يَوْمَ آن روز را که يُكْشَفُ کشاده شود یعنی پیدا

کرده شود عن ساق ای عن بلاء عظیم و شدة قطیعة یعنی یاد کن
آن روز را که پیدا کرده شود در وی بلاهای بزرگ و کارهای بزرگ
را که خلق اولین و آخرین حیران مانند و بترسند و هر یکی را کاری
پیش آید که هرگز چنان پیش نیامده باشد و در لغت عرب از کشف
ساق مراد هست و از سختی کار کنایه میشود که کشف الحرب عن ساقها یعنی
سخت شد جنگ اگرچه جنگ نباشد فاما کسیرا چون کار سخت
و دشوار پیش آید میان را بند و جامه را بالا کشد تا ساق
پای جنابه الله در کشاف آورده است که قال حاتم اخو الحرب ان عضت
به الحرب عضها و ان شمرت عن ساقها الحرب شمرا یعنی چون کار سخت
و هولناک پیش آید و یدعون و خوانده شود خلق را در عرصات
قیامت الی السجود بسجده فلا یستطیعون پس نتوانند کافران
و منافقان سجده کردن از بهر آنکه پشتهای ایشان همچون
استخوان یک لخت بهم شده باشد مثل چیز یک لخت فاشعه خود
و ترسان باشند ابصارهم چشمهای ایشان یعنی ایشان بترسند از
عذاب و هیبت قیامت و چشمهای ایشان بمغاکی رفته باشند ترهقهم
میرسد بایشان ذلة خواری و سیاه روی بعده بیان کرد که
حق تعالی چرا نتوانند که سجده کنند در قیامت و کفر و قد
کانوا بودند این کسانیکه سجده نتوانند کرد یدعون مومنان در
دنیا آنچه یدعون خوانده میشدند الی السجود بسجده کرد یعنی

بنماز

بنماز جماعت کنانرون از کعب الاحبار آمده است که گفت ایشان در دنیا
سجده نکردند و نماز بجماعت نمی گذاردند وهم سالمون و حال این
بود که ایشان تن درست بودند و پشتهای ایشان همچون استخوان
یک لخت نبود امروز از برای آنکه نمیتوانند سجده کردن یکی از کبرا مفلوج
شده بود چون وقت نماز شدی دو کس او را بمسجد برداشته میبردند
و گفتی که از بیم آن دار از هیبت قیامت میترسم بدانکه سجده کردن در
قیامت از برای عقوبت کافران و عاصیان باشد نه از برای تکلیف
مومنان زیرا چون که آخرت جای تکلیف نیست بدانکه شیخ ابو اللیث و جماعتی
از مفسران در تفاسیر خود آورده اند معنی این آیت بطریق دیگر بیان کرده اند
و در حدیث روایت کرده اند یکی ابو هریره و یکی ابو برده رضی الله عنهما
و در حدیث دیگر در کشاف آورده است از ابن مسعود رضی الله عنه
روایت میکنند که یکشف الرحمن عن ساقه فاما المومنون فیخرون
سجدا واما المنافقون فیکون ظهورهم طبقا طبقا کان فیها سفافید
الا سفود سیخ آهن یعنی استخوان پشت ایشان بی بند گردد
یک لخت شود چون سیخ آهن نتوانند سجده کردن و تاویل آیت و حدیث
بآن وجه میکنند که مراد از ساق حجاب عزت است برداشتن نور چنانکه
ابو هریره روایت میکند که چون قیامت شود خلق را در عرصات جمع کنند
و عذاب و حساب پیدا شود داد مظلومان از ظالمان بستانند چون فارغ
شوند ندا رسید هر کسیکه هر چیزی را بندگی کرده باشد در دنیا پیدا کنند

بعد ازو عمر که هر چیزی را بنده کرده باشد آنچه پدید کرده پیش وی پرده تا در حجر
دوزخ اند از بت پرستان از انبیاء و جهودان از بهر عزیز پیغامبر فرشته
فرستاده شود و ترسایان را بصورت عیسی پیغامبر فرشته پدید آید شود
ایشان را برده تا در دوزخ اندازد تا هیچکس از ایشان نماند مگر مومنان
زنهار بردار و عاصیان و منافقان که ایشان ماندند ندا آید که شما نیز
در عقب معبودان خود بروید ایشان گویند الهی تو بدانی که ما را
هیچ معبودی و خدای نبود نیست مگر الله تعالی ندا آید که اگر خدای خود را
ببینید بشناسید گویند آری بشناسیم بحوه و بیگوی ولی مانند اگر
در دنیا ندیده ایم فاما بنده گی او کرده ایم پس ایشان را حق تعالی
قوت بینای دهد که هرگز چنان نبوده باشد یعنی نور عظمت و
کبریای حضرت پروردگار عالم پیدا شود چنانکه ایشان دانند
که آن نور حق تعالی است جل جلاله همه مومنان زنهار بردار در سجده
روند و منافقان نتوانند سجده کرده و روهای ایشان چون
ماه شب چهارده بوده باشد این حدیث را ابو بردا در بشر عمر ابن
عبد العزیز از پدر خود روایت کرد و پس عمر ابن عبد العزیز سه بار سوگند
داد که راست میگوی بعده عمر گفت ما سمعت من اهل التوحید
حدیثا هو احب الی هذا الحدیث والله اعلم و این ضعیف میگوید که این
حدیث در مصابیح مذکور است فاما چیزی زیاده و نقصان نیست چون خبر
حق سبحانه و تعالی از حال قیامت خبر کرد و کافران آن را در نظر داشتند و قرار

افتانند

انشا کنند مر رسول خود را تسلی داد و گفت جل جلاله فذرنی
ومن یکذب بهذا الحدیث پس بگذار مرا ای محمد بهر کسی که تکذیب و دروغ گوی میدارد ترا بهذا
الحدیث بابی سخن یعنی تکذیب میکند قرآن را او انشا میگوید و دنیا
را شکر باشد پس بگذار دیگر را با من تا من جزا دهم و کیفر او را بعذاب
دنیا و آخرت سنستدرجهم بدرستی که نزدیک باشد که درجه بدرجه
واندک اندک ایشان را بعذاب خود نزدیک گردانم بگیرم ایشان را
الاستدراج اندک اندک نزدیک گردانیدن خدای تعالی بنده را بعقوبت
و خشم خود من حیث از جای که لا یعلمون ندانند که آنچه با ایشان
میکنم عذاب است و هر جا که ایشان گناه بیشتر کنند ایشان را
نعمت بیشتر دهم و هیچ بلا با ایشان نفرستم تا ایشان توبه را فراموش
کنند و املی لهم و مهلت دهم ایشان را و عمر دراز تا گناه بیشتر کنند و
سزاوار عذاب و عقوبت دوزخ گردند الاملاء فرصت دادن ان
کیدی بدرستیکه کید من متین استوار است یعنی عذاب من در صورت
نعمت بر دشمنان استوار باشد چهار صد سال فرعون را مال و
مملکت دادم و در این مدت هیچ درد سر ندادم نصیحت در دست ابت
که هر چند کرامات از وی بظهور آید ترس وی بیشتر باید که باشد
مثنوی تا تو بینی نور دین ایمن مباش کاتش پنهان شود یکروز فاش نور
ای وان و هم سر بسر پیش چونکه داری آب از آتش حذر سره قال سید الطائفه
جنید رحمة الله علیه لولا مکر الله لما طاب عیش الاولیاء و مکر الله

ان تطیر فی السماء و یمشی علی الارض ابتلاء در صورت فقر میباشد و در
ترسی کمترست و در صورت غنا میباشد و اینجا ترس بیشترست که استدراج مکر
نباشد نعوذ بالله چون چندین بیان چنین تقریر کرد حق تعالی بطلان
کفر ایشان را و ایشان ایمان نیاوردند باز بطریق تعجب انکار از
حال ایشان خبر داد و گفت جل جلاله ام تسئلهم اجرا یا میخواهی تو ای
محمد از این کافران اجر ای مزدی بر رسانیدن احکام شریعت فهم من
پس ایشان من مغرم از تاوان بسیار و مالی که از ایشان میطلبی
مثقلون گران بار شده اند بسبب تاوان دادن که بی مردی تو نمیکنند
الا انتقال گران بار کردن یعنی اگر حق را قبول کنند ایشان را زیانی
و تاوانی نخواهد بود پس چرا ایمان نمی آرند نصیب و بهره نیست که
از اصحاب و احباب خود طمع نیاید نکند که طبیعت بشر بد از آن کرانست و در
کار هاء دینی مزد نطلبد از کسی که عزیزی آن بیت مثنوی کفت شعر چنین است از آنکه
کر همی خواهی ز کس چیزی مخواه: کر نخواهی هم کنی پر مرترا چینه ای کاو دید از تراوه ور
بامر حق خواهی آن روایست: این چنان خواهش طریق انبیاست: بار خود بر کس منه بر
خویش نه: سروری را کم طلب درویش به: باز حق نقل کان بد ایشان را رد کرد
که میکفتند که ما بر حقیم و گفت جل جلاله ام عندهم و یا نزد یک
ایشانست الغیب آنچه از خلق پنهانست یعنی لوح محفوظ فهم پس ایشان
یکتبون می نویسند آنچه حکم میکنند که ما بر حقیم و محمد بر باطل است این
بنز نیستی چون هیچ دلیل ندارند و ایشان بی عقلند و دشمنانند

که

که غره بنعمت و نباشند و اندوه امیر نمانند بی جهتی فاصبر پس صبر کن لحکم ربک
از برای حکم پروردگار خود که ایشان را فرصت داده است و در دنیا چند روز
و مهلت داده است تعجیل مکن در رسیدن عذاب با ایشان ولا تکن و مباش
کصاحب الحوت همچون یار ماهی یعنی مباش ای محمد تعجیل کردن در رسیدن
عذاب و بلا باین دشمنان خود ملول مشغول مرنجانیدن ایشان و دعا
بد مکن بر ایشان چنانکه یونس علیه السلام کرد در کشف آورده است که
سبب نزول این سوره آن بود که در جنگ احد کافران غلبه کردند بر مسلمانان و
جفا بسیار کردند خواست محمد صلی الله علیه و سلم که دعا کند بر دشمنان که
این آیت که تعجیل مکن و همچون یونس علیه السلام بی صبر مباش اذ نادی چون
خواند خود را در شکم ماهی و هو و او مکظوم پر خشم و پر غم کردانیده
شده بود یعنی غمناک بود چونکه در شکم ماهی حبس کرده شده بود و شکم ماهی را
زندان او کرده شده بود و خواندن او در آن شکم ماهی این بود که لا
اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین عارفی رحمة الله نیک
فرماید بیت یونس در بحر ماهی تخته شد: مخلص او نیز این تسبیح بود: او ازین
تسبیح ماهی بجست: جیب تسبیح ز روز الست: اینجهان دریاست تن ماهی و روح
یونس محجوب از نور صبوح: در حدیث آمده است که در مانده و مبتلا
شده که این تسبیح بخواند خدای تبارک و تعالی او را از آن بلا نجات دهد
الکظم خشم فرو خوردن لولا ان تدارکه و اگر نه آن بودی که دریافته
شد که یونس را نعمة نیکی و رحمة من ربه از حق پروردگار او لنبذ هر اینه

افکندند شدی در شکم ماهی بالعراء در صحرای که در وی نه کوه بود و نه درخت
و نه خانه وَهُوَ مُلِيمٌ و او نکوهیده شده بود یعنی ملامت کرده شده
فاما چون رحمت حق تعالی بوی رسید انداخته شد در بیابان خالی که نه کوه
بود در وی و نه درخت و مذموم نبود بلکه مرحوم بود چون توبه کرده
فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ پس برگزید وی را پروردگار وی فَجَعَلَهُ پس گردانید وی را مِنَ
الصَّالِحِينَ از نیکمردان یعنی از پیغامبران گردانیدش و باز بروی
وحی فرستاد و شفاعت داد بر قومش نصیب عارف اینست که در بلاها
صبر کند و با انکار منکران متغیر نگردد و دعای نکند بلکه بر سنت مصطفی
صلی الله علیه و سلم عمل کند که گفت اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون یعنی
هرچند ولی خائف فی الله گناه کند بطریق ذلت باز حق تعالی وی را توبه دهد و بر رحمت
خود برساند چنانکه یونس علیه السلام را رسانید و بداند که الفاظ لا یرد
نظم بیمار شود عاشق لیکن نمیرد ماه ار چه شود استاره نخواهد شد فهم من فهم قصه
یونس علیه السلام این بود که حق تعالی وی را پیغامبری فرستاد در زمین
موصل قوم بسیار بودند ایشان را وعظ گفت و نصیحت کرد و با یمان بخواند
ایشان قبول نکردند و ایمان نیاوردند و وی را دروغ گوی داشتند
در غضب شد و از خدای تعالی عذاب قوم خود را طلب کرد وحی آمد که ای یونس
با ایشان بگوی که عذاب آید بعد از سه روز یا بعد از چهل روز و او از
میانه ایشان بیرون آمد و عروس و بیبی وی و دو پسر او همراه رفتند تا بکرانه
دریا رسیدند ناگاه دریا موج برآورد و عروس او را با یک پسرش غرق

کرد

کرد و گرگی آمد پسر دیگرش را برد و بجو رفت و او تنها ماند در کشتی نشست چون بمیانه
دریا رسید ناگاه دریا موج برآورد و کشتی بانان گفتند ما عادت این کشتی
خود را میدانیم در میان ما بنده ایست که از خواجه خود گریخته تا ما
او را در دریا نمی اندازیم دریا از موج تسکین نماند باید قرعه
اندازیم انداختند بنام یونس علیه السلام بر آمد چند بار قرعه انداختند هم
بنام یونس آمد گفتند پیغامبر حق چگونه ترا در آب اندازیم
یونس عم گفت آن بنده از خواجه گریخته منم خواست که خود را در آب
اندازد ماهی را دید دهان باز کرده ایستاده است و بجانب دیگر رفت
همان نوع دید آخر چاره نیافت خود را انداخت ماهی او را بدهان فرو
برد در حال بماهی الهام رسید که ای ماهی ما این بنده بزرگ خود را طعمه
تو نساخته ایم اما گور او را نیکو نگاه دار او را در شکم ماهی باز داشت یک روز
یا یک هفته روز یا هفت روز یا چهل روز فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ پس خواند یونس
حق تعالی را در تاریکیها تاریکی دریا تاریکی شکم ماهی و گفته اند که آن ماهی
را ماهی دیگری فرو برد در میان تاریکی دو ماهی و تاریکی شب و تاریکی دریا
این را میخواند که لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ پس از آنکه
یونس عم این را بخواند الهام رسید بماهی که او را بیفکند از بس ماهی یونس را
بینداخت بصحرای که در وی نه کوه بود و نه درخت وَهُوَ سَقِيمٌ و بیمار
شده بود ضعیف شده بود همچو جوجه مرغ خانگی و موی او ریخته بود حق
تعالی درخت کدو را سبز گردانید تا در سایه او باشد و آهوی فرمان شد که وی را شیر دهد تربیت کند

شیر دهد در بامداد و شبانگاه تا قوت شد و موی بر تن او بر آمد پس در خواب رفت
و انبتنا بر وی بشافت چون بیدار شد دید که درخت کدو خشک شده پس غمناک
شد وحی آمد که ای یونس تو از برای درخت کدو غمناک شدی از برای
چند یک هزار بنده غمناک نشدی که بر هلاکت ایشان دعا کردی چون سی روز
بگذشت یا چهل روز بر قوم وی بلای آمد از حق تعالی و بر بالای سر ایشان
ایستاد بقدر میلی و پایهای ایشان سیاه شد چون دیدند آن بلاها
همه گلیم بر سر کشیدند و بصحرا بیرون رفتند و زنان و فرزندان را با خود بردند
و هم کودکان را و شتران را از مادران جدا کردند و از یکدیگر بحلی طلبیدند
و حقهای یکدیگر را از گردن ادا کردند و گفتند که الهی ما ایمان آوردیم
بیونس علیه السلام و دین وی را قبول کردیم و این دعا را بخواندند که یا حی حین لا حی
یا حی محی الموتی لا اله الا انت پروردگار تو توبه ایشان را قبول کرد و آن بلاها
از ایشان بگردانید همه مسلمان شدند و دین کافری را بگذاشتند و یونس علیه السلام را
بیعت کردند و عزت او را بدانستند و با وی ایمان آوردند و وعظ و نصیحت او
را قبول کردند و با وی بودند یونس علیه السلام خوشحال شد از مکر دشمنان
و از هلاکت و خبر کرد از آن حال پس حبیب خود را صبر فرمود تو که ترا نیز از
دشمنان نگاه داشتیم و نگاه میداریم تو صبر کن بر حکم ما که یار تست و ان
ای انه یعنی بدرستیکه مشرکان و کافران نیست که یکاد میخواستند ای محمد الذین
کفروا تا آنکه کافر شدند لیزلقونک که هر اینه از جای بلغزانند
ترا و هلاک کنند الازلاق و الزلق لغزانیدن بابصارهم بچشمهای خود

یعنی

یعنی چشم رسانند لما سمعوا الذکر چون شنوند یاد کردن خدای تعالی
را یعنی قرآن را که ذکر حق است یا دعا یاد دهند بدانست امام نافع بفتح یا خواندست
و باقی قرا بضم خوانده اند ازلقه و ازلقه لغزانید شود و برگردیدن از
جا بیفتد یعنی نظر میکنند بتو بچشم و قهر که اگر توانند ترا هلاک کنند اما کلبی
میگوید که سبب نزول این آیت این بود که چون کافران قریش هر حیله و مکری
که بود کردند بر رسول صلی الله علیه وسلم حق تعالی نگاه داشت مردی بود در
عرب سه روز چیزی نمیخورد و بعد از آن هر چیز را که چشم رسانیدی از آن
چیز در زمان هلاک شدی کافران مکه او را گفتند که اگر تو محمد
را چشم رسانی چنانکه او هلاک شود ما ترا چندان مال دهیم که ترا
بس کند و ترا عزیز گردانیم آن ملعون بنزدیک رسول علیه السلام
برفت و گفت ای محمد امروز عجب نیکو مینمای در نظر من که باین خوبی و خوشی
نبودی و او را غرض از این تعریف چشم رسانیدن بود حق تعالی رسول
صلی الله علیه وسلم را از چشم آن ملعون نگاه داشت و چشم او کار نکرد رسول
صلی الله علیه وسلم گفت العین حق یعنی چشم رسانیدن حق است اثر دارد باوره در [illegible]
و اما حسن بصری رضی الله تعالی عنه گفت دارو بر زخم چشم خواندن این آیت است که
و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون
انه لمجنون و ما هو الا ذکر للعالمین و هر چه در نظر نیکو نماید باید گفت ما
شاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و یقولون و میگویند کافران انه
بدرستیکه محمد لمجنون دیوانه است و ما هو و نیست این قرآن الا ذکر مگر یاد

دهنده است و پند دهنده للمتقین مر پرهیزگاران را در تفسیر حسینی آورده است و بخاطر این
فقیر این میرسد که احتمال دارد که هو راجع باشد بر رسول ما که کافران او را دیوانه
میگفتند ذکر یعنی ذاکر باشد والله تعالی اعلم و قصر قلب باشد یعنی غافل و
دیوانه نیست بلکه ذاکر است و ناصح است و واعظ همه خلقان است چنانکه
میگویند رجل عدل ای عادل والله اعلم اللهم اجعلنا من المستغفرین ومن امت
نبیک محمد سورة الحاقة بسم الله الرحمن الرحیم
الحاقة روز قیامت ما الحاقة چه روز قیامت وما ادریک چه دانا توای
محمد که چیست روز قیامت یعنی هر چند که صفت او را بیان کنیم هنوز بر حقیقت
نرسد و تا کسی آن روز را نه بیند نداند الحاقة اسم فاعل است از حق الامر
اذا وجب و ثبت ای الساعة الحاقة یعنی ساعتی که ثابت است و واجب است
آمدن او یعنی الحاقة مبتدا وما الحاقة خبر ای شیء هی تعظیما لامرها و تهویلا
هولها در این سوره بیان کرد عذاب کافران و منکران را که قیامت را منکر بودند
و ثواب مومنان را و ترسکاران را و گفت جل جلاله کذبت دروغ گوی داشتند
ثمود قوم صالح پیغامبر که آبای ایشان اند که بوده عاد و قوم هود پیغامبر
مر پیغامبران خود را بالقارعة بروز قیامت القرع کوفتن ای الساعة
القارعة یعنی ساعتیکه بکوبد دلها را بترسد و آسمانها را بشکافد و
کوهها را بگدازد و ستارها را بریزد چون روز قیامت را یاد کرد
کسانیکه بقیامت ایمان نیاورند عذاب ایشان را یاد کرد در دنیا
تا کافران بترسند و از کافری باز ایستند پس گفت جل جلاله فاما ثمود

قوم صالح ثمودیان بودند فاهلکوا پس هلاک و نیست کردانیده شدند
بالطاغیة بسبب سرکشی کردن حکم خدای تعالی را از روی طاغیة یعنی
طغیان باشد و تطغی و الطغیان از حد در گذشتن و بقول امام
قتاده مراد از طاغیة صیحه است یعنی که آواز سخت عظیم که از حد در
گذشته باشد و آن آواز مهتر جبرئیل علیه السلام بود که همه ایشان
با آن آواز هلاک شدند و بقول دیگر مراد از طاغیة رجفه است یعنی زلزله
و جنبانیدن زمین است که همه را زمین فرو برد و بقول دیگر مراد از
طاغیة صاعقه است یعنی آتش آسمانی که آمد و همه را بسوخت و نیست
گردانید قصه صالح پیغامبر علیه السلام بدانکه صالح پیغامبر پنج پشت بنوح پیغامبر میرسد و
مرد سرخ و سپید بود و از بهترین مردم بود و خویشان بسیار داشت
و همه پیغامبران پیشین بودند حق سبحانه و تعالی در پیغامبری فرستاد بقبیله
ثمودیان که خویشان او بودند و ایشان در میان شام و حجاز بودند
و خانها در کوهها ساخته بودند از برای تابستان و زمستان سنگها
بریده بودند و منزلها ساخته بودند و بتان داشتند که می پرستیدند
صالح ایشان را بایمان خواند و بندگی حق تعالی ایشان قبول نکردند و گفتند
لا اله الا الله صالح رسول الله و از صالح معجزه طلب کردند صالح گفت که اگر من
معجزه نمایم شما ایمان نیارید همه بعذاب خدای تعالی مبتلا شوید ایشان
سخن او را قبول نکردند و ایشان را روز عیدی بود که همه با بتان خود
بیرون رفتند در عیدگاه خود بتان را سجده میکردند صالح را گفتند که تو نیز

بعید گاه بیرون نبرد و خدای خود را سجده کن و بخوان و ما خدایان خود را
یاد کنیم و بخوانیم صالح قبول کرد چون بعید گاه ایشان رسیدند و بزرگان
گفتند که تو اگر از این سنگ شتر ماده بیرون آری سیاه پیشانی و سفید
موی و با یال باشد و بر پشم و آبستن ده ماهه باشد که در حال بزاید
اگر تو چنین کنی ما ایمان بتو و بخدای تو آریم و بتان را که داریم و اگر
نتوانی ما دانیم که با تو چه باید کردن چون سخن ایشان را صالح قبول
کرد و اندیشه کرد و غمناک شد و از خدای تعالی شرم داشت که تا این
مقصود را چون چاره ندید اول از ایشان عهدها گرفت که من
اگر این چنین شتری بیرون آرم شما ایمان آرید ایشان قبول
کردند و عهدها بستند صالح علیه السلام از خدای تعالی درخواست
کرد و دعا کرد و مؤمنان که با او ایمان آورده بودند آمین گفتند
بقدرت الله تعالی ناگاه آن کوه سنگ جنبیدن گرفت و آواز ناله
شتر بیرون آمد بعده شتری که ایشان طلب کرده بودند سیاه
پیشانی و سفید موی در پشم و با یال بیرون بزرگ که از پهلوی راست تا
پهلوی چپ او بیصد گز بود بیرون آمد و روان شد تا در میان
مردم رسید گفتند بچه آورد که نزدیک بمادر شد بود به بزرگ بس
هر دو در و بصحرا آورده بودند و چیزی خوردن گرفتن و آن کافران اینهم
دیدند و ایمان نیاوردند و گفتند که صالح جادوست اگر قوم او نمی
بودند ما او را سنگسار میکردیم الهی ما را از انکار منکران نگاه دار

و ثمود

و ثمود از برای آن میگفتند که آب ایشان اندک بود ثمد آب اندک را گویند
و قوم او عرب بودند و حوض داشتند که از یک وادی آب بردندی آمدی و عمق
او بیست قامت بود هر روز آب ترقی شدی ایشان آب را بخش میکردندی
در میان خود و شتر صالح الا همه را در یک روز بخوردی و هم چندان
شیر دادی بعد از آب خوردی و از پستان او شیر پیوسته میرفت هر چند
جا که آوردندی پر شدی و یک روز نوبت شتران ایشان بودی آن
روز که نوبت شتر صالح رسیدی مردم آب نخوردندی از شیر کوهها آوردندی
و بخوردندی تا کار بر ایشان دشوار شد اگر صبر کردندی و ایمان
آوردندی حق تعالی چشمهای آب روان کردی بر ایشان و از آن شتر ایشان را
نفع بودی از شیر و پشم هر چند که با بسته ایشان را میگرفتندی
تا آنکه توانگر شدندی و آن شتر در میان ایشان بود مدت
چند گاه در تابستان بر بلندیهای کوه بودی و از ترس شتر او شتران
ایشان برمیدندی و در بیابان کوهها فرود آمدندی و از ترس خراب
شدندی و لاغر و ضعیف چون زمستان شدی شتر صالح در بیابان
کوهها بودی و شتران ایشان از ترس او بر سر کوهها برآمدندی و هلاک
شدندی و آن شتر رحمت خدای تعالی بود و چون شکر نگفتند بلا شد و
در ثمود دو زن بود بغایت خوب صورت و مال بسیار داشتند از هم لعنتر بود
و شتران و گوسفندان و غیر آن یکی را نام صدوق بود و یکی را عنیزه
نام بود و نزد دو مرد بودند که با ایشان عاشق بودند و خواستگاری

میکردند یکی قدار نام و یکی را مصدع نام بود و قدار عاشق صدوقه و مصدع
عاشق عنیزه بود و این هر دو مال بسیار داشتند مردمی مهمان خانهٔ این
زنان و این دو زن دشمن صالح بودند و کافره بودند و بسیار سعی داشتند
بکشتن آن شتر صدوقه گفت معذور دارید که ما را آب نیست تا برای شما
طعام پزیم و شما را شراب دهیم از برای آنکه امروز آب نوبت شتر صالح است
و هیچکس از ترس آن شتر آب نتوانند گرفت و عنیزه گفت که در میان قوم هیچ
مردی نیست اگر مردی بودی این شتر را بکشت و همه را خلاص میکرد آب بسیار
میشد قدار و مصدع هر دو گفتند اگر ما این شتر را بکشیم شما ما را چه خدمت
میکنید آن زنان گفتند ما و همه مال ما از آن شما باد و در حال آن زنان
شراب از بهر ایشان بر داشتند چنان بودند که نهایت نبود و فرمودند خانه
دختران و کنیزکان بسیار آیند تا خود را با ایشان نمودند و آن ناپاکان را
شراب دادند و مست شدند و برخاستند و یاران خود را که کافران بودند و ایشان
هفت کس بودند شراب خوردند و خوردند و مست شدند و برخاستند بر سر آن راهی که
شتر میرفت تا آب بخورد و آن راه را گود و چو کنده شده بود کمین کردند هر هفت
نشان چون شتر بیامد برخاستند و به شمشیرها حمله کردند شتر نیز با ایشان
حمله کرد دیگر گریختند قدار از پس شتر کمین گاه کرده بود برخاست پای راست او را
قلم کرد و مصدع نیزهای دیگر بیش از پی کرد تا شتر افتاده در حال کشتند و
گوشت او را بخش کردند و بچهٔ شتر چون دید که مادر او را کشتند بگریخت و
بر سر کوه برآمد چون آن خبر بصالح رسید دلتنگ بود با مومنان آمدند و دیدند که

شتر

شتر حال خفان شده بود بچهٔ شتر چون صالح را دید بگریست و سه بار بانگ
کرد و گفت ای دریغ مادر مرا و هم در آن سنگ شد که مادرش بیرون
آمده بود و پنهان گشت صالح گفت با آن قوم که بدین درد یکی شما را
بلا خواهد آمد و نشان آنکه چهار شنبه بود گفت روز اول رویهای
شما زرد شود روز دویم سرخ شود روز سیوم سیاه شود و بعد از آن
هلاک شوید چون این بگفت و برفت جمعی از کافران در عقب او روان شدند
فرشتگان ایشان را در راه هلاک کردند چون روز شد کافران گفتند
که صالح مگر ایشان را بکشت ما نیز رویم و او را بکشیم لشکر بسیار جمع کردند
و بسوی او برفتند قوم صالح چون دانستند ایشان را نگاه داشتند و گفتند
که شما صبر کنید و اگر در این سه روز که او میگوید بلا خواهد آمد و همه
هلاک خواهید شد اگر چنین شد خیر و اگر در این سه روز بلا نیاید ::
بعد از آن هر چه میخواهید بکنید ایشان را معقول افتاد برگشتند صباح
پنجشنبه بود که رویهای ایشان زرد شد و روز آدینه سرخ شد و روز
شنبه سیاه شد و روز یکشنبه بود زمین بجنبید و از آسمان آوازی
آمد سهمناک و آتشی پدید آمد و همه را هلاک کرد الا یک زن
کر در خانه ماند تا این زن همه را بدید و بیرون آمد تا رفت و مردمان را
خبر کرد و او نیز هلاک کردند و از قوم صالح آنها که ایمان آورده بودند
بماندند و هیچ باد صرصر بایشان نرسیده بود بعده صالح گفت قوم
خود را که از این جای باید رفت که این جا قهر خدای تعالی ظاهر شده است

هم مؤمنان احرام بستند و با صالح علیه السلام بحرم رفتند و در آنجا مقام گرفتند
تا فوت شدند این قصه را از تفسیر زاهدی نقل کرده شده است نصیب
درویش این است که از صحبت اهل الله مردود نگرداند و پیوسته بصحبت ایشان
باشد و ملازمت ایشان کند و از اهل دنیا حذر کند و اهل حق را انکار
نکند و نگاه داشت شریعت کند و از بدعت بیقاعده و ضلالت دور باشد
وَأَمَّا عَادٌ و اما عادیان که قوم هود بودند علیه السلام پسر صالح بود دست
فَأُهْلِكُوا پس نیست کردانیده شدند بِرِيحٍ صَرْصَرٍ بباد
سرد سخت او از نرد باد سرد عَاتِيَةٍ سرکش و نافرمان بر خزینه داران
باد العتو والعتی از حد در گذشتن و بنهایت چیزی رسیدن و در حدیث
آمده است که هیچ وزیده باد و قطره باران نیست که بروی فرشته موکل
نباشد در وی مگر باد عاد و باران طوفان که بی اندازه بود سَخَّرَهَا
برگماشت حق تعالی باد را فرستاد عَلَيْهِمْ بر عادیان التسخیر فرمان بر کردانیدن
سَبْعَ لَيَالٍ هفت شب وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ و هشت روز حُسُومًا شوم که از
همه ایشان نیکی را ببرید و همه را هلاک کردانید حسوما مصدر باشد یعنی
بریدن یا جمع حاسم باشد روزها برنده که باد در وی پیاپی بود الحسم
بریدن و داغ کردن حسوما مصدر ای بحسم حسوما ای بقطع قطعا او جمع حاسم
صفة ثمانیة ایام ای متتابعات او قری حسوما بفتح الحا حالا این هشت روز
در برد در آخر زمستان باشد که آنرا ایام عجوز گویند زیرا که عجوز چیزی
را گویند یا از جهت آنکه در این روزها پیره زنی از عادیان در غاری در آمده

بود

بود از باد که بخته روز هشتم باد در آن غار در آمد و آن پیره زن را بر دو
هلاک کرد از بهر آن این روزها را ایام عجوز گویند فَتَرَى پس بینی تو ای محمد
یا هر کس که می بیند الْقَوْمَ آن مردمان را یعنی که عادیان را فِيهَا در آن
روزها و شبها صَرْعَى هلاک شده کان جمع صریع الصریع افکنده
كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان أَعْجَازُ نَخْلٍ تنهای درخت خرما باشند جمع عجز خَاوِيَةٍ
تهی میان و افتاده یعنی در هم ریزی همچون خرما بن که پوسیده شده
باشند و یا باد او را از بیخ بر کنده باشد و النخل جمع النخلة الخوی والخواء افتاده
و تهی شدن فَهَلْ تَرَى پس می بینی تو ای محمد لَهُمْ مر ایشان را مِنْ بَاقِيَةٍ
از کسی که باقی مانده باشد از ایشان یعنی هیچ کس از ایشان نماند و نسل
ایشان منقطع شد پس هر که کافر شود بتو همچنین خواهد شد قصه
هود پیغامبر بدانکه عادیان دراز بالا بودند و از اهل یمن بودند و
اختلاف یعنی در ریگها می بودند و بتان داشتند حق تعالی هود علیه السلام را بایشان
فرستاد و فرمود ایشان بت پرستی را کذارند و ظلم نکنند ایشان قبول
نکردند و پیغامبری را کافر شدند و فساد آغاز کردند در زمین
عرب حق تعالی باران از ایشان باز داشت تا که سه سال در میان ایشان
قحط سالی شد هفتاد کس از قوم خود بمکه فرستادند تا دعا کنند
و باران خواهند و در مکه آن وقت عمالقه بودند یعنی فرزندان عملیق
که نبیره نوح بودند بمکه رفتند و مکی بودند بعد از آن خواستند دعا
کنند در میان ایشان یکی مسلمان بود از قوم هود نام او مرثد بود

او گفت که شما را دوست ندارم تا پیغامبر خود را قبول نکنید و با او ایمان
نیارید ایشان سخن او را نشنودند و او را از میان خود راندند و برفتند
و بر زد و در عقب ایشان میرفت تا برسیدند بصف دعا کردند که ای خدای هود
اگر هود راست میگوید ما را باران فرست ما از برای باران آمده ایم حق
تعالی سه پاره ابر را فرستاد یکی سفید و یکی سرخ و یکی سیاه و آوازی
شنیدند که کدام از اینها قبول میکنید ایشان گفتند که سیاه را قبول
کردیم چرا که او را باران بیشتر است باز آوازی شنیدند که نیک قبول کردید
بلای خدای تعالی را که همه چیز خاکستر شود و خاکستر کند آن ابر بفرمان خدای تعالی
بولایت ایشان پیدا شد همه شادمان شدند که باران آمد و کیسان را
دعا قبول شد و زبان طعن بهود برگشادند که اینک باران آمد
تو میگفتی که بلا خواهد آمد خواهد در حال وحی آمد بهود علیه السلام که بگوی
بایشان که این باران نیست بلکه بلای خدای است و باد است در وی پس حق تعالی
وحی فرستاد بآن باد که در زیر زمین چهارم است که آنرا باد عقیم
گویند پس آن باد بیرون آمد از زمین چهارم مقدار سوراخ بینی
فراخ شد فرشتگان که موکل اند گفتند الهی تو بهتر میدانی که این باد همه
روی زمین را خراب کند وحی آمد بباد که باز گرد همانجا مقدار سوراخ
انگشتری بیرون آی و بهود وحی آمد که خطی بکش و با مؤمنان خود در آن
خط در آی بفرمان خدای تعالی آن باد با خوشی در میان ایشان در آمد
که هیچ ضرری بایشان نرسید و دیگر بر هر چه رسید تمام بسوخت

وخاکستر

وخاکستر گردانید عاد با آن درازبالا بودند و بقوه بودند همه شتران را
و زنان و فرزندان خود را در دره کوه در آوردند و خود ها بر سر دره
صف کشیدند و ایستادند که باد را نگذارند که در آید حق تعالی باد را
بر گماشت تا ایشان را از جای بر میداشت و بر هوا برد و بر زمین میزد و
هلاک میکرد تا همه هلاک شدند مگر خلخان که کلانتر ایشان بود و هود
پیش او برفت و گفت ای خلخان ایمان آر تا خلاص شوی گفت ای هود این
چه شتران اند که در میان باد می آیند و قوم مرا هلاک میکنند هود
گفت که آنها شتران نیستند بلکه فرشتگانند و فرشتگان عذاب
خلخان گفت اینهمه جادو بهانه است هیچ ایمان نیارم باد او را برداشت
و بر زمین زد هلاک کرد و همه مالهای ایشان را هلاک کرد و مرد مؤمن
بود باز بگشتند و خبرهای ایشان را بمؤمنان بگفت مؤمنان شادمان
شدند و یقین ایشان زیادت شد نصیب دیگر دیگر درین قصه آنست
که بجان دل و بظاهر و باطن احکام اسلام را قبول کنند تا در امان
باشند و این قصه را از تفسیر تیسیر آورده شد و جاء فرعون و آمد
فرعون که دعوی خدای و من قبله و آن کسانیکه پیش از وی بودند
و من قبله نیز خوانده اند و این قراءة حمزه و کسایی است و معنی او این
باشد که آن کسانیکه پی روی کردند او را و المؤتفکات و دهها
زیر و زبر کرده شد و نگونسار کرده شد یعنی دهها و شهرهای قوم لوط
علیه السلام را الابتفاک برگشتن بالخاطئة خطا و کفر و گناه آوردن الخاطئة

مصدر و قبیل بالافعال و ذات الحیل حاه آمد شش و جاء ند آورده‌اش فعصوا
پس پیغمبرهای کردند رسول ربهم فرستاده شده بودند کارشان فَاَ
فَاَخَذَهُم پس گرفت‌شان خدای تعالی اَخْذَةً گرفتنی رَابِیَةً سخت و زیاده
شونده الی بواء از وی ناشدن قوم فرعون حق تعالی بدریا غرق کرد چون
موسی عم را که پیغمبر ایشان بود قبول نکردند و ایمان نیاوردند و قوم
لوط را بزمین فرو برد چون ایشان نشنودند و ایمان نیاوردند پس که
سخن
سخن خدای تعالی را نشنود و قبول نکند کافر شود و بعذاب دنیا و آخرت
مبتلا کرد و قصه فرعون بیاید انشاء الله قصه لوط را بیان کنیم در
تفسیر تیسیر آورده که امام مستغنی گفت که لوط پیغمبر پسر عم ابراهیم خلیل الله بود
هست در کواشی آورده هست که برادرزاده ایشان بوده است حق تعالی
وی را به پیغامبری فرستاد به پنج شهر که در زمین شام بود و اهل آن شهرها
چهارصد هزار هزار کس بود و بیست سال لوط در میان ایشان بود
و ایشان را دعوت کرد ایشان ایمان نیاوردند با آنکه در شهرهای ایشان
نعمتها شده بود و در شهرهای دیگر قحط بود و مردم از هر جانب غله
خریدن می آمدند در شهرهای ایشان و هر که پیش لوط آمدی از مردم
ایشان لوط مر ایشان را طعام دادی و قوم وی را از طعام دادن فقیر را
منع میکردند ابلیس علیه اللعنه خود را بصورت پیری بساخت و پیش آن قوم
بکار برد
آمد و ایشان را لواطه آموخت و گفت که هر کس در شهر شما آید از غریبان
با وی چنین عمل بکنید تا او بار دیگر نیاید چون این کار در میان
ایشان

ایشان پیدا شد زمین بنالید و آسمان نیز بنالید حق تعالی دوازده
فرشته را و بقولی ده فرشته و بقولی سه فرشته را فرستاد
و با ایشان جبرئیل و میکائیل علیهما السلام و ایشان پیش ابراهیم خلیل الله آمدند
و ابراهیم را باسحاق مژده دادند که حق تعالی ویرا خواهد داد ابراهیم
از ایشان پرسید که دیگر بچه کار آمده اید گفتند که ما را حق تعالی
فرستاده است تا قوم لوط را هلاک کنیم که ایشان کارهای بد میکنند
بمردان نزدیکی میکنند و کبوتربازی و قمار بازی میکنند و جنگ سنگ
میکنند و غریبان را از غله خریدن منع میکنند و سخن پیغامبر خود را
نمیشنوند پس ابراهیم گفت اگر در میان ایشان صد کس مومن بودی که این
کار بد نمیکردند با ایشان این عذاب نمی آمد گفتند نی اگر در میان
ایشان پنجاه کس مومن بودی که این عمل بد نمیکردند با ایشان این بلا نمی آمد گفتند
نی بازگفت اگر ده کس تا یک کس بودی که این کار بد نمیکردندی این بلا بایشان
نرسید فرشتگان گفتند نی مگر در میان همان لوط و دختران اوی
مسلمان پس ما ایشان را نجات دهیم اما عروس او کافره است او را
هلاک خواهیم کرد و فرشتگان برفتند تا که به دهقانهای لوط رسیدند
دختران او را دیدند که غله‌ها را آب میدادند و لوط را دوازده
دختر بود فرشتگان خود را بصورت بچگان امرد بایشان نمودند
و از آن دختران پرسیدند که هیچ کس باشد که ما را مهمانداری کند
دختران گفتند کسی نیست که شما را مهمانداری کند مگر پدر ما

لوط بیاید بما بر دید فرشتگان برفتند تا بمنزل لوط رسیدند چون
عروس لوط جوانان امرد دید در حال برفت و آن نابکاران را خبر کرد
آن قوم بیامدند صورتها دیدند که هرگز چنان ندیده بودند
بخوف گرد کردند خانه لوط را گرفتند لوط بیرون آمد و ایشانرا
نصیحت کرد و گفت مرا در پیش مهمان من فضیحت مکنید اینک
دختران من نکاح کنید و بر ایشان گفتند مارا بنکاح ایشان
بنکاح ایشان رغبت نیست تو هم میدانی که مارا بچه می باید لوط گفت
کاشکی مرا قوم میبود یا لشکری میبود که بشما جنگ میکردم و نمی گذاشتم
تا بمهمان من تعرض کنید عروس لوط آب گرم کرد و بر سر مهمانان بریخت
تا از خانه بیرون روند آنکه آب بر سر کافر فرو آمد همه را برص پیدا شد
جبرئیل علیه السلام خود را ظاهر کرد و گفت ای لوط مترس که ما فرشتگانیم آمده ایم تا این
قوم ترا هلاک کنیم در را بگشای چون لوط در را گشاد همه بیکبارگی در آمدند
در حال کور شدند باز گشتند و گفتند که لوط جادو ما را آورده است ما نیز
فردا با این مهمانش دانیم که چه کنیم پس جبرئیل مر لوط را فرمود که با اهل خود از
میان ایشان بیرون رو که صبحدم بایشان عذاب خواهد آمد لوط گفت
زودتر میخواهم فرشتگان گفتند که صبحدم نزدیک است لوط با دختران از میان
ایشان بیرون رفت و عروس او با ایشان برفت چون صبح شد جبرئیل علیه السلام چهار شهر
را بپر خود برداشت یکی را چون بگذاشت ایشان این کارهای بد نمی کردند و آن
چهار شهر را برد برآسمان چندان که فرشتگان آسمان آواز سگ و مرغ را شنودند

بعده

بعده بالا را پست کرد و پست را بالا کرد و سنگ گل پخته از سجیل از دوزخ بر
ایشان فرو ریختن آمد چون عروس لوط آواز کافران شنید خویشی کرد
و گفت ای دریغ قوم من سنگی بر سرش زد و هلاکش کرد و این عذاب از ظالمان
این امت دور نیست چنانکه خدای تعالی فرمود و بسبب لوط دختران خود را پیش
ابراهیم خلیل الله برد و ابراهیم خلیل الله آن دختران را بشوهران مناسب داد که
همه پیغامبران بنی اسرائیل از ایشان پیدا شدند نصیب من و تو ازین قصه آنست
که ازین کارهای بد توبه کنیم و از ظلم و ستم دور باشیم رسول علیه السلام گفت
لا ینظر الله تعالی الی رجل اتی رجلا او امرأة فی دبرها یعنی حق تعالی نظر رحمت
نکند بآن کس که بمردی نزدیکی یا بزنی از راه دیگر و این حدیث در مصابیح
مذکور است و این قصه را از کواشی در تفسیر آورده است از قصه نوح نیز
خبر کرد و گفت جل جلاله انا بدرستیکه لما چونکه طغی بی اندازگی کرد الماء
آب طوفان و همه روی زمین را گرفت حملناکم برداشتیم ما پدران شما
را و شما در پشتهای ایشان بودید الحمل کسیرا بر پشت خود نشانیدن
و برداشتن فی الجاریة در کشتی که میرفت بر روی آب لنجعلها تا گردانیم کشتی
را یعنی نجات مومنان را در کشتی و هلاک کردن کافران را در بیرون کشتی بود
لکم تذکرة مر شما را یاد دهنده و وعظ مر مومنان را و ترسانیدن
مر کافران را و تعیها تا یاد کند این قصه کشتی نوح را الوعی والوعیه نگاه
داشتن و باز داشتن اذن واعیة یاد گیرنده باشد مر کافران را
ازین نجات دادن مومنان و هلاک کردن کافران چون این آیت آمد

رسول علیه السلام گفت یا علی از خدای تعالی خواستم تا گوش ترا چنین کرد که
هرچه بشنوی فراموش نکنی بعد هیچ چیز را فراموش نکردی چون قیامت
بیان کرد منکران او را یاد کرد و از حال آن خبر کرد و گفت جل جلاله فاذا
پس چون نفخ کرده شود في الصور در صور نفخة واحدة یک دمیدن
و آن دمیدن اول است و بقول ابن عباس رضی الله تعالی عنه دمیدن دوم است
وحملت و چون برداشته شود الارض زمین والجبال و کوهها را آنچه در
وی است بباد سخت فرشتگان بقدرت خدای تعالی سببی برداشته شود در
کشاف چنین آورده است که فدکتا پس درهم شود زمین و کوهها را بر یکدیگر زده گاه
واحدة یکبار زدنی و بقول امام حسن بصری رضی الله عنه کوهها چون گردی کرده در روی
کافران نشیند فیومئذ پس در آن روز دمیده باشد در عقب دمیدن دوم
وقعت الواقعة افتد افتاده یعنی قیامت بیاید بدانکه صور بر شکل شاخی است که
درازی وی هزار ساله راه است و گرد وی ده هزار ساله راه است و مر او را
هفت شاخ است و درازی هر شاخی هزار ساله راه است در هر شاخی سوراخها
است همچون زنبورخانه در شاخ اول جانهای فرشتگانست و در شاخ
دوم جانهای پیغمبرانست و در شاخ سیوم جانهای صدیقانست و در
شاخ چهارم جانهای شهیدانست و در شاخ پنجم جانهای مؤمنانست
و در شاخ ششم جانهای کافرانست از آدمیان و پریان و دیوان
و در شاخ هفتم جانهای همه مخلوقاتست بدانکه در تنبیه الغافلین آورده
است که در یک روایت از رسول ما صلی الله علیه السلام پرسیدند نبت و

دریک

و در یک روایت سه دمیدن است اول دمیدن فزع گویند یعنی ترس کما قال
الله تعالی و یوم ینفخ في الصور ففزع من في السموات ومن في الارض آیه
چنان باشد که اسرافیل بصور در دمد و بگوید انتبهوا ایها الغافلون یعنی با خود
آیید ای غافلان چون این آواز بشنوند ترس و دهشت در خلق افتد همه کس کارها
رها کنند و زلزله در زمین افتد و همه دریاها جاری مانند چند آنکه خدای تعالی
خواسته باشد باز خلق بکار خود مشغول گردند و عمارتها کنند تا چهل ساله یا
بیشتر یا کمتر و همه روی زمین کافر گردند و یک مؤمن نماند و آنگاه اسرافیل را فرمان
آید که در صور بار دیگر در دمد و آن دمیدن مرگ باشد قال الله تعالی
ونفخ في الصور فصعق من في السموات ومن في الارض الا من شاء الله و در
دمیدن بگوید ای جانها بیرون آیید از قالبها همه بمیرند مگر جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و بردارندگان عرش باز جان همه بگیرد ملک الموت ماند او را نیز
هم تعالی بمیراند خطاب رسد لمن الملک الیوم ملک کراست هیچ کس نباشد که جواب
گوید حق سبحانه و تعالی باز خود بخود جواب گوید لله الواحد القهار ملک مر خدای را
است یکی است و یگانه است در ذات و صفات خود سخت قهر کننده است بر کافران
خطاب رسد که کجایند جباران و منکران و مشرکان و فرعون صفتان و نمرودان
ایشان بس زمین را گشاده کرده اند و همچنانکه آدمی سختیان را کشند
و چون وقت الهی شود خلق را زنده کردانند از بحر حیات و آن دریایی است در
زیر عرش چهل روز باران بارد همچون آب منی و قالبها پدید آید آنگاه که
زنده شود اسرافیل باشد فرمان شود تا صور بدمد و آن دمیده بعث

باشد و بگوید ایتها العظام البالیة ایتها العروق المنقطعة وایتها الاوصال
المتفرقة قوموا لفصل القضاء یعنی ای استخوانهای پوسیده و ریزه ریزه و
پراکنده شده زنده شوید از برای حکم خدای تعالی پس جانها نیز از صور بیرون
آید چنانکه زنبور میان آسمان و زمین پر شوند هر جانیکه بود بقالب
خود در آید و زنده شوند و از گورها بیرون آیند اول کسیکه زنده شود
از زمین بیرون آید حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم باشند نصیب عارف
آنست که همه عالم را مظاهر شناسد بیک دمیدن بمیرند و بیک دمیدن زنده
شوند از اسرافیل نیست از رب جلیل است مثنوی ای فنا گردیدگان زیر پوست
بازگردید از عدم با سوی دوست مطلق آن آواز خود از شه بود گرچه از حلقوم عبد
الله بود و انشقت و شکافته شود السماء و آسمان فهی پس آسمان
بی نظیر محکم یومئذ در آن روز و در آن وقت واهیة سست و پاره پاره شود
والملک علی و فرشتگان علی ارجائها بر کرانهای آسمانها باشند و در آن حال
ایستاده باشند و ملایکه ایشان اجمع بر جای فرشتگان بر کرانهای زمین
ایستاده باشند و صفها زده باشند و خدا بود در میان ایشان باشند
ویحمل و بردارند عرش ربک عرش پروردگار ترا فوقهم بر بالای خلایق
یومئذ در آن روز و در آن وقت ثمانیة هشت فرشته در کشف آورده است
که رسول صلی الله علیه وسلم گفت بردارندگان عرش فرشته اند بعضی از
ایشان بصورت آدمی و بعضی از ایشان بصورت شیر و بعضی بصورت گاو و بعضی کرکس
در روایت دیگر اینست که بردارندگان عرش هشت صورت بصورت بز کوهی
باشد

باشند از سیم ایشان تا زانو هفتاد هزار ساله راه باشند و تسبیح ایشان میگویند که سبحانک
اللهم و بحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک ... صف باشند که تمام
ایشان از خدای تعالی اند یومئذ تعرضون در آن روز عرض کرده شوند برای
جزا و حساب لا تخفی پوشیده نماند منکم از شما خافیة هیچ پنهان نصیب درویش
اینست که ظاهر هم چون باطن و باطن هم چون ظاهر باشد در خبر است که در قیامت
خلق را سه بار عرض بود دو عرض از برای عذر و حجت و مجادله باشد و یکی عرض
دیگر از برای خواندن نامها باشد نصیب درویش اینست که در دنیا حساب خود
کند و از بدیها توبه کند هر روز از نماز دیگر تا نماز شام بحول و تسبیح و استغفار
مشغول باشد فاما من پس آنکسیکه اوتی کتابه داده شود نامه وی بیمینه
بدست راست وی فیقول پس بگوید هاؤم بگیرید این نامه مرا اقرؤا بخوانید
کتابیه نامه مرا این سخن از غایت شادی گوید از سبب طاعتها و
و ثوابها که در این نامه باشد و دوستان خود را این گوید انی ظننت بدرستیکه
من یقین دانسته بودم یعنی که انی ملاق یقین را که من خواهم رسیدن
حسابیه بشما خود بحساب آنکه بطاعت مشغول بودیم و از گناه دور بودیم
از برای این نامه بدست راست من داده شد نصیب مؤمن اینست که یقین
کند بحساب و دادن کتاب بموجب آن عمل کند از حال او خبر کرد و گفت جل جلاله
فهو پس وی فی عیشة در زندگانی باشد راضیة پسندیده که از وی راضی باشد
و خوشنود بود و دارنده زندگانی فی جنة در بهشت باشد عالیة بلند
یعنی در آسمانها بلند باشد درجات آن با بلند باشد کوشکهای آن و

درختان او در کشاف چنین آورده است که قطوفها میوها درختان آن بهشت
دانیة نزدیک باشد اگر خواهد ایستاده و اگر خواهد خفته بگیرد آن میوها را القطف
بالکسر میوه والقطف بالفتح گرفتن میوه از درخت بزودی گفته شود این بهشتیان را
کلوا واشربوا بخورید و بیاشامید هنیئا گوارنده باد یعنی بی زحمت و رنج
بول باشد و بی غایط و بی بیماری بما اسلفتم بسبب آنچه پیش فرستاده اید
از عملهای نیک در روزه و حج و غیر آن فی الایام الخالیة در روزهای گذشته یعنی در
دنیا زحمت و بخت(?) و رنج کشیده اید امروز جزای آن بگیرید ابن عباس رضی الله
تعالی عنه گفت که چون روزه دار باشند در روزهای گرم رسول صلی الله علیه وسلم
گفته است که یکی از درهای بهشت را نام ریان باشد هر که از آن در درآید هرگز
تشنه نشود از آن در روزه داران درآیند پس حق سبحانه و تعالی گوید یا اولیاء طال
ما نظرت الیکم فی الدنیا یعنی ای دوستان من بسیار شما را دیدم در دنیا لبهای
خشک شده از تشنگی و شکمها به پشت چسبیده از گرسنگی و چشمها
مغاکی افتاده از سبب بیداری بطاعت من امروز در نعمت من باشید جاوید
بخورید و بیاشامید گوارنده در کشاف چنین آورده است که در تفسیر وسیط چنین
آورده است که رسول صلی الله علیه وسلم گفت لا یدخل الجنة احدکم الا بجواز بسم الله
الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله تعالی لفلان ابن فلان ادخلوه جنة عالیة قطوفها
دانیة نصف طالب صادق اینست که در عمل کوشد فاما جزای آن از فضل الهی
بیند نه از عمل قال الامام القشیری الحقیقة ترک ملاحظة العمل لا ترک العمل خواجه
عبد الله انصاری رحمة الله گوید کارها مکن(?) و لیکن کرات(?) کارها مکن چون صفت

مومنان

مومنان کرد صفت آنکس که نامه بدست چپ داده شود یاد کرد و گفت جل جلاله
و اما من اوتی کتابه بشماله و اما آنکس که او را داده شود کتاب بدست چپ نامه
او را بدست چپ وی فیقول پس گوید یا لیتنی کاشکی من لم اوت داده نشدمی
کتابیه نامه خود ولم ادر و ندانستمی ما حسابیه که چیست شمار من
یا لیتها کاشکی این مردن صوری که من بدان بمردم نیست شدمی کاشکی بودی
القاضیة حکم کننده مرا بمردن یعنی کاشکی من زنده نشدمی تا این بلا
ندیدمی و رنج و حساب نکشیدمی اگر در گور عذاب بود اما این عذاب از آن
سخت ترست ما اغنی عنی سود نداشت مرا مالیه مال من یا چه سود داشت
مرا مال من هلک عنی نماند مرا هلاک شد سلطانیه حجت من و قدرتمندی و سلطنت
من بی مال ماندم و بی یار و بی مدد و لشکر هیچ سود نداشت فقیر و ذلیل گشتم نصیب
عارف اینست که عزت از خدای تعالی جوید مال و سلطنت و سر و پیرا در راه
او در بازد و نام بزرگ دنیا و عقبی باشد چون این نوع کند فرمان آید از رب
العزت که ای فرشتها عذاب خذوه بگیرید شما فغلوه پس غل نهید شما و دستهای
او را بگردنش در غل در نهید ثم الجحیم پس در دوزخ صلوه در اندازید شما ثم
فی سلسلة پس در زنجیر که ذرعها درازی وی سبعون ذراعا هفتاد
گز باشد فاسلکوه پس در کشید او را امام حسن بصری گفت اگر یک حلقه از آن
زنجیر بر کوه نهند کوه بر خود گداخته شود و بقول بعضی هر کافر را در یک زنجیر کشند و
بقول بعضی یک زنجیر باشد که همه دوزخیان را در وی کشند درازی وی را
عدد نباشد و نهایت او را خدای تعالی داند و گفته اند که هفتاد گز از گز [illegible]

باشد و حکمت این زنجیر این باشد که چون آتش دوزخ ایشان را
براندازد و فرشتگان عذاب مر ایشان را بگیرد و بالا و زیر اندازد
و کعب الاحبار گفت اگر همه آهنهای دنیا را بر کشند برابر یک حلقهٔ آن
زنجیر نشود و این زنجیر را از دهان دوزخیان اندازند و از راه
دیگر بیرون برند و باقی در گردنش بپیچند نعوذ بالله منه ذلک حکایت
امام فخر الدین رازی در درس مشغول بود ناگاه دیوانهٔ از در درآمد مشکل
عجب گفت ای امام خدای تعالی را شناختی این همه تصنیف و تالیف چیست گفت
دانش شیخ امام ناپدید شد بیخبر بطریق مشاهده که آن راه انبیا و اولیا
خاص خاص حق است خدای شناسی جز خبر امام پیدا شد طالب آن
درویش شد و درس را ترک کرد و گفتند این درویش با این شکل شیخ
متینی نیست از برای او شبی روان شد چون با رسید دید که آن
درویش در بالای منبر این آیت را تفسیر میکرد که خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ
صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ درویش
گفت الهی حلقه بس باشد این دیوانه را این همه زنجیر در زنجیر چیست
فریاد از امام بر آمد و از بالای منبر شد و بدست شیخ توبه کرد ای
درویش سخنی بخاطر این فقیر می آید که گوشه از چون عنایت ابدیه
به بنده رسید خطاب رسد که ای فرشتگان مرحمت آن بنده را بگیرید
و غل بندگی در گردنش نهید و در آتش محبت در اندازید و زنجیرهای
[illegible] کرده در گردنش نهید و وی را پیش عاشقان ما برید و که از آن ما

ما از آن

ما از آن

ما از آن وی از کرم او امید میداریم که با این سعادت برساند مثنوی
هر کجا شمع بلا افروختند ٭ صد هزاران جان عاشق سوختند ٭ در میان جان
ایشان خانه گیر ٭ در فلک خانه کن ای بدر منیر ٭ هر ترا دشنام گوید شهان ٭
بهتر از صد ثنای گمرهان ٭ زهر شاهان خور مخور شهد خسان ٭ تا کسی گردی ز اقبال
شهان ٭ نصیب درویش این است که این مضمون آیت قدم در محبت
دمبدم زند حق بستوی عنده القهر واللطف نظم عاشقم بر قهر بر لطفش
بجد ٭ ای عجب من عاشق این هر دو ضد ٭ معنی سخن شیخ این است که حلقه ای
بس باشد این دیوانه را چون عذاب کافران گفت سبب آن را بیان کرد
إِنَّهُ كَانَ بدر سبب که آن کافر بود در دنیا إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ ایمان نمی آورد
بِاللَّهِ الْعَظِيمِ بخدای بزرگ و بزرگوار وَلَا يَحُضُّ و بر نمی انگیخت یعنی
رغبت نمی داد خود را و غیر را عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ و بر دادن خوردنی
گدایان را یعنی خود بخیل بود و دیگران را نیز نمی فرمود بخیر و طعام دادن بدانکه
بخیلی بد خصلتی است بعد از کفر هیچ چیز بدتر از بخل و بعد از ایمان هیچ
چیز نیکوتر از جوانمردی نیست فَلَيْسَ پس نیست لَهُ الْيَوْمَ مر این کافر را
امروز هَاهُنَا در اینجا یعنی در قیامت حَمِيمٌ دوستی که نزدیک شفاعت کند
وی را و رحم کند بر وی وَلَا طَعَامٌ و نیست مر وی را خوردنی إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ
مگر از ریم آبهٔ دوزخیان یعنی دوزخیان را از قوم خوردنی باشد و بعضی
ضریع و بعضی را غسلین پس متناقض نباشد لَا يَأْكُلُهُ و این غسلین را
نخورند إِلَّا الْخَاطِئُونَ مگر گناهکاران خطی و الرجل عمداً گناه کرده نسبه

کذا فی الکشاف یعنی بخورد غسلین مگر کافران و جنب درویشان اینست که در کمال ایمان
و دادن نان بسعی نماید فلا اقسم پس سوگند یاد میکنم من که خداوند
جهان عالمم بما تبصرون به هرچه آنچه می بینند وما لا تبصرون و به هرچه
آنچه نمی بینند انه بدرستی که قرآن لقول هر آینه گفتار رسول فرستاده
شده کریم گرامی و بزرگ است یعنی جبرئیل علیه السلام از حق تعالی قرآن می آرد
بآن نوع که باو رسیده است بطریق رسالت ادا میکند یعنی بحرمت آنچه می
بینند او را که از آثار قدرت و صفات حضرت اوست و بحرمت آنچه نمی بینند
که این ذات پاک خداوندیست که قرآن هست کلام خداوند قدیم که می
آرد او را بر رسول کریم و نیست آن شخص شاعر و کاهن نصیب درویش اینست
که همه موجودات را قایم بحضرت او بینند تا تجلی کند شود بیت بربند
چشم صورت بگشای چشم سر تا شرق و غرب بینی سلطان گرفته اللهم اجعلنا
من اهل المشاهدة والیقین ولا تجعلنا من اهل الغفلة والمحجوبین
کافران میگفتند که قرآن سخن شاعر است حق تعالی گفت وما هو بقول
شاعر و نیست قرآن گفتار شاعر قافیه گوی قلیلا ما تؤمنون
اندکی از شما کافران میگروید ولا بقول کاهن و نیست قرآن گفتار
فال گوی قلیلا ما تذکرون اندکی از شما پند میگیرید و ظلم ما را به
دست تنزیل من رب العالمین قرآن فرستاده شده است از
پروردگار عالمیان برسید المرسلین بزبان جبرئیل امین ولو تقول
علینا و اگر دروغ بربندد محمد بر ما بعض الاقاویل از گفتارها که گفته

باشیم

باشیم لاخذنا منه هر آینه بگیریم او را بالیمین بقدرت و قوت یمین و دست
راست است و مراد اینجا قدرت و قوت است یا معنی این باشد که بگیریم
دست راست محمد را معیوبش کنیم ثم لقطعنا منه الوتین پس
ببریم از محمد رگ دلش را الوتین رگ سفید پیوسته بدل چون او
بریده شود آدمی بمیرد فما منکم پس نباشد از شما من احد هیچ کس عنه
از محمد حاجزین بازدارنده کان مر عقوبت ما را الحاجز بازداشتن
بدانکه حضرت ذو الجلال اول سوگند یاد کرد که قرآن کلام من است و سخن
شاعر و کاهن نیست باز دلیل بیان کرد که سخن دروغ نیست و نسبت
عالم افترا نکرده است بر ما که اگر افترا کردی ما او را بعذاب خود هلاک
کردیمی و هیچکس او را از عذاب ما نجات ندادی و در زیر و زبر کار او باد
نشدی و دشمنان او هلاک نشدندی یک کس پیدا شد همه عالم پر کفر
بود نور دین وی شرق و غرب عالم را گرفت نصیب درویش اینست که بدانند
که اهل بدعت و ضلالت را بنای بیشتر نیست و در رفتار ایشان
نور و صفای نمی باشد مینماید ولی نمی ماند اگر متابعت شریعت کند همه
عالم نور گیرد شیخ ما رحمة الله فرموده که اندک طاعت اگر بر طریق سنت
غلبه میکند بر بسیاری که بر طریق بدعت و ضلالت بوده باشد
وانه بدرستی که قرآن لتذکرة پند است للمتقین مر پرهیزکاران از
کفر و شرک و یاد دهنده است مر عاشقان را چون خواهند بشرف مکالمه
مشرف شوند تلاوت کلام الله کنند و انا لنعلم و بدرستی که ما میدانیم

انه منکم مکذبین که از شما یاران دروغ گوی دارند کانند مرخدای تعالی
و مصطفی را و اولیا را و علما را هر چند سوگند یاد کردیم و برهان قاطع
نمودیم که ایمان آرند نمی آرند بقرآن و تاویل عرفان و انکار ایشان
زیاده میشود نصیحت و مثل نیست که منکر حال اولیاء الله نباشد و
اگر کسی انکار حال ایشان کند معذور نیست دارد که در حج بسر کردن هم:
بولهبی باشد و شکر کو بد بولهب صفت نیست و انه بدرستیکه ناکردید
بقرآن و عمل ناکردن بوی لحسرة علی الکافرین کافران ندامت و پشیمانیست
بهر ند و عذاب و دوزخ را مشاهده کنند کرامت اهل حق و قرآن بدانند
که از سعادت و دولت محروم مانده اند و احوال دنیا که بد ایشان و حالی
اعتقاد نداشته اند و نزد حسرت عظیم بینند و قرآن حسرت نیز بر هر که
عمل نکند اگر چه یاد باشد شبیه صفت قرات و انه لحق الیقین و بدرستیکه
قرآن راست است و درست و یقینیست که هیچ شک نیست در وی هر که آن را
کافرست فسبح پس بپاکی یاد کن خدای تعالی را باسم ربک العظیم بیاد کردن
نام بزرگ یعنی صفت ناسزا را ورد کن و صفات با سزا را اثبات کن و
بگوی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و مانند این با
بگذ بیج و نشا نماز قرا و نات خسه با مرحوم بسم الله الرحمن الرحیم
سأل پرسید سائل خواهنده بعذاب واقع شکنجه آینده و ابا و زاینده
و قیل پرسید پرسنده نضر بن الحارث بود و مانند وی کافران دیگر چنانکه
حق تعالی خبر کرد و اذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة

من

من السماء او ائتنا بعذاب الیم للکافرین ناگروندگان لیس له دافع نیست
آن عذاب را چون بیاید با ایشان هیچ دافع یعنی بازدارنده و دور کننده الدفع باز
داشتن و دور کردن من الله از خدای تعالی ذی المعارج خداوند آسمانها
العروج ببالا بر آمدن یعنی خداوندیکه آسمانها را و عرش را آفریده است که
فرشتگان بر وی آیند با بجمع معرج بود یا جمع معراج بود تعرج الملائکة بر می شوند
فرشتگان و الروح جبرئیل الیه سوی محل رحمت او فی یوم این عذاب واقع
باشد مر کافران را در روزی که کان مقداره خمسین الف سنة باشد درازی
وی پنجاه هزار ساله یعنی بر کافران دراز نماید از سختی فاما بر مومنان چنانک
نماید که کسی در دنیا دو رکعت نماز کند این از آیتهای در مصابیح آورده است
که فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة روز قیامت است در کتاب زکوة است
فعلی هذا متعلق قوله فی یوم بقوله تعالی واقع و بقول دیگر در مصابیح معنی این
باشد که جبرئیل و فرشتگان در یک روز چندان بر می آیند که اگر غیر ایشان
روند پنجاه هزار سال باید تا آنجا رسند و این مسافت بعید از بالای
هفتم است تا بزیر زمین هفتم که از ا ثری گویند فعلی هذا یتعلق قوله فی یوم
تعرج الملائکة والاول اصح لما روینا من المصابیح ولما بعده هذه الآیة فاصبر
صبرا جمیلا پس صبر کن ای محمد صبر کردن نیکو و آن صبری بود که درو جزع نباشد
و قیل هو الرضا بالقضا بلا شکوة این فقیر را فرزندی بود هفده ساله
که چهار یاد با نواع کمالات آراسته و حسن صوری و خلق معنوی داشت چون او فوت
شد خاطرم متألم شد روزی بر سر قبر وی متوجه بودم بخاطرم از هر جانبت

او این بیت که نبشت بیت ⁂ با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست ⁂ یا رضای دوست
باید یا هوای خویشتن ⁂ و این بیت را با ابیات دیگر بخط میمون خود بر پشت
کتاب او بود و بسیار میخواندی بیت ⁂ بر در میدان الا الله تیغ لا اله ⁂ شرط
عقل نیست جز غیرت بهر قربان داشتن ⁂ چون جمال نقش آدم دیده شد در دست
خویشتن را پای کوبان سوی میدان داشتن ⁂ چون ز دست دوست خوردی یکدمه
از جام جان ⁂ لقمه بلوا و حلوا هر دو یکسان داشتن ⁂ و این ابیات از سخنان
خواجه حکیم سنای غزنوی است رحمه الله انهم یرونه بعیدا ابدا یعنی که
این کافران عذاب قیامت را دور می‌بینند و نریه قریبا و ما همی بینیم نزدیک
یعنی کافران میگویند نخواهد بود و ما میدانیم که هر آینه آن عذاب
خواهد بود یوم تکون السماء کالمهل آن عذاب نزدیک است و آینده
در روزی که باشد آسمان همچون مس گداخته یعنی که زرد و نماند و تکون
الجبال کالعهن و باشد کوهها همچون پشم رنگین و نیست شوند و لا یسأل
حمیم حمیما و نپرسد دوستی از دوستی که حال تو چیست هر کسی بکار خود مشغول
باشد و اگر لا یُسأل خوانده شود بلفظ مجهول معنی این باشد که پرسیده نشود
گناه دوستی را از دوستی دیگر یبصرونهم نموده میشوند خویشان بخویشان
یعنی یکدیگر را بینند فاما نپرسند که حال تو چیست والله اعلم و هیچکه دانسته باشند
و هرگز هم دوستیهای که برای خدای تعالی نباشد منقطع شود فاما دوستیها که
از برای خدای تعالی باشد باز زیاده شود و هر ساعت اللهم اجعلنا من المتحابین
جنگ لقوله تعالی الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین بنصیب درویشی

این بیت که خدای تعالی دوست دارد ⁂ بیت ⁂ عشق آن زنده گزین کو باقیست
وز شراب جانفزا ساقیست ⁂ عشق آن زنده گزین کز جمله انبیا ⁂ یافتند از عشق
او کار و کیا ⁂ تو مگو ما را بدان شه بار نیست ⁂ با کریمان کارها دشوار نیست ⁂ پس حال کافر را
بیاد کرد و گفت جل جلاله یود المجرم آرزو برد و دوست دارد در روز
قیامت گناهکار یعنی کافر لو یفتدی این را که فدای خود بدهد و خود را باز خرد
از دوزخ اگر فتد خویشتن را باز خرید من عذاب یومئذ از عذاب آن
روز ببنیه بپسرانش و صاحبته و زن خویش را و اخیه و برادرش را و فصیلته
التی تؤویه و خویشان خود را که او را یاری میدادند در کارهای سخت
دنیا و جای میدادند در میان خود همه الذی جای دادن و من فی
الارض جمیعا و هر کسی که باشد در زمین همه را فدای خود دهد ثم ینجیه
پس فدا دادن او را از عذاب دوزخ خلاص شود ها و اند شد کلا حقا که از وی قبول
نکند این فدا دادن را و از عذاب دوزخ خلاص نیابد و اگر یکبار با خلاص
گفته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله خلاص شود در حدیث آمده است که
اگر هفت آسمان و زمین و آنچه در اینهاست در پله ترازوی قیامت بنهند
و ثواب لا اله الا الله را در پله دیگر نهند ثواب لا اله الا الله زیاده آید چنانکه از جای
خود بجنبد و آن پله دیگر در هوا باشد ای مؤمن ببین که و دایم این کلمه را باید که
اعلی رسید و هم دوستان از عذاب دوزخ ترا خلاص نتوانند کرد بسبب آن ایشان را
دوست داری و از ذکر حق تعالی غافل مباش باز صفت دوزخ کرد و گفت جل جلاله
انها لظی بدرستیکه آتش دوزخ زبانه زننده است نزاعة للشوی سخت کشنده

یعنی برنده لِلشَّوٰی پوست سرهای دوزخیان را و قیل اندامها یعنی دست و پای
و قیل پوست بر جمع شواة و قیل دوزخیان را از صد ساله راه و دویست ساله
راه زبانه زنند و بخود کشند این دوزخ چنانکه مقناطیس آهن را کشد و لظی
نزاعةً بالنصب علی الاختصاص ای اعنی نزاعةً هذه قراءة عاصم علیه روایة و بالرفع
الباقین خبر مبتدا محذوف ای هی نزاعة بار دیگر صفت دوزخ کرد و گفت جلّ
جلاله تَدْعُوْا مَنْ اَدْبَرَ وَتَوَلّٰى میخواند آتش دوزخ کسی خود کسی که روی
گردانیده باشد از ایمان و اعراض کرده باشد از طاعت وَجَمَعَ و جمع کرده باشد
مال را فَاَوْعٰى پس نهاده باشد مال در جای او یعنی در بار دان نهاده و نکو
ماننده باشد عبد الله بن عباس رضی الله عنهما گفته است که کافران و منافقان
نام بنام میخواند که ای فلان بیا که جای تو منم با صفت حرص آدمی کرد و
گفت جلّ جلاله اِنَّ الْاِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوْعًا بدرستیکه آدمی آفریده شده است
بی صبر و قیل بی تحمل و قیل بخیل بیان هلوع را کرد و گفت اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ چون
برسد بوی بدی جَزُوْعًا یکون جزوعا باشد سخت بی صبر وَاِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ و
چون برسد وی را نیکی یعنی مال و نعمت مَنُوْعًا ای یکون منوعا باشد سخت باز دارنده
مال را از فقیران و مستحقان اِلَّا الْمُصَلِّيْنَ مگر نماز کنندگان که ایشان
جزوع و منوع نیستند اَلَّذِيْنَ هُمْ عَلٰى صَلَاتِهِمْ دَآئِمُوْنَ آنانکه ایشان بر نماز
خود پیوسته اند بهیچ وقت نماز را بگذارند وَالَّذِيْنَ و مگر آنکسانکه فِيْ اَمْوَالِهِمْ
حَقٌّ مَّعْلُوْمٌ در مالهای ایشان حق واجب و دانسته شده است لِّلسَّآئِلِ
مر خواهنده را وَالْمَحْرُوْمِ و مر کسانی را که از مال دنیا محروم باشند و

سوال

سوال نکنند از شرم از کسی یعنی فقیران خواهنده و ناخواهنده را حق باشد
در مالها چون مردان وَالَّذِيْنَ يُصَدِّقُوْنَ بِيَوْمِ الدِّيْنِ مگر آنکسانیکه ایمان
آرند بروز قیامت که خواهد بود ایشان جزوع و منوع نیستند بلکه در
بلا صبر کنند و در عطاها شکر گویند وَالَّذِيْنَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُوْنَ
و مگر آنکسانیکه از عذاب خدای تعالی خود ترسنده اند و گناه را ترک کننده اند
ایشان جزوع و منوع نیستند بلکه در بلا صبر کننده و عطا دهنده اند در
نعمتها اِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُوْنٍ بدرستیکه از عذاب خدای تعالی ایمن
باشند یعنی از عذاب حق تعالی ایمن نتوان بود چنانکه از رحمت او
نومید نتوان بود از عذاب او نیز ایمن نتوان بود بیت این شو که مرکب مردان
مرد را ❁ در سنگلاخ بادیه پیها بریده اند ❁ نومید هم مباش که رندان باده نوش ❁
ناگه بیک خروش بمنزل رسیده اند ❁ وَالَّذِيْنَ هُمْ لِفُرُوْجِهِمْ حٰفِظُوْنَ و مگر
آنکسانیکه ایشان عضوهای پنهان خود را نگاهدارنده اند اِلَّا عَلٰٓى اَزْوَاجِهِمْ
مگر بر زنان خود اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ یا بر کنیزکان خود که حلال است
ایشان را فَاِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُوْمِيْنَ پس بدرستیکه ایشان ملامت کرده نباشند
چونکه عروسان ایشان و کنیزکان ایشان مباحند ایشان را فَمَنِ
ابْتَغٰى وَرَآءَ ذٰلِكَ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْعٰدُوْنَ پس هر که جز از زنان منکوحه و کنیزکان
حلال خود دیگری طلبند تا با او نزدیکی کنند پس آنکسانیکه این صفت داشته
باشند از شریعت دور باشند مستحق عقوبت و لعنت دنیا و آخرت باشند
یعنی کسیکه عمل قوم لوط کند بغلام بیگانه خود و عروسان خود از راه دیگر

وغیر ایشان عقوبت کرده شود در دنیا و آخرت وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ
دیگر آنکسانیکه امانتهای خود را وَعَهْدِهِمْ و عهدهای خود را رَاعُونَ نگاه
دارندگان باشند و امانتها را خیانت نکنند و عهدها را نشکنند وَالَّذِينَ هُمْ
بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ و دیگر آنکسانیکه ایشان بگواهیهای خود ایستاده اند
یعنی گواهی راست را ادا میکنند و از کس نترسند و گواهی دروغ ندهند وَالَّذِينَ
هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ و دیگر آنکسانیکه بر نمازهای خود نگاه داشت
میکنند و قضا نمیکنند و قیل مراد از اول نمازهای نفل است چون نماز
چاشت و نماز تهجد و نماز اشراق اما مراد ازین آیت نمازهای فرض است
أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ آنانیکه برین صفتهای نیک باشند که یاد کردیم در
بهشتهای پر نعمت و بی زوال نیکوی کرده شده باشند بانواع کرامتها اکرام
نیکو کرده بکسی چون کافران این وعدها را شنودند گفتند که مؤمنان در
بهشت خواهند بود ایمان نیاوردند فاما در مجلس رسول صلی الله علیه
وسلم آمدند و می نشستند منافقان بطریق مسخرگی با او و یاران او نظر میکردند
حق تعالی از حال ایشان خبر کرد و گفت جل جلاله فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا چه بوده است ای
مر آن کسانیرا که کافر شدند قِبَلَكَ بسوی تو مُهْطِعِينَ حال است از ضمیر
کفروا تقدیره ما بال الذین کفروا آمد یعنی النظر بالاسراع نحوک یعنی چه
بوده است مر این کافران که در مجلس تو نشینند و دایم نظر میکنند بسوی
تو بسخرگی و عجب الاهطاع شتافتن و از عذاب ما نمی ترسند که بتو استهزا
میکنند عَنِ الْيَمِينِ می نشینند از جانب دست راست تو وَعَنِ الشِّمَالِ و از جانب

دست

دست چپ تو عِزِينَ جماعه جماعه و بلوک بلوک عزین گروهای پراکنده گوی که
هر گروهی بکسی دیگر خواهند میشود عزین حال عن المقدر تقدیره یجلسون
عن یمینک و شمالک جماعات و حلقا مختلفه عزین جمع عزه اصلها عزوه من العزو
العزو نسبت کردن بکسی کافران میگفتند محمد و محمدیان ما را کافران میگویند
و خود را مسلمان میگویند و جای ما در دوزخ و جای خود را در بهشت میدانند
اینها بایند که ایشان را درین مجلس ببینیم و میدانیم حال ایشان را که در غایت فقیر
و ناتوانی اند و ما توانگرانیم و منعمانیم اگر چنان باشد که محمد میگوید که قیامت
خواهد بود و زنده شدن بحال اول خواهد بود ما در بهشت از ایشان اولی تریم
نصیب درویشی نیست که بنفاق در مجلس اهل حق نشینند و بر اولیاء الله عیب
جویند و بر اقوال و احوال ایشان اعتراض کنند که هلاک ۷ نعوذ بالله من ذلک — ۷ شود
پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت که ای طالب پیری و مرید دلیری را گوید یعنی ای
مرید طالب دلیری مکن بجز حق تبارک و تعالی مثنوی چون قبول حق بود آن مرد راست
دست او در کارها دست خدا است دست ما قبض و بسط تا شیطان است و بود زانکه اندر دام
تکلف بسته ریو چون کافران میگفتند که ما در بهشت اولیتریم از محمد و محمدیان
از بهر آنکه ما را مال و جاه بزرگی داد در دنیا و ایشان را نداده پس اگر این وعدها راست
ست ما در بهشت بیشتریم از ایشان در آییم حق تعالی فرمود أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ
آیا طمع میدارد هر مردی و هر کسی ازین کافران أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ که در آورده شود
در بهشت پر نعمت و نیکوی بی ایمان و طاعت كَلَّا حقا که چنان نیست که ایشان
طمع میدارند از بهر آنکه ما بهشت را حرام کردانیده ایم و اصلا بر کافران هیچ سود

۸ و بماء کولات

نمیدهد و فایده نمیکند مر کافرانرا نصیب در بهشت و آن آنست که خایف باشد و
ونفس و شیطان مغرور نگردد و هرچه طمع کند از رحمت حق تعالی طمع کند و از
طاعت او روی نگرداند و ترک نکند طاعت را ای برد بر طاعت را رها مکن
ولیکن گران بها مکن الحقیقة ترک ملاحظة العمل لا ترک العمل کذا قال الشیخ
المحقق ابو القاسم القشیری رحمة الله علیه بعد از ین حق تعالی حقارت ایشانرا
بیان کرد و گفت انا خلقناهم مما یعلمون بدرستی که ما آفریدیم ایشانرا از انچه
میدانند یعنی از نطفه مدیره یعنی آب منی گنده و ناپاک پس از کجا حاصل شد بزرگی
مر ایشانرا تا طمع در آمدن بهشت کنند اول ایشان آب گنده و آخر ایشان
خاک پرکنده شرف آدمی با یمان و عمل صالح است و ایشانرا هیچکدام از اینها
ندارند پس چون طمع بهشت میدارند نصیب در و پس از آنست که بکثرت مال نیازد
بعد از ین حضرت ذو الجلال قدرت خود و عجز ایشانرا بیان کرد و سوگند یاد
کرد بذات پاک خود و گفت جل جلاله فلا اقسم پس سوگند میخورم برب المشارق
والمغارب به پروردگار آفریدگار جایهای برآمدن آفتاب و ماه و ستارگان
و جای فرو رفتن ایشان انا لقادرون که بدرستی که ما تواناییم بر ایشان علی
ان نبدل خیرا منهم بر آنکه بدل آریم بهتر از ایشان وما نحن بمسبوقین
وما عاجز نیستیم از هرچه میخواهیم بدانکه هر روز آفتاب از جای برآید و جای
دیگر فرو رود پس پروردگار ما که آفریده است مرئیات بیرون آورد قادر است
بر هرچه خواهد عجز از جلال او و کمال او دور است و در عالم کبری این موجود است
و مشاهد و نیز در عالم صغری قلوب عرفا را شمس عرفان و اقمار وجدان

دکواکب

دکواکب ثواقب مزین گردانید است فسبحان قادر حکیم و قاهر علیم یفعل ما
یشاء و یحکم ما یرید چون این منکران از ین بیان اعراض کردند و در باطل
بیهوده و کار فاسد و نیکو ندید با ستهزاء و ستمگری روی آوردند حضرت
ذو الجلال مر حبیب خود را تسلی داد و گفت جل جلاله فذرهم پس بگذار چون ایشان
نکنند و از باطل باز نمی ایستند بگذار ایشانرا یخوضوا تا در باطل خود در آیند
ویلعبوا و تا بازی کنند و غافل باشند و سخن خود در زخرف کرده اند حتی یلاقوا تا
ببینند و پیش بینند یومهم الذی یوعدون آن روز را که وعده کرده میشوند
یا بیم داده میشوند من الوعد او الایعاد بیم کردن یعنی روز جنگ بدر را در
دنیا و عذاب قیامت را در آخرت و در ین سخن تهدید و تخویف ایشانست
و بیان است رنج ایشانرا نعوذ بالله من ذلک نصب در و پیش آنست
که از باطل محترز باشند یوم یخرجون آن روز که بیرون آیند من
الاجداث از گورها الجدث گور سراعا شتابان باشند باجابت کردن داعی
یعنی اسرافیل کانهم گویا ایشان الی نصب یوفضون بسوی علمی شتابند
چنانکه لشکریان کنده بسوی علم خود بشتابند در روز قیامت خلقان
بسوی منادی شتابند یعنی اسرافیل چون در صور دمد همه خلقان زنده
شوند و از گورها برآیند و بشتابند بجائیکه حاضر شوند قراءة ابن عامر
و حفص بضم نون و صاد است جمع نصب و باقی بفتح نون و جزم صاد خوانده اند
والنصب آنچه ایستاده کنند چون علم و بت یا نصب جماعت که ای لسان
الرسل الا یقاظ شتافتن یعنی به بتان خاشعة ابصارهم بمغاکی رفته

باشد چشمهای ایشان از ترس قیامت ترهقهم ذلة و در رسد ایشان را خواری و بپوشد
تاریکی یعنی رویهای ایشان را الوهق و بپوشد ذلک الیوم الذی یوعدون
این آن روز باشد که وعده کرده شده اند در وی یا پیدا ده می شدند:
در وی عذاب دوزخ را در حدیث آمده است که هر که این سوره را بخواند
بدهد حق سبحانه و تعالی ثواب آنکسانیکه امانتها و وعدها را نگاه
داشته اند والله اعلم سوره نوح علیه السلام در مکه آمده است بست و
هشت آیت است والله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم

قصه نوح پیغمبر علیه السلام نوح بهفت واسطه با آدم علیه السلام میرسد
واصح آنست که عمر او هزار و چهار صد و پنجاه سال بوده است پنجاه کم هزار سال
پیغمبر بوده است و همه روی زمین کافر بودند ایشان را با یمان میخواند در این
مدت دراز ایشان ایمان نیاوردند و وی را میزدند تا بیهوش میشد وی
کفتند مرده و وی باز بخود می آمد خلق را براه حق تعالی میخواند تا روز بچه خورد
را بدر شیر فرمود تا زد بعصا وی را و سر بشکست و خون رفت و نوح دعا و بد کرد
کفت الهی من قوم خود را بسیار خواندم با یمان روز و شب آشکارا و نهان
ایشان بت پرستی را ترک نکردند هر چند معجزه دیدند از من ایمان نیاوردند
الهی ایشان را هلاک کن بیک قول هشتاد کس ایمان آوردند و بیک قول چهل
و بیک قول بیست هفت کس آوردند حق تعالی وحی فرستاد با وی که از قوم تو هیچ
کس ایمان نخواهد آورد بعد ازین ما عذاب میفرستیم تو کشتی بساز که قوم
ترا باب هلاک خواهیم کرد مگر کسیکه در کشتی باشند بتو درختان بنشان

از شاخ

شاخ یعنی از آب نوش و نوح در کوفه بود درخت بنشاند چهل سال بایست
که درختان کلان شدند درین فرصت هیچ بکافران تعرض نمیکرد و کافران نیز
با و تعرض نمیکردند حق تعالی باران از ایشان باز داشت درین چهل ساله
هیچ زن فرزند نیاورد و ابهای ایشان بزمین فرو رفت و بعد از چهل
سال با و وحی آمد که چوبها را ببر و تختها ساز و حضرت جبرئیل او را تعلیم
کرد و کفت سر کشتی را همچو سر خروس ساز و سینه اش را همچو سینه بط و
دمش را همچو دم کبوتر شش صد کز درازی او و پهنای او سیصد و
سی کز و بلندی او سی کز و چشمها پیدا شد تا درون و بیرون کشتی را
باو طلا کردند و میخهای آهنین کشتی را دوختند هرچه کاهی که کافران
میدیدند میخندیدند که دیوانه چها میکند هیچ آبی نی و کشتی می سازد وحی آمد
که زود کشتی را تمام ساز که غضب ما بسیار شد بر کافران چند مرد و کرک
نوح کشتی را تمام کرد از همه جانوران از چرنده و پرنده کان را جبرئیل
جمع کرد بامر حق تعالی و بار دعای نوح را بپرسیدند تا بر کشتی در آیند
فرمان شد که از هر جنسی دو نر و دو ماده در کشتی در آرد ابلیس دم خر را کرفت
و در آمد و سه طبقه ساخت کشتی را در یک طبقه چار پایان و سباع را انداخت
و در یک طبقه دیگر مرغان را انداخت و در طبقه بالا خود و فرزندان و مومنان
نشسته بودند و مورچه را بالای سر خود نگاه میداشت یعنی در سقف ناگاه
از تنور خانه وی آب بر آمد دخترش آمد وی را خبر کرد و نشان این
بود آمدن عذاب اهل خود را در کشتی در آورد مگر عروس که والله تمام

داشت و پسر او کنعان نام کافر بود نه در کشتی نه در آمدند و عوج ابن
عنق را در کشتی نگذاشت که وی کافر بود و آب طوفان نوح تا زانوی
او بیش نبود و سه هزار سال عمر یافت تا موسی علیه السلام وی را بکشت و
چهل شبانه روز باران بارید و کشتی را سرپوش ساخته بود تا باران
در نیاید و کشتی در روی آب صد و پنجاه روز بود غیر از آن چهل روز
که باران باریده بود و نوح علیه السلام را سه پسر بود سام حام یافث
ایشان خود با فرزندان خود و با همه مؤمنان بسلامت از کشتی بیرون آمدند
و همه کافران و همه جانوران که در کشتی نبودند هلاک شدند مگر عوج
ابن عنق بسبب آنکه نوح علیه السلام را مدد کرده بود در کشتی تراشیدن
و عمر دراز از برای آن دادند تا خلق را آگاه کند از قصه کشتی نصیب مؤمن
ازین قصه اینست که ایمان آرد و عمل صالح کند تا از عذاب ابدی خلاص
یابد و اعتماد بر مال و جاه و اصل نکند والله اعلم قوله تعالی انا بدرستی
ما ارسلنا فرستادیم نوحا الی قومه نوح علیه السلام بسوی مردمان
وی ان انذر قومک که بیم ده و بترسان قوم خود را یعنی مردمان
خود را ای قلنا له بان انذر و یجوز ان یکون ای ان مفسر لان الارسال
فی معنی القول فلا محل لها حینئذ من الاعراب یعنی گفتیم که بترسان مردمان
خود را من قبل ان یاتیهم عذاب الیم پیش از آنکه آید ایشان را عذاب
دردناک اگرچه سخن ترا قبول نکنند چون فرمان رسید که بترسان
با ایشان قال گفت نوح یا قوم ای مردمان من انی لکم نذیر مبین

بدرستی

بدرستی که من شما را پیغمبرم ترساننده از عذاب خدای تعالی بدایت پیغامبری
من پیش من معجزه اینست پیدا کننده ام حق را از باطل الا بانه پیدا شده
و پیدا گردانده لازم و متعدی و من بیم میدهم شما را ان اعبدوا
الله که بپرستید و بنده گی کنید خدای تبارک و تعالی را و بتان را بنده
گی مکنید و نپرستید واتقوه و بترسید خدای تعالی را عز و جل واطیعون
و فرمان بردار باشید مرا در آنچه میفرمایم شما را یغفر لکم من ذنوبکم
تا که بیامرزد شما را نعم زایده و بیامرزد از گناهان شما بعضی گفته اند
من للتبعیض ویؤخرکم الی اجل مسمی و تا زمان دهند تا به آن وقت
نام کرده شده که آن مرگ است ان اجل الله اذا جاء لا یؤخر بدرستی که وقتی
که خدای تعالی نهاده است از برای مردن چون بیاید آن وقت پس انداخته
نشود ساعتی لو کنتم تعلمون اگر شما هستید که میدانید بلا آنکه اجل
یکیست بیشتر و کمتر نشود پس معنی آیت اینست که فرمان بردار باشید
خدای تعالی را تا برخورده دهد شما را از عمر و مال و فرزندان و اگر فرمان
بردار نباشید بخط و بلا دهد تا وقت مرگ آسایش نبینند والله اعلم
چون نوح علیه السلام قوم خود را بطاعت خدای تعالی خواند ایشان قبول
نکردند گفت قال رب انی دعوت قومی لیلا و نهارا گفت نوح ای پروردگار
من بدرستی که خواندم من قوم خود را در شب و روز بایمان و طاعت و
ایشان قبول نکردند فلم یزدهم دعای الا فرارا پس زیادت نکرد ایشان را خواندن
من بطاعت خدای تعالی ایشان را مگر گریختن از دین و طاعت وانی کلما دعوتهم

اجل م

و بدرستی که هرجگاه که ایشانرا بخواندم لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا آمرزی تو ایشانرا جَعَلُوا
أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ بگردانند ایشان انگشتهای خود را در گوشهاشان
تا حرف نشنوند وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ و در سر کشیدند جامهای خود را
وَأَصَرُّوا و ایشان دایم در کفر اصرار نمودند وَاسْتَكْبَرُوا و گردن کشی کردند
از ایمان و طاعت اسْتِكْبَارًا گردن کشی کردن بزرگ ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ پس خواندم
مر ایشانرا براه راست جِهَارًا آشکارا و بآواز بلند جهارا فی موضع الحال ای
مجاهرا ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ باز بلند کنم ایشانرا وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا و پنهان
گفتم ایشانرا پنهان گفتن بزرگ یعنی هر یکی را علاحده و پنهان و آشکارا
نصیحت کردم یعنی بهر وقت ایشانرا براه حق خواندم گاهی بشب و گاهی
بروز هیچ تقصیر نکردم درین مدت هزار سال کم پنجاه سال که همیشه
براه حق خواندم و از ایشان جز کفر کافری دیگر هیچ پیدا نشد چون
سخن او را قبول نکردند حق تبارک و تعالی باران را باز داشت از ایشان
مدت چهل سال و بیک روایت مدت هفتاد سال هیچ زن درین مدت
فرزند نیاورد و آبهای ایشان بزمین فرو رفت و مالهای ایشان و شتران
ایشان هلاک شدند حق تعالی ایشانرا بزبان نوح وعده کرد که اگر توبه
کنید و ایمان آرید من کرم کنم و باز بر شما باران فرستم و فرزندان دهم
و مال دهم گفتند که ما هرگز توبه نکنیم و ایمان نیاریم و سخن ترا قبول
نکنیم نوح ایشانرا گفت فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ پس بگفتم ایشانرا که
آمرزش خواهید از پروردگار تان یعنی کفر را بگذارید تا بر شما رحم کند و بیامرزد

تا نه

تا نه إِنَّهُ بدرستی که وی كَانَ بود و هست و خواهد بود غَفَّارًا نیک
آمرزنده گناهان شما اگر ایمان آرید یُرْسِلِ السَّمَاءَ فرستد باران را
عَلَيْكُمْ بر شما مِدْرَارًا بسیار باران و پیوسته مفعال من الدر و الدر
فرو باریدن و راللبن بدر و در ریختن شیر دمادم آید شیر اگر ایمان آرید
وَيُمْدِدْكُمْ و مدد کند شما را الامداد افزون کردن بِأَمْوَالٍ بمالها وَبَنِينَ
و پسران وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ و گرداند از برای شما بوستانها وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا
و بگرداند از برای شما جویهای آب روان یعنی بیافریند آنجا روان چون این
نعمتها از شما گرفته است بسبب کفر شما چون ایمان آرید باز باران بسیار فرستد
و مالهای بسیار دهد باغهای پر نعمت و آبهای روان دهد شما را چون ایشان از ین
داده بود بزرگان دین گفته اند هر که مبتلا شود بانواع بلاها از نهار باید که
استغفر الله بسیار گوید چنانکه درین آیت اشارت هست قوله تعالی بر سبیل
و بعد و بجمل مرتبه بمرزوم لجواز الامر و هو استغفر الله چون گناه کرده بودند
و کافر شده بود از رحمت حق تعالی از ایشان برداشته بود و بلاها گماشته
بود امید رحمت نمیداشتند نوح علیه السلام ایشانرا فرمود مَا لَكُمْ چه بوده است
شما را لَا تَرْجُونَ که امید نمیدارید لِلَّهِ مر خدای را وَقَارًا بزرگی داشتن
یعنی امید نمیدارند که خدای تعالی شما را بزرگ گرداند و نعمتها بدهد چنانکه
داده بود اگر شما ایمان آرید و عمل نیک کنید و عزت از خدای تبارک و تعالی
طلب کنید نه از بتان وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا و حق شما را نعمت او داده است وَقَدْ
خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا و بدرستی که آفرید شما را بارها و تیر گونه گونه یعنی نطفه

بود بد علقه کرد و علقه بود بد مضغه کرد و مضغه را گوشت و پوست و
استخوان داد تا آدمی تمام شد بعد طفل بود بد جوان کرد تا ان جوان بود بد
پیر گردانید تا ان وقد خلقکم اطوارا طورا طورا باز نعمت دیگر یاد کرد و گفت
جل جلاله الم تروا انی ببینید کیف که چگونه خلق الله آفرید حق تعالی
سبع سموات هفت آسمان زبر یکدیگر طباقا طبق طبق و جعل القمر و کردانید
ماه را فیهن نورا روشن کننده در این آسمان یعنی در آسمان دنیا ماه را
آفرید و نور او را در هفت آسمان ظاهر کرد و جعل الشمس سراجا و کردانید آفتاب
را چراغ تابان یعنی همچو چراغ روشن و تابان باشد ابن عباس رضی الله و ابن عمر و
قتاده میگویند که روی ماه و آفتاب بسوی آسمانها ست و پشت ایشان بسوی زمین
ست و هفت آسمان از ایشان نور میگیرد باز نعمت دیگر را یاد کرد و گفت جل جلاله
والله انبتکم خدای تعالی بر ویانید شما را من الارض از زمین یعنی پدر شما را از
زمین آفرید استعیر له نبات الانشاء نباتا یعنی بیرون آوردن از زمین که بر مستند
بر مستند یعنی بسبب مشد بد از زمین و پیدا شد بد نباتا منصوب علی المصدر
ثم یعیدکم فیها پس باز کردانید شما را در زمین یعنی چونکه بمیراند شما را باز
در گورها باز برد هر گاه که خواهست برد و یخرجکم اخراجا بیرون آورد شما را از
زمین بیرون آوردنی بقدرت کامله از بهر جزا دادن در روز قیامت باز دیگر نعمت
یاد کرد و گفت جل جلاله والله جعل لکم الارض بساطا خدای تعالی گردانید از برای
شما زمین را فرش و در ان گسترده یعنی همچو قالینها کرد زمین را لتسلکوا منها
میروید و میگردید از زمین سبلا راهها فجاجا فراخ جمع فج راهها پیدا کرد و کوهها و

دشتها

و دشتها تا بمقاصد خود رسند و از شهر بشهرها روید و از انواع نعمتها بهره ور
برید و ندا نظر نوح علیه السلام باسم الله تعالی فی الایات و لم یکتف بالعقبر الند ذا بهم
مسبوده و باظهار المغفرة بل عقب فایت که بار شاد و نظر صحیح خلق را بره خوانده
در اثنای آن از ذکر حق تعالی غافل نشود چنانکه شیخ المرسلین بیان کرد او دلایل
وجود اسمان با ایشان نمود ثانیا از اسمان که محل نظر بود و ثالثا از زمین
اسمانی و رابعا از اصل ایشان که آدم بود از زمین و خامسا از زمین که مسالک
ایشان بود بچندین دلایل قاطعه و براهین ساطعه نزد نمودند بعد از اظهار
دلایل بود استدراج تضرع کرد بحضرت ذو الجلال و گفت قال نوح گفت نوح
تحزن و تحسر و تضجر از افعال کافران رب انهم عصونی ای پروردگار من
بدرستی که این کافران قوم من بمن بیفرمانی کردند و از سخن من رد کردانیدند
واتبعوا و پیروی کردند من لم یزده ماله و ولده الا خسارا کسی را که مال
وی و فرزندان وی زیاده نکرد وی را مگر زیان کاری یعنی مرا متابعت نکردند
توانگران و کلانتران را که مال دارند و فرزندان متابعت کردند و آن مال
و فرزندان سبب زیان دو جهان ایشانست نقل از خواجه ابو سعید خراز رحمه الله
علیه هر که سه چیز را دوست دارد هر گز بدیدار خدای تعالی واصل نشود یکی طعام
خوش خوردن و دیگر با توانگران نشستن و دیگر با لباس نیکو پوشیدن نصیب
درویشان اینست که میل بتوانگران و ظالمان نکنند و صحبت بصالحان جویند و در فقر
صبر نمایند که دنیا را بقای بیشتر نیست و در ان کوشند که از علم ظاهر
و باطن بهره گیرند و عمل کنند تا بدولت حضرت مولی مشرف شوند بعد او خلیفه را

در سلطانی نازم چنانک جانان حار اجان ماجانان دن طواف جانان دارم بکوی یار مکر دام
نه اخلاق بکبان دارم که بر مردار بیکر دم • وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا مکر کردند مکر کردنی
بزرگ و مکر ایشان این بود که کلان تران و توانگران ایشان فقالوا گفتند مر قوم
خود را که لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ مکنید ترک خدایان خود را سخن نوح که دروغ گوست
و دیوانه است بطریق اجمال گفتند باز بطریق تفصیل گفتند وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا و مکنید ترک این
پنج بت را وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا این نامهاء بتان قوم نوح
ست وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا و بدرستی که گمراه کردند کلان تران قوم نوح بسیاری از مردم را
و یا گمراه کردند این بتان بسیاری از مردم را و این پنج بت را جمشید ساخته بود چون
جمشید را کشتند این بتان در میان مردم می بودند و آن پادشاه که جمشید
را کشت نیز بت پرست بود حق تعالی نوح را به پیغامبری فرستاد و این قوم سخن او را
نشنودند پس دعا کرد و گفت وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ ای خدای من زیاده مکردان کافران را
إِلَّا ضَلَالًا مگر زیان کاری و هلاکت حق تعالی دعای نوح را قبول کرد و گفت جل جلاله
مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ از خطاهاء ایشان و کفرهای ایشان بود که اغرقوا که غرق شدند در آب
طوفان غرق فَأُدْخِلُوا نَارًا پس در آتش در آورده شدند از پس آن بقول امام ضحاک
قوم نوح از یکطرف در آب غرق میشدند و از طرف دیگر در آتش دوزخ میسوختند
و این آیت دلیل است برین که کافران در گور عذاب شوند نعوذ بالله من ذلک فَلَمْ يَجِدُوا
لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا این قوم نوح خود را فریاد کنند کان بدون خدای
تعالی هیچکس فریاد رسد شان از عذاب خدای تعالی کلان تران و توانگران ایشان خود
مردان قوم را که سخن ایشان را نشنیدند هیچ سود نداشتند نصیب و درویش است که سخن

اهل شریعت را و اهل طریقت را بشنود و از سخن اهل دنیا دور باشد تا هلاک نشود
نظم • یکی اصحاب کهف بروز مردان میکنم • گر هر دو معانی بجز او استخوان کو مباش چون
نوح از ایمان آوردن قوم خود نومید شد دعا کرد قَالَ نُوحٌ گفت نوح رَبِّ
لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ای پروردگار من مکذار از کافران قوم
من گردنده و باشنده در روی زمین هیچکس دَيَّارًا متخلل الدار و ساکنها کسی که سرای
در روی مساکن خود آباد بار گویند چون نوح این دعا کرد همه کافران هلاک شدند
مگر عوج بن عنق که مخلد وی از اهل دار نبود زیرا که از بزرگی جثه که داشت
در هیچ داری یعنی در خانه نمی توانست بود وی هلاک نشد و بزیست تا زمان موسی
علیه السلام و بر دست مبارک او هلاک شد إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ بدرستیکه اگر بگذاری ایشان را
و هلاک نکنی يُضِلُّوا عِبَادَكَ گمراه کنند بندگان ترا وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا
و نزایند مگر فرزندان بدکردار و فاجر و کفار نعمت ناسپاس یعنی کفر اختیار
کنند و این وقتی بود که معلوم وی شده بود بوحی که فرزندان ایشان نخواهند
ایمان آوردن و زنان ایشان عقیمه شده بودند پیش از عذاب بچهل سال چون
کافران دعای بد کرد مؤمنان را دعای نیک کرد و گفت رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار
من بیامرز مرا وَلِوَالِدَيَّ و مادر و پدر مرا و بودند هر دو مؤمن وَلِمَنْ
دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا و بیامرز هر کسی که در آید در خانه من یعنی در کشتی من یا در
مسجد من یا در دین من و او مؤمن باشد چنین گفت تا بلیغ شامل نشود
اگرچه داخل کشتی من بوده باشد وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و بیامرز همه
مردان با ایمان و زنان با ایمان را تا قیامت در این آیت ایشان نیست کل انبیا

وادلیا مظهر قهرند بر اعدا ومظهر لطفند بر دوستان بیت: در خیل صفا هیبتیم در
صلح صوموم : بر دوستان مبارکیم بر دشمن شوم : سر چشمهٔ نور نجد دان منزل
ما بیند : ما تیغ دو دو دم نیز بهم تا ور دم : بیت خوش احرار کمتر کمتر بیت
عالم ماییم : سردفتر عاشقان عالم ماییم : زنجیر در سرای شاهی ماییم
از پشت گدا وتا ماهی ماییم : وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا و میفزای
ونیاده مکن ستمکاران را مگر هلاکت وعقوبت التبار فی النیر هلاک کردن
سه دعا کرد کافران را و مومنان را وظالمان را اگر مراد از ظالمان کافران
باشد تکرار شود ودعای او مستجاب شد در حق کافران وظالمان وظاهر
شد امید میداریم که بر همهٔ مومنین ومومنات رحمت کرده شود وسعی نمای
تا از مومنان باشی واز کافران وظالمان نباشی تا بقهر هلاک نشوی وعن رسول
صلی الله علیه وسلم انه من قراها کان من المومنین الذین یدرکهم دعوة
النوح والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

قُلْ بگوی محمد کافران مکه را وغیر ایشان را أُوحِيَ إِلَيَّ که وحی فرستاده
شد بمن أَنَّهُ اسْتَمَعَ که گوش داشتند نَفَرٌ گروهی مِنَ الْجِنِّ از پریان
فَقَالُوا پس گفتند إِنَّا سَمِعْنَا بدرستیکه بشنودیم ما قُرْآنًا خواندنی عَجَبًا
عجب که هرگز مانند آن به بلاغت وفصاحت وخوبی سخن نشنوده بودیم يَهْدِي
إِلَى الرُّشْدِ که راه می نماید بصواب و دین راست او شد راه راست یافتن
وراه راست نمودن فَآمَنَّا بِهِ پس ایمان آوردیم باین قرآن وَلَنْ نُشْرِكَ
بِرَبِّنَا أَحَدًا و هرگز بعد از این شریک نیاریم بخدای خود هیچکس را در این

آیت

آیت ایشان نیست بفضل بخدای تبارک وتعالی نسبت ایشان پریان و سرزنش است
مر کافران را ایمان نمی آرند با وجود آنکه خود را از عقلا وفصحا میدارند و
شریک میدارند بحضرت واجب الوجود یکبار پریان قرآن را بشنودند ایمان آوردند
وایشان دایم بشنوند و ایمان نمی آرند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء در
سیر النبی آورده این قصه در سال دهم از نبوت بود واین چنان بود که حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم در قریه نخله بجود با یاران خود نماز بامداد گذاردند
که گروهی از پریان آنجا رسیدند وقرآن شنودند ورقت کردند و حالی در
دلهای ایشان و دوستی رسول صلی الله علیه وسلم پیدا شد بیطاقت شدند و بسوی
قوم خود رفتند واین حال را گفتند و باز آمدند شبی در خانهٔ رسول علیه السلام
ایمان آوردند و در لیلة الجن غیر از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه کسی نبود با
رسول علیه السلام و عبد الله گفت که رسول علیه السلام خطی کشیدند و مرا
فرمودند که در میان خط درآ و درآمدم وخود رفت و بر ایشان دعوت کردند
وایشان بسیار بودند همه ایمان آوردند و در صحیح مسلم آورده است که هیچکس
از صحابه با ایشان همراه نبود مگر همین رسول علیه السلام که پریان سه بخشند بعضی
همچو مرغانند با پر که در هوا می پرند و بعضی بصورت سگانند و بعضی بصورت
مارانند و هر صورتی که خواهند نمایند ولیلة الجن در مکه بوده است در
موضعی که آنرا حجون گویند چون گورستانیست در مکه معظمه همچو بقیع که در
مدینه است و کلانتر آن نفر که استماع قرآن کرده بود نام او وردان بود عبد
الله بن مسعود رضی الله عنهما میگوید که از قومی شنیدم که میگفتند که مادر

با هر اهر واو باشد عمر و متبوع با واو باشد عمر متبوع ... اینجا عمر متبوع از جهت واو اکثر غالب باد و عمر متبوع

سفر بودیم ماری دیدیم کشته شده و در خاک و خون غلطیده غلطیده یکی از
ما آن مار را در خاک دفن کرد ما رفتیم بعد قومی از عقب ما بیامدند و گفتند که :
کدام از شما عمرو را در خاک دفن کرد ما از وی پرسیدیم که عمرو کیست گفت آن مار که
شما او را در خاک دفن کرده اید در فلان موضع او یکی از یاران رسول علیه السلام
بود از پریان و نام او عمرو بود استماع قرآن کرده بود روزی در میان دو قبیله
از پریان جنگ شد یکی جماعت مسلمان بودند عمرو از ایشان بود و دیگر قبیله کافر بودند
عمرو را شهید کردند وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا هر اینه بلند است بزرگواری پروردگار ما
تعالی بلند شدن الجد بزرگواری بیان پروردگار کرد و گفت مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا
وَلَدًا نگرفته است هیچکس زنی و فرزندی چون که گرفتن زن و فرزند از نقصان است و
او از نقصان منزه است الضمیر انه للشان و قری فی السبعة انه بالکسر عطفا علی انا
سمعنا لانه مبتدا محکی بعد القول وکذا البواقی وهی ثلثة عشر موضعا و بالفتح
عطفا علی انه استمع فیکون الموحی الیه ای الی النبی علیه السلام او علی الجار فی امنا
به و کانه قیل فامنا بانه تعالی جد ربنا او علی الجار والمجرور فکانه قیل فامنا بانه
تعالی جد ربنا وهذان الوجهان الاخیران اولی معنا و الطف لفظا للقرب وَأَنَّهُ كَانَ
يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا و هر اینه بود که میگفت بی خرد ما بر خدای تعالی گفتنی
دور از حق و دروغ بزرگ و آن ابلیس بود یا کافران جن لعنة الله علیهم که شریک
میگفتند مر حق تعالی را و اثبات زن و فرزند میکردند و پریان گفتند که چون قرآن
را شنیدیم و دانستیم ایشان دروغ بوده است که حق تعالی را زن و فرزند باشد
یا انکه شریک باشد زیرا که قرآن این را منع کرده است و دلیل عقلی نیز این تقاضا

میکند

میکند بشر را و دلیل سمعی و عقلی حاصل آمد و دانستیم حق را و در ربه تعریض است
مر کفار را که ایشان معاندند و گردن کشی و بی عقلی السفیه یعنی السفهاء
جماعة السفها هی بی خرد شدن الشیطان و دوری الضمیر فی انه للشان و کان یقول
خبرها فی سفیهنا او سفیهنا اسمها و یقول خبره مقدما علیه علی الله متعلق
بقوله وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا و بدرستیکه ما
گمان می بردیم که هرگز نگویند آدمی و پری بر خدای تعالی دروغی یعنی گمان می بردیم که
ایشان راست میگویند که خدای تعالی را زن و فرزند و شریکیست تا ما قرآن شنودیم
و دانستیم که ایشان دروغ میگفته اند ما از ایشان و از قول ایشان بیزار شدیم و
مسلمان گشتیم کذبا صفت مصدر محذوف ای قولا کذبا ای مکذوبا فیه وَأَنَّهُ كَانَ
رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا که بدرستیکه بودند
مردانی از آدمیان که پناه میگرفتند بمردان از پریان پس زیادت کردند
این آدمیان پناه گیرنده پریان را تکبر و بزرگی و بدی و تباهی کرد معنی
رهق اینست یا زیاده کردند این پریان آدمیان را گمراهی و تباهی بسبب آنکه :
بایشان پناه گرفتند و در جاهلیت کافری رسم ایشان این بود که چون کاروان
بسفر رفتندی و در بیابان فرود آمدندی و گفتندی که ما پناه میگیریم بخداوند
پریان این موضع از بدی قوم او خالی نیست و از این سخن پریان تکبر و گمراهی
زیاده شدی که آدمیان از ما پناه میگیرند پس این پریان که
قرآن شنودند و دانستند که هیچکس فریاد نمیرسد مگر الله تعالی و پناه گرفتن
روایت میکنیم بحضرت او این خطا را کشتند و توجه بحق تعالی کردند جل جلاله

مؤمن موحد باید که چون برسد بر بیابانی یا بود در سفر یا در حضر بگوید اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم و بگوید قل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین و اعوذ بک
رب ان یحضرون و معوذتین بخواند و بگوید اعوذ بکلمات الله التامات کلها من
شر ما خلق و ذرأ و بر هیچ چیز با و ضرر نتوانند رسانید ان شاء الله تعالی یکی
از یاران رسول علیه السلام گفت در روزگار کفر در کافری در سفر بودیم در بیابانی
ناگاه گرگ بیامد و یکی گوسفند را از رمه شخصی گرفت و می برد آن شخص فریاد
کرد که ای کلان تر پریان ما بتو پناه گرفته اینجا آمده ایم آوازی شنودم که
ای گرگ گوسفند این شخص رها کن که او بما پناه گرفته است در حال آن گرگ
آن گوسفند را گذاشت و برفت و این استدراج باشد نعوذ بالله من
ذلک نصیب درویش اینست که بر کسی خود نکند و از برای پریان بوی نکند و عجب
که کافر شود نعوذ بالله و زن بر وی طلاق شود و اعتقاد بکتاب طالع
و خشنودن نادانی و چراغ از برای ایشان نهند وَاَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ
اَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللّٰهُ اَحَدًا و بدرستی که پریان کافر گمان می بردند چنانکه شما
کافران مکه می برید که هرگز زنده نکند خدای تعالی هیچ کس را بعد از مردن آن
پریان قرآن شنودند این چنین میگفتند و از بی اعتقادی برگشتند و درین
تعریف شعر کافر از او یحتمل ان یکون الضمیر فی انهم ظنوا راجعا الی رجال من الانس
و ظننتم کان خطابا بالجن علی سبیل الموعظة من المستمعین و قیل این دو
آیت از سخن پریان نیست بلکه از جمله وحی است و عطف بر انه استمع فقد بر
علیهن ای اوحی الی انه کان رجال من الجن بدایة وانهم ای کفار الجن ظنوا کما

ظننتم

ظننتم ای انتم ایها الکفار من الانس و الاولی بقرینة ما قبل الآیتین و ما
بعدهما و هو قوله تعالی وَاَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا
شَدِيدًا وَشُهُبًا و پریان گفتند که بسودیم آسمان را یعنی خواستیم که بر بام آسمان
آسمان را پر کرده شده از نگاهبانان قوی و ستارگان روشن الحرس جمع حارس
معنی فهو اسم جمع و کذلک وصف شد بالشدید نگاهبانی کردن الشهب جمع
شهاب یعنی پاره از نور ستاره که انداخته شود بدیو تا گریزد و باسمان بر نیاید
وَاَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ و باز پریان گفتند بدرستی که ما بودیم
که می نشستیم در جایهای نشستن از آسمان از برای شنودن سخن فرشتگان
یعنی پیش ازین ما بودیم که می توانستیم که بر آسمان بر آییم و هر کجا خواستیم بنشینیم
و سخن فرشتگان را شنودیمی فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا اکنون هر که
از ما میخواهد که باسمان برود و گوش دارد و سخن فرشتگان را اکنون می یابد
از برای خود ستاره را که برو او را نگاه میدارد و میزندش و نمی ماند تا باسمان
براید مقاعد جمع المقعد جای نشستن الآن یعنی اکنون و هو مبنی علی الفتح لاجل لام التعریف
الرصد نگاهبانان اسم جمع او جمع راصد الراصد و الرصود چشم داشتن و نگاه
داشتن وَاَنَّا لَا نَدْرِي اَشَرٌّ اُرِيدَ بِمَنْ فِي الْاَرْضِ اَمْ اَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا
و بدرستی که ما نمیدانیم که بلا و عقوبت خواسته شد با اهل زمین یا خواسته
شد که ببرد کار ایشان نیکی و رحمت یعنی بعد ازین ما نمیدانیم چنانکه پیشتر
میدانستیم پس منع کرده ما را از آسمان بسبب نیکی اهل زمین است یا بسبب بدی ایشانست عبد
الله بن عباس رضی الله عنهما گفت هر قبیله را از پریان کسانی بودند که بر آسمان

پرستیدندی و هرجای می پرستند چون وحی می آمد با یشان فرشتگان می
شنودند آن آواز را و آواز را و مثل آواز آهنی که بطاس برده شنود همه
فرشتگان سجده کردندی پس از سجده بر داشتندی و آن وحی را از آن
فرشتگان که وحی بر ایشان آمدی پرسیدندی که این چه حکم بود اگر حکمی
بودی که هم در آسمان بودی و بس نزول کردندی و اگر وحی حکم بودی که تعلق
بزمین داشتی از قحط و بلا و غیر آن با یکدیگر فرشتگان بگفتندی پریان آنرا
شنودندی و زود آمدندی و با دوستان خود که پری پرستان و منجمان و
فالگویان بودندی آن خبر را رسانیدندی و دروغ بسیار با آن آمیختندی
و سبب فساد مردمان شدندی حق تعالی مصطفی صلی الله علیه وسلم را بخلق
فرستاد آسمانها را بنگاهبانان کرد تا دیوان استماع کنند در کشاف آورده
که رفتن ستارها پیش از رسول ما علیه السلام بود فاما بسیار نبود چون وجود
شریف مصطفی صلی الله علیه وسلم را بخلق فرستاد آسمان پر شد از نگاهبانان
قوی فان قلت ایا پریان که گفتند وانا لمسنا السماء الخ از آن کسانی بودند که
قرآن را استماع کرده بودند یا از غیر ایشان قلت احتمال دارد که از ایشان بوده
باشند و ظاهر اینست والله اعلم و چون ستارها که بسیار رفتن گرفتن ابلیس
علیه اللعنه گفت کار بزرگ پیدا شده در زمین که پریان را منع کنند از آسمان
لشکر خود را فرستاد تا هر جا گشت خاک آوردند ابلیس علیه اللعنه بوی
کرد و گفت که این کار در زمین تهامه است یعنی در زمین عرب و این نشانها
پیغمبر آخر الزمان است و این معجزه اوست بعد از آن فرستاد تا انجا رفتند و تفحص
کنند

کردند

کردند و بدیدند مصطفی صلی الله علیه وسلم را که در نماز قرآن میخواند چون باز بقوم خود آمدند گفتند
این قصه را بگفتند که ما ندانیم که حکمت در باز داشتن چه بوده است وانا منا الصالحون
و گفتند پریان بدرستی که از نیکان و پارسایان هستند و منا دون ذلک جز از نیکان هستند
یعنی کافران و فاسقان کنا طرائق قددا و بودیم ما بر دینها و مذهبهای مختلفه خود
یعنی جهودان و ترسایان و گبران و این سخن از آن پریان است که قرآن را استماع کرده بودند
و قوم خود را پند میدادند تا ایمان آرند و دین مسلمانی قبول کنند و چنانکه بوده اند باشند
یعنی نیکان و پاکان باشند طریقه راه طرائق جماعة القدة پاره از چیزی قدد جماعه والمضاف
محذوف ای کنا اصحاب مذاهب مختلفه مشبهه المذاهب بالطرق المختلفه فاما الاستعاره المصرحه
وانا ظننا و بدرستی که دانستیم ما که برانیم بیقین ان لن نعجز الله فی الارض که هرگز ما
عاجز نتوانیم کردن خدای تعالی را در زمین اگر عاجزی رسانند از بلا و لن نعجزه هربا
و ما هرگز نتوانیم گریختن یعنی از آنچه خواهد بما کند اشتن هربا هاربین الی السماء گریختن
وانا لما سمعنا الهدی آمنا به و بدرستی که ما چون شنیدیم راه راست یعنی قرآن که راه
راست مینماید گرویدیم ما و باو تصدیق کردیم فمن یؤمن بربه فلا یخاف بخسا ولا
رهقا پس هر که گرود بخدای خود پس نترسد کم کردن و ستم کردن را یعنی کم نکند ثواب
طاعت او را و زیادت نکند عذاب معصیت او را ای فهو لا یخاف المبتداء محذوف والبخس کم کردن
رهق ستم بود رهقا یعنی نترسید که برسد ستم را بوی از حق تعالی وانا منا المسلمون و بدرستی که
از پریان مسلمانانند و منا القاسطون و هم از ما ستمکارانند و ظالمانند و کافرانند فمن
اسلم فاولئک تحروا رشدا پس هر که اسلام آرد پس ایشانند که طلب کردند راه راست
و قصد کردند راه خیر القسط بیدادی کردن الاقساط داد دادن التحری توابجستن و قیل
نیز او را جستن بعد از بیداد کردن عذاب کافران و ظالمان را و گفت جل جلاله واما القاسطون
فکانوا لجهنم حطبا واما ستمکاران و کافران پس باشند هیزم مر دوزخ را

ثُمَّ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ ان مخففه من المثقله وضمیر الشان اسمها محذوف یعنی
بدرستی که شان و کار اینست اگر راست ایستادندی اهل مکه بر راه اسلام یا
آدمیان و پریان اگر ایمان آوردندی و راستی کردندی لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا
هر آینه دادمی ایشان را آب بسیار دادمی ایشان را همه نعمتها آب میشود آب گفت و نعمتها
خواست ذکر سبب و اراده مسبب بلاغتست لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ تا آزمودیم ایشان را بدان
نعمت که شکر میگویند یا نمیگویند چون نعمت بسیار باید که شکر نیز بسیار شود تا نعمت
بیاید و زیاده شود قوله تعالی وَلَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ الآیة بیت از شکر نعمتهای تو
چندانکه نعمتهای تو ٭ عذر تقصیر قرار نتوانم کرد ٭ اجبار ترا شمار نتوانم کرد ٭ گر بر تن من زبان شود
هر موی ٭ یک شکر تو از هزار نتوانم کرد ٭ نصیب عارف اینست که استقامت ظاهره و باطنه بجای آورد
تا مشرف بزیادتی معارف الهی شود قال صلی الله علیه وسلم استقیموا ولن تحصوا یعنی راست ایستید
و ثمره آنرا شمار نتوانید کرد یا ثمره آنرا ندانید یا نتوانید راست ایستاد لان الاحصاء دانستن و
توانستن و شمار کردن قال سید الطایفه جنید کن طالب الاستقامة ولا تکن طالب
الکرامة فان الرب عز وجل یطلب الاستقامة والنفس تطلب الکرامة چون جزای استقامه زیاد
کرد و سزای عدم او را نیز یاد کرد گفت وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ و هر که روی گرداند از یاد
کردگار و ورد کار خود و طاعت او نکند يَسْلُكْهُ در آرد در عَذَابًا صَعَدًا در شکنجه سخت
و دشوار الصعد سخت و دشوار نصیب ما طالب و مرید صادق اینست که دایما بذکر حق تعالی
مشغول باشد و ملول نگردد و روی نگرداند که بعذاب فرقت و نایافت دولت ابدیه مبتلا شود
نعوذ بالله من ذلک بیت نکند اوقات ذکرش و صفا صفائی که بهشت ربانی از ذکر الهی نور فزبر مرو راه
در راه حقیقت آورد کمر را ٭ هر صبح نماز شام ورد خود باز ٭ خوش گفتن لا اله الا الله را ٭ قال النبی علیه السلام
حکایة عن الله تعالی انا جلیس من ذکرنی باید که تلقین ذکر از کامل مکمل باشد یعنی قطب الارشاد
یا خلیفه وی تا نتایج آن بظهور آید شیخ ما رح میفرمودند از مقلد و کامل کار بر نیاید کامل مکمل
وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ و بدرستی که همه مسجدها یا همه زمینها یا همه اعضا که بآن سجده کرده

کرده میشود مر خدای راست فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا پس مخوانید با خدای خود هیچ کس را
یعنی کافر مشوید و اخلاص ورزید مساجد جمع مسجد چون بفتح جیم باشد
یا بکسر جیم باشد جای سجده کردن چون مسجدها مر خدای تعالی راست
در وی بازرگانی مکنید و سخن دنیا مگوئید و در وی خصومت مکنید و
آواز بلند مکنید و در وی راه رو مسازید و جای باشیدن خود مسازید
و جز طاعت در وی چیزی دیگر مکنید بدانکه نگاه داشتن حرمت مسجد
از آداب دینست و مسجد فاضلترست از موضعها در آسمان و زمین
چنانکه در حدیث آمده است که رسول صلی الله علیه وسلم جبرئیل علیه
السلام را گفت سل ربک عن احب البقاع الیه لا علم بها قبلی فعرج جبرئیل
ثم نزل فقال یا محمد قال الله تعالی شر البقاع الاسواق وخیر البقاع
المساجد جبرئیل عم گفت که الله تعالی میفرماید که بدترین موضعها بازارها
ست و بهترین موضعها مسجدهاست در قنیة الفتاوی آورده است که
بهترین ذکر آنست که در بازار باشد یعنی بذکر خفیه در بازار مشغول
باشد که خرید و فروخت او را باز ندارد از ذکر الله تعالی در وقت خواجه ما
رحمة الله علیه در بازار بخارا ذاکران بسیار بودند روزی بدرویش صاحب
وقت در آمده شد در بازار بخارا گفت در شهرها و بکرد در خانقاه‌ها و
مسجدها این مقدار ذاکر نیست وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ و نیز هذا
عطف علی انه استمع فی اول السورة یعنی بگوی ای محمد وحی آمد بمن که بدرستی که
چون ایستاد بنده خدای تعالی یعنی محمد در قریه نخله و میخواند خدای تعالی را
یعنی نماز بامداد میگذارد و قرآن میخواند خدای تعالی را یاد میکرد کادوا

یکونون علیه لبدا خواستند بر او که باشند بر وی افتاده کانه
یعنی انبوهی و بر زبر یکدیگر افتند کان یعنی از دحام کردند و بر شنودن
قرآن رغبت نمودند و خواستند که بر یکدیگر افتند الضمیر فی انه لما
للشان یدعوه حال ای داعیا ایاه اللبد بالکسر جمع لبده و هی الجماعة
واللبد بضم اللام واحده قائم مقام الجمع والقراءة بهما و قیل
این آیه ابتدا اخبار است از حق تعالی چون بنده مؤمن یعنی محمد صلی
الله علیه و سلم پیغمبری را آشکارا کرد گفت لا اله الا الله وحده لا
شریک له و قرآن میخواند و خلق را بوحدانیت حق تعالی میخواند هستند
کافران که باشند هلاک کننده وی و گرد آمدند بر وی فاما خدای تعالی
وی را نصرت داد و نگاه داشت او را از شر ایشان و این مناسب تر است
بآیت آینده قل انما ادعوا ربی بگوی محمد بدرستی که میخوانم و بنده
گی میکنم پروردگار خود را ولا اشرک به احدا و انباز نمی آرم بخدای
خود هیچکس و هیچ چیزی را القراءة قل قال قل انی لا املک لکم ضرا و
لا رشدا بگوی محمد که من نتوانم که شما را زیانی برسانم و کفر و کافری
دهم شما را و یا راه راست دهم شما را در دست من نیست هیچ چیز از ینها
جز پیغام رسانیدن هر که بگرود بگیرد از عذاب خلاص شود هر که قبول نکند:
بعذاب مبتلا شود انفر کرد در رسانیدن قل انی لن یجیرنی من الله احد
بگوی محمد هرگز نرهاند مرا از عذاب حق تعالی پناه دهنده ولن اجد من دونه ملتحدا
و هرگز نیابم از غیر خدای تعالی پناه گاهی که بوی گریزم و نرهاند مرا از عذاب

خدای

خدای تعالی هیچکس الا بلاغا من الله و رسالاته مگر رسانیدن تبلیغ
بخلق و بیان کردن پیغامهای خدای تعالی این دو چیز مرا پناه باشد و
رهاننده از عذاب خدای تعالی و سبب عزت در دنیا و عقبی باین تقدیر
بلاغا بدل باشد از ملتحدا و رسالاته عطف بر بلاغا و روا باشد
استثنا باشد از لا املک لکم ضرا و باقی کلام معترضه باشد لکن الاول
اولی و بخاطر آید اولی ان یکون الا بمعنی غیره و یکون صفة ملتحدا انجب اهل
حق اینست که در رسانیدن حق بخلق تقصیر نکند و مدد و عزت
خود را در رسانیدن تشریع و بیان احکام داند مارا بتجربه معلوم
شده است که هر چند تبلیغ احکام شرع بر ظالمان و مبتدعان کرده
میشود ایشان را نیکی نمی آید و [illegible] دوست میشوند تا بیند الله تعالی الا بلاغا
۸ لکن
رهانیدن الملتحد پناه گاه الالتحاد پناه گرفتن و من یعص الله و رسوله
و هر که گناه کار شود بیفرمانی کند خدای تعالی را و رسول را فان له نار
جهنم بدرستی که وی را باشد آتش دوزخ خالدین فیها ابدا جاوید مانده
باشند در آتش دوزخ نیست یعنی هر که کافر شود و ایمان بخدای تعالی و رسول
وی نیارد در درد دوزخ باشد نعوذ بالله من ذلک مراد از عصیان اینجا
کفر است من شرط فلذا جزم یعص و حذف الیاء فانه جزاء و وحد الضمیر فی له
نظرا الی اللفظ من و جمع خالدین نظرا الی معناه و هو حال مقدرة ای ثبت لهم
نار جهنم مقدرین الخلود علی انفسهم حتی اذا راوا ما یوعدون ای فمهلهم
الله تعالی یعنی الله تعالی مهلت داده است این کافران تا ببینند آنچه بیم داده میشوند

بآن یعنی ببینند فرستادۀ خدای تعالی در دنیا و عقبی فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ
عَدَدًا ابیش رسیدن که بدانید یا زود باشد که بدانید که کیست سست
یاری کننده وی و کیست کمتر شمار لشکر وی و این چنان بود که کافران
میگفتند که ای محمد کار تو بزرگ پیش گرفته و همه عالم بر تو دشمنند و ترا یاری
کننده نیست و لشکر نداری ما بر تو می ترسیم ازین دعوی پیغامبری باز گرد
تا ما ترا نصرت کنیم حق تعالی در جواب ایشان فرمود در آخرت نیز نماید
ایشان که مدد و یاری که رسید الضعف ... شده علی یعلمون
الاستفهام بعده ناصرا تمیز و کذا عددا من نسبة الجملة ای من اضعف
چون کافران گفتند که این کی خواهد بود که عذاب بیاید این آیت آمد
قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ بگو ای محمد من نمیدانم که نزدیکست انجه وعده
کرده میشود و بیم داده میشوید از حق تعالی یا دورست أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا
که پیدا کرده است الله تعالی عذاب را وقت معینی یعنی من نمیدانم یا من
خبر کرده نشده ام که دورست یا نزدیکست عَالِمُ الْغَيْبِ ای هو عالم الغیب
یعنی الله تعالی غیب میداند پس فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا پس دانا نگرداند
بر غیب خود هیچکس را إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ مگر کسی را که پسندد از پیغامبر
او را بر غیب دانا گرداند بوحی یا الهام یا بمشاهده اسباب یا بجواب صاحب
کشاف گفته است که درین آیت ابطال کرامات است مر اولیا را از بهر آنکه
آنکسانیکه کرامت را نسبت کرده میشود بایشان اگرچه پسندیده باشند اما
رسول نیستند و عبارته هذا و فی هذا ابطال الکرامات لان الذین مضاف

الیهم

لغیر ناصر وی
پروردگار باشد
چون چیرا اسم ...

الیهم وان کانوا اولیاء مرتضین فلیسوا برسل بدانکه معتزله کرامات
اولیا را منکرند و صاحب کشاف و امام فخر الدین رازی از
ایشانست و این فقیر میگوید که حق مذهب اهل سنت و جماعت
آنست که کرامات اولیا حق است چنانکه در کلام مجید مذکور
و این آیت دلالت نمیکند بر ابطال بر تقدیر تسلیم اگر دلالت
کند بر یکنوع اطلاع بر غیب دلالت کند نی بر جمیع بدانکه انکار اطلاع
بر غیب بر غیر رسول را انکار نص است قال الله تعالی وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ إِلَى
قوله إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ و مادر موسی علیه السلام
رسول مصطلح نبود و از وقت ولادت او تا نبوت بمدت مدید بوده است
و نیز انکار است دیدن بسیار چیزها را که از اصحاب و مشایخ کبار مرویست و ما
نیز بسیار چیزها را مشاهده کرده ایم از اولیا پس این آیت را تاویلی باشد و الله
اعلم این فقیر بخاطر میرسد که بطریق منع گوییم معتزله را که چرا نشاید که مراد
از غیب لوح محفوظ باشد چنانکه در سورۀ نون و القلم گفته است صاحب
کشاف فی قوله تعالی أَمْ عِندَهُمُ الْغَيْبُ ای اللوح و در سورۀ والنجم عندهم الغیب
ای اللوح یا معنی غیب وحی باشد بطریق معهود و این معنی مناسب ترست
یا چرا نشاید که از رسول مراد معنی لغوی باشد چنانکه معتزله میگویند
درین آیت وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا قالوا المراد بالرسول العقل
علما علم فی الاصول و رویای صالحه قال النبی علیه السلام لم یبق من النبوة الا
الرؤیا الصالحة و قال النبی علیه السلام اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله تعالی

یعنی معتزله

و شنیدن
معتزله ...

وقيل الفراسة من غض بصره عن المحارم وامسك نفسه عن الشهوة
و عمر باطنه بدوام المراقبة وبعود الاكل الحلال لم يخطئ فراسته بنور الله تعالى
وقال النبي عليه السلام الرويا الصالحة جزء من ستة واربعين جزءا من
النبوة وفي الرويا اطلاع على الغيب وهركه اوليا را بشناسد كه اهل نجات
اهل سنت گفته اند خوش است اگر محبت ایشان باشد خوش صحبت ایشان
یافته باشد در مرده با نفاس شریف ایشان زنده شده باشد انکار ایشان
نکند نظم هر که اسرار قبول و قبر اولیا: مرده را زانفاس ایشان جنبش بنما: جانی مرده اندر
گور تن: بر جهد زاواز شان اندر کفن: فانه يسلك من بين يديه که خدای تعالی بسپارد در پی
آرد من بين يديه ومن خلفه رصدا از پس پیغمبر و از پیش آن پیغمبر نگاهبانان
یعنی فرشتگان را میفرستد تا نگاه دارند آن بنده را در فرستاده شده را
به پیغامبری تا ابلیس علیه اللعنة و دیوان او را از راه نزنند چون خدای تعالی وحی
فرستادی ذکر داکرد آن پیغامبران فرشتگان را میفرستاد تا نگاه دارندان بنده
فرستاده شده را به پیغامبری نگاه داشتندی چون ابلیس خود بصورت فرشته
ساختی وبیامدی پیش آن فرشتگان او را خبر کردندی که این ابلیس است که
می آید داد اولیا الله محفوظان خدای تعالی باشند رباعی زانجا که کمال جاه جانان
ماست: عالم همه در پناه جانانه ماست: ما را چه ازان که عالمی خصم شوند: پیشی
پیش شه جانانه ماست: اولیا علما باشند وایشان نصیب تمامی دارند
از ولایت نبی متبوع ایشان قال النبي عليه السلام علماء امتي كانبياء بني
اسرائيل وقال النبي عليه السلام الشيخ في قومه كالنبي في امته اولیاء الله از نهایت

عصمت

اولیا الله میباید که اول علما باشند

نیست

[illegible]

نیست پرتر گند از عرش و کرسی تا خلا مصراع پالکان مقعد صدق صفات الله جعلنا
منهم و از رفقاه متابعتهم ومحبتهم وصحبتهم ليعلم تا بداند خدای تعالی در حال
چنانکه میداند است در ماضی و میداند در استقبال ای قبل ذلک انه قد بلغوا
الخبر اکه رسانیدند پیغامبران رسالات ربهم پیغامهای خدای تعالی را بتقصیر
نکردند و قيل تا بیان کند خدای تعالی تا بدانند که رسول رسانند فرشتگان پیغامهای
خدای تعالی را واحاط بما لديهم و فرا رسیده است علم خدای تعالی با آنچه نزد ایشانست که
بتبلیغ رسالات کردند بی تقصیر و تغییر و تبدیل واحصى كل شىء عددا و دانسته است
الله تعالی شمار همه چیزها را و قطرهای باران را و ریگ بیابان را و کفک دریاها را
اول بنده کان را نصیحت اینست که باادب باشد و از مخالفت حضرت پروردگار
عالم پرهیز باشد تا که بقهر الهی هلاک نشود اللهم احفظنا من قهرك وغضبك يا رحيم

سورة المزمل

بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها المزمل ای مرد جامه
بخود پیچیده و قیل ای آراسته بلباس پیغامبری قم الليل برخیز در شب را زنده
دار و نماز کن و قرآن بخوان و ذکر کن الا قليلا مگر اندکی از شب که آن اندک
نصفه نیم شب باشد او انقص منه یا کم از نیم شب قليلا اندکی که آن سه یک شب
باشد او زد عليه یا زیاده کن بر نیمه شب یا مقدار چهار دانگ او را اختیار کردند
و در بیه که بیدار باشد نصف را از شب که سه دانگ باشد یا کمتر از نصف که دو
دانگ باشد یا زیادت بر وی که چهار دانگ باشد سبب نزول این آیات این بود که
چون وحی آمد ترسید رسول علیه السلام که دیوانه شود و گفت زملونی یعنی در جامه
بپیچید مرا جامه بخود پیچید جبرئیل علیه السلام بیامد گفت یا ایها المزمل مزمل در اصل

متزمل بوده است تا بزبدل کرده شد و ادعام کرده شد امتزمل شد و تشدید الیل ظرفه نم نصف بدل منه چون این آیت آمد مصطفی صلی الله علیه وسلم با یاران بیدار میبودند و همه شب نماز بیداری داشتند و نماز میکردند از ترس آنکه بیفرمانی نشود در فرمان حق تعالی تا آنکه پایهای مبارک رسول علیه السلام و یاران ایشان ورم کرد و رنگهای روی ایشان بگشت و متغیر شد حق سبحانه وتعالی این حکم را از ایشان برداشت و پنج وقت نماز فرض کردانید و در حدیث آمده است که هرکه نماز خفتن و نماز بامداد بجماعت گذارد ثواب آنکس که همه شب بیدار بوده باشد و نماز گذارده باشد و قرآن خوانده یا شنیده یا ذکر گفته باشد بیابد بدانکه بیک قول نماز شب یکسال فرض بود و بقول دیگر تا ده سال فرض بود و بر رسول الله تا آخر عمر بیک قول فرض بود نماز شب و بقول دیگر نفل بود و نزد اهل سلوک شب بیدار بوده و دوازده رکعت نماز در شب گذاردن مستحب است از آن سر شب یا از نیم شب و در نماز شب گذاردن فضایل بسیار دارد چنانکه در احادیث آمده است باشد که خدای تعالی همه مومنان را توفیق دهد ان شاء الله تعالی و رتل القرآن ترتیلا و آهسته بخوان قرآن را یعنی باداء حروف و نگاهداشت وقوف الترتیل آهسته و کشاده خواندن و در حدیث آمده است که قاری را خواننده را در روز قیامت گفته شود که در بهشت در آی و قرآن میخوان چنانکه در دنیا خواندی آهسته و بدرجهای میرو که آخرین درجه تو بشمار هر آیت باشد که بر خواندی عبد الله بن عباس رضی الله عنهما گفته که قرآن را باهستگی بخوانند و زود زود نخوانند چنانکه شعر را میگویند باشد

در موضع

در موضع عجایب و دلیلها حرکت دهید یعنی بوعده و وعید متحرک سازید قصد شما این نباشد که زود بخوانید و تمام سازید و این فقیر میگوید که چون در بلده فاخره بخارا در آمدم و از شهر هرات آمده بودم در رمضان نزدیکست در منزل فتح آباد در آمدم و در مقابل قبر حضرت شیخ سیف الدین باخرزی حجره بود در آن حجره بودم شبی بخاطرم گذشت که بکدام از عملها بیشتر مشغول نمایم حضرت مصطفی علیه السلام را بخواب دیدم که قرآن میخوانند آهسته آهسته بخاطر خواب آمد که آیا چرا آهسته میخوانده باشند باز هم در خواب آمد که و رتل القرآن ترتیلا در حق واقع شده بود با این اشارت بقرآن تفسیر قاضی بیضاوی تمام نموده شده بود این رویای صالح در سنه اثنین وثمانین وسبعمائه و بسبب اشارات و اشتغال بتفسیر فوائد قاضی بسیار حاصل و معانی قرآن ببرکت اشارات مصطفویه علی افضل الصلوات واکمل التحیات ضبط شد و هم در این اوقات حضرت شیخ عالم ربانی شیخ سیف الدین رحمه الله در خواب دیدم که مرا میگفت بگوی لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر الحمد لله رب العلمین انا سنلقی علیک قولا ثقیلا بدرستی که می اندازیم ما بر تو گفتار گرانمایه یعنی وحی میفرستیم بر تو کتاب بزرگ عزیز را یا کتابیکه در وی حکمهای بزرگست و گرانست بر کافران و منافقان یا کتابیکه در وی معانی و حقایق و دقایق بسیار است و سبک دل معنی نیست یعنی که در شب بیدار باش و در تکرار قرآن و در رسانیدن فرمان حکم حضرت

ربانی غشیا با که ما ترا بکار بزرگ رسانیدیم و به پیغمبری و عزت و سروری
مشرف گردانیدیم واین در اول نبوت بود نصیب بدین صادق اینست که شب بیداری
را شعار خود سازد و بخواندن قرآن بسیار مشغول باشد تا شایسته بار
گران ولایت و ارشاد گردد بار درین بارگاه بمقدار رست و از عزیزان نقلست که
میگفتند که هرگاه سه دل جمع شود کار بنده برآید دل شب و دل قرآن و دل
بنده مؤمن و دل قرآن بس است ان ناشئة اللیل بدرستیکه برخواستن در
شب از خواب هی اشد وطاء سخت ترست بر نماز کنند از جهت استادن
او طی کف پا بر زمین نهادن یعنی استادن در شب نماز گذاردن بعد از خواب
سخت ترست از نماز در روز و اقوم قیلا خوانی معنی آنست که نماز در شب
موافق ترست یعنی دل با گوش و چشم با زبان موافق ترست در نماز شب
از نماز روز چون در شب خلوت دراز شد و شغل نماند حاصل آنکه در
نماز شب حضور دل بیشترست از نماز بیت تو و دوستر دل نگاه دارای مؤدب
دل قرآن دل ناشئة و اقوم قیلا در استست از جهت گفتار قرآن
یعنی قرآن خواندن در نماز شب بحضور دل نزدیکترست و اسرار
خواندن در شب بیشتر حاصل میشود و قیل ناشئة اللیل ساعتهای
و قیل تن خیزنده بشب فعلی الاول ناشئة کالعافیة و علی الثانی اسم فاعل
من نشأ الصالحة اذا ظهرت درین آیت اشارت بفضیلت نماز
شب است چنانکه در حدیث آمده است که علیکم بقیام اللیل فانه آداب
الصالحین قبلکم و قربة الی ربکم و مکفرة للسیئات و المنهاة عن الاثم در

نماز

نماز شب احادیث بسیار واقع شده است ان لک فی النهار سبحا طویلا
بدرستیکه ترا ای محمد در روز آمد شد نیست دراز و مشغولی
نفس در کارها نیست بسیار چون تعلیم شرایع و احکام اسلام و
جهاد و غیر آن پس در شب بیدار باش و بخوان قرآن و راز بگوی بحضرت
رحمن چون در روز فرصت بیشتر نداری در شب عبادت کن نهان و درین
آیت اشارتست که محل راز نماز شب است عاشر تعجیر در روز در شب باید خواست
شبها نخورم اندیشه عاشق که غم خوارتم : اینجا و آنجهان یارت منم : چند روز بر کجا
خواهی بروی باز گشت آخر کارت منم : بر سر بازار حلک کاینات : اولی آخر خریدارت منم
گر نداری روز تو پروای ما : شب بیا یار شب تارت منم : و در حدیث آمده است
از صحاح سبعه که انه قال النبی علیه السلام ینزل ربنا تبارک و تعالی کل لیلة
الی السماء الدنیا حین یبقی ثلث اللیل الآخر یقول من یدعونی فاستجیب له و من
یسألنی فاعطیه و من یستغفرنی فاغفر له حتی یطلع الفجر و قال النبی علیه السلام
ان فی اللیل ساعة لا یوافقها رجل مسلم یسأل الله تعالی خیرا من الدنیا والآخرة
الا اعطاه و ذلک فی کل لیلة من المصابیح شیخ جنید رحمه الله را در خواب
دیده شد پرسید که حال چیست جواب گفت شاهت العبادات و فنیت
الاشارات وما نفعنا الا رکعات رکعناها فی جوف اللیل یعنی فایده نکرد مارا
تعریفات و تصنیفات در تصوف و فایده کرد مارا چند رکعت نماز که در شب
گذاردیم و قیل در روز دو وقت قیلولة است پس در روز راحت بگیر تا شب بیدار
باشی فعلی هذا الشیخ النوم و علی الاول الشیخ السیر اعادوا الاقبال و الادبار

فی الامور و منه المسامحة فی المأمولات فیها اصطلح ابا اقبال داد بار یکی از اکابر گفته اند
که هرگیز منا در سفر و حضر قبله را نما ندم تا شب مبادا بر قدم بود در نقل حبشی
امده است که حضرت سید ما صلی الله علیه و سلم همه کارهای خانه خود بر روز
کردی از بهر آنکه آیت بیان کرده شد که ترا نیز در روز کارها بسیار است
نقلست از صحابه که گفت رسول علیه السلام در خانه بی بی عایشه رضی الله عنها
در آمد و دید که عایشه نان می پزد گفت ای عایشه پاره ده مرا پاره خمیر گرفت
دیگ نان ساخت و عایشه رضی الله عنها در تنور بست هم نانها پخت و آن
نانکه رسول علیه السلام ساخته بود نه پخت عایشه رضی الله عنها گفت
یا رسول الله همه نانها پخت و آن نان شما همچنان خمیر مانده است رسول علیه السلام
گفت ای عایشه از بهر آنکه دست من با در سیده است آتش باد کار نمی تواند کرد
امید میداریم که ما را از دوستی حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم از آتش دوزخ
نگاه دارد بمنه و کماله کرمه وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار خود را
وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا و ببر از خلق ببری بریدنی بزرگ یعنی جز دوستی او در دل
خود هیچ دوستی دیگر مدار بیت ز غیرت خانه دل زغیرت کرده ام خالی که غیرت را
درین خلوت سرا بودن نمی شاید تا در نزد همه داری آتش هر گیز نشود حقیقت
وقت تو خوش گار خواهی خط بعالم درکش کاندر یکدل دو دوستی ناید خوش
و این معنی را صوفی نفی ما سوی الله گویند و این معنی بکثرت ذکر حاصل میشود
بعنایت ازلیه و خدمت شیخ کامل مکمل بخطی عنایات حق خاصان حق
گر ملک باشد سیاهست ورق و بیک نظر مبارک شیخ که محبوب حق و مجذوب مطلق باشد

چندان تصفیه و تحلیه ظاهر و باطن حاصل آید که بانواع عبادات ظاهره و باطنه
نیاید بیت آنکه پرهیز و دید یکنظر از شیخ دین طعنه زند بر صد جنید و یکنظر شمس
الدین برده به سنجر کند بر حلبه حضرت خواجه ما رحمه الله میگفتند ما فضلیانیم
ما را حق تعالی بفضل خود قبول کرده است و این بیت را میخواندند که بیت از کنه
در پیر بر دم قبول لا فعله او را چه حاجت آید بهزار حیله مصطفی صلی الله علیه و
سلم میفرماید دشمن مردم درویش مردم توانگر و دشمن مردم نادان مردم
دانا و دشمن مردم بد کار مردم نیکو کار بحقیقت هر کیز به نشنو نظم بشنوید
بشنوید اکنون صفات حاسدان عابدان بر ترین دو نیان عابدان افسانه
شیطان شنیدند حاسدان فتنه جو جاهلند و کر کسی علم نه بینند باعمل نام او
قلاب گویند دغل حاسدان کان شخص را ابتر سخن کار حق هست اهل کیش را مکث
کرو بجنبانند ببادی بقین چون گیاه پای بسته بر زمین سعی آری از آتش را راه
بین تیک ازدی رد کنند بر عمل کین حیلها پیش آورند از چار سو دام
اندازند بگیرانند در او گر فتند در دام شان فهو المراد فعل بد شان تیز شر کیست
فساد گر بدام شان نشد مرد خدا زرد و هند آورند صد دغا تا شناعتها
کنند صد بدی تیر ها دشورهای یکجوی قصد جان او کنند از احمق کین چرا
باید که باشد متیع از حسد در راه او جاهی کشد عاقبت در جاه هم ایشان فتند
این عداوت در میان همه هست از دروهٔ شان چون درخت رسته پیشه ها ماند ابها
سمارحمان این عداوت بوده است اندر جهان فتنها کردند حسد گونه حیله
این عوام خلق جاه دو غل اللهم در تمامی جز با نکه ما یلیق بکرمک قبل و تبدل

مکان یتبتل لوه الیه یتبتل نفسک تبتیلا رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ای وهو رب
المشرق والمغرب وویست آفریدکار جای برآمدن آفتاب وجای فرو شدن
او لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ خدای بجز وی فَاتَّخِذْهُ وَکِیلًا پس بکیر او
را کارساز خود یعنی کارهای خود را باو کذار والقراة برفع الباء
خبر مبتدا محذوف وبکسر بدل من ربک فی قوله تعالی واذکر اسم ربک
وکیل باید که دانا باشد وتوانا باشد تا کارها وکذارند واین دو
حقیقت جز پروردکار جل جلاله نیست بدانکه اول این سوره تا
این جا اشارت بمقامات سلوک است اول خلوت در شب بعده اشتغال
بقراءة قرآن وذکر رحمن بعده نفی ما سوی بعده توکل بخالق زمین
وآسمانها باز اشارت بمقام اعلی که آن صبر است در بلا وجفای اعدا ودیدن
از ایشان اگرچه باشند خویشان پس کفت جل جلاله وَاصْبِرْ عَلٰی مَا یَقُولُونَ
وصبر کن ای محمد برانچه میکویند ترا کافران مکه شاعر وساحر و
مجنون ودوست مای وما ترا نکاه میداریم چونکه ما را وکیل کرفته
وکار بما کذاشته غم مخور اگر همه عالم بتو خصم شوند ترا چه باک از ان
بیت زانجا که جمال جاه جانانه ماست ؛ عالم همه در پناه جانانه ماست
مارا چه از انکه عالمی خصم شوند ؛ پشت پس ما سپاه جانانه ماست ؛ وَاهْجُرْهُمْ
هَجْرًا جَمِیلًا ودور شو از ایشان ببرین دور نیکو یعنی تعرض بجواب ایشان
مکن وبجنک با ایشان مشغول مکرد واین آیت بآیت سیف که وَاقْتُلُوا
الْمُشْرِکِینَ است منسوخ است نعیب در دو بشی است که از منکران

تحمل

بکشم ؛
تحمل کند وبار ملامت بکشد تا عاقبت یابد رباعی در عشق تو ام بار ملامت بکشم
در باز بکنم این عهد غرامت بکشم ؛ کر جرو فا کنند جفاهای ترا ؛ باری بکم از انکه
تا قیامت بکشم ؛ بر در مری این فقیر را درد نایافت پیدا شد وقبض بود
که هیچ در بین راه فیضی نمی رسید ودر بر فتی پیش شیخ تکاسلی میبود
ودر مسجد بدرسی مشغول می بودم متحیر شده در درد آمد وکاغذ پاره
بدست من داد ودر وی این بیت بود جَدّ جُهْدٌ در من پیدا شد حضرت
خواجه رحمه الله میکفتند که پنج ماه در بیابان بخارا متحیر بودم وقبض
عظیم داشتم در شهر بخارا در آمدم وکفتم که در را نمی کشاید بیا تا در
پیش مخلوق روم ودر خدمت کنم خواستم تا در پیش حاکم بخارا روم رسیدم
بر در مسجد بحکمه دیدم چیزی بدان در بحکمه نوشته اند کفتم حال من
هیچ است چون بخواندم این بیت نوشته بود بیت ای دوست بیا که ما ترا ایم
بیگانه شو که آشنا ایم ؛ فریاد از من صادر شد ودر وی در بیابان بخارا
نهادم وقبض عظیم پیدا شد تا پنج شبانه روز بداشت سبحانه من تجلی
مرة للحیاة بالقبض والانفصال ومرة بالبسط والوصال بیت هم رد بتو
خوش هم موی تو خوش هم بیخ زلف هم تفات هم شیوه خوش هم میوه خوش هم جور
خوش هم جفا ؛ وَذَرْنِی وَالْمُکَذِّبِینَ یعنی مع المکذبین یعنی بکذار مرا با این
کافران که تدارک کوه میدارند اُولِی النَّعْمَةِ اولو مراد انه خداوندان مال
اولات زنان خداوندان واوست ودر مصحف امام نوشته اند این
صورت اولی نعمة واولات احمال در دو موضع در سوره طلاق یا با ایشان

ونعمتها اند یعنی توانگرانند این آیت برای خاطر مصطفی صلی الله علیه و سلم
آمد ولکن بعنی یحتمل ان یکون مفعول معه و یحتمل مفعول به ومهلهم
قلیلا و مهلت ده ایشان را اندکی یعنی تا قیامت وقت مردن ایشان و آن
اندک بود و این در حق کلانتران قریش بود که در جنگ بدر کشته شده
بودند النعمة بالفتح التنعم وبالکسر المال والغناء وبالضم المسرة شاد شدن
و نیز بیان کرد عذاب ایشان را در قیامت که چگونه خواهد بود گفت جل وعلا
ان لدینا انکالا بدرستی که نزد ما ست در روز قیامت از برای کافران بندها
و غلهای گران وجحیما و آتش سوزان وطعاما ذا غصة و خوردنی گلو
گیران خار زقوم ست و ضریع و غسلین ست وعذابا الیما و شکنجه دردناک
و آتش دوزخ ست نعوذ بالله من ذلک در حدیث آمده است که چون
خوردنی بخورند در میان در گلوی ایشان سخت شود و بماند صد
سال که نه بر آید و نه فرو رود چون مصطفی صلی الله علیه و سلم این آیت
بخواند بی هوش شد امام حسن بصری رضی الله عنه روزه میداشت
چون نماز شام شدی پیش او طعام آوردندی این آیت بخاطر او آمدی
تا سه روز شب طعام نخوردی چون شب چهارم شدی باز همین بخاطرش
آمد گفت طعام بردارید و گریستن آغاز کرد و فرزندان او برفتند ثابت
بنانی را و غیر او را خبردار کردند ایشان بیامدند بسیار الحاح کردند تا شربت
آبی بخورد و اشارت بلند و نیز غل گران والانکال جماعة الغصة گرفتن طعام
در گلو و نیز گلوگیر یوم ترجف الارض والجبال بدرستی که این کافران

نزد ما

نزد ما بندهاست و غلها و عذابها ست در روزی که بجنبد زمین و
کوهها از برای سختی آن روز باشد که قیامت ست وکانت الجبال کثیبا
مهیلا و باشند در آن روز کوهها چون ریگ فرو ریخته المهیل فرو ریختن
یوم ظرف لما فی لدینا من معنی الفعل ای ثبت ذلک العذاب والنکال یوم ترجف
الایة انا ارسلنا الیکم رسولا شاهدا علیکم بدرستی که ما فرستادیم
بسوی شما ای اهل مکه پیغامبری بزرگ یعنی محمد را علیه السلام گواه راست در
قیامت کما ارسلنا الی فرعون رسولا چنانکه فرستادیم بسوی فرعون
پیغامبری یعنی موسی علیه السلام را فعصی فرعون الرسول پس فرمان نا کرد
کرد و سرکش شد فرعون آن رسول را فاخذناه اخذا وبیلا پس گرفتیم ما
فرعون را گرفتنی سخت الوبیل گران و ناگوارنده یعنی ما که او را و لشکرش را
در آب دریا غرق کردیم و پیغامبر خود را یاری دادیم پس ای اهل مکه اگر شما
ایمان نیارید شما را نیز عذاب کنیم در دنیا و آخرت نصیب نوابست که بی روی
پیغامبر خود کنید و تمامی بد عنها را کذارید و اگر چنانکه بعذاب ابدی مبتلا
شوی نعوذ بالله من ذلک فکیف تتقون پس چگونه پرهیزند از عذاب
قیامت و بکجا حصار شوند ان کفرتم اگر کافر شوید و ایمان نیارید یوما
روزی را که یجعل الولدان شیبا بگرداند کودکان را پیران و سفید سران
الشیب مفعول تتقون جمع الاشیب یوما ولیس مفعول به تتقون ولیس ظرف
لکفرتم ای ان متم علی الکفر فی الدنیا فکیف تتقون فی یوم القیامة
من العذاب یعنی غمهای بی شمار و اندوه بسیار باشد در قیامت

تا غایتی که کودکان از ترس آن پیر شوند و این بر حقیقت باشد
یا بر سبیل مجاز یعنی کردند کنایت باشد از بسیاری عذاب و
اندوه و درد و گفته شده است در حدیث آمده است که فرمان
شود مر آدم را که از فرزندان خود دوزخی را از بهشتی و بهشتی
را از دوزخی جدا کن دوزخی را بدوزخ فرست و بهشتی را به بهشت
فرست آدم علیه السلام گوید الهی از همه ایشان چند بدوزخ فرستم و چند
به بهشت فرمان آید که از هزار یکی به بهشت فرست و باقی را بدوزخ
فرست آنوقت طفلان پیر گردند و مردم همچون مستان بیخبر
باشند صحابه گفتند یا رسول الله حال ما چه باشد رسول علیه السلام
گفت امید میدارم که از هزار یکی شما مؤمنان باشید و باقی یاجوج و
ماجوج باشند و امید میدارم که نیمه اهل بهشت شما باشید
صحابها شادمان شدند و تکبیر گفتند مرحق تعالی را رسول علیه السلام
گفت شما یان همچون یک تار موی سفید باشید در پیشانی فراخ شاخ
سیاه و باقی همه کافران باشند در کشاف آورده است که شخصی شب
بخواب رفت سیاه موی بود و چون از خواب بیدار شد سفید موی
گشته بود از وی پرسیدند که چون بود ترا که اینچنین گشتی گفت
قیامت را در خواب دیدم و عذابهای مشاهده کردم ترسیدم
و از آن ترس پیر شدم و بقول بعضی این بچگان که پیر میشوند
حرام زادگان باشند و بقول بعضی فرزندان کافران باشند با نس

صفت

صفت دیگر قیامت کرد گفت جل جلاله السماء منفطر به آسمان شکافته
شود بآن روز یعنی از هیبت قیامت آسمان شکافت با وجود چنین
بزرگی ای فرزند آدم تو با وجود این ضعف فکر آخرت نداری دانی که
کار تو چه باشد در این روز کان وعده مفعولا هست وعده آن
روز یا وعده الله تعالی آمدنی روز مقرر کرده شد یعنی البته خواهد
بود شدنی ان هذه تذکرة بدرستی که این آیتها که درین سوره است
پند و وعظ و نصیحت است مر خلق را فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا پس
هر که خواهد که بگیرد بخدای خود راهی یعنی ایمان آرد علم و عمل ها صل
کند یعنی عمل صالح چون صحابه این آیتهای ترس شنودند در بندگی کردن
کوشیدن بسیار نمودند نا رنجور شدند حضرت ذو الجلال بر ایشان رحم کرد
و سبک کرد و گفت ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل
و نصفه و ثلثه و طائفة من الذین معک بدرستی که خدای تعالی
میداند که تو بر میخیزی بنماز کذاردن در کمتر از چهار دانگه
شب و نیمه شب و دو دانک شب بر میخیزند با تو بر جماعتی از مؤمنان که
با تو باشند امام عاصم و حمزه و کسائی و ابن کثیر و نصفه و ثلثه بنصب
خوانده اند عطف علی ادنی و هو منصوب تقدیرا ظرفا لتقوم و باقی
دیگر بجر خوانده اند نصفه و ثلثه معنی اند عطفا علی ثلثی اللیل و الله
یقدر اللیل و النهار خدای تعالی اندازه میکند شب را و روز را علم
ان لن تحصوه دانست که شما نتوانید بیدار داشتن در شب

در حدیث آمده است که ... بهشتی در روی ... شاخ سیاه پیدا میشود بهشتی را در سر ... گویا که در ریش سیاه سفید غالط باشد گرفتن آب ...

فَتَابَ عَلَيْكُمْ بس باز كردانيد شمارا بر آسان تر يعنى برداشت رنج را از شما
يعنى فرض بوده قيام شب در كرد از شما چون آيت قم الليل آمد مصطفى
صلى الله عليه وسلم و ياران بيدار ميبودند چندانكه پايهاى مبارك ايشان
ورم كرد و رنگهاى زردى ايشان بگشت حق تعالى فرض بوده قيام شب را از
ايشان برداشت و فرمود جل جلاله فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ پس بخوانيد
آنچه آسان تر شماست از قرآن در نماز شب بقول ديگر در نمازها بعد
بيان كرد حكمت را منسوخ كرد فرضيت نماز شب را و گفت جل جلاله عَلِمَ أَنْ
سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى خداى تعالى دانست بدرستى كه باشند از شما بيماران
وان مخففه از مثقله است و اسم وى ضمير شان محذوف است وَآخَرُونَ
يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ و ديگران باشند از شما كه ميروند در زمين
يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ ميجويند از زياده شدن نعمت خداى تعالى و بيازرگانى
ميروند و سودى طلبند تا مصلحت زندگانى خود كنند پس ايشان در سفر
نماز شب نتوانند كرد از براى اين معنى فرض بود تا قيام شب منسوخ كرد يَضْرِبُونَ
فِي الْأَرْضِ رفت در زمين وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و ديگران باشند
كه ميروند در زمين از براى جنگ كافران اگر نماز شب را با ايشان فرض كرديم
بر ايشان دشوار شود فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ پس بخوانيد آنچه آسان
شود بر شما از قرآن در نماز شب مفسر گفته اند اين در اول اسلام بود
پس منسوخ شد به پنج وقت نماز در اين آيت دليل است كه كسب حلال
بيازرگانى كه بمنزلة جهاد است چونا هر دو حق سبحانه معا جمع كرد وَأَقِيمُوا

الصلوه

الصَّلَوٰةَ و برپا داريد شما نماز را يعنى بگذاريد پنج وقت نماز و ترك نكنيد
وَآتُوا الزَّكَوٰةَ و بدهيد زكوة مال را وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا و وام
دهيد خداى تعالى را وام دادنى نيكو يعنى صدقه بدهيد باخلاص و فرض گفت
صدقه را تا بنده حريص باشد بدادن صدقه و اميدوار باشد بيافتن
ثواب خداوند و حال عجب حالى كه همه عالم ملك و ملك او و از براى بنده كان
فقير خود وام ميطلبد بيت اشيا را يك يك همين ره بر زنند خلق مفلس گرچه پيمبر شند
بر در دلهاى مردم هر زمان نعرهاى اقرضوا الله زنند وَمَا تُقَدِّمُوا
لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ هرچه پيش فرستيد از براى خود از نيكى و طاعت تَجِدُوهُ
عِنْدَ اللَّهِ بيابيد آنرا نزد خداى تعالى در بهشت ثواب آنرا بشما رسانند هُوَ
خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا و اين پيش فرستاده نيكى بهتر است شمارا از بجا كرده
و مال را از براى ميراث خوار گذاشتن و بزرگتر است از روى مزد يعنى
مال كه صدقه كنى ترا بهتر و ثواب او بزرگتر از آن مال كه بگذارى هو ضمير الفصل
اجرا مفعول ثانى لتجدوا و الاول الهاء و كذا الا اعظم اجرا تميز وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ
و آمرزش خواهيد خداى تعالى را إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بدرستى كه خداى
تعالى نيك آمرزنده گناهانست و نيك بخشاينده بدكردار ان نصيب در و پيش اينست كه
نوميد نباشد هرچند گناه دارد كه كرم و لطف خداوند بسيار است در خوف بنده كه
گفت غفور من گناهانت را بيامرزم و رحيم و رحمت مر ترا شامل سازم سه بار ارم بهيچ گونه
نوشته راه يعنى لا تقنطوا من رحمة الله اللهم لا تجعلنا محرومين من وجهك

سورة المدثر وهى خمسون آية بسم الله الرحمن الرحيم

یا ایها المدثر ای مرد جامه در سر کشیده قم فانذر برخیز و بیم ده و بترسان خلق
را از عذاب حق تعالی الاصل المتدثر [illegible] و بقول بعضی مفسران این اول سوره بود که
وحی آمد و آنچنان بود که رسول علیه السلام پیش از وحی بکوه حرا رفتی و در آن
جا غاری بود عادتی بودی چون توشه نماندی بیامدی و توشه بردی تا
روزی آوازی شنود که یا محمد در هوا نظر کن نظر کردم تختی دیدم از زر
در آن تخت شخصی نشسته و میگوید انا جبرئیل وانت محمد رسول الله ترسیدم
از دو بخانه آمد و گفت ای خدیجه می ترسم که دیوانه شوم خدیجه
گفت ای محمد مترس که تو هرگز دیوانه نشوی از آنکه همیشه راست میگوئی و مهمان را
نیکو میداری و خویشان را نیکوئی میکنی گفت بر سر من آب ریز آب ریختند جامه
بر سر کشید و سر نهاد جبرئیل بیامد و این آیت را بیاورد که یا ایها
المدثر قم فانذر وربک فکبر و پروردگار خود را بزرگی کن به بندگی
وثیابک فطهر و جامهای خود را پاک کن و قیل تن خود را پاک کن و قیل دل
خود را پاک کن از کبر و معصیت و محبت دنیا تا حلاوت طاعت یابی والرجز فاهجر
و از عذاب ببر و قیل از بتان و قیل از شرک و قیل از جمله گناهان الرجز
بالضم بالکسر النجاسة المهجر [illegible] ولا تمنن تستکثر چیزی مده
بکسی که بیشتر بازستانی و این حکم خاصه مصطفی صلی الله علیه وسلم است و اما
امت را رواست چون او مخصوص بود بمکارم اخلاق و قیل منت منه بالطاعة یعنی
تعالی و به بسیار هر چند که طاعت داری و لیکن شکر اندکی از نعمتهای او را بجای نتوانی
آورد بیت شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو [illegible] قرار نتوانم کرد احسان ترا شمار

نتوانم کرد

نتوانم کرد گر بر تن من زبان شود هر موی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد وقیل عطا مده
که آن را بسیار داری و بر فقیران شمار کنی من بی شمار دادم چندین چیز
ولربک فاصبر و از برای پروردگار خود بس کن در طاعتها و بلاها
و محنتها و جفای کافران تا جزای ایشان بدهد و ترا یاری کند
فاذا نقر فی الناقور پس چون دمیده شود در صور فذلک یومئذ یوم
عسیر سختی باشد آن روز دشوار علی الکافرین غیر یسیر بر ناگروندگان
نه آسان باشد آن روز یعنی بر همه خلق دشوار باشد و بر کافران دشوارتر
رسول صلی الله علیه وسلم گفت که چگونه دل خوش بود که اسرافیل صور را
گرفته و گوش بر [illegible] آورده و گوش نهاده تا کی فرمان در رسد که بصور در
دمد صحابه گفتند یا رسول الله چه گویم گفت بگوئید حسبنا الله ونعم
الوکیل علی الله توکلنا یکی از اکابر امامت می کرد در نماز بامداد و ابن مسعود
[illegible] چون باین آیت رسید که فاذا نقر فی الناقور نعره بزد و جان بحق
تسلیم کرد النقر دمیدن الناقور صور ذرنی ومن خلقت وحیدا
بگذار مرا ای محمد با آنکس که آفریدم وی را که تنها بود یعنی او را مال و فرزند
نبود من آفریدم او را با من کسی شریک نبود در آفریدن او وحیدا حال من [illegible] والله اعلم
او المفعول وجعلت له مالا ممدودا او گردانیدم وی را مال بسیار زیاده شونده
بیازرگانی و کشاورزی و گله شتران و رمه گوسفندان و صد هزار درهم
دادیم وی را وبنین شهودا و وی را پسران حاضر یعنی که با او بودند در مکه که از
وی جدا نبودند و بیک قول سیزده پسر بودند و بقولی ده بکرده و بقول دیگر هفت

واین آیت در حق ولید بن مغیره بود لعنة الله بعد از بی مال وی کم شدن
گرفت تا هیچ نیست شد و نان از گدای خورد و پسران از گرسنگی بمردند و مهدت
له تمهیدا و گسترانیدیم یعنی بسیار بدیم نعمت دنیا را بر وی بسیار کردیم
ثم یطمع ان ازید باز طمع میکند که زیاده کنم کلا یعنی نیست که زیاده
کنم بلکه مال وی را کم کنم انه کان لایاتنا عنیدا بدرستیکه این کافر بود
مر دلایل ما را و حجت ما را و معجزات مصطفی صلی الله علیه وسلم را گردن کشی کرد نصیحت
دینست که انکار نکنی اهل حق را و اولیاء الله را و دشمنی نداری که بقهر الهی
هلاک شوی مثنوی بر هوای ناشسته رو بر جهی : بر ثریا ابر جیبی بر کنی : با دم شیران
تو بازی میکنی : با ملایک ترک تازی میکنی : قال النبی صلی الله علیه وسلم حکایه عن
الله جل جلاله من عادی لی ولیا فقد اذنته بالمحاربة عذاب و این دشمن
را بیان کرد گفت سارهقه صعودا هر آینه در رسانمش که خداوندم
عالم بکوه دشوار بر آمدن در دوزخ یعنی بفرمایمش تا بکوه آتش بر آید هفتاد
سال باید تا بر سر آن کوه برسد و باز فرشتگان بزنجیرها بر بندندش و از آن
جا بیندازندش بپایان همچنین عذاب وی را باشد نعوذ بالله من ذلک الصعود
کوهی از آتش سبب نزول این آیات آن بود که چون سوره حم تنزیل الکتاب من الله
العزیز العلیم غافر الذنب فرود آمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در مسجد حرام
در آمد کفار قریش نشسته بودند این سوره را بر ایشان بخواند ولید بن مغیره
نزدیک بود و گوش داشت بار دیگر بخواند ولید پلید برفت و در کافران مکه
گفت والله که من از محمد چیزی شنیدم که سخن آدمیان نیست و سخن پریان

نیست

نیست و آنرا حلاوت دیگرست که هیچ سخنی چنین حلاوت ندیدم و آن چیزیست
که هر روز بروز زیاده خواهد شد کافران گفتند که مگر ولید پلید میل کرده است
بدین محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که اگر وی مسلمان شود همه مکه مسلمان
خواهند شد چونکه او ریحانة القریش است یعنی مقبول ایشانست و ابو جهل لعین
نزدیک ولید پلید بیامد و گفت که شنیدم که بدعوت محمد و ابو بکر گردیده ای
وی را این سخن سخت آمد در پیش کافران رفت و گفت که محمد علیه السلام دیوانه
نیست و شاعر نیست و کاهن نیست و دروغگوی نیست این چیزها در وی
ندیدم پس فکر کرد و گفت که وی جادو است از بهر آنکه زن را از شوهر جدا
میکند و پسر را از پدر جدا میکند اینچنین کس جادو است همه کافران گفتند
راست میگوی پس این آیت آمد انه فکر بدرستیکه ولید پلید فکر اندیشه کرد
و قدر و اندازه کرد کلام محمد را در قرآن فقتل کیف قدر ثم قتل کیف قدر پس
لعنت کرده شده باد باز لعنت کرده شده باد ثم نظر ثم عبس و بسر ثم ادبر
و استکبر پس نگریست و ترش روی کرد و برتافت در مشغلی آورد از کراهیت و
عداوت پس روی بگردانید از ایمان و تکبر کرد و گردن کشی کرد از حق
تعالی فقال ان هذا الا سحر یوثر پس گفت نیست این قرآن مگر جادو که محمد از
کتب میگیرد و روایت میکند از یهود چون در عرب جادو بسیار ان هذا الا قول
البشر بدرستیکه نیست قرآن مگر سخن آدمی این ملعون اولاد داشت بزرگ قرار
فاما سبب جهد و سخن او برگشت نصیب تو اینست که از دشمنان اولیای حق یکسو
دور باشی و با ایشان صحبت نداری که شوی انکار ایشان تر از بان دارد قطعی

با بدان کم نشین که صحبت بد، گرچه پاکی ترا پلید کند، آفتاب بدان بزرگی را، ذره ابر نا
پدید کند، با صادقان و عاشقان خو کن که صحبت ایشان تا از ایشان شوی
بیت صحبت مردانت از مردان کند، ابر گریان باغ را خندان کند، با عاشقان
نشین و هم عاشقی گزین، با آنکه درد عشق ندارد مشو قرین، معنی کبیر است
فرمود المنکر کما تقول من الاسد از عذاب او یاد کرد حال ولید را سأصلیه
سقر مزد باشد که در آن روز ولید پلید را در دوزخ وما ادریک
ما سقر و تو چه دانی ای محمد که چیست دوزخ لا تبقی ولا تذر یعنی که رها نکند و
نماند این دوزخ از دوزخیان هیچگونه چیز را نه گوشت و نه پوست
و نه استخوان چون نماند باز پدید شود لواحة للبشر سیاه کنند و باشد
این دوزخ مردم دوزخیان را همچون شب تاریک و ناپدید شوند این است
دوزخ مراد میان را پدید بینند ... با سوزنده باشد هر پوست آدمی را
و شکننده باشد استخوانها را نبود با لکه من ذلک لواحة خبر مبتدا
محذوف ای لواحة للبشر علیها تسعة عشر بر آن دوزخ باشد نوزده
فرشته که زبانیه دوزخ گویند ایشان را و جاء فی الحدیث ان عیونهم کالبرق
الخاطف و اسنانهم کصیاصی البقر یخرج من السنة النار من افواههم چشمهای
ایشان همچون برق باشد و دندانهای ایشان همچون شاخهای فراخ گوشی و از
دندانهای ایشان آتش بیرون می آید بین منکبی احدهم مسیرة سنة میان دو کتف
ایشان یکساله راه باشد بجز دن اشعار رحم میکشند موی خود را بر
زمین نزعت منهم الرحمة از دلهای ایشان رحم را کشیده است یرفع احدهم

سبعین

سبعین الفا فیرمیهم حیث اراد من جهنم یکی از ایشان اندازه هفتاد هزار
کس را هر جا که خواهد در جهنم قوة الثقلین هر یکی از ایشان را قوه
همه آدمیان و همه پریان باشد چون این آیت آمد ابو جهل گفت با
کافران که محمد میگوید که زبانیه دوزخ نوزده اند شما با ایشان غلبه
نتوانید کرد کافری بود در میان ایشان بقوت او گفت من هفده کس
ایشان را بس باشم ده را بر پشت و هفت را بشکم دو دیگر را شما دانید
حق تعالی این آیت را فرستاد که وما جعلنا اصحاب النار الا ملئکة
و ما نگردانیده ایم دوزخبانان را مگر فرشتگان یکی فرشته بشما کافران کم
است که ملک الموت باشد روح همه را قبض میکند و نوزده فرشته چندان
قوت دهیم که شما کافران را در دوزخ برند هیچ عجب و غریب نباشد بدانکه
در تفسیر از عبد الله بن مسعود رضی عنهما روایت کرده است که بسم
الله الرحمن الرحیم نوزده حرفست هر که این نوزده حرف را یکبار بگوید
که بسم الله الرحمن الرحیم از نوزده فرشته عذاب خلاص یابد و حکمت
آنکه نوزده چراست بیان کرد و گفت جل جلاله وما جعلنا عدتهم
الا فتنة للذین کفروا و ما نگردانیدیم شمار زبانیه نوزده مگر
از برای عذاب کافران تا در شک افتند فاما مؤمنان ایمان آرند
با آنچه خلاق عالم فرموده است یا مگر از برای آزمودن مرایشان را که ایمان
نخواهند آورد اگر چه ما میدانستیم که ایشان ایمان نخواهند آورد
الفتن والفتنة والفتون آزمودن و سوختن و علا کردن باز بیان

فایده دیگر که گفت جل جلاله لِیَسْتَیْقِنَ الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتَابَ یعنی
یاد کردیم زبانیه را در قرآن تا یقین شوند اهل زبور واهل توریت
واهل انجیل را که قرآن کتاب آسمانی است ودرست است چونکه
کتاب ایشان نیز چنین بود وَیَزْدَادَ الَّذِینَ آمَنُوا إِیمَانًا وتا افزون کنند
عدد مخصوص که نوزده است مؤمنان را ایمان یعنی مر مؤمنان ایشان را زیاده
شود یا افزوده شوند از روی گرویدن الا نزد یا در زیاد کردن وافزودن
شدن اصلا الا نزد یادمن الاختصار وَلَا یَرْتَابَ الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتَابَ
وَالْمُؤْمِنُونَ وباز از برای تاکید را فرمود تا در شک نیفتند اهل کتاب ومؤمنان
در بودن قرآن ورسالت محمد وَلِیَقُولَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وتا بگویند
منافقان که در دلهای ایشان بیماری نفاق وشک است وَالْکَافِرُونَ مَاذَا
أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا وکافران چه خواست خدای تعالی باین شمرد عدد
که نوزده است ذکر وبیان وغرض ایشان انکار قرآن بود که کتاب الله
نیست مثلا تمیز لهذا او حال منه والمشار الیه ستان وفی ماذا وجهان احدهما
ان ماذا اسم واحد ای شیء اراد فهذا المفعول اراد والثانی ما بمعنی ای شیء
وذا بمعنی الذی ای شیء الذی اراده الله بهذا مثلا :
حال کونه مثلا او من جهت المثل کَذَلِکَ یُضِلُّ اللَّهُ مَنْ یَشَاءُ وَیَهْدِی
مَنْ یَشَاءُ همچنین فرو میگذارد در گمراهی خدای تعالی بعد از اختیار بنده هر کرا
خواهد راه راست می نماید آنرا که خواهد یعنی از اختیار وی چون ابو جهل
گفت لشکر خدای محمد بیست از این نیست آیت آمد وَمَا یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّکَ إِلَّا

هو

هُوَ وندانند لشکرها خدای تعالی را مگر ایشان وبکه خداوند عالم است
هر سبطی که یا رب فرشتگان آسمان را چند خواهد بود خطاب در هر سبطی که
دوازده سبط وهر سبطی بشمار ذرهای خاک زمین وَمَا هِیَ إِلَّا ذِکْرَی :
لِلْبَشَرِ نیست این صفت کرده وخبر کرده از این دوزخ مگر پند دهنده
مر آدمی را تا پند گیرد واز عذاب خلاص یابد وقیل نیست این دلایل
حجج وآیات قرآن مگر پند مر آدمیان را کَلَّا چنان نیست که کافران میگویند که :
قیامت ودوزخ نخواهد بود وَالْقَمَرِ وبحرمت ماه وَاللَّیْلِ إِذْ أَدْبَرَ وبحرمت
شب باز گردد کافران میگویند که قیامت ودوزخ نخواهد بود والقراءة
اذا ادبر وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ وبحرمت سپیده دم چونکه روشن شود انها
لَإِحْدَی الْکُبَرِ بدرستی که سقر هر اینه یکی از درکهای دوزخ است از
هفت درکات دوزخ ونام این هفت درکات جهنم لظی حطمه سقر سعیر جحیم
هاویه نعوذ بالله منهم الکبر جمع الکبری تانیث الاکبر وقیل بدرستیکه این
سقر یکی از بلاهای بزرگ است نَذِیرًا لِلْبَشَرِ در حالتی که ترساننده است
وقیل گردانید بیم ماخبر کردن را از سقر منذر یعنی بیم کننده مراد میان را
نذیرا حال او تمیز او مفعول جعلنا ای جعلنا لا ختیار نذیرا للبشر عذابا
لِمَنْ شَاءَ مِنْکُمْ أَنْ یَتَقَدَّمَ أَوْ یَتَأَخَّرَ بیم دهنده است مر کسی را که خواهد
که پیش رود به بهشت بطاعت یا پس رود از بهشت بمعصیت یعنی هر کس که واین
بطریق تهدید باشد کقوله تعالی فمن شاء فلیؤمن پس هر کس که خواهد

که بیشتر رود به بهشت جاودان پس ایمان دهد و من شاء فلیکفر هر کرا
خواهد پس برد از بهشت بمعصیت سزاوار عذاب و عقوبت دوزخ
کرد و کافر کرداند لمن شاء بدل باشد از للبشر کل نفس بما کسبت رهینة الا
اصحاب الیمین هر تنی کرو باشد در دوزخ با نچه کرده است در دنیا
مکر یاران دست راست یعنی بهشتیان که حق تعالی کناهان ایشان را بیامرزد
بکرم و فضل خود و ایشان را در دوزخ جاویدان نکذارد و قیل مکر
اطفال مومنان که ایشان کناه ندارند پس محبوس نباشند در دوزخ و در حدیث

اطفال

آمده است که در قیامت طفل را کویند که در بهشت در آی کوید الهی در
نیایم تا مادر و پدر مرا در نیابند و اما اطفال کافران خادمان اهل
بهشت باشند و قیل مراد از اصحاب یمین علما و اولیا اند و قیل اصحاب
یمین کسانی باشند که اعتماد بر عمل خود نکنند بلکه اعتماد بر فضل حق
سبحانه و تعالی کنند و خواجه ما رحمه الله میکفتند ما فضلیانیم ما را حق تعالی
بفضل خود قبول کرده است بیت از آنکه در هر برد معلول العلة از راه حاجت
آید رنج هر رحلة و این بیت را بسیار میخواندند و قیل هم الملئکة فعلی الاول
الاستثنا متصل الرهینة لیست بمونثة الرهن کرد کانه لانه فعیل
بمعنی المفعول فیستوی فیه المذکر والمونث کالشتیمة بمعنی الشتم کانه قیل
کل نفس بما کسبت رهن کالجریح وانما هی اسم بمعنی الرهن فی جنات باشند این اصحاب
یمین در بوستانها حال من اصحاب الیمین او من ضمیر فی یتسائلون عن
المجرمین در بهشت می پرسند اصحاب یمین از کناهکاران چون بینند

ایشان را

ایشان را در دوزخ ما سلککم فی سقر چه در آورد شما را در دوزخ این
سوال از برای توبیخ باشد یعنی سرزنش قالوا لم نک من المصلین و لم
نک نطعم المسکین الاصل جواب کویند دوزخیان که ما نبودیم در دنیا
نماز کننده و نبودیم طعام دهنده مسکین را لم نک الاصل لم نکن حذف
النون فاشاد و کنا نخوض مع الخائضین و بودیم ما در دنیا که در می
آمدیم در کارهای باطل با اهل باطل الخوض در آمدن در باطل و آنچه نباید
و کنا نکذب بیوم الدین حتی اتانا الیقین و می بودیم ما در دنیا که دروغ
می دانستیم آمدن قیامت را تا آمد ما را مرگ پس یقین شد ما را که روز قیامت
حق است دوزخیان و جباران جواب کفر بینند سبب در آمدن در دوزخ از یکی
آنکه نماز نمی کذاردند دیگر زکوة مال را بکدایان و طعام و صدقه نفل با ایشان
نمی دادند و دیگر آنکه با اهل باطل یار بودند دیگر آنکه قیامت را منکری بودند
نصیب تو این است که نماز را ترک نکنی و صدقه و طعام بفقیران بدهی و از ایشان
باز نداری و با اهل بدعت یار نشوی و با شیخان و با دانشمندان جاهل همراه نشوی
و با امرای ستمکار یار نشوی و امیر المومنین علی کرم الله وجهه روایت
کرده اند که کفت مراد از اصحاب یمین طفلان مومنان باشند که این طفلان
از کناهکاران پرسند که چه در آورد شما را در دوزخ ایشان کویند که ما
در دنیا نماز نمیکذاردیم و طعام بفقیران نمیدادیم و در باطلها شروع
میکردیم طفلان کویند که ما نیز نماز نمیکذاردیم و این همه نیز از ما در
وجود نمی آمد الا ما قیامت را اقرار بودیم و انکار نمیکردیم پس از جاهل

از تیغ ... چاه کرم
همکار پرهیز
کنید کر لرزان
باشید البته

دوزخیان خبر کرد و گفت جل جلاله فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ
پس سود ندهد مر این دوزخیان را شفاعت و درخواست شفاعت
کنندگان و خواهندگان و شفاعت کننده در آن روز پیغامبران
باشند و فرشتگان و شهیدان و عالمان و مومنان نیکوکار که گناه
کاران را شفاعت کنند مگر چهار گروه را بی نماز و بی زکوة و باطلان و دروغ
دارندگان روز قیامت را چنانکه در این آیت گذشت الشفاعة در
خواست کرده حضرت ذو الجلال بطریق کوم از احوال قیامت و کافران خبر کرد
ایشان قبول نکردند گفت جل جلاله علی طریق الاستبعاد فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ
مُعْرِضِينَ پس چه بوده است مر این کافران را که از قبول وعظ و قرآن و نصیحت
کردن سر در پیغامبر روی میگردانند گوییا که كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ
فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ گویا که این کافران میگریزند از قرآن و نصیحت و وعظ گویا
خرانند رمنده یا رمانیده که همچو خران وحشی که از شیر یا از تیراندازان
یا از صیادان میرمند میگریزند نصیب است که از واعظ حقانی نگریزند
الاستنفار بمعنی رمیدن و یا رمانیدن معرضین حال من الضمیر الظرف
تقدیره ای شیء ثبت لهم حال کونهم معرضین القراءة مستنفرة علی اسم
الفاعل او المفعول چون کافران گردن کشی کردند طلب کاری لایق ایشان نبود
کردند حق تعالی از آن خبر کرد و گفت جل جلاله بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ
يُؤْتَى صُحُفًا مُنَشَّرَةً یعنی چنانست که ایشان میخواهند و لیکن گردن
کشی میکنند و از حد بندگی قدم بیرون نهند و اقتراح کار بزرگ میکنند

الاقتراح

الاقتراح سخن خواستن و میخواهند که هر یکی از ایشان داده شوند
نامه باز کرده شده از حضرت باری تعالی بنام او و این دوزخیان
بود که کافران میگفتند ای محمد اگر تو از برای ما نامه بیاری که
آمرزد ما را ما ایمان آریم پس حق تعالی بیان کرد حال ایشان را
و گفت جل جلاله كَلَّا نه چنانست که ایشان میگویند بلکه اگر ما این
بکنیم ایشان ایمان نخواهند آورد از بهر آنکه ایشان یقین ندارند
قیامت را بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ نمی ترسند ایشان از عذاب آخرت
چونکه ایمان ندارند بآن كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ حقا که این قرآن کریم و فرقان عظیم
پند است همه خلق را و سحر و شعر نیست فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ پس هر که خواهد
حق سبحانه و تعالی او را برسد یاد کند و پند گیرد باین قرآن وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا
أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ و پند نگیرند ایشان بقرآن مگر بخواست حق سبحانه و تعالی یعنی
پند نتوانند گرفتن مگر بتوفیق خدای تعالی بعد چون از آن ذکر جواب او نیست
در جوابی دانکه ترا جواب است هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ و هست سزای
پرهیزگاری که از وی بترسید و از غیر او مترسید و هست سزای آمرزیدن
گناهان بندگان یعنی وی بیامرزد گناهان شما را و نه غیر وی هر که از وی
بترسد و از وی آمرزش خواهد او را بیامرزد اللهم اغفر لنا وارحمنا:
التقوی والمغفرة سورة القیامة بسم الله الرحمن الرحیم
لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ بدانکه بعضی میگویند که کلمه لا زاید است و معنی
این میشود که سوگند یاد میکنم بقیامت یعنی بحرمت روز قیامت و بعضی میگویند که

کلمهٔ لا زاید نیست و معنی وی چنان میشود که نیست چنانکه کافران
میگویند که زنده شدن در روز قیامت نخواهد بود سوگند یاد میکنم
بروز قیامت که زنده شدن حق است و در کواشی آورده است که لا اقسم
نیز از قراءة سبعه در کشاف آورده است که در مصحف امیر المؤمنین
عثمان رضی الله عنه لا اقسم نوشته شده است و نقل بروی لانا اقسم هر ابنه
من سوگند یاد میکنم بروز قیامت لانا مبتدا و اقسم خبره و اللام فی لانا
لام الابتدا و لا اقسم بالنفس اللوامة سوگند یاد میکنم بنفس مؤمن که
همیشه خود را ملامت میکند بر تقصیر در طاعتها اگر چه بیشتر کند و این قول
امام حسن بصری است رحمه الله و بقول دیگر همه نفسها در روز قیامت لوامه باشند
اما اگر طاعت کرده است چرا بیشتر نکرد و اگر معصیت کرده است چرا کرد و جواب قسم
مقدر است ای انکم مبعوثون هر اینه زنده شوید بعد از مردن و دلالت
میکند بر این مقدر قوله تعالی أیحسب الانسان آیا پندارد منکر آدمی قیامت
که أن لن نجمع عظامه هرگز گرد نخواهیم کرد استخوانهای او را بعد از مردن و متفرق
شدن استخوانهای او را بلی قادرین علی أن نسوی بنانه بلی نه چنانست که
آدمی پندارد که بلکه ما قادریم بر آنکه درست کنیم انگشتهای او را بعد از مردن چنانکه بود
در دنیا اگر چه خردتر و ضعیفتر انگشتها استخوانهای تن او باشد و نیز بلکه ما قادریم که
انگشتهای او را چیزی یکپاره بسازیم چنانکه از پای خر آفریدیم چندین حکمت در انگشتهای
او در تمامی جمع یابی قادر بر زنده گردانیدن نیز قادریم از برای آنکه زنده کردن ممکن است چون اول
ممکن بود و ممتنع نگردید چون هیچ ممکن ممتنع نمی گردد بلی قادرین هار من خمیر بچه بل یرید الانسان لیفجر امامه

بجانست

بجا نیست که این کافران میگویند و انکار قیامت میکنند و آمدن قیامت
حق است فاما این کافر میخواهد فسق و فساد کند در پیش خود یعنی دایما فسق
کند دایماً نیارند و آمدن قیامت را و جزای اعمال را منکر میباشند و
معصیت میکنند یسئل و بطریق مسخرگی میپرسند ایان یوم القیامة که
کی خواهد بود روز قیامت تا من گناه نکنم چونکه زنده شدن نخواهد
بود و هرچه میکنیم پرسش نخواهد بود نعوذ بالله من ذلک الاعتقاد و
قیل لیفجر ای لیکذب دروغ میدارد امامه آنچه در پیش وی است یعنی
قیامت و حساب و عذاب را منکر میشوند بسبب فاسقان باشند حالا که
میگویند بیا تا خود را خوش داریم در حالی که فردا خواهیم مردن معلوم نیست
که چه خواهد بود باین سخن کافر شوند چونکه انکار قرآن میکنند چون
انکار کردن آمدن قیامت را حق تعالی از نشانهای او و آمدن او خبر کرد و
گفت جل جلاله فإذا برق البصر القراءة بکسر الراء چون خیره شود و متحیر ماند
چشم و بفتح الراء برق یعنی بهن باز ماند چشم از ترس قیامت و خسف القمر و
و چون تاریک شود ماه و تمام نور او برود و خسوف گرفتن ماه و جمع
الشمس والقمر و چون گرد کرده شود آفتاب و ماه را و از مغرب برآورده
شوند یا گرد کرده شود که هر دو سیاه شوند چون دو کاو عقیر کشته شده
و جمع کرده یا هر دو را در یک برج جمع کرده شود تا از یکجا برآیند بخلاف آنکه
حالا برمی آیند یقول الانسان یومئذ أین المفر این کافر منکر قیامت
که کجاست جای گریختن از قیامت و بچه پناه گیرم از آن عذاب قیامت

حادثه قیامت
آمده و قیامت
و عذابهای
قیامت راست
دانند دروغ
فهلکم منکر قیامت
میشو کافر
میشوند

كلا لا وزر حقا كه نباشد دران روز هيچ گريزگاهى و پناهى إلى
ربك يومئذ المستقر بسوى پروردگار تو باشد دران روز جاى قرار و
آرام گاه الاستقرار آرام گرفتن يعنى از عذاب خداى تعالى هيچ پناه
نتوان گرفت و هيچ جا نتوان گريخت مگر بكرم و فضل حق تعالى ينبؤا
الإنسان يومئذ بما قدم وأخر خبر داده شود آدمى بانچه پيش
فرستاده باشد و بانچه پس انداخته باشد يعنى از همه كردارهاش
كه از اول و آخر عمرش كرده باشد خبر كرده شود يا بهمه مالها كه در خيرها
صرف كرده يا بهمه مالها كه از پس خود نديده باشد خبر داده شود حسنات كرده
شود يا نچه بوى اقدام نموده و كرده باشد و بانچه پس انداخته و نكرده
باشد جزا و سزاى هر دو را آشكار كند بل الإنسان على نفسه بصيرة
بلكه آدمى بر خود گواه ست و نيك بيناست و ذا يعنى جوارح نيست و يرا از حسنا
الهاء فى بصيرة للمبالغة كما فى ولو ألقى معاذيره اگرچه بيندازد و كرده هاى خود
و پنهان شود و قيل اگرچه بيارد عذرهاى خود را المعاذير جمع المعذرة و
على الثانى جمع المعذار على الاول المعذار يعنى اگرچه در دنيا گناه پنهان كرده باشد
فرداى قيامت همه اعضاى او گواهى دهد بر كرده گناه لا تحرك به لسانك
نجنبان بقرآن زبان خود را پيش از فارغ شدن جبرئيل عليه السلام از ترس
آنكه فراموش كنى لتعجل به إن علينا جمعه وقرآنه تا تعجيل كنى بر قرآن
بدرستى كه بر ماست گرد آوردن قرآن در سينه تو و خواندن ديگر بار بر تو
فإذا قرأناه فاتبع قرآنه پس چون بخوانيم ما يعنى جبرئيل بر تو بفرمان ما

نوى

نوى پيروى او كن خواندن او را ثم إن علينا بيانه پس بدرستى كه بر ما باشد بيان
كردن بر تو آنچه مشكل شود بر تو از معانى قرآن ما آنرا بر تو بيان كنيم كلا بل
تحبون العاجلة حقا كه نچنانست كه شما كافران ميگوييد كه قيامت نخواهد
بود بلكه چنين ست كه دوست ميداريد دنيا را و تذرون الآخرة و ميگذاريد
آخرت را پس از براى اين معنى قيامت را منكر مى باشند و شما را دوستى دنيا بر
ميدارد كه گناه ميكنيد كه حب الدنيا رأس كل خطيئة قال النبى عليه السلام
من احب الدنيا اضر باخرته ومن احب آخرته اضر بدنياه فآثروا ما يبقى على ما
يفنى نصيحت اينست كه دوستى دنيا از دل بيرون كنى كه جاه طلبى در دنيا طلبى كافران
بكفر داشته است بيت عز غنا سلطنت مر بجانه ميكنند فقر فنا هم سكنه جانب
ما نه ميكنند گر گذشت زين تا گهان تا نبرى بجود كان بيك قبول ما بست او تا بسوى ما نت
ميكنند بيان فضيلت زهد دنيا و گفت جل جلاله وجوه يومئذ ناضرة
إلى ربها ناظرة روى ها باشد دران روز تازه و تابان بخداى خود نگران
بيت ديدار صوت مؤمنان را طوارم نه بينند ديهسانان زيرا كه ابعاد و شهر معتزله
اند بلا نكه دلا رخوردا ست و خوست مر مؤمنان اخلاف معتزله نيظهم
اگر هست از هوس بهاى جان پاك زد و بيند حضرت ديان پاك چون محمد پاك شد زين نار
دود هر كجا رو كرد وجه الله بود هر كرا باشد ز سينه فتح باب او ز هر ذره ببيند آفتاب
چون بهشت مهمان خانه مؤمنانست و مهمانى بى ديدار دوست نيك نباشد
بيت اگر ديدار ننمايد جنت را بيارايد براى هيزم دوزخ كشد از روضه طوبى را
اللهم ارزقنا لقائك وقال النبى عليه السلام انكم سترون ربكم كما ترون القمر

لیلة ابدا لا ینقضی امدها و بسیاری از صحابه روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه
و سلم حق تعالی را دید و را در روز وجوه یومئذ باسرة روها باشد ترش و سیاه
از دیدار حق سبحانه و تعالی محروم مانده نعوذ بالله من ذلک تظن ان یفعل
بها فاقرة داند که کرده کرده میشود با ایشان کاری که استخوانهای پشت ایشان
بشکند یعنی بدانند که عذاب بزرگ خواهد کرد ایشان را الفاقرة یعنی پشت
شکنند من الفقر پشت شکستن و وجوه مبتدا و ان کانت نکرة لحصول الفائدة
کثیرة یومئذ ظرف للخبر و هو ناضرة کلا حقا که اذا بلغت التراقی چونکه برسد
روح و نفس بچنبرها گردن یعنی نزدیک شود بمردن و قیل من راق و چون
گفته شود کیست که افسون کند این بیمار را تا صحت شود و جان او باز بقالب
برگردد و از رقیة افسون کردن و قیل فرشتگان گویند که کیست که روح وی را
بر آسمان برد و فرشتگان رحمت یا فرشتگان عذاب تا فرمان کرا باشد
او فی بیا لابر شدن یکی از اکابر دین میگوید که دوستی داشتم فوت
شد شبی که فوت شد در خانه وی خواب بودم دیدم که فرشتگان
رحمت و فرشتگان عذاب ایستاده اند و منتظر تا کرا فرمان شود که روح
وی را برد آوازی شنودم که بنگرید که هیچ عمل صالح کرده است که سبب خلاص او
شود از عذاب یا نکرده است فرشته را دیدم که دست او را بوی کرد و گفت
ما وجدنا نیافتیم که او بدست عمل کرده باشد که خلاص شود همچنین
پای او را و همه اعضای او را بوی کرد تا بزبانش رسید و گفت وجدت
یافتم که یکبار با خلاص گفته است که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک

وله

و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر فرمان آمد که وی را به بهشت برید و این قصه
در نوادر شیخ محقق خواجه محمد علی حکیم ترمذی مذکور است و ظن انه
الفراق و چون بداند یقین که مردن جدایی است از مال و فرزندان و دوستان
والتفت الساق بالساق و چون پیچیده شود ساق یکپای با ساق پای دیگر
در کفن و قیل سختی بسختی پیوندد و قیل رنج دنیا با رنج آخرت جمع شود
عرب سختی را ساق گویند الی ربک یومئذ المساق مرد کافر را [illegible]
مرد بر رانده باشد مر خلق را بجای حق تعالی برانند که روح بهشتی را بعلیین
برند یعنی آسمان و روح دوزخی را بسجین برند یعنی بزمین هفتم فلا صدق
بس راست گوی نداشت رسول علیه السلام را و روی بگردانید از حق تعالی
و لا صلی و نماز نکرد و لکن کذب و تولی و لیکن دروغ گوی داشت رسول
علیه و روی گردانید از حق ثم ذهب الی اهله یتمطی باز رفت بسوی
اهل خود یعنی مردم [illegible] امید الضمایر مرجعه الی الانسان فی قوله ایحسب
الانسان [illegible] ابو جهل است یا کافر دیگر التمطی خرامیدن بس دعای بد کرد بدین
کافر گفت جل جلاله اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی وای بر تو ای کافر بس وای
بر تو باد ای کافر باز وای بر تو باد ای کافر و قیل معنی آید نزدیک باد بر تو آنچه
هلاک کند ت بلای بر تو نزدیک است بر هلاک [illegible] اولی مبتدا لک خبر ایحسب
الانسان ان یترک سدی و پندارد این آدمی یعنی ابو جهل که فرد کذا مهمل
شود در اهمل یعنی بی امر و نهی عذاب و رحمت در دنیا و عقبی [illegible] با او کار نباشد
و چون بمیرد باز زنده نشود این چنین میدانند کافر فاما این چنین نیست دلیل

بیان کرد بر قدرت خود و گفت جل جلاله الم یک نطفة من منی یمنی دنبود
این آدمی از پاره آب منی الا منا فرد دآورده آب که ریخته میشود در رحم
ثم کان علقة فخلق فسوی باز بود این آدمی خون بسته پس از آب
بیافرید وی را خدای تعالی پس راست کرد و برداد اندامهای وی را چون سر و
پای و دست و دیگر اعضای او فجعل منه الزوجین الذکر والانثی ا
پس گردانید از آب منی دو جفت یکی نر و یکی ماده و هرچه نه رهد اگر خواهد
نر آفریند و اگر خواهد ماده و اگر خواهد هم نر و هم ماده آفریند الیس
ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی این است خداوند یکه چنین کند از آب
منی قادر نبود تا بدین که زنده گرداند مردگان را یعنی قادر است که همیشه بود
هست باشد رسول علیه السلام گفت سبحانه بلی چونکه تمام شدی این سوره
سنت چنین ست که چنین باید گفت والله اعلم سورة الدهر احدی
تلثون آیة مدنیة بسم الله الرحمن الرحیم
هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا بدرستیکه آمد
بر آدم علیه السلام روزگاری که نبود وی را چیزی یاد کرده شده و اما بقول سدی
کالبد آدم را چهل سال میان مکه و طایف نهاده بود بر سر کوه مکه و یا بسوی
طایف و از خاک بود پس ابر بر وی بارید گل شد پس آفتاب بتافت تا بوی گرفت
و حما مسنون شد و حما مسنون گل سیاه بوی ناک را گویند باد بر وی بزد
تا خشک شد و چون سفال شد که آواز میکرد چون دست بر وی زدند
کالصلصال کالفخار شد و قیل المراد جنس الانسان یعنی همه آدمیان اتی

خلقنا

خلقنا الانسان من نطفة امشاج بدرستیکه آفریدیم ما فرزندان
آدم را از آب منی آمیخته آب زن با آب مرد امشاج جمع مشیج
مخلط و خلیط واخلاط نبتلیه تا بیازماییم در حال ایشان را
تا پیدا شود از وی با ختیار وی که خیر میکند یا شر میکند چنانکه
دانسته بودیم بعلم قدیم فجعلناه سمیعا بصیرا پس
گردانیدیم این آدمی را شنوا و بینا از قطره آب منی آدمی
شنوا و بینا آفریدیم انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما
کفورا بدرستیکه ما نمودیم آدمی را راه نیکی و بدی و حق و باطل و
تا مومن شود و دین حق گزیند شکر گوید یا نگوید و ایمان آرد و عمل
نیک کند راه نمایش و اگر شکر نگوید و کافر شود و گناه کند این راه
نمود و برا از ما همه کرم بود آدم نبود هست کردیم از خاک و فرزندان
او را از آب آفریدیم و شنوا و بینا گردانیدیم و راه حق و باطل نمودیم اگر
ایمان آرند و عمل صالح کنند جزای بهشت جاودان باشد و اگر ایمان نیارند
و عمل بد کنند جزای آن دوزخ گردانیم چنانکه بیان کرد و گفت جل جلاله حال
هر طایفه را تا آخر سوره انا اعتدنا للکافرین سلاسلا و اغلالا و
سعیرا بدرستیکه ما آماده کرده ایم مر کافران را زنجیرها و غلهای گران
و آتش سوزان بعد از بیان حال مومنان را بیان کرد و گفت جل جلاله ان الابرار
یشربون من کاس کان مزاجها کافورا بدرستیکه نیکان مومنان یعنی مومنان

نیکوکاران بیاشامند در بهشت از شرابی قدحها که باشد آمیزش
وی در بستنی سردی و خوشبوی همچو کافور و زنجبیل کافور چشمه ایست
در بهشت عَیْنًا یَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللّٰهِ کافور چشمه باشد در بهشت که بیاشامند
از وی بندگان خدای تعالی بیا یعنی من او را زایده یُفَجِّرُونَهَا
تَفْجِیرًا ابرانند ابر ارانند آب در منزلهای خود هر کجا که خواهند
در بلندی و پستی بجوی بخلاف جوی آب دنیا خبر کرد که این بندگان
کیا اند و صفت ایشان چیست و گفت جل جلاله یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وفا کنند ای
بندگان پاک نذرها که کنند در طاعتها و فرضها و سنتها وَیَخَافُونَ
یَوْمًا کَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیرًا و می ترسند روزی را که بدی وی پراکنده
باشد یعنی بدی وی و عذاب وی آشکارا کرده و هم گناهکاران را رسد و
اما افتاده گفت که از سختی آن روز آسمان بشکافد و ستاره گان فرو
ریزند و کوهها همچو گرد بهوا بروند و آفتاب و ماه را نور نماند و زمین
بجنبد و آبهای زمین فرو رود بمقدار چهار صد و چهل گز باشد که حال آدمی
در آن روز چگونه باشد از حق غافل که از آن روز و از آن حال نترسد در کوامنع
و کشاف و بسیاری از تفاسیر آورده است که این آیتها در حق امیر المؤمنین حضرت
علی کرم الله وجهه و اهل بیت ایشان است که روزه نذر بود نشستند از برای صحت
شاهزادها و در سه شب طعام بود دادند مسکین و یتیم و اسیر را و امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه بستان ملک دنیا گرفت و بستان ملک عقبی گرفت و مسکین نوکه
دارد

دارند نه سه نان و درین قصه مبالغه بسیار است که لاین بیان این شانیست و محققان
نمی پسندند آن را و بقول امام مقاتل این آیتها در حق یکی از انصار است آمد که
در یک روز طعام داد مسکین و یتیم و اسیر را نصیحت من اینست که محبت اهل
بیت علی و مصطفی صلی الله علیه وسلم و اصحاب و اتباع او را شعار خود سازد و قال
النبی کل مؤمن تقی و نقی فهو آل و دوازده امام را و اولاد ایشان را و سادات
صحیح النسب را دوست دارد تا سعادت ابدی یابد انشاء الله نظم هست سادات
محرم راز او : کای گشاد اندر گشاد اندر گشاد : صد هزاران آفرین بر جان او : بر قدوم
و دور فرزندان او : آن خلیفه زادگان مقبلش : زاده اند از عنصر جان و دلش : گر ز بغداد
و هری از ری اند : با مزاج آب و گل نسلی وی اند : شاخ گل هر جا که روید هم گلست :
خم مل هر جا که جوشد هم ملست : گر ز مغرب بر زند خورشید سر : عین خورشیدست نه
چیزی دیگر و صفت دیگر این بندگان اینست که گفت جل جلاله وَیُطْعِمُونَ
الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْکِینًا وَیَتِیمًا وَأَسِیرًا و خوردنی دهند از برای
دوستی حق تعالی با وجود دوستی طعام و احتیاج با آنکه بانزاد و یتیمان و
اسیران را و میگویند إِنَّمَا نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِیدُ مِنکُمْ جَزَاءً وَلَا شُکُورًا
بدرستی که میدهیم خوردنی شما را از برای حق تعالی و نمیخواهیم از شما جزا
و ثنا إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا یَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِیرًا بدرستیکه ما می ترسیم از
خدای خود روزی را که رویهای گناهکاران در آن روز ترش باشد و سخت
و دشوار باشد آن روز هم گناهکاران را فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِکَ الْیَوْمِ وَ
لَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا بسبب این کارها نیک نگاهداشت حق

معا ایشان را از بدی آن روز و بداد ایشان را تازگی رویها و شادی دلها و
دشمنان را داد ایشان سیاهی روی و غم و اندوه بیحد و از اندازه بیرون و لفظ لقیٰ
نگاهداشتن و التلقیه پیش کسی چیزی آوردن و دادن فوقیهم ولقیهم بمعنی
مستقبل باشد بقول بعضی یعنی نگاه خواهد داشت ایشان را و خواهد داد ایشان را
روز قیامت وجزاهم بما صبروا جنة وحریرا و جزا دهد ایشان را بسبب صبر
کرده در طاعتها و بلاها بهشت جاودان و جامهای حریر خرم چون در دنیا
دوستان او را بلا بود و در عقبی عطا باشد و در دنیا غم و اندوه و در عقبی
شادی و دشمنان او را در دنیا عیش و راحت باشد و در عقبی رنج و محنت باشد
والله اعلم و دوستان حق تعالی را در دنیا زندان بود و در عقبی ایشان را بهشت
جاودان در دنیا ایشان را جامهای ژنده بود و در عقبی جامهای حلّه و حریر
بود و در زینت هفتاد حریر بپوشانند زیر یکدیگر و بهر زینت هفتاد هزار
هر یکی بلونی دیگر این حریرها همچون برگ گل چون از جامه و جای ایشان را
خبر کرد و از تخت و بخت ایشان نیز خبر کرد و گفت جل جلاله متکئین فیها علی
الارائک تکیه زده باشند در آن بهشت زیر تختها آراسته در میان هر تختی
بوستانی و در هر بوستانی کوشکی چون در دنیا بر بساط فقر قناعت
کرده باشند در بهشت اینچنین منزلها باشند شان متکئین فیها علی الارائک
حال من الضمیر المفعول المنصوب فی جزاهم وکذا فی قوله تعالی لا یرون فیها شمسا
ولا زمهریرا حال من الضمیر المرفوع المستتر فی متکئین یعنی نه بینند
در آن بهشت آفتاب را و زمهریر را یعنی گرما و سرما را چون در دنیا گرما

تابستان

تابستان و سرمای زمستان دیده باشند و طاعت را ترک نکرده باشند
آنجا از گرماها و سرماها در امان باشند و کافران چون در دنیا در نعیم بوده
باشند و در زمستان و تابستان آنجا گرماها و سرماهای دوزخ در
مانند چون از جای و جامه و از تخت و بخت ایشان خبر کرد و از سایه
و میوه ایشان نیز خبر کرد و گفت جل جلاله ودانیة علیهم ظلالها و نزدیک
باشد بآن بهشتیان سایهای درختان بهشت وذللت قطوفها تذلیلا
ای قربت منهم یعنی نزدیک کرده شود بآن بهشتیان میوهای بهشت را که
نشسته و خفته و ایستاده آن میوها را گیرند و نزدیک باشند که احتیاج
برآمدن درختان نباشند امام مجاهد گفت که زمین بهشت از نقره خالص
او از مشک است و تنه درختان او از زر و نقره است و شاخهای او از مروارید
و زبرجد و یاقوت است و میوهای وی بتو نزدیک است چنانکه او را در دنیا باغ
و بوستان و میوها گونه گون نبود و در آخرت دادشان و دوزخیان را زقوم
دادشان و ضریع دادشان و دانیة عطف علی جنة ای و اعطاهم جنة
دانیة ظلالها و مسخره انهارها الظلال جمع الظل التذلیل رام کردن القطوف
جمع قطف میوهٔ درخت بدانکه اول این عطاها آن بود که فرمود که فوقیهم
الله یعنی داشتشان و دادشان عطا که ان اول تازگی رویهای ایشان بود
از اثر تجلی جمال او و شادی دلها که از مشاهدهٔ جمال انوار صفات و ذات
من بود چون ایشان احسان کردند من نیز احسان کردم هل جزاء الاحسان
الا الاحسان و بحقیقت دانند که این کرامتهای در دنیا و عقبی همه از دوستی که

تو نیز طاعت او داد و جزای طاعت نیز او داد پس هر کرا قبول کرد مردود نکرد
و هر کرا قبول نکرد رد کرد مردود گشت بیت از لطف تو هیچ بنده نومید نشد :
مقبول تو جز مقبول ازل و ابد نشد لطفت بکدام ذره پیوست دمی کان ذره به از هزاران
خورشید نشد * من قبله قبله بلا علة و من رده رده بلا علة از نعمت دیگر که
داده شود که آن شربتهای شیرین باشد خبر کرد و گفت جل جلاله ویطاف
علیهم بآنیة من فضة گردانیده شود بر بهشتیان آب جامها یعنی شربتها
و قدحهای نقره باشد و اکواب و کوزههای بی دسته کانت قواریر من
فضة که باشد آن کوزهها از شیشهها که از نقره باشد یعنی از اصفای آبگینه
باشد و سفیدی او مثل نقره که هر چه در درون او باشد از بیرون وی نماید
از شربتهای رنگارنگ عبد الله بن عباس رضی الله عنهما گفت اگر نقره دنیا را قدحی
کرده شود تنک تر از پر مگس آنچه در درون وی باشد ننماید فاما قدحی که از
نقره بهشت باشد چنان باصفا باشد که هر چه در درون وی باشد از بیرون
وی نماید همچون شیشه بهشت از نقره باشد قواریرا قواریر من خبر کانت القراءة
بتنوینهما و ترک فیهما تنوین الاصل و ترکه فی الثانی من فضة بیان الاصل القواریر
کذا فی الکواشی قدروها تقدیرا اندازه کرده باشند شربتها را در آن کوزهها را اهل اندازه کردن
باشند فرشتگان این از آمدن ایشان در بهشت تقدیرا اندازه کردنی شراب که
با کواب برابر بوده باشد بر مقدار رنج بهشتی سیر شود که نه کم و نه زیاده آید و
این نوع بالذت میباشد و شاید این بشارت باشد که قدح مع بمقدار حوصله
او راح باشد در معارف الهی والله اعلم ویسقون فیها و داده شوند بهشتیان از

در بهشت

در بهشت کاسا شراب یعنی قدحی را که کان مزاجها باشد آمیزش وی زنجبیلا
زنجبیل چیزی خوش میباشد در عرب و خوشبوی را عرب زنجبیل گویند و قیل چشمه
ایست در بهشت عینا فیها تسمی سلسبیلا چشمه باشد در وی که نام برده میشود
وی را سلسبیل یعنی خوش بگلو رونده و فرمان بردار بهیفی متعدی بمفعولین
میباشد یقال سقاه الماء مضاف محذوف باشد از کاسا ای شراب
کاس چون صفت لباس بهشتیان و منزلها و میوهها و شرابها و قدحها
ایشان کرد باز صفت خادمان ایشان کرد و گفت جل جلاله ویطوف علیهم
و میگردد بر ایشان ولدان کودکان و بچگان وغلامان مخلدون جاوید کرده
شدگان و گوشوارها در گوش شدگان که هرگز پیر نگردند از حال جمال
خود و بعضی گویند که خادمان بهشت فرزندان کافران باشند که خورد
از دنیا رفته باشند و بعضی میگویند که این خادمان باشند که خلق
تعالی ایشان را در بهشت آفریده است باز صفت دیگر کرد و گفت جل جلاله :
اذا رأیتهم چون ببینی تو آن خادمان را حسبتهم لؤلؤا منثورا پنداری
و بدانی که مروارید های سفید پراکنده ریخته شده از غایت سفیدی
و پاکیزگی همچو مرواریدها سفید باشند این خادمان و دانه یکدیگر
در بساطها برای خدمت کردن بهشتیان ایستاده باشند خادمان
ایشان چنین خوب باشند تا دانی که مخدومان ایشان چون بوده باشند
و اذا رأیت ثم رأیت چون بنگری آنجا یعنی در بهشت رأیت نعیما ببینی تو
خوشیها و نعمتها بسیار و ملکا و پادشاهی کبیرا بزرگ قال النبی علیه السلام

السلام أدنى أهل الجنة منزلةً من ينظر إلى ملكه مسيرة ألف عام يرى أقصاه
كما يرى أدناه يعني از كمترين بهشتيان هزار ساله مملكت خود را بيند و دور
را چون نزديك بيند كه آن از آن او باشد ملك بزرگ بقول خواجه محمد علی
حكيم ترمذی رحمه الله آن باشد كه هرچه او خواهد آنچنان كرده و بقول امام مقاتل
ملك كبير آنست كه هفتاد هزار حاجب و دربان باشد هر بهشتی را چون فرشتگان
بيايند از بهر دستوری طلبند بعد از آن پيش بهشتی روند و هر يكی هديه
بيارند كه هرگز چشم كسی چنان نديده باشد و هيچ گوش صفت آن نشنوده
باشد و بر خاطر هيچكس نگذشته باشد و فرشتگان گويند كه خدای تعالی از تو
خشنود هست اين بر دل بهشتی خوشتر آيد از نعمتها خوشتر باشد كقوله
و رضوان من الله أكبر و ملكاً كبيراً در قراءة عايشه رضی الله عنها آمده است كه
يعنی بينی تو پادشاه بزرگ يعنی خدای تعالی را باصفت كرد شان بجامها و گفت جل جلاله
عاليهم بر بالای ايشان باشد ثياب سندس پس جامهای زيبای تنك خضر جامهای
سبز باشد و استبرق و جامهای زيبا يعنی ستبر بر هر مومنی باشد از آن
زيبا هفتاد حله هر يكی برنگی و جامهای رنگين بر تن ايشان باشد زيبای تنكی
سبز و هر يكی جوهری بر كل القراء بسكون عاليهم فهو مبتدا و خبره ثياب سندس
و بنصبه ظرف ای بيت عاليهم او حال من على ضمير عليهم في قوله و يطوف عليهم صفت
ديگر بهشتيان كرد و گفت جل جلاله وحلوا آراسته شوند اين بهشتيان اساور
بدستها دستبندها من فضة از نقره و عادت اشراف ملوك عرب اين بود كه دستبندها
در دست كردندی و بآن مفاخرت كردندی حق سبحانه و تعالی نيز بهشتيان را بآن

صفت

صفت ياد كرد ايشانرا بآن صفت كرد ايشان و گفت جل جلاله وسقيهم و بدهد
ايشانرا ربهم پروردگار ايشان شراباً طهوراً شرابی پاكيزه كه چون بخورند
خورده شود بول نگردد بلكه عرق شود از تنهای ايشان بيرون رود همچو
بوی مشك باشد و در اخبار آمده كه از كنبد [illegible] شيخ و از عنبر
خدای تعالی و سابقان و مقربان حضرت حوران [illegible] يعنی بر عرش
قدحهای شراب طهور از زبرجد سبز و از ياقوت سرخ و از نقره
سفيد برسانند بی واسطه دست [illegible] ايشان و مقتصد آنرا فرشتگان
بدهند و عاصيانرا غلمان و خادمان دهند چون از شراب بهشتی
بخورند و هيبت حضرت ذو الجلال شوند حجاب بر گيرند تا جمال بيچون و بيچگونه
خو سبحانه و تعالی را بينند اللهم ارزقنا بكرمك إن هذا كان لكم جزاء بدرستی
كه اين نيكيها كه ياد كرده شد هست جزا و باشد مر شما را پاداشت
كارهای نيك شما وكان سعيكم مشكورا و بوده هست كوششهای شما مشكورا
پذيرفته و قبول كرده شده كارهای نيك شما ضايع نيست بلكه اندك [illegible] بسيار
بخشش حضرت پروردگار عالم إنا نحن نزلنا عليك القرآن تنزيلا بدرستی
كه ما فرستاديم بر تو قرآن فرستادنی پراكنده تا ياد گيری اگر يكبار همه
بفرستاديم ياد گرفتن او بر تو دشوار بودی چون ما فرستاديم قرآنرا
ترا پيغمبر گردانيديم و بخلق عالم فرستاديم اگر ترا برنجانند و ساحر و شاعر
گويند و بر جفاهای ايشان صبر كن پس گفت جل جلاله فاصبر لحكم ربك پس صبر كن
از برای حكم پروردگار خود بر تو برسانيدن شريعت و احكام و اسلام [illegible]

در رد غلوی داشتن کافران مر ترا در معصیتها و بر ادای طاعتها وَلَا تُطِعْ و
فرمان برداری مکن مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا این کافران هیچ بزه کاری و نا:
سپاسی یعنی ولید بن مغیره و عتبه را که ایشان گفتند ای محمد ما ترا
مال بسیار دهیم و زنان صاحب جمال دهیم تو از این کار بزرگ و دعوی نبوت
برگرد و بقول دیگر مراد ابو جهل است که رسول علیه السلام را از نماز کذاردن
باز میداشت وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن ای محمد نام خدای خود را بُكْرَةً
در بامداد یعنی نماز بامداد بکذار وَأَصِيلًا و شبانگاه یعنی پیشین و نماز
دیگر بکذار وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ و از بعضی شب سجده کن مر پروردگار خود
را یعنی نماز شام بکذار و نماز خفتن و نماز تهجد بکذار وَسَبِّحْهُ و به پاکی یاد
کن مر او را لَيْلًا طَوِيلًا در شب دراز یعنی نماز شب بکذار و بقول دیگر مراد تسبیح است که
یاد کن مر حق تعالی را در همه اوقات إِنَّ هَؤُلَاءِ بدرستی که این کافران يُحِبُّونَ
دوست میدارند بدل و جان الْعَاجِلَةَ دنیا را وَيَذَرُونَ و میگذارند:
وَرَاءَهُمْ در پس خود يَوْمًا ثَقِيلًا روز گران را یعنی کار ایشان همه از برای دنیا است
بجهت آن غم و اندوه ایشان باشد که دنیا ایشان را بگذارد بخشش آن یکی غم
آخرت نباشد شان فاما مومنان را غم آخرت باشد و تدبیر دنیا بقدر حاجت
بکنند فاما عاشقان را جز غم طلب دوست هیچ نباشد مثنوی ملک دنیا تن
پرستان را حلال :: ما غلام ملک عشق بی زوال :: عاشقی کو عشق رحمان خورد قوت
جنت عدن بهشت پر بریز دیده تو :: بهشت جست گرد کردم در نظر :: در کنم خدمت
از بیم سقر :: عاشق باشم سلامت جو منی :: زانکه این هر دو بود حظ بدن :: و بطریق

توبیض

توبیض بتعبیر و تشنیع و تنبیه کردنست و گفت نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ یعنی ما خلق کردیم
ایشان را پس شَدَدْنَا و ما استوار کردیم أَسْرَهُمْ اعضای ایشان را عضوهای ایشان را
و رگهای ایشان را بقوت دیگر ما آفریدیم جای بیرون آمدن بول و غایط
را یعنی راه پیش و پس را چون چیزی بیرون آید باز بهم جمع آیند چونکه چنین است
چرا باید که شب و روز عمر خود را بطلب کردن دنیا و دوستی آن مشغول دارند
هیچ قدم براه دین ننهند و از خالق و رازق خود هرا روی گردانند و بیان
کرد که ما قادریم که این کافران را نیست کردانیم و بدل ایشان دیگران را بیاریم
و گفت جل جلاله وَإِذَا شِئْنَا و چون خواهیم که هلاک کنیم ایشان را بَدَّلْنَا
أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا بدل کنیم مانندهای ایشان را بدل کردنی یعنی بهتر از ایشان
بیاریم و ما قادریم و مختاریم و حکیم و غفاریم و کریم و ستاریم نزد ایشان را
هلاک نکردیم تا باشد که ایمان آرند إِنَّ هَذِهِ بدرستی این سوره تَذْكِرَةٌ
پند است مر شما را و لطف است مر دوستان را چونکه در وی بیان حال
بهشتیان است و بیان مرغزار ایشان است فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد که
حال ایشان را و جزای ایشان را اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا بگیرد بخدای خود راهی
یعنی بندگی حضرت او کند و رضای او جوید و هوای خود را کند از رب بادو
قبیله در ره توحید نتوان رفت راست :: یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن :: وَمَا
تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ و نخواهید شما چیزی را مگر در دنیا خواستن
خدای تبارک و تعالی یا مکر خواستن حق تعالی آن چیز را إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا
حَكِيمًا بدرستی که حق تعالی هست و بود و باشد نیک دانا و نیک استوار کار که ::

غلط بر وی مرود نیست یدخل من یشاء فی رحمته در آرد هر کرا که خواهد
از مومنان در رحمت خود مراد نماید بعلم و عمل صالح و جزا ان بدهد
بهشت پر نعمت والظالمین اعد لهم عذابا الیما و کافران و منکران و ستمکاران را
اماده کنند شکنجه درد ناک یعنی کفر و کافری مر کافران را دهد و دوزخ
جاودان دهد شان جزاء اعمالهای ایشان القراءة ما تشاؤن بالتاء و
بالیاء والالف بیشاره الله ظرف او حال کنت بسم الله الرحمن الرحیم
والمرسلات عرفا بحرمت بادها فرستاده شده عرفا ای در پی همدیگر چون یال اسب متصل
انتصابه علی الحال و قیل بحرمت فرشتگان فرستاده شده بکارهای نیک
العرف یال اسب و کار نیک و انتصابه علی المفعول له فالعاصفات عصفا و
بحرمت بادهای سخت وزنده سخت رفتنی والناشرات نشرا و بحرمت بادهای که
ابرها را پراکنده کند نشرا ابر اکنده کردنی فالفارقات فرقا بحرمت آیتهای
قرآن که جدا کند حق را از باطل فرقا جدا کردنی فالملقیات ذکرا
پس بحرمت فرشتگان اندازند وحی را در دلهای پیغامبران علیهم السلام عذرا از برای
پدید کردن حجت او نذرا یا از برای ترسانیدن یعنی خدای تعالی کتابهای
خود را فرستاد به پیغامبران تا ایشان علیهم السلام بامتان خود رسانند و علماء
امتان ایشان بشاگردان خود رسانند و ایشان بخلق عالم رسانند تا
عذر نباشد یعنی حجت باشد بر ایشان تا خلق نگویند که ما نشنودیم و
ندانستیم و کسی ما را نرسانید تا این روز قیامت و خبر نکرد و بحرمت این
چیزها که انما توعدون لواقع بدرستی که آنچه ترسانیده میشوید شما با آنچه

وعده

وعده کرده میشوید شما من البعث و الوعد لواقع هر آینه افتنده است
یعنی قیامت و بهشت و دوزخ خواهد بود بی شک فاذا النجوم
پس چون ستارگان طمست نور برده شوند و فرو برده شوند واذا
السماء فرجت و چون آسمان شکافته شود اول بهیبت شود و پس
شکافد پس از هم جدا شود و پاره پاره شود و ذره ذره شود آنگاه
باز بهیبت گردد ذکر فی التفسیر اول حال السماء الوهی بهیبت شده ثم
الاستعار ثم الانفطار ثم الانفراج حتی بتلاشی فیصیر کانها لم یکن واذا
الجبال نسفت و چون کوهها پراکنده شود پس برانند در هوا همچون پشم رنگین
پس ریزه ریزه شوند همچون گرد تا چیز شوند گویا که هیچ نبودند واذا
الرسل اقتت و چون پیغامبران گروه گروه کرده شوند جواب اذا محذوف
یعنی چون این کارها واقع شود قیامت بیاید لای یوم اجلت هر کدام
روز را تاخیر کرده شده است این کارهای بزرگ استفهام از برای
تعجب باشد لیوم الفصل جواب گفت از برای روز جدا کردن حق از باطل وما
ادریک ما یوم الفصل وچه دانی تو چه بزرگ است روز جدا کردن یعنی چه
دانی تو آیا بزرگی روز قیامت چون نفخ صور شود زمین بر خود لرزیدن
گیرد و آسمان بر خود طپیده گیرد و کوههای از جای خود در هوا شوند و
ستارگان فرو ریختن بند کان گریختن گیرند و پیغامبران جمع کرده شوند
و خصم در خصم آویختن گیرند وای و هلاک در آن روز بر کافران چنانکه
حق تعالی گفت جل جلاله ویل یومئذ للمکذبین وای و هلاک در آن روز بر کافران

و نیز وادی پست در دوزخ که اگر کوههای عالم را در آن وادی اندازند بگدازند
و آن جای کافران باشد نعوذ بالله من ذلک أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ آیا نیست
نکردیم قوم پیشین یعنی قوم نوح را ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِينَ پس از پی ایشان
در آوردیم و نیست کردیم ایشان پسین را یعنی قوم عاد را و ثمود را و قوم
لوط را و غیر ایشان از فرعون را چون ایمان نیاوردند به پیغامبران خود كَذَٰلِكَ
نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ همچنین کنیم بگناهکاران یعنی بکافران
امت تو دعوت بکنیم و نیست کردانیم و ترا برایشان نصرت دهیم چون از منکران
قیامت یاد کرد و از هلاک کردن ایشان نیز یاد کرد و ایشان بدلایل قدرت خود
کرد که ما قادریم که قیامت را بیاریم و همه مرده کان را زنده کنیم دوستان را به
بهشت بریم و دشمنان را بدوزخ فرستیم چون این همه ممکنست پس گفت جل جلاله
أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ نیافریدیم شما را از آب پست یعنی خوار ناپاک
که آب پشت پدر و آب مادر است فَجَعَلْنَاهُ پس گردانیدیم آن آب را و نهادیم فِي
قَرَارٍ مَكِينٍ در آرامگاه استوار که رحم در شکم مادر است إِلَىٰ قَدَرٍ مَعْلُومٍ
باندازه تا دانسته شده که آن نه ماه است یا بیشتر یا کمتر فَقَدَرْنَا پس اندازه
کردیم ما آن وقت که کم نشود و بیش نگردد فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ پس نیک اندازه
کنندگانیم ما المقدرون چون این دلیل ظاهر شد باوجود آن کافران منکر شدند
قدرت باوردن قیامت را وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای و هلاک باد در آن روز
مر منکران اسلام را و احکام آن را أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ نکردانیدیم ما زمین را كِفَاتًا گرد
کننده و فراهم آورنده أَحْيَاءً مر زندگان را وَأَمْوَاتًا و مرده کان را یعنی زمین را جای

قرار

زندگان را و مرده کان کردانیدیم وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ و کردانیدیم
در زمین کوههای استوار بلند و چند بی نفعها در بی کر نهادیم از برای
نفع و غیر آن رواسی استوار شده است الشموخ بلند شدن وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا
و دادیم شما را آب خوش شیرین و خنک با وجود آن کافر شدید وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
لِلْمُكَذِّبِينَ وای و هلاک در آن روز مر دروغ دارندگان را یعنی کافران را انْطَلِقُوا
إِلَىٰ مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ گفته شود مر کافران را روز قیامت که بروید بسوی آنچه
بودند که دروغ گوی میداشتند پیغامبران را با آن چیز یعنی بروید بدوزخ الانطلاق
رفتن انطلقوا بروید انْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلٍّ گفته شود که بروید بسوی سایه دود
دوزخ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ که و بر اسه ساخته بزرگ چنانکه همه اطراف کافران را
گرفته باشد شعبه شاخ شعب جماعه لَا ظَلِيلٍ آن سایه دود دوزخ خوش و
خنک نباشد الظلیل پوشنده وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ کفایت نکند آن سایه از
دوزخ یعنی هیچ نفع نباشد درهی إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ بدرستیکه آن آتش
دوزخ می اندازد شرارها را یعنی اخگرها را و قیل سرشکها را آن اخگرها باشند
همچو کوشکهای بزرگ كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ کویا که آن اخگرها اشتران سیاه
که بزردی میزنند القصر کوشک و قیل درخت سبط الجمل شتر الجماله جمع الجمال
وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ پس وای و هلاک در آن روز مر کافران را که دروغ
داشتند مر پیغامبران را هَٰذَا يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ آن روز ایست که در وی
سخن نگویند کافران یعنی که در حد روز قیامت وقتی باشد که در آن وقت
سخن نگویند و مراد همه روز نیست وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ و دستوری

استوار

داده نشود مر دوزخیان را سخن بگویند و عذر خواهند بقول امام مقاتل
مدت چهل سال سخن گویند از سختی عذاب در روز قیامت وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
لِلْمُكَذِّبِينَ وای و هلاک باد در آن روز مر کافران را هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ این
روز جدا کردنست میان دوستان و دشمنان جَمَعْنَاكُمْ جمع کردیم
شما را وَالْأَوَّلِينَ با پیشینیان فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ پس اگر باشد شما را
مکری و حیله کردن در دور کردن عذاب ما فَكِيدُونِ پس مکر کنید تا
عذاب را از خود دور کنند و این سخن مر کافران را سرزنش باشد وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
لِلْمُكَذِّبِينَ وای و هلاک در آن روز مر کافران را چون حال دشمنان را بیان
کرد حال دوستان را یاد کرد و گفت جل جلاله إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که هر آینه
پرهیزکاران دور باشند کانند از کفر کافری فِي ظِلَالٍ باشند در بوستانها
و سایه‌ها با آسایش وَعُيُونٍ و با چشمه‌های آب روان وَفَوَاكِهَ و میوه‌ها نیکو مِمَّا
يَشْتَهُونَ از آن چه آرزو برند بآن كُلُوا وَاشْرَبُوا پس بگویند شان
که بخورید و بیاشامید از نعمتهای بهشت هَنِيئًا نوش و گوارنده و
خوش باد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه کردید شما از طاعتها در دنیا
یعنی جزا کردارهاء شماست این إِنَّا كَذَلِكَ بدرستی که ما همچنین نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم نیکوکاران را احسان نیکوئی کرده وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
لِلْمُكَذِّبِينَ وای و هلاک در آن روز مر کافران را كُلُوا بخورید ای کافران از
نعمتهای دنیا وَتَمَتَّعُوا و برخوردار گیرید التمتع برخوردار گرفتن
قَلِيلًا اندکی یعنی روزی چند إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ بدرستی که شما کافران مستحق

دوزخ شده ابد که از دنیا بیرون آمد نیست شما را و بعذاب دوزخ گرفتار
شده نعوذ بالله من ذلك الاجرام گناه کردن وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای
و هلاک در آن روز مر کافران را وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا چون گفته شود کافران را
که نماز کنید لَا يَرْكَعُونَ نماز نکنند الرکوع پشت خم کردن وَيْلٌ
يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای و هلاک در آن روز مر کافران را بقول امام مقاتل
این در دنیا بود که مصطفی صلی الله علیه وسلم مر وفد بنی ثقیف را گفت
نماز کنید ایشان گفتند که ما ایمان آریم و لیکن نماز نمیکنیم که ما را
ننگ می آید که رکوع و سجود کنیم و قومی نیز گویند که این کس آید
بر آن ایلچی گوی یعنی بخبر رسانیدن و بقول عبد الله ابن عباس رضی الله
عنهما این در وقت قیامت خواهد بود که کشف کنند از ساق مومنان
سجده کنند و کافران نتوانند چنانکه در سوره نون گذشت فَبِأَيِّ حَدِيثٍ
پس بکدام سخن بَعْدَهُ بعد از قرآن يُؤْمِنُونَ میگروند چونکه با آیات
بینات قرآن ایمان نیاوردند بکدام سخن ایمان خواهند آورد یعنی
مر ایمان نخواهند آورد بهیچ سخن والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ اصل عم عما بوده است یعنی از چه سؤال میکنند و میپرسند
یکدیگر را اهل مکه اشتبال از یکدیگر پرسیدن باز تفسیر کرد و گفت جل
جلاله عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ از چیز بزرگ می پرسند الَّذِي هُمْ فِيهِ آن چیز
را که ایشان در وی مُخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند الاختلاف خلاف کرده

بود
یکی بگرد آمد شد کردن مؤمنان میگویند که قیامت حق ست و خواهد
چونکه حق تعالی از وی خبر میدهد که آمدنی ست و این خبر بزرگ ست
چونکه خبر کننده خدای بزرگ ست و کافران میگویند که نخواهد بود
و بعضی گفته اند که این خبر پیغامبر ست علیه السلام که مؤمنان میگفتند که
حق ست و کافران میگفتند حق نیست و بعضی گفته اند که آن خبر بزرگ
قرآنست که مؤمنان میگفتند که حق ست و سخن خدا است و کافران
میگفتند حق نیست و سخن خدای تعالی نیست پس شکر گوییم که از مؤمنانیم
نه از کافران که حق سبحانه و تعالی نام ما را در دیوان مؤمنان درج کرد
بی آنکه از ما طاعتی و عبادتی بوده باشد در ازل پس میباید که دایما
بذکر و شکر او مشغول باشیم نظم ز لطف تو دمی قرار نتوانم کرد: احسان
ترا شمار نتوانم کرد: گر بر تن من زبان شود هر موی: یک شکر تو از هزار
نتوانم کرد: حق سبحانه و تعالی کافران را جواب داد و انکار ایشان را رد
کرد و گفت جل جلاله کلا سیعلمون حقا که زود باشد که بدانند این کافران
که این خبر بزرگ راست بوده است چونکه بمیرند و در گور درآیند و عذاب
گور را بچشند ثم کلا سیعلمون پس حقا که زود باشد که بدانند این کافران
مکه که این خبر بزرگ ست از حق تعالی چونکه بقیامت زنده شوند و عذاب
دوزخ را ببینند بعضی میگویند این تکرار از برای تاکید ست و بعضی
میگویند که تکرار نیست دانستن در گور باشد و یکی دانستن در قیامت
و ابن عامر رحمه الله ستعلمون بتا خطاب خوانده است و معنی آن باشد
که

که زود باشد که بدانند که این خبر بزرگ حق بوده است چونکه بقیامت
زنده شوند و عذاب دوزخ در یابند کلا حرف ردع ست و اسم بوده
بمعنی حقا و در این آیت بر هر دو معنی شاید که قیامت باشد حقا که قیامت
خواهد بود و این سوگند ست و اگر حرف بود معنی کلا این باشد که باز ایستید
ای کافران از این اعتقاد بدتان که میگویید که قیامت نخواهد بود سیعلمون
زود باشد که بدانند حق سبحانه و تعالی یاد کرد انکار کافران بقیامت و
قدرت خود را بیان کرد و بدلیلهای که پیداست که انکار آن نمی توانند کرد چونکه
بعضی در زیر پای ایشانست و بعضی بالای سر ایشانست و بعضی در ذات ایشانست
و گفت جل جلاله الم نجعل الارض مهادا نگردانیدیم ما زمین را بساط شما
که در وی میروید و میباشید و زراعت و تجارت میکنید و زندگی و مرگ
شما در وی ست المهد گستردن المهاد آرام گاه والجبال اوتادا نگردانیدیم
ما کوهها را میخهای زمین تا نجنبد در تفسیر آمده ست که زمین بیافریدیم
زمین می جنبید باز کوهها را بیافریدیم تا آنکه زمین قرار گرفت آفریدن
زمین و آسمان را ندیدیم فاما اعتقاد داریم که چنین ست فاما
آفریدن خود را دانسته ایم بهیچ وجه انکار نمی توانیم کردن چون نیست
بودیم هست مان کرد و ایشان را یاد کرد و گفت جل جلاله وخلقناکم
ازواجا و گردانیدیم شما را جفت یعنی صنف صنف نر و ماده و سفید
و سرخ و سیاه و زرد و دراز و کوتاه و غیر آن الازواج جمع زوج یعنی
جفت جفت یا گونه گونه وجعلنا نومکم سباتا و گردانیدیم خواب است

شما وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا و گردانیدیم شب را پوشش شما که تاریکی
شب چیزها را بپوشد اللباس آسایش تن و قیل راحت وَجَعَلْنَا النَّهَارَ
مَعَاشًا و گردانیدیم روز را وقت زندگانی شما تا در وی کسب کنید و چون
مانده شوید آسایش کنید این معلوم شماست که هیچ وجه انکار آن
نمی توانید کرد المعاش زندگانی کردن وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا
و بنا کردیم بر زبر شما هفت آسمان استوار محکم که هرگز کهنه نشود
و شکست نگردد اشداد جمع شدید وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا و کردیم آفتاب
را چراغ تابان پر نور الوهاج درخشنده وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً
ثَجَّاجًا و فرستادیم از ابرها که نزدیک باشد بباریدن آب بسیار ریزان
الثجاج ریخته شده و تراینده و قیل فرستادیم باد را که ابر را عصر کند
و فشار میکند تا باران ازوی بیرون می آید و باین قول معصرات بادها باشد و قیل
فرستادیم از آسمان در کشاف و در کواشی در شرح کشاف آورده است
که باران از آسمان می آید و در تفسیر صاحب منظومه آورده است که
عبد الله ابن عباس گفت از زیر عرش فرود می آید از برای حیوانات و که
نوادر شیخ بزرگ محقق خواجه محمد علی حکیم ترمذی نیز چنین است که بوحی
حق تعالی باران می آید از آسمان به آسمان از بحر الحیوان که زیر عرش
تا با آسمان دنیا میرسد از آنجا باد را فرمان میشود که ابر را غشش میکند
چون غربیل که می بیزد و فرشتگان در موضعش می نهند و این سخن
معلوم میشود که قول منجمان و فلاسفه باطل ست که ابر باران از دریا
می آرد

می بیزد [illegible] میکند رد

می آرد و از این قول مراد از معصرات آسمانهاست بقول امام حسن بصری
و امام قتاده رحمهما الله لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا تا بیرون آریم بآن آب بسیار دانه
را یعنی گندم و جو و غیر آن از دانها و گیاه که علف شتران شما باشد و
قیل الحب اللؤلؤ و النبات ما ینبت من الارض یعنی [illegible] باران مروارید
و جمیع نباتات را بی آریم و می آفرینیم و بیرون می آریم از عدم و خلقکم خلق میکنیم
وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا و بیرون می آریم از آن آب بسیار بوستانها انبوه را که شاخهای
در هم پیچیده است از بسیاری الفاف جمع لف چونکه دلایل عظام یاد کرد
بر قدرت تامه خود و بر آمدن روز قیامت و گفت جل جلاله إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ
كَانَ مِيقَاتًا تا بدر رسیم که روز قیامت جدا کرده شوند در وی دوستان
و دشمن و حق از باطل هست وعده گاه کرده آمده همه خلق برای شما و جزا
الفصل جدا کرده یَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ آن روز جدا کرده باشد روز یکه
دمیده شود در صور و صور مانند شاخیست که اسرافیل علیه السلام
در وی دمد و قیل بکرهای صور فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا پس بیایید شما
از گورها بعرصات قیامت گروه گروه و جماعت جماعت در کشاف آورده است
اهل عرصات بده گروه بیایند یکی گروه بصورت حمدونه باشند و آن خبر
کشان باشند دیگر گروه را سر خر و پا بالا باشد که بر روی میروند و آن
قوم ربا خوران باشند و یکی گروه نابینایان و کوران باشند و ایشان قاضی
بان و مفتیان باشند که در حکم میل کرده باشند و بنا حق فتوی داده باشند
دیگر گروه گنگ باشند و آن کسانی باشند که در طاعتها عجب آورده باشند

۷ یعنی انبوه میوه

دیگر گروه باشند که زبان خود را میخایند و آن قومی عالمان و واعظان
باشند که بعلم و عظه خود عمل نکرده باشند و دیگر گروه را دست و پای
بریده باشند و ایشان کسانی باشند که همسایها را برنجانند و دیگر گروه
را بردار کنند از آتش دوزخ و ایشان غمازان باشند و سعی
ناحق کنندگان باشند مردمان را در پیش سلطان ظالم و عوانان
در اندازند و دیگر گروه پراکنده شده باشند چون مردار و آن کسانی
باشند که لذتهای دنیا را از حرام گرفته باشند و حق خدای نداده باشند
و دیگر گروه را جامها از قطران باشد یعنی از گوگرد و آن متکبران و فخر
کنندگان بمال و جاه دنیا و دیگر گروه بصورت خوکان باشند نعوذ بالله
من ذلک این قوم بدبختان و عاصیان باشند فاما مؤمنان صالح
بعضی بصورت آفتاب و بعضی بصورت ماه و بعضی بصورت ستارگان باشند
وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا و گشاده شود آسمان پس باشد درها
یعنی آسمان پاره پاره گردد و در در شود آنگاه ناچیز گردد و قیل
گشاده شود درهای آسمان تا فرشتگان فرود آیند امام حمزه و کسائی
فُتِحَتْ بتخفیف خوانده اند و باقی قرا بتشدید خوانده اند وَسُيِّرَتِ
الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا و رانده شود کوهها را از روی زمین پس گردند
نمایش آب شوند یعنی ناچیز شوند مانند سراب آنچه در نیم روز نماید
در بیابان مانند آب و هیچ چیز نباشد چون اینچنین شود عقوبت دوزخ
پیش آید کافران را إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا بدرستی که دوزخ باشد [illegible]

کذر

گذر خلق هر که به بهشت رود بر صراط بگذرد و صراط پلی باشد بر بالای
دوزخ کشیده امام حسن بصری رحمة الله روایت کرده شده است که پل
صراط سه هزار ساله راهست هزار ساله بر آمدن او باشد و هزار ساله
فرود آمدن او باشد و هزار ساله هموار او باشد باریک تر از موی و
تیزتر از شمشیر باریک بر گناه کاران و پهن و فراخ بر مؤمنان خدای
تعالی و بعضی زود بگذرند چون برق و بعضی بگذرند بهفت هزار سال
بمقدار روز دنیا و آخر اهل دنیا و کافران نتوانند گذشت در دوزخ
افتند و هر مؤمنی نوری باشد بعضی را هر چند که نظر کنند و بعضی را تا
زیر قدم نقلیست ابو محمد [illegible] خواجه یار محمد بخاری که پیر
طریقت ما بود رحمة الله و بقول دگر مرصاد کمین گاه ست لِلطَّاغِينَ
مَآبًا بد مرجعی که باشد دوزخ مر طاغیان یعنی کافران را جای بازگشت
و جای باشش که همیشه در وی باشند لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا باشند کافران
در آن دوزخ روزگار دراز بی نهایت کذا فی الکشاف والکواشی و نیز
المراد عدد احقابا الحقب هشتاد سال اما اینجا هشتاد [illegible]
لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا نچشند در آن دوزخ باد سرد
و روز را از هیچ خنکی و هیچ چیزی آشامیدنی یعنی هیچ نباشد آشامیدنی
الشراب آشامیدنی و قیل بردا ای نوما یعنی هیچ آسایش خواب و خور
نباشد ایشان را البرد خنکی و قیل خواب إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا مگر آب
گرم در نهایت تیزی و خونابه بخورند و آشامند جَزَاءً وِفَاقًا عذابها

احقاب جمع حقب و حقب جمع حقبه هر حقبه هشتاد سال باشد از سالهای آخرت [illegible]

که یاد کردیم باشد جزاء موافق کردارهای ایشان است خون و ریم
دوزخیان درخور یعنی موافق بدانکه هیچ کاری بدتر از کفر
نیست و هیچ عذابی بدتر از آتش نیست و ایمان بهترین کارهاست و
بهشت بهترین جایهاست نصیحة المفسر جزاءً و اجزاءً موافقا لاعمالهم
و فاقا درخور بیان کرد کردار ایشان را در دنیا و گفت جل جلاله انهم
کانوا لا یرجون حسابا بدرستی که دوزخیان بودند در دنیا که نمی
ترسیدند از شمار روز قیامت و نیز امید نمی داشتند چه ایشان را
از جا امید داشتن و ترسیدن و کذبوا بآیاتنا کذابا و بودند
که دروغ میداشتند قرآن را و حجتها توحید را دروغ داشتنی بزرگ
یعنی که هیچ متوجه دلایل عقلیه و نقلیه نمی شدند و در کفر انهماک
تمام داشتندی و در کار در آمدندی انهماک داشتندی نقصت و مؤمن
اینست که هست با خود بکند و توبه و استغفار عذرخواهی کند و بعد
از نماز عصر بجا مستحب استغفار نماید که حکمت خواندن سوره عم بعد
از عصر اینجا باشد والله اعلم وکل شیء احصیناه کتابا و هر چیزی را
دانسته ایم و شمرده ایم و نوشته ایم در لوح محفوظ یعنی پیدا کرده ایم
الا احصاء شمردن و دانستن و نوشتن فذوقوا پس بچشید جزاء کردار را
بد خود را فلن نزیدکم الا عذابا پس هرگز زیاده نکنیم شما را مگر
عذاب و این آیت سخت ترین وعید هست مر دوزخیان را و از این آیت
معلوم میشود که مراد احقابا ابد الآباد است و در تنبیه الغافلین

آورده است

آورده است که دوزخیان باران طلبند ابر سیاه پیدا شود و ماران
همچون گردنهای اشتران و کژدمان همچو اشتران ببارد بر ایشان
چون بگزند ایشان را هزار ساله درد کند که آن درد کم نشود معنی این
آیت که زدناهم عذابا فوق العذاب این باشد که زیاده کنیم
ایشان را عذابی بالای عذاب و قوله فلن نزیدکم الا عذابا شاید که
ایشان را این نوع عذاب باشد نعوذ بالله من ذلک والله اعلم
چون از حال دشمنان و کافران خبر کرد و از حال دوستان و مؤمنان
متقی نیز خبر کرد و گفت جل جلاله ان للمتقین مفازا حدائق و اعنابا
بدرستی که مؤمنان پرهیزکاران راست رستگاری و یافتن بهشت جای
و باغهای آراسته پر نعمت و انگورها الوان در حدیث آمده است یک
خوشه انگور بهشت چندان کلان باشد که اگر زاغ از بالای او پرد یکسال
بمیان او نرسد و مؤمن چون در بهشت در آید هزار باغ بیند در هر یکی
هفتاد هزار برگ و در هر برگ نوشته اینست که لا اله الا الله محمد رسول
الله امة مذنبة و رب غفور و در روایت آمده است که چون میوه
بهشت را برند باز بجای او میوه دیگر پیدا آید بقدرت خدای تعالی روایت
کرده شده است از تفسیر و کواعب اترابا و مرتبا بهشتیان نکردند
وکاسا دهاقا قدحهای شراب بهشتی برابر جای بدست غلمان بهشتی
بامر ملکی لا یسمعون فیها لغوا ولا کذابا نشنوند این بهشتیان
در بهشت سخن بیهوده و ناروا و قول یکدیگر را چنانکه در دنیا مجلسها

[illegible] ۱۲

[illegible] ۱۲

ایشان پاک بوده باشد از سخن بیهوده و چشنود لغو و دروغ و بیخبر که و
خبر جینی در آخرت نیز پاک باشد و عطاء دی جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً
حِسَابًا یعنی این جزاها جزاء طاعتهای ایشان باشد و عطای بیپایان
باشد از پروردگار تو و نیز عطای کافی باشد یعنی چندان که
بدهد شان که گویند بس بخشیدی و بیش اینست که باید داد بما بطاعت
و مراقبت و مجاهده و محاسبه و مشاهده مشغول اشتغال
و هزل و غفلت و تکذیب انبیا و اولیاء پرهیز باشد و از غافلان و
از هازلان دور باشد حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمه الله
گفته اند که از بیگانگان چنان گریز چنانکه از شیر درنده و هر کلبی رباعی
هر کش تن نشود جمع دلت ... و از تو نرهد صحبت آب و گلت ... زنهار از آن قوم گریزان
میباش ... ورنه نکند روح عزیزان بحلت ... صحبت مردانست از مردان کنند
ابر گهر بار باغ را خندان کند ... با بدان کم نشین که صحبت بد ... گرچه پاکی ترا پلید کند ...
آفتاب بدان بزرگی را ... ذره ابری پدید کند ... رَّبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَٰنِ آفریننده کار آسمانها و زمینها و آنچه میان هر
دو هست خدای مهربانست لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا نتوانند خلق
بوی سخن گفتن از برای شفاعت کردن مگر باذن الله القراءة
بضم ابناء و بضم الرحمن و بکسرها يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا
نتوانند که سخن گویند بحضرت پروردگار در روزی که ایستند
روح و فرشتگان صف زده یوم ظرفه لا یملکون یا ظرف لَا يَتَكَلَّمُونَ

یعنی

یعنی در آن روز سخن نگویند خلایق إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَٰنُ مگر آن
کسی که خدای تعالی دستوری دهد و اذن کند بسخن گفتن وَقَالَ
صَوَابًا و گفته باشد سخن صواب یعنی لا اله الا الله گفته باشد یعنی در روز
قیامت شفاعت کند مؤمن مؤمن را پس حق سبحانه تعالی ابرار را و علما
را و شهیدان را و هر کرا که خدای تعالی خواسته باشد روح ببک قول
جبرئیل است و قیل فرشته که از همه فرشتگان بزرگتر است که وی تنها یک
صف باشد و همه فرشتگان یک صف بعد از عرش چیزی بزرگتر از آن فرشته
چیزی نباشد و غیر این نیز گفته اند ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ این روز ثابت
و باشدنی بی شک فَمَن شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا پس هر که خواهد که بگیرد
بخدای خود جای بازگشت یعنی ایمان آرد و عمل صالح کند تا جای یابد به
بهشت برحمت حق تعالی إِنَّا أَنذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا بدرستی که ما ترسانیدیم
شما را بعذابی که نزدیک آمده است يَوْمَ يَنظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ
در روزی که مرد آنچه پیشتر فرستاده باشد دو دست او از نیکی و بدی
وَيَقُولُ الْكَافِرُ و بگوید کافر يَا لَيْتَنِي كُنتُ تُرَابًا ای کاشکی من خاک شدمی
چنانکه حیوانات دگر شدند حق تعالی همه مخلوقات را زنده کند داد ایشان
داد خود را از یکدیگر بستانند چنانکه گوسفند با شاخ گوسفند بی
شاخ را زده باشد او را نیز شاخ دهند تا زند خود را بزند و همه شتر را
و جانور را زنده کنند و ما آمده است که من شما را از برای فرزندان آدم را
آفریدیم ایشان شما چه کردند گویند الهی تو میدانی که ایشان ما را کاهی جوی

فرزا

وپیچو وکنجار ریش نهادند ونعمتهای خوب وشیرین را خود خوردند وکا
بینند که در عذاب ودوزخ گرفتار شده باشند چون انات گویند الهی
ما را چه شدیم فرمانه آید هی خاک شوید چون خاک شوند کافران آرزو
برند حال ایشان را وگویند ای کاشکی ما خاک میشدیم همچو جیوانات تا
از عذاب ابدی خلاص شدیمی چون این سوره را تمام کنی بگوی اللهم اعتق
رقابنا ورقاب اباءنا وامهاتنا من النار برحمتک یا ارحم الراحمین وصیت
والد شریف با این فقیر این بود که این دعا را بعد از سوره عم بخوانی وقیل
از من کافر که آرزو برد ابلیس علیه اللعنة از تراب آدم یعنی ابلیس آرزو
برد کاشکی من خاکی بودی همچو آدم علیه السلام سوره النازعات
بسم الله الرحمن الرحیم بدانکه حق تبارک وتعالی در سوره در بیت
پنج چیز سوگند یاد کرده است ومفسران را در آن اختلاف است که آن پنج کدامهاست
اصح اقاویل آنست که از آن پنج مراد فرشتگانند که بکارهای خیر حق تبارک
وتعالی ایشان را مشغول کرده است وما این قول را اختیار کرده ایم والنازعات
غرقا ای نزعا اغرقا النزع یعنی الاغراق وبغایه رفته واغرقته ای اخذته
بقوة النزع کشیدن الغرق والاغراق گرفتن جانهای کافران کشیدنی سخت
چون جان بجبر کردن ایشان رسد باز بکنارند تا همه تن ایشان در آید با
کشند تن کافر دشوار شود جان دادن نعوذ بالله من ذلک والناشطات
نشطا بحرمت فرشتگان که بگیرند جانهای مؤمنان را باسانی وبزودی برون
آرند نشط الدلو من البئر ای اخرجها کذا فی الکشاف یعنی همچو برون آوردن

دلو

دلو از چاه والسابحات سبحا یعنی بحرمت فرشتگان که شتابند در فرمانهای خدای
تبارک وتعالی السبح شتاب کردن در آب بازی یقال فرس سابح وسبوح یعنی اسب
تیز رو دونده دار سرعتی فی سیره ولسرعته کانه یسبح فی الماء فالسابقات
سبقا یعنی بحرمت فرشتگان که بر یکدیگر پیش کردند در خیر وطاعتها فالمـ
فالمدبرات امرا یعنی بحرمت فرشتگان که تدبیر کنند کار عالم را وآن جبرئیل
ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل اند علیهم السلام عزرائیل بگرفتن جانها و
جبرئیل موکل بر لشکرها وبادهاست ومیکائیل بر بارانها ونباتات واسرافیل
را بر لوح محفوظ اطلاع میباشد وسخن را انجا میکرد بفرشتگان دیگر میرساند
وبقول دیگر اسرافیل را حق تعالی دانا میگرداند بانچه خواهد بود واو بفرشتگان
دیگر میرساند چنانچه آدم علیه السلام را در یک لحظه دانا گرداند باسماء خود
بیواسطه کسی جواب قسم مقدر است یعنی بحرمت این چیزها که یاد کرده شد که [حتما]
زنده گرده خواهید بعد از مردن یوم ترجف الراجفة یعنی در آن روز که
بلرزد لرزنده الرجف لرزیدن یعنی زمین بجنبد چون در صور دمیده
شود اول بار همه خلق بمیرند تتبعها الرادفة یعنی از وی در آید در آینده
التبع والتابع والرادف از پیش در آمده یعنی بار دوم که در صور دمیده
شود وزمین بجنبد وخلق زنده شوند ومیان این دو دمیدن چهل
سال بود قلوب یومئذ واجفة دلهای خلق در آن روز طپنده باشد
الرجف طپیدن دل ابصارها خاشعة چشمهای ایشان در آن روز از
ترس خوار وذلیل باشد وبجای فرو رفته باشد ابصارها یعنی بینای

خداوند تعالی دلها چون صفت قیامت را شنیدند عجب داشتند و گفتند چنانکه
حق سبحانه و تعالی از ایشان خبر کرد یَقُولُونَ أَئِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِی الْحَافِرَةِ میگویند
کافران آیا باز گردانیده شدگان خواهیم بود بحال اول و ما زنده
شویم چنانکه بودیم در اول الحافرة اول کار یعنی زندگانی از پس مرگ أَئِذَا
کُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً چون ما شدیم استخوانهای پوسیده میان کاوک
چون باد از وی گذرد آواز آید القراءة ناخرة نخرة والعامل فی اذا
محذوف ای انبعث اذا کنا عظاما قَالُوا کافران گفتند تِلْكَ إِذًا یعنی
زنده شدن ما دوبار کَرَّةٌ باز گردانیدن است خَاسِرَةٌ زیانکار یعنی
اگر حال چنین باشد که باز زنده کرده شویم ما زیانکار باشیم چونکه
عمل نیک نکردیم و ایمان نیاوردیم و چون کافران منکر شدند آمدن
قیامت و دور داشتند حق تعالی بر ایشان رد کرد و گفت جل جلاله
فَإِنَّمَا هِیَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ پس بدرستی که نیست این زنده کردن
ایشان را و رد کردن بحال اول مگر یک بانگ بر زدن یعنی دمیدن در صور
فَإِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان بِالسَّاهِرَةِ باشند در روی زمین قیامت
زمین نزدیک به بیت المقدس و بیت المقدس بنی آمده است چون منکران
محمد علیه السلام را یاد کرد از حال فرعون و انکار او و موسی علیه السلام را
نیز خبر کرد که با وی چه کرده شد با ایشان نیز همان خواهد شد و گفت جل
جلاله هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى بدرستی که بتو ای محمد رسید سخن موسی که
إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ چونکه خواند او را خدای او بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى در های

پاک

پاک که نام او طوی است اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى فرمود حق تعالی موسی را که
برو بسوی فرعون و او را دعوت کن و بدین حق بخوان که وی از حد در گذشته
است و دعوی باطل میکند و شکی بد هنجار کی او دعوی خدای میکند و
میگوید من خدایم فَقُلْ پس بگوی مر فرعون را هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى آیا هیچ رغبت
هست ترا که پاک شوی از کفر و گناه و ایمان آری بخدای تعالی بدست من و
أَهْدِيَكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى و راه نمایم ترا بخدای تو تا بترسی و از کفر و
گناه دور باشی فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى پس نمود فرعون را نشانی بزرگ یعنی عصا
و ید بیضا ید بیضا آن بود که چون موسی علیه السلام دست در بغل خود
کردی چون آفتاب روشن شدی و در هزار معجزه داشت و ید بیضا بزرگتر
بود از بهر آنکه سحرهٔ فرعون نتوانستند بصورت ید بیضا سحری آرند و
بصورت عصا آوردند فَكَذَّبَ وَعَصَى پس دروغ داشت فرعون موسی را و
عاصی شد ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى پس برگشت از قبول کردن حق و کوشش
کرد در فساد کردن و در دشمنی موسی علیه السلام فَحَشَرَ پس گرد کرد جادوان
و لشکر خود را و قوم خود را فَنَادَى پس خواند ایشان را و آواز داد ایشان را
فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى پس گفت منم خدای بزرگتر شما یعنی خداوندان شما و خود
و منم برتر از ایشانم فَأَخَذَهُ اللَّهُ پس گرفتش خدای تبارک و تعالی نَكَالَ الْآخِرَةِ
وَالْأُولَى بر سوای آخرت و دنیا و در دنیا غرق کرد در آب و در آخرت
سوختن با آتش دوزخ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى بدرستی که درین
نکالی که کردیم ویرا پند است مر کسی را که بترسد از خدای تعالی

الغیر سند وانگشت نمای خلق شده نصیب تو انیست که سخن اهل خوف
انتباه کنی و با ایشان دشمنی نکنی تا همچو فرعون محروم نمانی. نظم. ابن
رسولان ضمیر زکوی: میشنو خواهند ابرا فیل خوی: نکوئی دار و شر کبری مجو
شهان: چاکری خواهند از اهل جهان: تا دو مهاشان بجا که ناوری:
از رسالت شان چگونه بر خوری: کی رسانند این امانت را بتو: تا نباشی
پیش شان راکع مرد نکو: هر پیرشان کی همی آید پسند: کاآمده ایشان زایوان
بلند: قصه فرعون را مدای شناسد که و تعالی عبرت گفته و انگشت نمای
کرده اید مر عالمیان را ما نیز بیان کنیم تا بعضی را پند باشد و بالله التوفیق
و علیه التکلان بدانکه وهب بن منبه روایت کرده است که فرعون شبی
در خواب دید که کسی پیدا شود از بنده گان تو که ملک ترا خراب کند و ترا
در آب غرق کند و لشکر ترا نیز با تو بعضی از بنی اسرائیل همچنین کسی پیدا
شود فرعون بیدار شد غمناک شد و قوم خود را خبر کرد همه بگریستند و
تعزیت داشتند و فرعون را هزار جادو بود و هزار کاهن یعنی فالگوی
و هزار منجم بود این همه را جمع کرد و خواب خود را با ایشان گفت ایشان
همه گفتند ما کفایت کنیم اما چهل روز مهلت بده ما را پس مهلت داد
رفتند و کلیمها پوشیدند و نان جو خوردند و بر خاکستر خسپیدند و شب بیدار
بودند و روز روزه میداشتند و زاری میکردند پیش دیوان که
ایشان را می پرستیدند تا که ایشان خبر کنند از این خواب فرعون و دیوان
در آن وقت با آسمان میرفتند و از فرشتگان سخن میشنیدند چون کار

برزگی

بزرگی و یا غیر آن که در دنیا پیدا شدی حق تعالی بملائکه عرش
خبر کردی و ایشان باهل آسمان و اهل آسمان بگفتندی و دیوان در آسمان
او از ایشان می شنودندی و چون آمدی بملائکه عرش که ملوک بنی اسرائیل پیغامبری
خواهیم آفرید که ملک فرعون را خراب کند و او را هلاک کند در دریا
و این در اسکندریه باشد یعنی در مصر باشد در شب جمعه در فلان
ماه معین و در فلان ساعت چونکه سر ساعت از شب بگذرد او از
پشت پدر در رحم مادر آید چون شیاطین آن وحی را در آسمان
از فرشتگان شنودندی بزمین فرود آمدندی بمنجمان و کاهنان و ساحران
را خبر کردندی که در چهل روز بعد از همچنین شخص پیدا شود و ایشان فرعون
پیش آمدند و گفتند آنچه از دیوان شنیده بودند فرعون گفت حکم
این چیست تا ما مادر او را پیدا کنیم و بکشیم ایشان گفتند ما این را نتوانیم
فاما مرد و زن بنی اسرائیل را جمع کنیم در شب چهلم مردان را از زنان جدا
کنیم تا این شخص از پشت پدر در رحم مادر نیاید چون شب چهلم این چنین
کردند و هر یکی را چیزی دادند و گفتند که همه اینجا باشید و با یکدیگر خوده
صحبت دارید تا روز شود و منجمان در آن شب بیدار بودند و فرعون با
عمران که وزیر خاص او بود بشهر مصر رفتند و عمران از بنی اسرائیل بود و
فرعون بی او نبود و همه بنی اسرائیل را و لشکر فرعون تمام بیرون شهر ماندند
و فرعون مر عمران را بگفت امشب پیش ما جای نزد با جامهای خود بر
در کوشک خواب کن عمران قبول کرد تا آن وقت رسید که خدای تعالی خواسته

بود عروس عمران دانست که عمران بر در کوشک فرعون است نزدیک او
برفت و هر دو بهم جمع شدند و موسی علیه السلام از پشت پدر بر رحم مادر
آمد عمران عروس خود را گفت بدانکه آن شخص که فرعون از وی می ترسید که
ملک او را خراب کند و او را در آب غرق کند جنین فرزند ماست زینهار که
پنهان داری منجمان در آسمان نظر کرده بودند نشانی یافتند که آن شخص از
پشت پدر بر رحم مادر آمده است همه فریاد برآوردند و آواز بلند که فرعون
آن آواز را شنید از خواب بیدار شد و از عمران پرسید که این چه آواز
است عمران بگفت مگر بنی اسرائیلیان با هم بازی میکنند بیت این همه کر و فر موسی
زاده شد :: از برای قتل او اماده شد :: خاطرش از آن آواز ملول شد و غمناک
شد چون بامداد شد منجمان با رویهای سیاه [illegible] پیش فرعون
آمدند و گفتند که آن دشمن تو از پشت پدر بر رحم مادر آمد فرعون در
غضب شد با ایشان گفتند ما تدبیر دیگر کنیم چون او از مادر بیاید ما
ترا خبر رسانیم چون موسی علیه السلام از مادر بیامد گفتند آمد دشمن تو از مادر
بیامد فرعون غمناک شد منجمان گفتند که همه زنان بنی اسرائیل را بفرمای جمع
کنند و فرزندان ایشان را که درین ماه زاده باشند پسران را بکشی و دختران
بگذاری فرعون همچنین کرد فرمود تا همه فرزندان را که درین ماه زاده اند جمع
کنند پسران بکشید و دختران نگاه دارید همچنان کردند گویند که نوزده
هزار پسر طفل را سر بریدند و خون ناحق و حق تعالی موسی علیه السلام را نگاه داشت
بیت :: صد هزاران طفل سر بریده شد :: تا کلیم الله صاحب دیده شد :: و باقی این قصه را

در کتابهای دیگر هست کو هست اما ما مختصر کردیم بس عبرت و پند و در باب فصل آن نیست
بیچکس تقدیر خدای را نداند و دیگر نتواند کرد قطعه چون قضا رفت حکم شد
تقدیر :: دفع آن کار ابلهان باشد :: هر که رضا دهد قضای ورا :: مرد راه حق نگاه
بان باشد :: چون کافران قیامت را منکر شدند حق تعالی قدرت خود را بیان
کرد بایشان که وی قادر است بر زنده کردن و بر هر چه که خواهد و گفت جل جلاله ::
أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا شما قوی ترید از جهت آفریدن أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا یا
آسمان که بنا کرد او را رَفَعَ سَمْكَهَا برداشت سقف او را فَسَوَّاهَا راست
کرد او را در وی هیچ عیبی و شکافی نیست یعنی آن خدایکه قادر است بر آفریدن
آسمانی با عظمت او اولی ترکه قادر باشد بر آفریدن و زنده کردن خلق بعد
از مردن ایشان و قدرت خود را بیان کرد و گفت جل جلاله وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا
و در تاریک کرد خدای تبارک و تعالی شب را که از آسمان پیدا شود تاریکی وی
باز قدرت خود را یاد کرد گفت جل جلاله وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا و بیرون آورد چاشتگاه
را که آن نور آفتاب است از پس تاریکی از آسمان بس هر شب و هر روز ::
می آید تا زنده گردانست چون همه شب بخواب بروند چون روز شود بیدار
کرد اند باز قدرت خود را بر آفریدن یاد کرد و گفت جل جلاله وَالْأَرْضَ
بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَاهَا زمین را بعد از آن گسترانید و پهن کرد بر روی
عبد الله بن عباس رضی الله عنهما گفت زمین را آفرید ولیکن فراخ نکرد
تا آسمان را آفرید و قول عبد الله بن عمر رضی الله عنهما آنست که اول زمین کعبه
آفرید باندازه کعبه چهار سو بر روی آب نهاد و شش هزار سال پیشتر از آنکه آسمان

دنیا را آفرید بدو هزار سال پیش بعد از آن آسمان دنیا را آفرید و
زمین را از آن زمین که کعبه بود بیرون کشید پس روی آب گسترانید
أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا بیرون آورد آب او را از زمین وَمَرْعَاهَا و چراگاه
او را یعنی هر چه آدمی خورد و هر چه شتران او خورد از زمین بیرون
آورد وَالْجِبَالَ و کوهها را أَرْسَاهَا آفرید و فرو کرد استوار و استاده
کرد و لازم ساخت استوار کرد تا لنگر شدند مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ
این همه آفرید تا برخورداری و منفعت شما باشد و شتران شما چون
بدین نعمتها شکر نگفتند و بر دلایل عظام التفات ننمودند و ایمان
نیاوردند از عذاب بزرگ خبر کرد شان و گفت جل جلاله فَإِذَا جَاءَتِ
پس چون بیاید الطَّامَّةُ الْكُبْرَى بلای بزرگ پوشنده عقلها را و
قیل بیم ناک و آن آواز اسرافیل باشد که در صور دمد یعنی بیاید
قیامت و خلق زنده شوند يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى در آن
روز یاد گیرد آدمی و یاد کند یعنی بیند آنچه کرده باشد در دنیا از
نیکی و بدی وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى و پیدا کرده شود دوزخ مر کسی که
بیند یعنی همه خلق دوزخ را ببینند و دوزخیان را بدوزخ برند و بهشتیان
را به بهشت برند فَأَمَّا مَنْ طَغَى اما آنکه بیفرمانی کرد خدای تبارک و تعالی
را و از حد درگذشت وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا و برگزید زندگانی نزدیک
را یعنی دنیا را بر آخرت فَإِنَّ الْجَحِيمَ بدرستی که دوزخ هِيَ الْمَأْوَى است
جای بازگشت او در بد آیت وعید بسیاست مر اهل دنیا را که از حرام

پرهیز

پرهیز ندارند وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ و اما آنکه بترسید جای
استادن را از برای حساب پروردگار خود وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى
و باز داشت تن خود را از میل کردن بآنچه نشاید یعنی مراد نفس که بحکم
شرع بوده باشد بنفس خود نداد الهوی میل کردن دل بآنچه نشاید
وقیل مراد نفس وقیل کام دل فَإِنَّ الْجَنَّةَ پس بدرستی که بهشت هِيَ الْمَأْوَى
و بست جای بازگشت او یعنی هر که هوای نفس خود را کم است و بفرمان
خدای تبارک و تعالی کند بهشت جای وی باشد که هرگز از وی بیرون
نیاید خواجه ابوبکر وراق رحمه الله گفت که حق تبارک و تعالی در دنیا
و آخرت چیزی خبیث تر از هوای نفس که مخالف حق بوده باشد نیافریده
است بدانکه پیش اهل طریقت مرد وقتی بالغ میشود که از هوای نفس خود خلاص
شود بیت خلق اطفال اند جز مست خدا نیست بالغ جز رهیده از هوا
بدانکه مفسران گفته اند که این دو آیت در حق مصعب بن عمیر و عامر بن عمیر
که برادر مصعب بود آمد که ایشان پادشاه زادگان عرب بودند
یکی مومن بود و یکی کافر آیت اول در حق عامر بود که او کافر بود او در
جنگ بدر بدست مصعب برادر خود کشته شد این آیت آمد که
فَأَمَّا مَنْ طَغَى وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى و آیت دوم که
وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى
در حق مصعب آمد که او در جنگ احد کشته شد رضی الله عنه و چنان
بود که ابوسفیان بعد از معاویه بلشکر عظیم آورد در احد احد کوهیست که

یعنی در کوه احد لشکر علم اسلام
در دست امیر مصعب بود
ابو سفیان پدر معاویه لعنه
از جانب کافران بعضی ۱۲

زخم یک بد بند و در آن جنگ علم اسلام بدست او بود ابن قمیه که پهلوان
لشکر ابو سفیان بود بر رسول صلی الله علیه وسلم نیزه انداخت امیر مصعب
خود را در پیش وی داشت تا آنکه نیزه بر وی خورده و رسول صلی الله علیه و
سلم سلامت ماند و علم اسلام را فرشته بصورت امیر مصعب گرفت
تا بر زمین نیفتد و ابن قمیه نعره بزد که نیک محمد را کشتم القصه امیر المؤمنین
حضرت علی رضی الله عنه او را بکشت و لشکر کفار در آن روز عم رسول حمزه
عرب را رضی الله تعالی عنه شهید کردند چنانکه در تواریخ مذکورست
پس این آیت آمد که فاما من خاف الخ و این آیت در حق امیر مصعب رضی الله
عنه آمد چون رسول صلی الله علیه وسلم امیر مصعب را دیدند در خون افتاده
زخم بسیار خورده گفت مر صحابه را دیده بودید که مصعب دیباچه جامها داشت
و در مکه نعلین او از زر سرخ بود رباعی در مطبخ عشق جز نکو را نکشند لاغر
صفتان زشت خو را نکشند گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز مردار بود هر آنچه
او را نکشند و ظاهر این دو آیت عام است در حق همه مؤمنان و در حق
همه کافران قال النبی صلی الله علیه وسلم بئس العبد عبد هوی یعنی بد بنده ایست
بنده هوای گمراه کننده و خواجه محمد بن علی حکیم ترمذی رحمه الله علیه گفته
است هوای مضل ترک حق ست در کارها و عبادتها و این فقیر میگوید در بخارا
بودم در خود کاهلی و سستی دیدم گفتم چند روز روزه دارم تا باشد که
این تیرگی از من دور شود روزه نیت کردم بخدمت شیخ خواجه بهاء الحق و
الدین رفتم چون ایشان مرا دیدند فرمودند تا طعام آوردند

امیر حمزه در کوه
احد شهید شده
لعو ۱۲

وان

این مسکین را گفتند که بخور و این حدیث برخواندند که بئس العبد
عبد هوی و معنی او را بیان کردند و گفتند ما تجربه کرده ایم که
خوردن اولتر است از روزه که بهوای نفس داشته و گفته اند عمرها
بایستی تا ببند و یکبار تجربه کند تا بار دیگر کار کند پیشه ور و خردمند
هنر پیش را عمرها بایست درین روزگار تا یکی تجربه آموختی با دیگری تجربه برد
بکار از این ارشاد فهم میشود که در عبادت نافله نیز معرفت است و
میگفتند که عبادت نافله بافتن باید شیخ فانی فی الله باشد چراکه او از
هوا خلاص شده است و بهوا رد کرده نمیشود بیت هیچ انگور دگر غوره نشد
هیچ میوه پخته با کوره نشد الفانی لا یرد و این فقیر گفت که اگر اینچنین
یافت نشود حکم ایشان گفتند که هر عبادتی که بکند استغفر الله گوید بلی
و حضرت خلیفه خواجه علاء الدین عطار رحمه الله این فقیر را فرمود که بعد
از هر نماز سه بار استغفار کن و بگوی استغفر الله الذی لا اله الا
هو الحی القیوم و اتوب الیه هم صد بار میشود و قال النبی صلی الله علیه وسلم
انه لیغان علی قلبی فاستغفر الله فی کل یوم مائة مرة یعنی در دل من تیرگی
پیدا میشود و من از آن سبب استغفار میکنم هر روزی صد بار یسئلونک
عن الساعة ایان مرسیها یعنی می پرسند ترا ای محمد که قیامت کی
خواهد بود فیم انت من ذکریها در چیستی تو ای محمد از یاد کردن
قیامت یعنی تو ندانی وقت آمدن او را الی ربک منتهیها بخدای تست
پایان او یعنی او داند که کی خواهد بود غیر او کسی نداند انما انت منذر

معنی حشتن طلب کردن ۲۲

مَنْ يَخْشٰيهَا ای هر آینه تو بیم کننده آنکسی که بترسید از قیامت یعنی
نسبت با آن او یعنی دانستن او واو داند که کی خواهد بود آمدن او
یعنی تو ندانی که کی خواهد بود فاما بندی دعوت کسی را که بترسید و توبه
کند كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا گویا که ایشان آن روز را ببینند یعنی قیامت
لَمْ يَلْبَثُوا اینا مشید مانده در دنیا إِلَّا عَشِيَّةً مگر شبانگاهی أَوْ ضُحٰيهَا
یا چاشتگاهی یعنی عمر دنیا در پیش ایشان کوتاه نماید بمقدار آخر روز
یا اول روز چون درازی روز قیامت را ببینند و عذاب او را بچشند عمر
دنیا با ایشان کوتاه نماید نعوذ بالله من ذلك خدایا ما را از خواب
غفلت بیدار گردان و ختم کار ما را بخیر گردان بحق ... یا اکرم الاکرمین
برحمتک یا ارحم الراحمین

سورة عبس

بسم الله الرحمن الرحیم

عَبَسَ روی ترش کرد محمد صلی الله علیه وسلم وَتَوَلّٰى و روی گردانید
أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمٰى که آمد نابینای یعنی عبد الله بن ام مکتوم رضی الله
عنه سبب نزول این سورة آن بود که نابینای بود در مکه درویش
عبد الله نام روزی در مجلس رسول صلی الله علیه وسلم کلان تران
و توانگران بودند و رسول صلی الله علیه وسلم ایشان را با یمان میخواند
نابینا گفت یا محمد علمنی مما علمک الله تعالی یعنی بیاموز مرا از آن علم که
ترا آموزانیده است خدای تبارک و تعالی و ندانست که رسول صلی الله
علیه وسلم بچه کار مشغول بودند رسول صلی الله علیه وسلم روی مبارک
ترش کرد و روی گردانید نابینا را صحابه اعلام کردند نابینا شرمنده

شد

شد و از مسجد برون رفت در حال جبرئیل امین بحکم رب جلیل بیامد
و حجاب کشید میان رسول صلی الله علیه وسلم و کلانتران تا رسول
صلی الله علیه وسلم ایشان را ندیدند و دیده بدن چشم ایشان را به
نقصان پیدا شد باز حجاب برداشت و این آیت آورد در حال رسول
صلی الله علیه وسلم دانست که این از جهت آن نابینا بود در عقب
او شد و او را یافت و عذر بسیار خواست و گفت که تا من زنده
باشم و تو نیز زنده باشی نفقه تو بر من باشد و هر بار که رسول
صلی الله علیه وسلم او را دیدی گفتی مرحبا بالذی عاتبنی فیه ربی
یعنی خوش آنکسی را که عتاب کرد بمن از بهر وی خدای من هیچ حاجت
داری بمن تا بر آرم و در این آیت شرف اهل اسلام و کمال درویشان و
طالبان علم ظاهر و باطن است نصیحت و اینست که بر فقیران صالح
کرم کنی و با ایشان نشست چون بیت ای فقیران لطیف خوش نفس
کنز ما تعظیمت لن آمد عبس: قطره باران ما همی زد اهل طلب: کان اهسی
بر دکان عالم جود: گر بزد بزد همتشان: هر ملک وجود قلب حروف و ما
يُدْرِيكَ و تو چه دانی ای محمد لَعَلَّهُ يَزَّكّٰى یعنی نابینا بزکی پاکیزه شود
با نچه از تو شنود و عمل کند أَوْ يَذَّكَّرُ یا پند گیرد از گناه خود باز
استدل الاصولیون بهذه الآیة ... اشارة الی تهذیب النفس علی الخصال
الذمیمة واشاری ... الی الالفاظ بالموعظة الظاهرة والتطهیر
الظاهر و در این کلام نیز اشاره است که مؤمن باید که دایما بطلب علم

ظاهر و باطن مشغول باشد تا از جملهٔ اهل حق باشد رباعی تا در طلب
گوهر کانی کانی تا زنده ببوی وصل جانی جانی القصه حدیث مطلق از من
بشنو هر چیز که در جستن آنی آنی فَتَنفَعَهُ الذِّكْرَىٰ تا که سود کند ویش
پند و وعظ تو أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَىٰ و اما آنکه توانگر شد و بست
دیده وی علم و ایمان ندارد فَأَنتَ لَهُ تَصَدَّىٰ پس تو پیش وی میروی و روی
بوی می آری و کوشش میکنی وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ و چیست بر تو ای محمد
و چه باشد که اگر کلانتران و توانگران پاکیزه نشوند و ایمان نیارند
و در نجاست کفر باشند نیز بر تو هیچ چیز نیست جز رسانیدن فرمان
ما فاما ایمان و عرفان بایشان نمیدهیم چون که ایشان را پروای ما
نیست وَأَمَّا مَن جَاءَكَ يَسْعَىٰ و اما آنکه بتو آمد و می شتافت
یعنی نابینا آمد تا علم آموزد از تو وَهُوَ يَخْشَىٰ و او می ترسید از خدای
تعالی و [illegible] می ترسید در راه وقت آمدن چون راه را نمی دید فَأَنتَ
عَنْهُ تَلَهَّىٰ پس تو ای محمد از وی روی میگردانی و بکلانتران و توانگران
روی می آری و بایشان مشغول میشوی خوش باشد ای درویش
صادق طالب که خدای تعالی از برای نابینای بی حسب خود خطاب و عتاب
میکند معلوم میشود که کرم و لطف حضرت پروردگار در حق فقیران
و طالب رضا و لقای او بسیار است و بسیار فقیر و حقیر باشند که بظاهر
خراب حال و خاک آلوده باشند فاما یکی از دوستان حضرت او باشد چنانکه
پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم گفته که رب اشعث اغبر مدفوع بالابواب لو

اقسم

اقسم علی الله لابره بیت بنظر حقارت بوی نظر مکن تا هلاک نشوی نظم تو از ضعف
خود مکن بر درویش نگاه بر توسن [illegible] جا شتکاه چنین خفته دلش بیدار دان
شکل [illegible] کار در کار دان [illegible] خواب را مانند کهی خواب [illegible] مرادار
ابلهی جبرئیل علیه السلام این آیت پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم آورد
پیغامبر صلی الله علیه وسلم از خود آنکه چه حکم شده باشد و چه خواهد
شنید متغیر گشته بود تا آنکه شنید کلام شاد شد امر و نهی نصیحت
و آن آثار لطف است از آثار قهر و طرد نیست پیغامبر صلی الله علیه
وسلم بعد ازین و لاین آیت برای هیچ غیر کافر منقبض نشد و از هیچ
فقیری از مسلمانان اعراض نکرد و باید که این عتاب پیغامبر صلی الله
علیه وسلم ذلت نبود بلکه عمل باجتهاد بود برای مصلحت از صورت
میل بسوی کفار و صورت رعایت بزرگی بظاهر توجه عتاب شد
و در این فصل فواید هست یکی آنکه میل بسوی کفار اگر چه از جهت
شرع باعتبار تضمن غرض صحت باشد خالی از مضرت نباشد
دوم آنکه آزار مسلمانان و اهانت او و اعراض از ایشان اگر چه
قصد بود شومت دارد سیوم آنکه عتاب دوستان و تنبیه
ایشان می شاید و یبقی الود ما بقی العتاب و دوستی باقی بود تا عتاب
باقی باشد که با دوست ترک عتاب کردن چنانکه هر چه بخواهد
بگوید و هر چه خوش آید بکند دوستی نبود چهارم آنکه کبیر الله
کار بزرگ ما بیند و عهده [illegible] هر چند مقرب حضرت باشد

بازپرسیدن احوال و تتبع اعمال او شرط پادشاهی و لوازم مملکت داریست
اگر مقربی از مقربان حضرت و بزرگی از بزرگان مملکت را مطلق
العنان سازند که از هرچه کند و هرچه گوید بازپرسش نکنند و
در قید تعهد خویش نگیرند سبب آن باشد در آن کار شریک مملکت
باشد از کیشاورزان و بندگان نبود پنجم آنکه هیچکسی که اگرچه بظاهر
فقیر و حقیر نماید حقیر نباید داشت چه داند او را نزدیک خدای تعالی
کاری و باری باشد بیت خاک خواران جهان را بحقارت منگر تو چه دانی
که درین گرد سواری باشد ابن ام مکتوم بظاهر فقیر نابینا بود از جهت
ادب بیشتر با تغافل عتاب شد ششم آنکه طالب علم اگرچه موانع
باشد می باید کرد چه ابن ام مکتوم اگرچه فقیر و نابینا بود و دست
کش نداشت برای طلب علم پیش پیغامبر صلی الله علیه و سلم آمد طلب
علم کرد اگر تمسک بموانع کنند طلب علم نتوانند کرد زیرا که بر اندازه حال
خود هر کسی از موانع خالی نیست هفتم آنکه استاد را باید بر طالب هر
چونکه باشد توجه کند فایده که می خواهد برساند هشتم آنکه استاد
را باید که میان طالبان علم بد نیاد و شرف دنیا فرق نکند نهم آنکه
اگر مسلمانان را از بزرگی بسبب آزاری واقع شود آن بزرگ را باید که
حال بازآورد کند و این منافی حشمت نیست بلکه زیادت حشمت است
چه پیغامبر صلی الله علیه و سلم در دنبال ابن ام مکتوم رفته تا او را دریافته
بازآورد دیگر بیت تواضع ز گردن فرازان نکوست گدا اگر تواضع کند خوی اوست

دهم

[illegible]
از جهت فقیر

دهم در بیان وقت بازآورده کردن تعظیم در مرتبه دادن شرط است چنانکه
مرهم جراحت شود و دارو درد آزار کرده که پیغامبر صلی الله علیه و سلم
ابن ام مکتوم را آورده ردای مبارک خود گسترانیده و بالای او نشاند
و گفت انت فی عیال محمد ما بقیت و در معونت محمدی تا آنکه باقی باشی
یازدهم آنکه کراهت ولی خوست تا آنکه بجد بازگشتن ابن ام مکتوم کار
کرد در مجلس پیغامبر صلی الله علیه و سلم حاضر بودند از نظر مبارک پوشیده
شده پیغامبر صلی الله علیه و سلم دریافت و دوازدهم آنکه بزرگان
را رجوع از سخن و کاری که پسندیده نیست پسندیده است شرم نباید
کرد اصرار بر خطا خطا دیگر است که پیغامبر صلی الله علیه و سلم در مجلسی که
مردی ترش کرده و مردی گردانیده و اظهار ناخوشی کرده هم بجستن بیگانگان
که با ایشان تکلف داشت برخاست دنبال ابن ام مکتوم کرد ردای مبارک
گسترانیده او را نشانده بازآورده کرد سیزدهم آنکه بدین آیه معلوم
شد که پیغامبر صلی الله علیه و سلم امین است در تبلیغ وحی روایت کرده اند
از ام المؤمنین حضرت عایشه رضی الله تعالی عنها که اگر پیغامبر صلی الله
علیه و سلم از وحی چیزی پوشیده این آیه و تخشی الناس والله احق
ان تخشاه می ترسی ای محمد از مردمان خدای تعالی سزاوارتر است از و
بترس و این آیه عبس و تولی ان جاءه الاعمی پوشیدی هر دو آیه
عتاب در حق او سبب چهاردهم آنکه طالب علم باید که خدای ترس
بود چه حق سبحانه و تعالی فرموده و هو یخشی پانزدهم آنکه عبد الله ابن عباس

ای که این گیرد بر بالا
ردای خود نشاند

المطلب او در پیغامبر صلی الله علیه وسلم بود و ابو جهل ابن هشام علیه اللعنه
و دیگر قرابتان پیغامبر صلی الله علیه وسلم بودند ازین عتاب ظاهر شد که
اختلاط و صحبت منقصدی مشد در مصلحت کافران اگرچه قرابت باشند
نشاید چنانچه جای دیگر فرموده لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ
الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ
أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ یعنی نیابی قومی را که ایمان دارند بخدای تعالی و
روز قیامت که دوست دارند کسی را که دشمن دارد خدای تعالی و رسول
او را اگرچه باشند پدران یا برادران و یا قرابتان ایشان چه دوست
و دشمن باشد معا پیغامبر صلی الله علیه وسلم با این قرابتان خویش که
کافر بودند معاذ الله که دوستی باشد چنانچه ایمان آوردن ایشان
بود پیش با دشمنان دوست تر او دوستی خطا شد با دوستان دوست تر دوستی
روا است و اختلاط از جهت حاجت آمده مع ذلک عتاب شد شان نزد هم
آنکه از جهت فقیر کسی که عتاب شود او را مبغوض ندارند بلکه دوست
دارند از سبب خصوص عرض ادب شد چنانچه پیغامبر صلی الله علیه وسلم بعد
از نزول این آیه ابن ام مکتوم را دوست داشتی و تعظیم کردی و هر بار
که پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم آمدی گفتی مرحبا بالذی عاتبنی فیه ربی خنک
باد بر آنکسی که عتاب کرد مرا پروردگار در شان او و هر بار گفتی ای ابن ام مکتوم
ترا حاجتی هست تا بر آرم او را دو بار در مدینه نایب خلیفه ساخت
انس بن مالک رضی الله عنه گفته است در شهر قادسیه ابن ام مکتوم

ای قادسیه

نزد

نزد پوشیده و برایت و علمی سیاه دیدم گفتم هم ابن ام مکتوم نابینا
را دو بار در مدینه نیابت و خلافت داد و چه نابینایی منافی نبوت
که اعلی درجات و کرامات است نیست مهتر یعقوب علیه السلام با وجود
نبوت چند گاه بدین صفت مبتلا گشت وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ
عبارت از آن است هژدهم آنکه چون قاضی در مسجد برای حکم
نشسته بود اگر کافری برای دعوی بیاید و یا مسلمانان دیگر در مسجد که
کافری بحاجتی بیاید از در آمدن منع نکنند درین قصه معلوم شد
پیغامبر صلی الله علیه وسلم کافران را که در مسجد دعوت میکرد بدلیل
آنکه در تفسیر گفته اند که ابن ام مکتوم باز گشت از مسجد برده آمد
كَلَّا نه چنان نیست که تو کردی ای محمد مکن مثل آنچه کردی إِنَّهَا بدرستی
که این آیتهای قرآن یا این سوره تَذْكِرَةٌ پندیست مر خلق را
فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد ذَكَرَهُ پند گیرد از فقیران و توانگران
یا پند گیرد از قرآن بقرآن و ایمان آورد و عمل صالح کند تا دولت
و سعادت یابد و هر که عمل نکند زیانکار باشد و از جمله که قرآن
خبر کرد و گفت جل جلاله فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ قرآن را در کتابها بزرگ
گردانیده شده است مَرْفُوعَةٍ بلند گردانیده شده است یعنی در لوح
محفوظ است و در آسمان هفتم تا در آسمان چهارم در بیت العزة و بیت
العزة خانه است در آسمان چهارم مُطَهَّرَةٍ پاک گردانیده شده
است از تناقض و دروغ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ یعنی بدست نویسندگان كِرَامٍ که

در آسمان ... بیت المعمور است

نیکوبنده کانند حق تعالی بررة یعنی نیکوکاران اند یعنی فرشتگان که قرآن را
نوشتند از لوح محفوظ قیل صحابهٔ رسول الله صلی الله علیه وسلم که قرآن
نوشتند و یاد گرفتند و عمل نیک کردند و بخلق عالم رسانیدند
قال النبی علیه السلام الماهر بالقرآن مع الکرام البررة یعنی هرکه ماهر
بقرآن یعنی قرآن دان باشد با کرام بررة باشد در مرتبه یعنی بفرشتگان
مقرب برابر باشد قتل الانسان لعنت کرده شده باد آن آدمی که ما
اکفره چه کافر کرد او را یعنی چه سبب کفر او مراد همه کافران اند و بقول امام
مقاتل مراد ازین انسان عتبه پسر ابی لهب است لعنت الله علیه و قصهٔ او مشهور
هست که داماد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بود در روزی بسفر میرفت
پیش رسول صلی الله علیه وسلم آمد دختر رسول صلی الله علیه وسلم را طلاق
داد و آب دهان بروی مبارک رسول صلی الله علیه وسلم انداخت رسول
صلی الله علیه وسلم او را گفت که وی کافر است بقرآن که در سورهٔ والنجم اذا
هوی و رسول صلی الله علیه وسلم دعا کرد و گفت اللهم سلط علیه
کلبا من کلابک یعنی ای بار خدایا بگمار بروی سگی از سگان خود را در سفر
آن ملعون را شیر پاره پاره کرد و بخورد و آن چنان بود که کاروان در
صحرای فرود آمدند شیخی گفت ای مردمان واقف باشید که درینجا
شیران اند چون شب شد ابی لهب گفت ای یاران من میترسم از دعای محمد صلی الله
علیه وسلم بر فرزند من کار کند همه یکجا جمع شدند و عتبه را در میان
گرفتند و خواب کردند شب شیری آمد و هیچکس را الم نرسانید مگر عتبه را پاره پاره

کرد

کرد بخورد من ای شیء خلقه یاد کن ای کافر این را خود را که از چه خلق
کرده است خدای تبارک و تعالی ترا بیان کرد و گفت جل جلاله من نطفة
خلقه از آب منی آفرید دست و پا خدای تعالی فقدره پس اندازه کرد
آفریدن و پا را چهل روز آب بود در شکم مادر چهل روز دیگر خون
بسته و چهل روز دیگر گوشت پاره بعد از آن روح درو دمید چون
مدت نه ماه بوی گذشت ثم السبیل یسره پس براه بیرون آمدن از شکم
مادر آسان کرد پس مدت عمر داد که خواست ثم اماته فاقبره پس
بمیراند پس بگور بردش یعنی سبب گور و کفن کردن و شستن و نماز گذاردن
بروی مشروع کرد همچنین عزت و حرمت دادش در حیات و ممات و هیچ
حیوانات دیگر نگردانیدش ثم اذا شاء انشره پس چون خواهد که
زنده گرداندش روز قیامت آن خدا که قادر است بر آفریدن اول
قادر است بر آفریدن دوم کلا حقا که لما یقض ما امره هنوز
نگذارده است و بجای نیاورده است آن کافر آنچه فرموده است حق
تعالی و برا که بکند یعنی با وجود چندین دلایل آن کافر نگروید و عمل
صالح نکرد باز دلایل قدرت خود را یاد کرد و گفت جل جلاله فلینظر
الانسان الی طعامه پس بنگرد آدمی بخوردنی خود که چگونه
آفریده ایم انرا پس بیان کرد و گفت جل جلاله انا صببنا الماء صبا
هر اینه ما ریختیم آب را از آسمان ریختنی ثم شققنا الارض
شقا پس شکافتیم زمین را شکافتنی وانبتنا فیها پس رویانیدیم در

زمین حَبًّا دانه که قوت شماست یعنی گندم و جو و غیر اینها وَعِنَبًا
و انگور که نان خورش شماست و در وی منفعت بسیار است وَقَضْبًا و
سبزی تر که علف شتران شماست وَزَيْتُونًا و زیتون را که روغن
شماست و در وی منفعت بسیار است وَنَخْلًا و درختان خرما را که از بر
در رویانیدیم از زمین وَحَدَائِقَ و بوستانها با دیوارها و قیل باغها
با دیوارها غُلْبًا بسیار درختان سبز شاخها در یکدیگر پیچیده
جمع اغلب بسطر کردن ای عظیم الغنو فی الله شجارها وَفَاكِهَةً و میوها
را آفریدیم وَأَبًّا و چراگاه شتران آفریدیم لغت اب مشکل است بعضی
گفته اند معنی اب مگر گیاهی کیاهی است و از ابن عباس رضی الله عنه
مروی است هرچه بر روی زمین بروید اب گویند و بعضی گفته اند اب
همچون میوه است مراد میانه یعنی آنچه سبزی که بر وجه تنعم خورند
در روایت کرده که امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه معنی اب پرسیدند
نگفت و اظهار نکرد که نمی دانم و از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
روایت کرده اند که این آیه را خواند گفت معنی اب چیست بس معلوم شد
معنی اب بشی عربان معلوم نبود اب بعضی ام بفتح همزه که در لغت قصد
کرده را گویند باعتبار اینکه گیاه قصد کرده میشود و اشتقاق
خبر کرده اند یعنی گیاه گفتند و گاهی از جمله افتران فاکهه گفتند که
اب مر دواب را همچو میوه است مراد میانه اما چون از محل خواه
ایت فهم شد اب یعنی چیزهایی که از زمین بروید معنی معلوم شد

اگر

اگر اب بتعین معلوم نشود که چیست زیان ندارد و غرابت او محل فصاحت
نباشد مَتَاعًا لَكُمْ از بهر برخورداری و منفعت گرفتن شما وَلِأَنْعَامِكُمْ
و از برای برخورداری و منفعت شتران شما بیت لطیف نا نزدکان صنع خویش
لقا نکردند مارا چه جهر مکن کرمش باشی نکرد یعنی اینها آفریدیم و مر بندگان را
دادیم فاما نعمت ایمان مر کافران را نداد و مر مؤمنان را داد و اما مؤمن
قرآن و ایمان را قبول کرد و بکرم و مشرف شد و کافر قبول نکرد بتنبیه خدای تعالی
او هلاک گشت چون نعمتهای خود را یاد کرد و ایشان ایمان نیاوردند
از حال قیامت خبردار کرد و گفت جل جلاله فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ
پس چون آواز کوا از کنند یعنی دمیده شود صور باید در قیامت و قیل
قیامت الصیح کرد کرده يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ و قیامت روز است که بگریزد
مرد در روی مِنْ أَخِيهِ از برادر خود وَأُمِّهِ و از مادر خود وَبَنِيهِ و از پسران
خود یعنی در قیامت هیچ خویش را پروای خویش نباشد و بقول بعضی این
در حق کسی باشد که او مسلمان نباشد و کافر بوده باشد فاما مؤمنان
یکدیگر را شفاعت کنند لقوله تعالی الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ
عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ یعنی همه دوستان در آن روز دشمن باشند یکدیگر را
مگر خدای ترسان یعنی مؤمنان خدای ترس که یکدیگر را شفاعت کنند
و دشمن ندارند و شفاعت حق است باذن الله تعالی انبیا را و اولیا را
و صالحان را شفاعت خواهد بود مذهب اهل سنت و جماعت اینست لِكُلِّ
امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ هر مردی را از ایشان در آن روز کاری

وَأَبِيهِ و از پدر خود وَصَاحِبَتِهِ و از زن خود

باشد که مشغول کندشان از غیر خود و این عام است در حق همه کافران
در همه مقامهای قیامت و خاص است در حق مومنان در بعضی مقامها وجوه
یومئذ مسفرة رویها باشد در آن روز مسفرة روشن و تابان ضاحکة
خندان مستبشرة شادمان یعنی رویهای مومنان چنین روشن باشد
که از اثر وضو و بیداری شب و اثر گرد و غبار که در راه رضای خدای تعالی
بر روی ایشان نشسته باشد این نور پیدا شود و وجوه یومئذ علیها
غبرة و رویها باشد در آن روز که بر وی آن گرد بسته باشد ترهقها
فرو پوشدشان او را فرو پوشیدن قترة گرد سیاه و قیر تاریکی چون
دود اولئک ایشان هم الکفرة ناگرویدگان الفجرة نابکاران یعنی
بدکرداران شدند و بدکاران باشند نعوذ بالله من ذلک والله اعلم

سوره کورت در کشاف سوره تکویر گفته اند مکی است بیست و نه آیه صد و چهار
کلمه پانصد سی حرف است ربط این سوره با سوره عبس در تعظیم مومنان
و دلایل و حقیقت و بیان قیامت بود و سوره اذا الشمس کورت برای وصف
قیامت و هولهای آن است و دلیل صدق خبر حق تعالی بسم الله الرحمن الرحیم
اذا الشمس کورت چون آفتاب کورت در پیچیده شود یعنی روشنای وی را گرفته
شود و اذا النجوم انکدرت و چون ستارگان فرو ریزند و نمانند و اذا
الجبال سیرت و چون کوهها از جای خود رانده شوند و اذا العشار
عطلت و چون اشتران ماده آبستن ده ماه که بهترین مال عرب است
گذاشته شوند بی خاوند و هیچکس پروای ایشان نباشد از ترس قیامت یعنی

زن آبستن
زن حامله را
گویند ۱۲

اهل

اهل دنیا از مالهای خود بی خبر شوند و مالها را گذارند هول بعد از آنکه اسرافیل
علیه السلام صور دمد جانوران بمیرند ماده شتران آنجا باشند که معطل شوند و پیش از
دمیدن صور روز قیامت نیست که شتران و مالهای ایشان دیگر باشند معطل باشند
این حکایت کرده ام و [illegible] جواب روا باشد که بر وجه فرض بود یعنی اگر ماده شتران
بدین صفت حاضر باشند از هول آن روز معطل مانند خداوندان ایشان
بر ایشان نپردازند و روا باشد که تحقیق بود و چنین باشد که چون اسرافیل صور
دمد آدمی با ماده شتران و شتران بار کرده بجای بمیرند چون دوم بار صور دمد
بعث شوند همه زنده گردند چنانچه بمیرند ماده شتران حامله با حمل شتران و بار
کرده با بار حشر شوند ایشان با ایشان پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند یحشر الناس
یوم القیمة علی ما ماتوا ماده شتران که بر حمل ایشان ده ماه گذشته بود هم بران
هیئت مبعوث شوند مالکان ایشان بدیشان نپردازند و معطل گذارند و اذا الوحوش
حشرت و چون چارپایان وحشی رمنده از مردم را حشرت گرد کرده شوند بعد
از آنکه زنده کرده شوند ایشان را میان مردم داده شوند اگر گوسفند
بی شاخ را گوسفند با شاخ زده باشد وی را نیز شاخ دهند تا بزند
خود را بزند وای بر ظالمان که چون مردم را می بینند و مال مسلمانان
را تلف کنند و اذا البحار سجرت و چون دریاها را تفسانیده شود
بر آتش و قیل تفسانند تا جمع شود یعنی گرم شود تا شراب دوزخیان
گردد و ای کعب رضی الله عنه که اول شش چیز که پیش از قیامت بیاید
شود آفتاب و ماه سیاه شوند و ستارگان فرو ریزند و کوهها از جای

شود برخیزند و ناچیز شوند پس آن زمین بجنبد و بشکافد تا هفت زمین را ببینند و آسمانها شکافته شوند تا که آسمان هفتم را ببینند و باد عظیم پیدا شود بعد از آن در صور دمیده شود همه خلق بمیرند مگر آنچه خدا تعالی خواسته باشد ابو العالیه گفت رضی الله تعالی عنه که این شش چیز که از اول سوره تا اینجا که یاد کرده شد پیش از نفخ دوم باشد و آنچه بعد بیاید بعد از آن باشد وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ و چون تنهای مردمان را جفت کرده شود و هر یکی را بمثل جمع کرده شود نیک با نیک و بد را با بد وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ و چون دختر زنده بگور کرده شود سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ پرسیده شود که بچه گناه کشته است یعنی مادر و پدر را عتاب کند از برای کشتن او و آن چنان باشد که چون عرب را دختری شدی ماندی تا پنج ساله شدی یا شش ساله شدی بعد از آن او را زنده در چاه کردی و چاه را پر خاک کردی از برای آن این چنین کردندی که از دامادی عار داشتندی وای بر کسانیکه بعد از چهار ماه فرزند را از شکم اندازند و خون ناحق کنند چونکه بچه را اندازند و کشند وای بر کسانیکه از خدای تعالی نترسند وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ و چون نامها کردار بنده گان را باز کرده شود یعنی نامه هر کس را بوی دهند وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ و چون آسمان را باز کرده شود و از پیش برداشته شود و نماند وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ و چون دوزخ را تفسانیده شود بفرمان خدای تعالی وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ و چون بهشت

را نزدیک کرده شود بمؤمنان عَلِمَتْ نَفْسٌ بدانند هر نفسی و هر کسی مَا أَحْضَرَتْ آنچه حاضر کرده است در قیامت جواب اذا علمت است یعنی هر گاه که این دوازده چیز بیاید نشسته در دنیا و شش در آخرت بدانند هر کسی کرده خود را از نیکی و بدی و جزای آن بوی برسد پس سوال جواب از علمت یا نفس علمت کل نفس مراد بشکل از نفس ظاهر نیا و در علمت کل نفس چرا نگفت جواب صیغه خصوص آورده است تا تنبیه بر بیع کند که نفسها باعتبار آنکه میان ایشان در دانستن اعمال خویش فرقی نیست بمنزله یک نفس اند چون خبر قیامت را شنیدند کافران گفتند این سخن خدای تعالی نیست محمد دروغ میگوید حق تبارک و تعالی سوگند یاد کرد که این سخن منست که جبرئیل بمحمد رسانیده است فَلَا أُقْسِمُ چنانست که کافران میگویند أُقْسِمُ سوگند یاد میکنم بِالْخُنَّسِ بستارگان باز پس شونده یعنی باز پس گردنده جمع خانس است الْجَوَارِ الْجَوَارِ برونده گان جمع جاریه الْكُنَّسِ پنهان شونده گان جمع کانس و آن پنج ستاره است که از مشرق تا بمغرب دوند زحل مشتری و مریخ و عطارد و زهره و قیل مراد همه ستارگان اند که بشب پیدا باشند و بروز ناپدید گردند بسبب روشنای آفتاب وَاللَّيْلِ و بحرمت شب إِذَا عَسْعَسَ چونکه تاریک شود وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ و بحرمت صبح دم چونکه روشن شود و بحرمت این چیزها که یاد کرده شد إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ بدرستیکه قرآن هر اینه سخن فرستاده است که رسول صلی الله علیه و سلم نیکو برگزیده و بریع جبرئیل آورد بمحمد صلی الله علیه و سلم و سخن محمد صلی الله علیه و سلم نیست و صفت جبرئیل کرد و گفت جل جلاله ذِي قُوَّةٍ با قوت عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ

نزد خدای که آفریننده عرش است و هیچ مخلوقی نزدیکتر از عرش نیست مکین یعنی
منزلت بلند دارد مطاع یعنی فرمان بردار کرده شده است یعنی فرشتگان
او را فرمان بردار بسیار شدند ثم امین آنجا یعنی در آسمانها امین است راست است
در رسانیدن وحی خیانت نمیکند روایت کرده اند که حضرت محمد مصطفی صلی
الله علیه وسلم از جبرئیل پرسیدند که قوت تو چند است گفت جبرئیل علیه السلم
گفت مرا ششصد پر است بروایتی هفتصد پر است بیکی پر از پرها چهار شهر را
از قوم لوط با کشتها و باغهای آن از قعر زمین برکندم در هوا بردم که
در هر شهری صد هزار کافر مشرک بودند کودکان ایشان را که خفته بودند
تا نزدیک آسمان ها برآوردم چنانچه کوزه از سبو نیفتاد و پیری از بالین جدا
نشد و آنرا نه بالا کردم و هیچ مرغ و آدمی نرسید وَمَا صَاحِبُكُم بِمَجْنُونٍ
و بحرمت این چیزها که سوگند کرده یاد شد که نیست یار شما یعنی پیغمبر
شما محمد صلی الله علیه وسلم دیوانه بلکه عاقلست و عالم ترین همه خلق است
اما چون بر رسم و عادت بت پرستان عمل نمیکند ویرا دیوانه میگویند بت
چون ندارم با خلایق الخ تخلق پندار رند ما دیوانه ایم وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ
الْمُبِينِ بدانکه شیخ ابو منصور ماتریدی رحمة الله علیه پیشوای اهل سنت و جماعت
از امام حسن بصری رضی الله تعالی عنه روایت میکند معنی این آیت اینست که
بدرستیکه محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم حق تبارک و تعالی را دید در حالتی که محمد صلی الله
علیه وسلم بود بدان کرانه یعنی در شب معراج چون از هفت آسمان گذشت
بصحرای رسید که آنرا افق الافلاک گویند که هفت آسمان و هفت زمین در

منش

هزار

در پیش او چون حلقه باشد که در بیابانی باشد قال النبی علیه السلام
رَأَيْتُ رَبِّي فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ یعنی دیدم من پروردگار خود را در
حالتی که بودم من در بهترین صفتی اللهم ارزقنا و باین روایت معنی
این آیت که بحرمت این چیزها که سوگند یاد کردیم که محمد دیوانه
نیست بدرستیکه محمد دید خود را در روشنی که بود محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم در افق بیدا کرانه افق الافلاک است پس چون مجنون باشد
بلکه مجنون نیست و بعضی گویند معنی این آیت اینست که دید جبرئیل عم
را در افق مبین که جای برآمدن آفتابست والله اعلم و اولی هر کس اعقل
باشد داند که این معنی اول مناسب تر است بحضرت مصطفی صلی الله
علیه وسلم وَمَا هُوَ و این عطف باشد بر صاحبکم یعنی بحرمت این
چیزها که سوگند یاد کرده شد که نیست محمد یا جبرئیل عَلَى الْغَيْبِ
بر حکمهای غیب که از قرآن دانسته میشود از حال دنیا و آخرت بِضَنِينٍ
متهم نیست یعنی که دروغ نمیگوید و گمانی بد بوی برده نشود بضنین بضاد
خوانده شده است یعنی بخیل نیست در رسانیدن او علم شریعت را در این
آیت دلیل است که کسی در رسانیدن علم شریعت بخیلی نکند و از فسق و رشوت
و حیله حذر کند تا خلق بوی گمان بد نبرند وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ
و نیست این قرآن گفتار دیوان رانده و نفرین کرده شده بلکه کلام خدا است
که جبرئیل او را بمحمد صلی الله علیه وسلم آورد فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ پس کجا میروید ای کافران
که میگفتند که قرآن سحر و بهتان است حق تعالی سوگند یاد کرد بآن چیزها که گذشت

که قرآن سخن هست و هر روی هیچ سخن دیو نیست بلکه دیو از وی گریزد
شما نیز پیروی دیو میکنید و باز آیید و قرآن بشنوید و خود سازید
از کمال جهل ایشانست که قرآن را و سرور پیغامبر را سحر میکنند و میگویند
دیگر روی شیطان میکنند حکیم سنائی غزنوی میفرماید نظم گرد نعل
اسپ سلطان شریعت سرمه کن ۞ تا شود نور الهی با دو چشمت مقترن ۞ گرد قرآن گرد
زیرا هرکه در قرآن گریخت ۞ آن جهان رست از عقوبت این جهان رست
از فتن ۞ منزه در چشم سنائی چون سنای تیز باد ۞ گر زمانه زنده گی خواهد سنائی
بی هنر ۞ بالکی میروبد از درگاه ما درگاهی عالی تر نخواهید یافت
ان هو نیست این قرآن الا ذکر للعالمین مگر پند مر عالمیان لمن
شاء منکم ان یستقیم این قرآن پند هست مر کسی که خواهد از شما
راست ایستید یعنی فرا قرآن گردد و ستا... اینده است اما فاسقان و
غافلان از قرآن منفعت نیست چونکه راست نمیشوند و راستی نمیخواهند
و ما تشاؤن و نخواهید شما کدام الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای
تبارک و تعالی خواهد رب العالمین که پروردگار جهانیانست امام حسن
بصری رضی الله عنه گفت اسلام هیچکس نیاورده تا خدای تعالی نخواهد
در این آیت دلیل است که هیچکس کاری نکند از نیکی و بدی مگر بخواست
خدای تبارک و تعالی بدانکه در طاعت رضای الله تعالی باشد و در معصیت نا
رضای الله تعالی باشد عصمنا الله عما لا یرضاه والله اعلم بالصواب
سورة انفطار مکی است هفده آیه هشتصت کلمه سیصد بیست حرفست

ربط

ربط این سوره با سوره اذا الشمس آنست که در هر دو در ذکر قیامت و بیان مدح
مؤمنان و وعدهٔ ایشان و ذم کافران و وعید ایشانست والله اعلم
بسم الله الرحمن الرحیم اذا السماء انفطرت چون آسمان
که پانصد ساله راه است برادر شکافته و بطرقد بدانکه در بنای عالم ابتدا
به بنای زمین کرد که خلق لکم ما فی الارض ثم استوی الی السماء و در خرابی
بدایت با آسمان کرد چون بنای برآرند نخست از زیر بنیاد نهند و در خراب
کردن از بالا آغاز کنند و اذا الکواکب انتثرت و چون ستارگان تابان منتشر
کنند و فرو ریزند و اذا البحار فجرت و چون دریاها رانده شوند
و در یکدیگر شوند تا همه یک دریا شود و شیخ ابومنصور ماتریدی رحمه
الله علیه گفته است دریاها را گرد کرده شود و در شکم ماهی که زمین در
پشت وی است در آورده شود و زمین هموار کرده و روی هیچ بلندی و پستی
نماند و بقول دیگر هر دریای بزمین خود فرو رود و خشک کرده و بقول
دیگر همه را یک دریا کرده آید شود و آتش گردد تا دوزخیان را بآن
عذاب کنند نعوذ بالله من ذلک و اذا القبور بعثرت و چون گورها
شورانیده شود و زیر و زبر کرده شود یعنی آنچه درآن باشد زنده
کرده شود و این آیت دلیل است که حشر جسمانی حق است بدانکه حشر بر
دو نوع است حشر روحانی و حشر جسمانی حشر روحانی آنست که روح را در
قالب دیگر زنند فاما قالب دیگر باشد و حشر جسمانی آنست که روح را در همان
قالب زنند و قالب را باز پیدا کنند چنانکه در دنیا بود و این قول حق است

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ چون این حالها پدید آید بدانند هر تنی آنچه پیش
فرستاده است از خیرها و صدقهها و فرزند نیک و اخرت و آنچه پس مانده
است از نیکیها بعد مرگها و قبرها ندهست آنچه کرده باشد از عملها که دین
فرموده شده است و اخرت و اثر آنکه نکرده است از عملها و ترک کرده
است ابوهریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول الله صلی
الله علیه وسلم که گفت هر که مردم را راه راست نماید دیر اصواب
همه ایشان با مثل بی آنکه از صواب ایشان چیزی کم نشود و هر که مردم
را راه بدعت و ضلالت نماید و پیر امقتدا رهمه ایشان و بال با مثل
بی آنکه از وبال ایشان چیزی کم نشود لفظ حدیث اینست قال
النبی علیه السلام انما داعٍ دعا الی الهدی فاتبع فله اجر من
اتبعه الا انه لا ینقص من اجورهم شیء وانما داعٍ دعا الی الضلالة
فاتبع فله مثل اوزار من اتبعه الا انه لا ینقص من اوزارهم
شیء یا ایها الانسان ما غرک بربک ای آدمی چه فریفت ترا و دلیر
کرد بیفرمانی کردن پروردگار تو که الکریم نیکوکار است که بر تو
نیکیها بسیار کرده است طاعت او را چرا کذاشتی و بیفرمانی کردی امام
مقاتل رحمه الله علیه گفت که دلیر کرد مر او را عفو خدای تعالی چون
باز نگرفت [illegible] گفت رضی الله عنه مرا دلیر کرد سه چیز نیکی خدای
تعالی [illegible] ابن عطا گفت رحمه الله ای ما قطعک عن صحبة مولاک
چه فریفت ترا که برید از خداوند و صحبت باو نداشتی و صحبت بغیر

او

او داشتی اصحبوا مع الله فان لم تطیقوا فاصحبوا مع من یصحب مع الله
سخن محققان است صحبت با آنکه داریه و اگر نتوانید صحبت با الله
صحبت با کسی داری که او صحبت با الله تعالی میدارد بیت غرقیم
هیچ بیم در وصال ایم بیخبر ز وصال هیچ دردی برابر این نخواهد
بود که روز و شب بغیر او مشغول بودیم یا حسرتی علی ما فرطت
فی جنب الله حضرت او با ما بیت و ما شب و روز بغیر او خطاب شود
به بنده که ما ترا بودیم تو بغیر ما چرا مشغول بودی بیت ای دل
عشاق بدام تو چند ما بتو مشغول تو با عمر و زید داد امیر المؤمنین علی
رضی الله تعالی عنه روایت آنست که ایشان غلام خود را آواز دادند
باز غلام می شنود جواب نمیداد امیر المؤمنین پرسیدند ای غلام
آواز می شنیدی چرا جواب نمیدادی غلام گفت از جهت آنکه اعتماد
بکرم تو داشتم که مرا نخواهی زد امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه
گفتند ای غلام تو آزاد شو از مال من چونکه اعتماد بر کرم من کرده
خواجه ما رحمة الله علیه میفرمودند که چون برحمت میرسم امید دارم
میشوم و این فقیر الله خود این رباعی یاد دارم رباعی جز لطف تو ایزدا
نکشاید کار ما جز جود تو این ره نکشاید کار ما گر بلا هر دو کون طاعت
دارم جز فضل گناه تو کار نیاید کار ما از پیغامبر صلی الله علیه وسلم روایت
کرده اند که چون این آیت خواند فرمود غرّه جهله یعنی مغرور کرد ایشان
او را جهل و نادانی او دیگر بزرگ دیگر گفته است غره شیطانه مغرور کرد

او را مشبطا او و بعضی گفته اند سه چیز آدمی مغرور کرداند آرزو و دنیا
شیطان سؤال در مقام انکار مغرور شدن و محل سرزنش کردن در
غرور ذکر صفت کریم بایستی که مغرور شدن از قهار مناسب نیست
محل انکار و توبیخ نیست مغرور شدن بکریم محل انکار نیست که کرم کریمی
داعی بر غرور نیست ذکر داعی غرور در محل انکار غرور مناسب نباشد
جواب انکار غرور بر کرم داعی غرور نیست ابلغ است در نفی غرور چه و فهم
که باکریم غرور نشاید با قهار چگونه شاید دیگر آنکه منع توبیخ بر فعل
جایی کنند که مظنّه واقع شدن از فعل بود بکریم محل وقوع دارد
که تواند بود که کسی بکریم کسی مغرور شود اما مغرور شدن بقهار رد
مشتم واقع شدنی نیست انکار و توبیخ چه نسبت دارد توان گفت
بر حلم فلان اعتماد مکن و بر خشم مغرور مشو بر آنچه محل اعتماد
توان گفت که بر غضب فلان اعتماد مکن و بر خشم مغرور مشو بر آنچه
غضب و خشم اعتماد و جای غرور نیست اَلَّذِی خَلَقَکَ آن خدای که آفرید ترا
فَسَوّٰیکَ پس راست کرد ترا یعنی راست کرد اندامهای ترا و هفت
اندام درست داد ترا فَعَدَّلَکَ پس برابر کرد اندت یعنی معتدل مزاج
آفریدت یعنی چهار طبع را برابر کرد و قیل دست و پای راست بالا کرد فِی اَیِّ صُوْرَةٍ مَا
شَاءَ رَکَّبَکَ در هر کدام هیکلی که خواست بر هم نشاندت الترکیب بر هم
نشاندن یعنی اعضای ترا راست کرد در سه تاریکی در شکم مادر و در
زهدان و در مشیمه یعنی آن پرده که در درون زهدانست که علم هیچکس

زهدان
بچه دان

بدان

بدان نرسید و از تدبیر او عاجز است پس طاعت او کن تا عزیز گردی کَلَّا بَلْ تُکَذِّبُوْنَ
که شما میکنید کافران بَلْ تُکَذِّبُوْنَ بِالدِّیْنِ بل چنین نیست که دروغ که میدارید
پیغامبر او را در آمدن قیامت و هر چه میخواهید میکنید و لکن بد میبرید که شما
را حساب و عذاب نخواهد بود و زندگانی از پس مرگ نخواهد بود که شما می
پندارید که ما از شما غافل نیستیم وَاِنَّ عَلَیْکُمْ بدرستی که بر شما است لَحَافِظِیْنَ
هر آینه نگاهبانان یعنی فرشتگان از خوی بسته اند کِرَامًا گرامیان بزرگواران
و نیکوکاران کَاتِبِیْنَ نویسندگان دو فرشته روز و دو فرشته شب
یَعْلَمُوْنَ مَا تَفْعَلُوْنَ میدانند آنچه میکنید از نیکی و بدی و همراهی تو
تا که نا امید را و امام مجاهد رحمه الله علیه گفت چون شب شود اگر
بنده نیکی بسیار کرده باشد شادمان شوند و اگر بدیها کرده باشد
غمگین شوند در حدیث آمده است مقعد ملکیک یعنی جای نشست آن
دو فرشته آن دو فرشته نویسنده نویسنده دو دندان کلان
و لسانک قلمها یعنی زبان تو قلم ایشانست و ریقک داب دهن تو مداد
ایشانست یعنی سیاهی ایشانست و تو شرم نمیداری از خدای تعالی
و از ایشان که هر چه بخواهی میکنی و میگوی خدای تعالی بر بنده خود نزدیکتر
است از همه نزدیکها چون فرشتگان نسخها بیارند نیکی و بدی را حق
تعالی فرماید تا مقابل کنند با آنچه در لوح محفوظ نوشته شده است
که این بنده خواهد کرد سر موی تفاوت نیابند نه بیش و نه کم هر چه حق تعالی
باشد همه میکنند و آنچه طاعت و معصیت باشد بگذارند از برای ثواب و عقاب

نصیب مؤمن اینست که غافل نباشد و بعبادت روی آرد إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستیکه
نیکوکاران و مؤمنان لَفِي نَعِيمٍ هر اینه در آسایش باشند یعنی در بهشت
وَإِنَّ الْفُجَّارَ یعنی بدرستیکه بدکرداران و کافران لَفِي جَحِيمٍ هر اینه در آتش
دوزخ باشند يَصْلَوْنَهَا درآیند در آتش دوزخ يَوْمَ الدِّينِ
در روز جزا یعنی روز قیامت وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ و نباشند این
بدکرداران غایب شدگان یعنی همیشه باشند در دوزخ و مراد از
فجار کفارند بنابر تقدیر تکرار میشود و بقول دیگر کافران و فاسقان
و هم باشند فاما فاسقان غایب نباشند از دوزخ تا وقتی که خدای تعالی
خواسته باشد بعد از آن بیرون آیند و باین قول معنی این باشد که
کافر و فاسق غایب نباشند از درآمدن بدوزخ پس از برای تعظیم
روز قیامت را یاد کرد و گفت جل جلاله وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ثُمَّ مَا
أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ و توچه دانی ای محمد چیست روز قیامت یعنی تو
بعلم و عقل خود ندانی بزرگی و هیبت او را هر چند بینند پس از آن بزرگتر
بیان کرد روز قیامت را و گفت جل جلاله يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ
شَيْئًا آن روز نتوانند هیچ نفسی مر هیچ نفسی را رهانیدن از عذاب حق
تعالی و این در حق کافران باشد که میگردند تا یکدیگر را یاری دهند در
کارها و اما مومنان را شفاعت و انبیا و اولیا را باذنه حق سبحانه تعالی
ثابت وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ یعنی حکم کردن در آن روز میان بندگان
مر خدای تعالی راست و نه غیر او را شیخ واسطی رحمه الله گفت که نزدیک اولیاء

رهانیدن ای خلاص کردن

عرفا

و عرفا حکم نیست در دنیا و آخرت جز خدای تبارک و تعالی را و عوام خلق
نبدانند و بهر کس حوالت میکنند اللهم ثبتنا علی الشریعة والطریقة والحقیقة
بعض حکام و سلاطین را امر و فرمایش و فرماندهی بود آن روز نباشد
مگر خدای عز و جل را لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ یعنی کسی را ملک
آن نباشد مگر خدای تعالی را و شفاعت نکنند مگر باذن او آنرا که خواهد
در حق هر که خواهد چنانکه خواهد سورة المطففین میان مکه
و مدینه در وقت هجرت سوی مدینه نازل شد و امام عطا گفته
که مکی است و گفته اند اول سوره که در مدینه نازل شد و سی و شش آیت
صد و شصت و نه کلمه هفتصد و سی حرف است ربط این سوره با سوره فطرت
آنست که هر دو سوره بیان حال مومنان و کافران است و بیان اوصاف
اند سبب نزول این سوره آن بود که سید عالم صلی الله علیه و سلم از مکه سوی
مدینه هجرت کرد از اهل مدینه کسی در کیل خاینتر نبوده است این سوره
نازل شد اول که در مدینه آمد این سوره بر خواند بعد از آن تا مدتی
درست و راستی ... و تا امروز برابر راستی اند که در کیل و وزن در
عالم کسی نیست نزد اهل مدینه نیست بسم الله الرحمن الرحیم
وَيْلٌ یعنی وای و تیر و بر وادی است در دوزخ که از هر دو دوزخیان
فرود آید و مار و کژدم در وی بسیار باشند و دوزخیان بستند
از آن لِلْمُطَفِّفِينَ مر کم سنجندگان را یعنی کم پیمانه کنندگان را الَّذِينَ
إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ آنانکه چون بگیرند پیمانه را از مردمان تمام

غرار در بیوع خاین ناراست برابر یعنی برابر نمیداد کم میداد

الصلوة مکیال فمن وفی وفّی له ومن طفّف طفّف له ١٢ صدری

تمام بگیرند علی بعض من ستوادا کالوهم وچون بپیمایند مردمان را یعنی از برای ایشان اَوْ وَزَنُوهُمْ یا برکشند برای ایشان یُخْسِرُونَ کم دهند وچون از برای خود بپیمایند زیاده کنند وچون برکشند زیاده کشند وچون بمردم بدهند کم دهند ودرکشاف آورده است که امام عکرمه گفت هرکه مبتلا شود بکیل وترازو در دوزخ باشد گفتند اگر چه فرزند تو باشد گفت آری گواهی میدهم که در آتش دوزخ باشد یعنی چون تمام گرفتن وکم دادن را عادت کنند گفته اند که چون سلمان صلی الله علیه وسلم گفتند الصلوة مکیال فمن وفی وفّی الله اجر الثواب ومن طفف فقد علمتم کما قال الله تعالی فی ایة ویل للمطففین سعد بن صلی الله علیه وسلم فرمود نماز هم چو کیل است هرکه تمام گذارد نماز را تمام ثواب یابد وهرکه کم کنند شما دانسته اید آنچه خدای تعالی گفته است ویل للمطففین چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از مکه بمدینه هجرت این سوره در میان راه نازل شد از بهر آنکه عادت بود اهل مدینه را کم دادن وزیاده گرفتن وباین صفت مشهور بودند چون رسول الله صلی الله علیه وسلم بمدینه آمد واین آیت را با ایشان بخواند همه توبه کردند وتا این زمان برانند که هیچکس بر ایشان نیست در راستی اَلَا یَظُنُّ واد نمیدانند اُولٰئِكَ آنها که کم دهند وزیاده گیرند اَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ که ایشان زنده خواهند شد بعد از مردن یعنی اینها نمیدانند مؤمنان این کار بد را باید که توبه کنند واین کار را

نکنند

نکنند بلکه کسی کند که او کافر باشد وقیامت را منکر باشد لِیَوْمٍ عَظِیمٍ زنده خواهند شد از بهر علما روز بزرگ یَوْمَ یَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعٰلَمِینَ آنروز بر خیزند مردمان از برای حکم خدای تبارک وتعالی تا نیکان را از بدان جدا کنند ونیکان را به بهشت فرستند وبدان را بدوزخ کَلَّا بحقا نیست ایشان میگفتند بیش باید از این کار بد باز استند وتوبه کنند واگر توبه نکنند کم دادن وزیاده گرفتن را حلال دانند کافر باشند وجای ایشان در دوزخ باشد ونامهٔ ایشان وکردار ایشان در سجین باشد چنانکه گفت جل جلاله اِنَّ کِتٰبَ الْفُجَّارِ بدرستی که نامهای اعمال وکردار کافران لَفِی سِجِّینٍ هر اینه در زیر زمین هفتم است که جای باشی ابلیس ولشکر اوست وسجین سنگی است میانهٔ خالی بالای دوزخ جان کافران آنجا وسجین بهندی خانه را گویند سوال این خبر ابتدا است سامعان از مفهوم این خبر خالی الذهن بودند سجین نشنیده بودند واصلا ایشان نکته شنیده بود در علم معانی وبیان قاعده است که در کلام ابتدائی که سامع از آن خالی الذهن بود تاکید نیارند در کلام دو تاکید آورده یکی ان دوم لام وجه این چیست جواب از بهر اثبات وجود کتاب در سجین اثبات اصل کتاب می آید ودر آن کافران که منکر قیامت وجزا بودند انکار قوی دارند برابر از انکار ایشان تاکید کرد چنانچه پیش کسیکه اصل وجود زید را منکر است وانکار قوی دارد گویند که ان زیداً لفی دار فلان اگرچه سامع نام دار فلان نشنیده باشد:

ده در دل او نکو نشته باشد و ما ادریک ما سجین وجه دانی تو
ای محمد که یعنی قوم تو ندانند که چیست وجه هولناک است
و استفهام مذکور از برای تفخیم و تخویف یعنی برای ترسانیدن است
چنانچه من فرعون انه کان عالیا من المسرفین بر قراءة کسیکه بفتح میم
میخوانند یعنی کیست بد مرد که متکبر است از اسراف کنندگان فا سؤال
چون ذکر سجین باز کرد شان مقام عهد بود چنانچه در انا ارسلنا
الی فرعون رسولا فعصی فرعون الرسول گفت انه ما السجین بایستی
گفت بغیر الف و لام چرا گفت جواب تنکیر سجین برای تفخیم یعنی بزرگ
پنداشتن و هولناک داشتن اوست چنانچه گویند قولا شرای شر
بدست کدام شر چنانچه گفت جل جلاله کتاب مرقوم متعلق بادوست
و ما ادریک ما سجین در معرضست برای بیان هولناک سجین و ترسانیدن
از وی ای کتاب بنهای کتاب مرقوم یعنی کافران بنوشته مهر زده بعلامت
فرشتگان نامه هر یکی الی امت او بشناسند که نامه کیست ویلٌ
للمکذبین وای و هلاک در آن روز مر دروغ دارندگان را که قرآن را و
رسول را راست و حق نه پنداشتند و حق مرده ار نهاده گرفتند و کم
دادند و بعد الاخبار گفت چون جان کافران را در آسمان برند راه ندهند
و درهای آسمان بسته شود و بر روی زمین نیز بیارند قبول نکند سجین
برند شر که جای باش ابلیس علیه لعنة الله نعوذ بالله من ذلک الذین
یکذبون بیوم الدین آن فاجران که گفت کافرانند ایمان نیاورده

باشند

باشند بروز قیامت و مراد از فجار کافرانند و ما یکذب به و دروغ پندارند
پیغامبر از داوندی روز قیامت مرا الا کل معتد اثیم مگر هر گناه کاری
از حد در گذرنده اذا تتلی علیه آیاتنا خوانده شود بروی آیتهای ما
یعنی قرآن قال اساطیر الاولین گوید که این افسانهای پیشینیانست
یعنی ایمان بقرآن نیاورد کلا نه چنانست که ایشان میگویند
بل ران بلکه چیره شده است که زنگ نهاده است علی قلوبهم بر دلهای ایشان
ما کانوا یکسبون آنچه می ورزیدند یعنی گناه سبب آن شده است دلهای
ایشان سیاه شود حق قبول نمیکنند و ایمان نمی آرند رسول علیه الصلوة و
السلام فرمود که چون بنده گناه کند نقطه سیاهی بر دل او پیدا شود
و اگر توبه بکند دل او روشن شود و اگر توبه نکند همچنان سیاه ماند
امام زجاج گفت که مراد از ران دل چیز است که بشوی معصیت بر دل پیدا
شود چون زنگ که میگویند یعنی غبار و سیاهی که چون گناه کند
بیشتر شود و هر چند بیشتر کند بیشتر سیاه گردد یعنی که سیاهی بسیار
در او پیدا شود و همه دل او را بگیرد چون بیشتر شود طبع وی ختم گردد یعنی
مهر لعنت پیدا گردد او بعاقبت کار کافر از دنیا بیرون رود نعوذ بالله من
ذلک پس از عاقبت کار کافران خبر کرد و گفت جل جلاله کلا انهم عن ربهم
یومئذ لمحجوبون حقا که این کافران باشند در آن روز قیامت از خدای
خود باز داشته شدگان یعنی خدای تعالی را نه بینند چنانکه مؤمنان
بینند این آیت دلیلست که مؤمنان او را دیدار خواهد بود و کافران را

زنگ سیاه
و ترزیده
عادت کردن

داغ و سیاهی گفتش

بود نیست دیدار حق پیش مومنان را قوله جمع نه بینند و هستان را بعضی از اهل
شهر معتزله بودند دیدار نه بینند چونکه منکر اند در تفسیر امام
زاهدی آورده است بعضی جاهلان گویند دیدار خدای تعالی در دنیا نا جایز
نیست و در قیامت جایز بود در بهشت واجب و این خطا عظیم است که
صفت خدای تعالی بر تو بر نیست چه در صفت خدای تعالی نا جایز بود
بوقتی و حال در دیگر احوال و اوقات نا جایز بود و هر چه جایز بود در
همه احوال و اوقات جایز بود هر چه ثابت گردد که در صفت حق تعالی جایز است
از ازل تا ابد جایز بود و اگر نه در صفت حق تعالی تغیر آید و تغیر نشان
حدوث است حق سبحانه و تعالی از آن منزه است دیدار حق تعالی در دنیا
وعده نیست و خدای تعالی عادت نراند که در دنیا دیدار بنده شود و لیکن
محال نیست و در بهشت وعده است لیکن واجب نگوییم سوال اگر کسی
گوید که چون دیدار حق در دنیا روا جایز نیست چرا موسی علیه السلام بخواست
نیافت جواب آنست بسیار چیز جایز بود که اراده حق تعالی بوقوع آن
نیست نه شود مهتر موسی علیه السلام رویت خواست رب ارنی انظر الیک این
دلیل جواز رویت است که انبیا علیهم السلام محال نخواهند محال چون کنند
چون مهتر موسی علیه السلام رویت خواست دلیل کرد که رویت روا است
و لن ترانی نفی وجود است نه نفی جواز و امکان چون سوال رویت بر نور
بود جواب مقید به نور بود و اثر نفی نور نفی در آخرت نباشد و نفی
رویت بر نور او نا روا نبود بلکه از آن جهت بود که چشم فانی قوت

وطاقت

وطاقت آن نداشت چون تجلی بر کوه تجلی شد کوه دید بر قرار نماند پاره پاره
شد و چشم فانی را قوت دیدن دیدار دایم باقی نبود و از جهت تفاوت
اعمال عامه مومنان در هفته یکبار بینند چنانکه اگر شب و روز نیکی
بودی رویت وقت خطبه روز آدینه واقع شدی انبیا و اولیا را
رویت روز بروز ساعت بساعت باشد و میباید دانست که مومنان
حق تعالی را بچشم سر بعد از در آمدن بهشت بینند و نشاید گفت که در
بهشت به بینند که اثبات مکان شود چنانچه کسی گوید زید فی الدار زید
در آن وقت زید را مکان خانه او است و حق سبحانه و تعالی از مکان
منزه است بیننده در مکان بود دیدن در مکان و دیده شده
منزه از مکان چنانچه پرستنده پرستیدن در مکان پرستیده شده
منزه از مکان و کذا یاد کننده و یاد کردن در مکان یاد کرده شده
منزه از مکان و شناسنده و شناختن در مکان و شناخته شده
منزه از مکان در هنگام دیدن حق ما سوی الله از نظر محو گردد چون
ما چیزی دیگر بینیم یا دو چیز دیگر نیز چه بینیم خدای تعالی را بینیم یا دو
او چیز دیگر نه بینیم ثم انهم لصالوا الجحیم پس بدرستی که این کافران
محجوب شدگان از دیدار حق تعالی در آیند سوخته شوند بعد در دوزخ ثم
یقال هذا الذی کنتم به تکذبون پس گفته شود که این بسبب [illegible] محروم
این آن دوزخ است که شما دروغ گوی میداشتید پیغامبران را علیهم
السلام در آمدن او که ایشان شما را بگفتند چون حال فجار و کفار را

ای کاهش کردان و [illegible] کاهش

بیان کرد ابرار و مؤمنان نیکوکار را بیان کرد و گفت جل جلاله کَلَّا إِنَّ
كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ بدرستی که نامه نیکوکاران هر آینه باشد
در آسمان هفتم در زیر عرش وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ و چه
دانی تو ای محمد که چیست علیون بیان کرد و گفت جل جلاله كِتَابٌ مَرْقُومٌ
يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ یعنی علیون نامه ایست نوشته شده که حاضر آیند
بنزد او فرشتگان مقرب بقول عبد الله بن عباس رضی الله تعالی عنهما علیون
تختی باشد از زبرجد سبز در زیر عرش بقول امام ضحاک سدرة
المنتهی است و بقول امام مقاتل ساق عرش است و بقول دیگر بهشت
است و چون عملهای نیکوکاران را با تسبیح الملائکه برند فرشتگان مقرب
از هر آسمان در پی وی می‌روند تا آنجا که جای وی است إِنَّ الْأَبْرَارَ
لَفِي نَعِيمٍ بدرستی که هر آینه نیکوکاران در آسایش و نعمتها باشند
در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ این ابرار یعنی نیکوکاران بر تختها
آراسته مرصع بدر و جواهر و بر بالای آن تختها خیمها باشد نظر
کنند در روی اهل بهشت بسوی نعمتهای بهشت و مملکتهای ایشان
که برابر دنیا بوده باشد بیک نظر همه را ببینند و دور را همچو نزدیک
ببینند و آن نیکان کسانی باشند که هر چه ایشان را حق تبارک و تعالی فرموده
باشد بکنند و از هر چه باز داشته باشد باز ایستند و اگر بد کردار
بوده باشند باخر توبه کنند از جمله ابرار گردند ان شاء الله تعالی
تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ بشناسی تو ای محمد در رخسارهای ایشان

نازکی

نازکی نعمتها و آسایشها و روی بعضی چون آفتاب باشند و بعضی چون
ماه و بعضی چون ستارگان يُسْقَوْنَ داده شوند مِنْ رَحِيقٍ از شراب
بهشتی صاف خالص با آمیزش سفید یکه در وی هیچ مضرتی نیست و همه منفعت
باشد مَخْتُومٍ مهر کرده شده تا دست هیچکس باو نرسد بجز دست
ابرار خِتَامُهُ مِسْكٌ مهر وی مشک بوده باشد یعنی آمیزش وی مشک
بوده باشد اللهم ارزقنا منه وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ
و در این نعمتها را خواهانی نمایند کافران یعنی بخواهند این نعمتها را و
طلب کنند از الله تعالی رغبت کردن یعنی عمل صالح بکنند و از کردار
بد توبه کنند و در پارسا باشند سبقت بردن و رغبت شما بر دنیا است
یکدیگر را حسد می‌برید و خون تا حق میکنید از برای دنیا و شما را هیچ
پروای آخرت و این نعمتهای بهشت نیست همچنین میکنید بیت گر زنگ حسد
بری بدریا بری کین زنگ کس نشوید از آب انبیا را و سفرهای دور میروید برای دنیا
ولیکن از بهر آخرت قدم بمسجد نمی‌نهید و نماز بجماعت نمیکنید و در
کارهای دنیا صد دیها خرج میکنید و از برای آخرت دانگی بفقیری نمیدهید
وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ و آمیزش آن رحیق مختوم باشد از چشمه که
نام او تسنیم است عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ چشمه ایست آن تسنیم که
بیاشامند از وی بندهای مقرب یعنی برگزیدگان خدای تبارک و تعالی که در
خیرهای شتافتند و از گناهها دوری بودند عبد الله ابن مسعود رضی الله
تعالی عنه گفته که تسنیم مخصوص مقربان باشد و دیگر بهشتیان از فضل آب وی

۷ طلا تنکه خرج میکنید

ای خواهندگان

شرابهای خود آمیزند تا که لذت گیرد و چشمه تسنیم از عرش میرود :
بکوشکهای بهشتیان فرود آید و از شریفترین شرابهای بهشت است بیانها
کرده حق تبارک و تعالی کافران را که چه میکردند در دنیا مؤمنان ان
الذین اجرموا بدرستیکه آنکسانی که گناه میکردند و کافر می‌شدند :
در دنیا همچون ولید بن مغیره و ابوجهل و یاران ایشان علیهم اللعنة کانوا
من الذین آمنوا یضحکون بودند که می‌خندیدند بر آنکسانیکه ایمان
آورده بودند و فسوس میکردند بمؤمنان فقیر همچون بلال و صهیب و عمار
و خباب و غیر ایشان رضی الله تعالی عنهم اجمعین میگفتند که بهشتیان
اینها اند که بنده‌گی ما میکنند ما ای بینیم هرگز چنین نخواهد بود تعجب
اینست که بد و بیشتر صالح اعتقاد بد نیکی و ایشان را عزیز داری که :
پادشاهان آخرت فقیران صالح باشند و صابران بماند از شدت
ایشان همچون مر بهم و اذا مروا بهم یتغامزون و چون گذر کنند کافران
بر مؤمنان بچشم و ابرو و اشارت کنند و فسوس میدادند و سخریه
میکنند بر مؤمنان و اذا انقلبوا الی اهلهم و چون بازگردند کافران
دیگر انقلبوا بازگردند فکهین شادمان و خندان و تکبر کنند
کنند کاه بمال دنیا و نعمتی که دارند و از آن جهت که بفقیران سخریه
کرده اند و فسوس داشتند شادمان باشند و اذا رأوهم و چون
بینند کافران مؤمنان را قالوا ان هؤلاء لضالون گویند بدرستیکه
این مؤمنان همه گمراهانند و رها کرده اند که دین محمد مصطفی صلی الله علیه

وسلم

وسلم میکنند و از این قوم بسیار باشند که منکر آن باشند مر صالحان را و
همچنین میگویند و از دولت اولیاء الله رحمهم الله محروم مانند و بعد از
خوشیها دور که میشوند چون ظاهر حال طایفه را می‌بینند و از باطن ایشان
خبر ندارند بیت ای بسا کس که صورت را از آن قصه صورت کرد برالا رزد قلب
المؤمن عرش الله تعالی بیت بکوش تا بکی جای خویش در دل مردم * که دل کم
نظرگاه حق است نادران نظر افتد و ما ارسلوا علیهم حافظین و این کافران
فرستاده نشده اند بر مؤمنان تا نگاهبانان باشند و ایشان را باز
دارند از آنچه میکنند فالیوم الذین آمنوا یضحکون پس در آن روز
قیامت آن کسانی که ایمان آورده اند در دنیا میخندند مر ایشان سنبند
کافران را در عذاب و عقوبت آخرت و گشادی کنند علی الارائک ینظرون
بر تختهای آراسته یعنی در برها خیمه‌های از یاقوت و مروارید نشسته
نگرند چنانکه از بهشت دوزخیان را که در آتش دوزخ سوزان صد
میکردند چنانکه سنگ آسیا بر آنجا فرو روند چنانکه نخود در دیگ
میجوشد و مؤمنان میخندند و شادی میکنند هل ثوب الکفار
ما کانوا یفعلون بدرستیکه جزا داده شوند کافران آنچه بودند که
میکردند در دنیا استهزا و افترا التثویب جزا دادن والله اعلم
مکی است بیست و پنج آیت صد و نه کلمه چهارصد سی حرف است
ربط این سوره با سوره مطففین ظاهر است که هر دو در ذکر قیامت و مآوای
مؤمنان و کافران است بدانکه کافران پرسیدند که قیامت کی خواهد

بود جواب آمد که بسم الله الرحمن الرحيم
اذا السماء انشقت چون قیامت بیاید آسمان بشکافد و پاره پاره شود
و بر زمین افتد از هیبت آن روز وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ و بشنود آسمان
فرمان خدای تبارک و تعالی را و قبول کند و سزاوارست آسمان را که فرمان خدای
تبارک و تعالی را قبول کند چون آفریدهٔ اوست وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ و قیامت
چون بیاید زمین را باز کشیده شود چنانکه سختیان را باز کشند تا هموار
شود و در روی هیچ کوه بلند و پستی نماند بقدر انگشتی تفاوت نماند
هموار شود که همه خلق در روی گنجند چنانکه در خبر آمده است وَأَلْقَتْ
مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ و بیندازد زمین هر آنچه در روی است از گنجهای مرده کانها و خالی
شود زمین و هر چه در وی هیچ چیز نماند وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ و
بشنود زمین حکم خدای تعالی را و سزاوارست مر وی را که فرمان برداری کند
مر خدای تعالی را و جزای اذا مقدرست ای اذا کان هذه الامور که گفته
شد بعث و الحساب یعنی اینچنین شود یاد کردیم شما زنده شوید و حساب
کرده شود و جزا داده شود بر نیکها و بدیها يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ
إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا بدرستی که تو کار کننده مر و برنده کار خود را کار کردنی
فَمُلَاقِيهِ پس بینندهٔ تو مر وی را به قیامت جزای کردار خود را از نیکی و بدی الکدح
کار کردن و فیل کار رنج کردن الملاقات دیدن یعنی هر که هر چه میکند
جزای آن بوی برسد پس شکار آن یاد کرد و گفت جل جلاله فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ
بِيَمِينِهِ پس اما آنکس که داده شود نامهٔ او را بدست راست او فَسَوْفَ يُحَاسَبُ

حسابا

حِسَابًا يَسِيرًا پس شمار کرده شود کردار وی را شمار کردن آسان یعنی عرض
کرده شود بر وی کردار وی اما اگر حساب کرده شود و مناقشه کرده شود
در عذاب افتد وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا و باز گردد در بهشت بسوی
کسان خود که مؤمن بوده باشند در دنیا و آنچه حق سبحانه و تعالی از برای او
آفریده است از حور و قصور و بساطین و تا ... و عبدالله بن عباس
رضی الله تعالی عنهما گفت که خواهد که حق تعالی به بندهٔ خود نیکی و بدیهای
وی را بنماید بوی گوید که ای بندهٔ من چنین گناه کردی در فلان روز و در فلان
وقت و من بر تو پرده ندریدم و بر آن آمرزیدم و ابتدا آن نامه را پنهان بخواند
باز نامهٔ نیکیهای او را بدست راست او دهند پس این بنده بخواند نامهٔ
نیکی خود را گوید هَاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهْ بیابید و بگیرید نامه مرا و بخوانید
نیکیهای مرا وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ و اما آنکس که داده شود نامه
او را از پس پشت او فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا پس زود هر آینه
او بخواند یعنی بطلبد هلاک شدن خود را یعنی آرزو برد که کاشکی من
زنده نشدمی و همین خاک بودمی تا در آتش در نیامدمی چون کسی نامه
او پس پشت دهند گردن او را بر تابند تا دست پس پشت کرده و دست چپ او را
بکشند و بسوی پشت آرند و دست راست او غل کنند و نامه بدست چپ
دهند قراءة عاصم و ابو عمرو و حمزه یصلی بفتح الیاء و باقی قرا یصلی بضم الیاء
تشدید اللام بلفظ مجهول خوانده اند مؤمن اگرچه فاسق باشد نامهٔ وی
بدست راست دهند بیان کرد که بچه سبب کافر را نامه بدست چپ دهند

و گفت جل جلاله اِنَّهُ کَانَ فِی اَهْلِهِ مَسْرُورًا یعنی که بودند کافران در میان
اهل خود شادمان زیستن و بهوای نفس خود کار میکردند و پروای شریعت
نداشتند و غم آخرت نبود شان هرچه میخواستند میکردند مال مردم
میگرفتند و خون ناحق میریختند و در راحت و آسایش بودند و مؤمن
غمناک بود و زمان بر دار و زر سانان از ... کار خود و بکفاف و عفاف
قناعت کرده بود و از لذات دنیا دور بود نظم ملک دنیا تن پرستانرا حلال
ما غلام ملک عشق لایزال :: دیگر آنکه قیامت منکر بودند هرچند که خبر
کرد و گفت جل جلاله اِنَّهُ ظَنَّ اَنْ لَنْ یَحُورَ بَلٰی یعنی که کافر گمان
برده بود که هرگز زنده نخواهد شد یعنی میگفت که هرگز بعد از
مردن زنده نخواهد شد و هرچه میکند حساب نخواهد بود بلی حساب است
که او گمان برده است لیکن هر اینه باز گردد پشیمان و حیران قیامت
اِنَّ رَبَّهُ کَانَ بِهِ بَصِیرًا یعنی که خدای او دست بِهِ بَصِیرًا باعمال او بینا بس او را
نخواهد گذاشت بلکه بحشر خواهد آورد و جزا و سزای او بد خواهد
رسید نصیب مؤمنان اینست که از ملحدان منافقان و اهل بدعت و حرام
خور که هرچه کنند و هرچه یابند بخورند و حلال و حرام را ندانند ::
دور باشند که ایشان در حقیقت منکران قیامت باشند و بسیار دشمنان باشند
که شیخان خود را مسند نام کنند و گویند که خمس مال خلق از آن ماست و همه
دنیا کابین فاطمه زهراست رضی الله تعالی عنها و علما را و اهل حق را دشمن
دارند و مرید بسیار گیرند بیت از بسا ابلیس آدم روی هست :: پس بهر دستی نباید داد دست

ای برادر

ای برادر دور باش از فاسقان :: صحبت بد نیک دارد زیان :: ای برادر من دور
باش از بی مردم و خدمت علمای حقانی کن و خدمت شیخ محقق کن تا ایمان
بماند ... نعوذ بالله منهم ظاهرهم الرفض و باطنهم الکفر المحض و این
طایفه را مزدکی گویند و مذهب باطل ایشان را هر کس ... و در وقت سلطان
محمود غزنوی علیه الرحمه بسیار پیدا شد سلطان ایشان را برانداخت باز
در زمان سلطان سنجر باز ظهور کردند شیخ الاسلام شیخ احمد جامی
قدس الله روحهما العزیز ایشان را بشناخت بسلطان بگفتند سلطان
ایشان را برانداخت و حق تعالی از بد مرده کردن کافران و گفتن کافران
که قیامت نخواهد بود و سوگند یاد کرد که احوال و اطوار بسیار آدمی خواهد
گذاشت و در همه احوال حق تعالی بر کرد ... بینا باشد و قادر بر زنده کردن
او در قیامت و گفت جل جلاله فَلَا اُقْسِمُ ... چنانکه کافران میگویند که
آمدن قیامت را منکر میشوند اقسم بالشفق سوگند میخورم بحرمت شفق
یعنی آن سرخی که بعد از فرو شدن آفتاب پیدا میشود و قبل سفیدی بعد
از سرخی پیدا میشود و آن روشن تر است و قبل همه در زمان مراد است وَاللَّیْلِ
وَمَا وَسَقَ و بحرمت شب و بحرمت آنچه او را گرد کرده از مخلوقات که در شب
آرام گیرند ... گرد کرده وَالْقَمَرِ اِذَا اتَّسَقَ و بحرمت ماه چونکه جمع
شود ... و تمام شود یعنی در ایام بیض الا شباقه بهم آمده و تمام
شده لَتَرْکَبُنَّ ... خوانده شود معنی اینست که هر اینه برنشینید
شما هر آینه هر آینه طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ بر حالی بعد حالی بر کرده یده از حالی بحالی

[illegible]

یعنی بعد از زندگی بحال مردگی رسید و از پس مردن باز زنده شوید و بر صفات
حاضر آیند و حساب و کتاب ببینند و صراط و دوزخ را و درکات
را و بهشت و منازل او را ببینند بدانند و آنها را بهم حال فلا در علم دیده
دانند و اگر لترکبن بفتح با خوانده شود معنی چنان که در قراءت ابن کثیر و
حمزه و کسائی لترکبن و اول قراءت ابی فراست معنی چنین باشد که با این
قراءت که بحرمت این خبر جمله ای محمد برای گاه بر آسمانها طبقا از بر طبق
یعنی معراج و اما فخر الدین رازی رحمه الله علیه در معالم راه خود
تمسک باین آیت کرده است بر حقیقت معراج رسول ما صلی الله علیه و سلم
و در کتاب نظامیه نیز مذکور است که امام ضحاک گفته که رسول صلی الله علیه
در شب معراج بیست هشت هزار ساله راه را قطع کردند و امام فخر الدین
در معالم رازی گفته است که این قطع مسافت بعیده در اندک فرصتی محال
نیست چنانکه در علم اقلیدس معلوم شده است که آفتاب را جرمی عظیم است
همچو صد و شصت مقدار کره زمین است و در آن مقدار وقت که اسب
رود در وقت دویدن قدم نهد و برگردد آفتاب مقدار هزار ساله راه قطع
کند و در حدیث آمده است که رسول صلی الله علیه و سلم از جبرئیل علیه السلام
پرسید که نماز پیشین شده است گفت لا و نعم این دلیل است بر حقیقت
این سخن سوال کرد که [illegible] در ساعت مقدار مسافت
در یک شب قطع کند محال نباشد و سر اولیاء الله این ظاهر است چون
ایشان را می مانند از خواجه طیفور بسطامی منقول است که ذکر معراج

بسیار

بسیار کردی در مجالس خرده خواجه امام شمس العارفین سجاوندی رحمه الله که
صاحب فنون قرآنست گفت از آنکه موسی و لشکر است آنانکه اتخجو آنست و از
از ره بسیار باد میکند اگر تو خود را بدانی که جنس امثال این خبرها بر تو
نماند نظم گر همی دانی که چون لا یجوز خود نمیدانی تو جوری یا عجوزی جان جمله علمها این است
این [illegible] کریم و رد [illegible] اللهم ثبتنا علی [illegible] نسبا و اور [illegible]
احوال الاولیاء چون حضرت ذو الجلال بیان حال آدم بیان کرد پس از آن سرکشی باد
کرد و کافران کفر خود را ترک نکردند و ایمان نیاوردند پس گفت جل جلاله بطریق
استفهام و تعجب فما لهم لا یؤمنون پس چه این کافران که ایمان نمی آرند
با وجود چندین دلایل عظام و بزرگ این دو دیم لترکبن معنی این باشد
که چه بوده است این کافران را ایمان نمی آرند بمعراج رسول علیه السلام
و اذا قرئ علیهم القرآن لا یسجدون و چه بوده است مر این کافران را
که خوانده میشود بر ایشان قرآن را سر بر زمین نمی نهند یعنی نماز نمیگذارند
و انقیاد حکم شریعت نمیکنند و نبوت را منکر میباشند و مصطفی
صلی الله علیه و سلم چون این آیت بر خواندی سجده کردی سوال
جاهیست که در قرآن این نوع آیه آمده است و در آن سجده نیست جواب
ملامت این جانب است یعنی هر سجده که در قرآن است در آن عکس
آنکه هر جا که این نوع آیه باشد سجده بود که آیات سجده بتوقیف است
نه بقیاس بل الذین کفروا یکذبون یعنی چنانکه کافران میگویند که نیست
نخواهد بود نیست بلکه جنابی است که در وحکوی سید را بینم باز داد فراش

این استفهام

وَاللّٰهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ و خدای عز و جل دانا ست بآنچه ایشان پنهان میدارند در
دل خود جمع میکنند در سینه خود الا یعنی نگاه داشتن چیزی در ظرفی یعنی در
ظرف فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ پس مژده ده ایشان را بطریق استهزا و خبر کن
ایشان را بشکنجه درد ناک و جاودانه در دوزخ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ لیکن کسانیکه گرویده اند و عملهای نیک کرده اند لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ
مَمْنُونٍ مر ایشان را مزدی که هرگز کم نشود و باخر نرسیده و منت
نهادن سوره بروج مکی ست بیست و دو آیه صد و نه کلمه چهار صد و سی حرف
ست ربط این سوره با سوره انشقت آنست که سوره انشقت در بیان
صفت قیامت و وعده مؤمنان و این سوره در وعید کسانی ست که مومنان
را ایذا میرسانند و وعده مومنانیکه ایذا را تحمل کنند بسم الله الرحمن الرحیم
وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ بحرمت آسمانی که خداوند برجهاست یعنی دوازده برج که
حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی
و دلو و حوت است بدانکه در هر سی شبانه روز آفتاب یک برج را قطع
میکند و آن سی یک روز یا سی و دو روز یا بیست و نه روز در هر دو روزی
و چیزی کم ماه یک برج را قطع میکند و آن بیست هفت روز باشد و نادر ۲۸
دو روز ماه پوشیده میماند آنست یکسال باشد که فلک را قطع کند و این
دلیل ست بر کمال قدرت حق تعالی از بهر آن معنی سوگند یاد کرد باسمان
با برجها و بقولی ستارگان مراد ست و بقول دیگر درهای آسمان مراد است
بدانکه برج عبارت از یک بخش از دوازده بخش آسمانست وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ

و بحرمت

و بحرمت روز وعده کرده شده که خواهد آمد یعنی روز قیامت وَشَاهِدٍ و
بحرمت گواه یعنی روز آدینه که گواهی میدهد بر عملها وَمَشْهُودٍ و بحرمت حاضر
آمده شده در وی یعنی روز عرفه که حاجیان و فرشتگان در وی حاضر میشوند
و غیر ازین نیز گفته اند و جواب قسم مقدر است یعنی بحرمت این چیزها که یاد کرده
شد که کافران را عذاب کرده خواهد شد و قیل قسم جواب اینست که قُتِلَ
أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ النَّارِ بحرمت این چیزها که یاد کرده شد که لعنت
کرده شدند و از رحمت حق تعالی دور شدند یاران خندق الاخدود و هو
الخندق بدانکه اصحاب اخدود سه کافر بودند که مؤمنان را عذاب
میکردند که از دین اسلام بر گردند و مؤمنان بر نمی گشتند یکی از ایشان
انطیانوس رومی بود و دوم [illegible] سوم بخت نصر بود علیهم
اللعنة در ناس خندق عظیم کنده بودند درازی وی چهل گز بود و
عرض او دوازده گز بود و پر از آتش کرده بودندی و هر مؤمن که از دین خود
بر نمی گشت او را در آن آتش می انداختند اما هیچ ضرر از آن آتش بمومنان
نمی رسید و در بهشت درآمدندی و در این سوره مراد آنست که در شهر
نجران ملکی بود جهود و مؤمنان که در آن جا بودند بدین عیسی علیه السلام
بودند و آن ظالم از [illegible] بنجران رفته و مؤمنان را بسوخت
و سبب آن بود که مردی از آن مومنان قوم عیسی علیه السلام در نجران افتاده
بود در میان جهودان بسیار جهودان را حق تعالی برکت او مسلمان گردانید
و بدین عیسی علیه السلام درآمدند و این ملک جهود را قهر آمد خندق

عظیم کنند و ابرا در آتش کردند هرکه از دین ترسایی برگشتی بدین عیسی علیه السلام
نگرویدی مرا آمد و برادر را در آتش می انداختند و این پیش از رسول ما بود صلی الله علیه و سلم
هر مسلمانی که درآمدی هیچ ضرر از آن آتش باو نرسیدی و در بهشت
رفتندی تا زنی را با فرزند و آن زن را فرزندی شیرخواره داشت تا بسبب فرزند خود
از دین برگردد فرزند شیرخواره گفت ای مادر صبر کن که این آتش نیست بلکه
همه گل و ریاحین است و بقول وهب این کسانی که مردم را در آتش می انداختند
دوازده هزار کس بودند و بقول کلبی هفتاد هزار کس بودند بعد از آن
آتش زبانه زد از آن خندق بیرون آمد و گردا گرد آن کافران را بگرفت
همه را بسوخت و این قصه را قاضی عبد الصمد الغزنوی رحمة الله در تفسیر خود
آورده است و در تفاسیر دیگر نیز مذکور است مطول مختصر کردیم نصیب مومن
اینست که در بیدادهای ظالمان صبر کند و از دین مسلمانی برنگردد و
نوکر و چاکر ظالمان نشود و از برای دنیا ایشان را خدمت نکند و توکل
بحضرت حق تعالی کند کسی که غم دین باشد و متابع سید المرسلین و خاتم
النبیین باشد او را چه غم باشد و چه کم آید حکیم سنائی غزنوی منور مرقده
رحمه الله بیت مسلمانان مسلمانان مسلمانی مسلمانی ز آیین بتان تا کی پشیمانی
پشیمانی ازیرا کین جهان بر دیو و غولند امت را که داند کرد جز اسلام جز
سنت نگهبانی شراب حکمت شرعی خورید اندر حریم دل که محروم و مستر
ازین دولت هوس گویان یونانی بجز از این چنین جایی اگر بوی وفا یابید از برای
در چنین جای نیاید مسلمانان بچهار نداند برای نام کام خویش چون دو روانی

حال

جمال نقش آدم را نفاق نفس شیطانی قصه اصحاب اخدود آنست که در مشارق الانوار
بروایت صهیب رومی از صحیح مسلم آورده است پادشاهی در امتان پیشین بود
ساحری داشت چون آن ساحر پیر شد پادشاه را گفت من پیر شده‌ام کودکی
بفرست تا او را سحر بیاموزم پادشاه کودکی فرستاد تا او را بیاموزد
آن کودک در راه که میرفت بگوشه نشینی ملاقات شد کلام او شنید خوش
آمد چون بر ساحر رفتی در راه مقداری بر گوشه نشین نشستی ساحر از جهت
بیگاه شدن بزدی بر گوشه نشین شکایت زدن ساحر کردی گوشه نشین
چون از ساحر بترسی بگو اهل داشته بود و چون از اهل خود بترسی بگو
ساحر داشته بود هم درین میان بود روزی آن کودک دید ماری عظیم
مردمان را گرفته کودک گفت امروز در یابم ساحر بهتر است یا گوشه نشین
سنگی گرفت گفت ای بار خدای اگر کار گوشه نشین پیش تو بهتر است از کار ساحر
این مار بکش مردمان خلاص یابند سنگ انداخت آن مار بکشت مردمان
کلان شدند بر گوشه نشین آمد از این حال خبر کرد گوشه نشین گفت ای پسرک
ترا امروز از من بزرگتری کار تو جایی رسید که من میدانم و تو بچیزی مبتلا
خواهی شد مرا مپای بسوی من رهنمون کنی این کودک بمرتبه رسید که نابینا
مادرزاده را و آدمی ابرص را دوا میکرد برای زحمتهای دیگر نیز دارو
میکرد نیکو می شدند مردی از همنشین پادشاه کور شده بود این معنی شنید
بر او هدایا بسیار آورد گفت این همه ترا نیست اگر مرا شفا دهی گفت من
کسی را شفا داده نتوانم شفا دهنده مگر خدای عز و جل اگر تو بخدای تعالی

ایمان آری دعا کنم خدای تعالی ترا شفا دهد ایمان بخدای عز و جل آورد خدای
تعالی او را شفا داد همنشین پادشاه که نابینا بود بینا شد بر پادشاه
آمد پادشاه گفت بینائی ترا که باز داد گفت پروردگار من پادشاه
گفت پروردگاری هست غیر من گفت پروردگار من و پروردگار تو خدای
تعالی است عز و جل او را گرفت چندانی عقوبت کرد کودک را نمود کودک را آوردند
پادشاه بر کودک گفت ای پسر کار سحر تو بدین مرتبه رسید که نابینا
مادرزاده و ابرص مادرزاده را به میکنی و چنین و چنین میکنی و چنین
کار میکنی گفت من شفا دادن نتوانم شفا می دهد مگر خدای عز و جل
او را نیز گرفت چندانی عقوبت کرد که رهنمونی بر گوشه نشین کرد گوشه نشین
را آوردند گفتند از دین بگرد ابا آورد اره بر سر او نهادند و دو پاره
کردند بعد از آن آن همنشین پادشاه را آوردند او را نیز گفتند
از دین خود بگرد او نیز ابا آورد او را نیز باره دو پاره کردند بعد
از آن کودک را آوردند گفتند از دین خود بگرد او نیز ابا کرد آن
کودک را چندین نیز میزدند این کودک را بفلان کوه ببرید کودک
را از سر کوه بردند گفتند از دین بگرد ابا آورد خواستند از کوه
بیندازند کوه بجنبید ایشان از کوه بیفتادند کودک بر پادشاه آمد
پادشاه گفت یاران من که برابر بودند چه کردی گفت خدای تعالی شر
ایشان بکفایت کرد باز کودک را با چند نفر دیگر سپردند که در کشتی
سوار کنند و میان دریا غرق کنند چون او را در میان دریا بردند

کشتی

کشتی باژگونه شد یاران پادشاه غرق شدند کودک سلامت ماند باز
کودک پیش پادشاه آمد پادشاه گفت یاران من چه کردی گفت خدای عز و جل
شر ایشان بکفایت کرد کودک گفت تو مرا کشتن نتوانی تا آنچه میگویم
نکنی گفت چه میگوی گفت جمع کنی مردمان را در زمینی و مرا در آن زمین
بر دار کنی بعد از آن تیری من بگیری بر سیاه کمان نهی و بگوی بسم الله رب
الغلام یعنی بنام خدای که پروردگار این کودک است بدان تیر بزنی
اگر چنین کنی مرا کشتن توانی همچنین کرد بسم الله رب الغلام گفت تیر بر بنا
گوش او نشست کودک دست بر بناگوش داشت و جان داد مردمان
فریاد بر آوردند آمنا برب الغلام ایمان آوردیم به پروردگار این
غلام همه یاران پادشاه پیش آمدند گفتند از هرچه می ترسیدی پیش
آمد مردمان به پروردگار کودک ایمان آوردند فرمود تا بر سر
کوچها گوک بکاوند آتش در آن افروزند هر که از دین اسلام نگردد
او را در آتش اندازند همچنان کردند تا آنکه نوبت بزنی رسید در کنار
او کودک شیرخواره بود آن مادر از افتادن آن فرزند در آتش ترسید
آن کودک گفت ای مادر بر آتش صبر کن تو بر حقی از حق بر مگرد آن کاوندگان
این گوکها را اصحاب اخدود گویند و در تفسیر امام زاهدی رحمه الله
آورده است که در بنی اسرائیل شهری از آن مسلمانان بود در آن شهر
قحط افتاد در جوار آن شهر شهری از کافران بود کافران پادشاه شهری
را گفتند اگر این مسلمانان قحط زده اینجا آیند در این شهر نیز قحط افتد

صاحب شهری از کافران بود
پادشاه گفتند که
اگر آمدن ایشان قحط افتد
در این شهر آیند قحط ... میشود

٦٤

بر در شهر کوره‌ها کافتند بنفت و هیزم پر کردند و آتش در زدند پادشاه
کافران نزدیک کوره‌های آتش تختی بنهاد و نشست بتی عظیم چوبین نصب کردند
ندا کردند هرکه از غریبان برسد اگر این بت را سجده نکند در آتش
اندازند روزی زنی رسید بچه در کنار داشت او را گفتند بت را سجده
بکن زن گفت معاذ الله که من از دین مهتر عیسی علیه السلام بگردم گفتند
این بچه را در آتش اندازند تا مادر وی بت را سجده کند بچه او را
در آتش انداختند دل مادر مضطرب شد بچه از میان آتش بانگ کرد
ای مادر مترس مادر را نیز انداختند وقت انداختن گفت ای خدای
من می‌بینی و میدانی بیان کردن حاجت نیست آتش از آن کوره‌ها بر جست
چهل گز بالا در هوا بر آمده چون شرار پرده بکرد کفار کشت همه را
بر جای بسوخت و از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه روایت کرده‌اند پادشاهی
از آتش پرستان بود خمر خورده با خواهر [illegible] خود فعل بد کرد
چون هوشیار شد پشیمان که چه حیله بکند همان خواهر حیله گفت دعوی
حلال خواهر بکن از جهت دفع بدنامی خویش مردمان را خواند خطبه کرد ای مردمان
خدای تعالی نکاح خواهر حلال کرده است مردمان این سخن از وی قبول
نکردند آن خواهر گفت تازیانه در کار بکن همچنان کرد هم قبول نکردند باز
گفت تیغ در کار بکن همچنان کرد هم قبول نکردند بعد از آن گفت کوره‌ها
بکاوند و با آتش پر کن کسی که این را قبول نکند در آن آتش اندازند همچنان
کرد ایشان آن کسانند که در قرآن ایشان را اصحاب اخدود خوانند

وبعضی

دعوت

وبعضی گفته‌اند مردی از اصحاب دین مهتر عیسی صلوات الله جماعتی را از یهود
میکرد ایشان اجابت میکردند بوذنواس یهودی با لشکرهای بسیار از
ولایت حمیر آمد ایشان را در میان اختیار دین یهود و آتش تخییر کرد
آتش اختیار کردند کوره‌ها کافتند آتش پر کرده دوازده هزار آدمی را بسوخت
وبعضی گفته‌اند هفتاد هزار آدمی را بسوخت و گفته‌اند درازی هر کوره‌ای از آن
چهل گز و پهنا آن دوازده گز بود ذات الوقود بدل از اخدود و وقود
معنی هیمه باشد که لعنت کرده شدند یاران خندق که یاران آتش
زبانه زننده اند یعنی آتش بزرگ که در خندق بود و آن کسان که
خندق کنده بودند در آتش کرده بودند و مردم را عذاب میکردند
بآن آتش بگفت اذ هم علیها قعود یعنی چون آن کافران بر کنار خندق
نشسته بودند القعود جمع القاعد یعنی مهتران ایشان بر تختها نشسته بودند
بر کنارهای آتش و کهتران مردم را در آتش می‌انداختند وهم علی ما یفعلون
بالمؤمنین شهود و ایشان آنچه میکردند بر مؤمنان حاضر بودند و رحم
نمیکردند و شادمانی بودند بآن عذاب مؤمنان وما نقموا منهم الا
ان یؤمنوا بالله العزیز الحمید و عیب نمیکردند کافران مؤمنان را یعنی عیبی
نداشتند آن مؤمنان تا آن کافران عیب کنند شان مگر آنکه ایمان آورده
اند بخدای عز وجل که غالب است بر همه چیز و بی‌نیاز است و ستوده شده است
در هر وقت سؤال آن یؤمنوا مستقبل است بمعنی ماضی از چه وجه میگویند
جواب بقرینه نقموا که فعل ماضی است آن یؤمنوا ماضی را شود چنانچه

لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم یعنی بینه لو که برای ماضی است یطیعکم را
بمعنی اطاعکم داشته اند سوال در آوردن مستقبل بجای ماضی چه
نکته است جواب نکته آنست با آوردن صیغه مستقبل دلالت
است بر وجود فعل در زمانه آینده و آوردن بجای ماضی که دلالت
کند نسبت دارد استمرار رد و وهم میشود روا باشد که معنی آیت
آن بود که وما نقموا منهم الا ان یومنوا بالله و دام عاقبت بود یعنی کینه
نکردند کافران از مومنان چون از کوشش تیر و مقرب پادشاه
و آن کودک که مومن بود مگر برای آنکه بعاقبت دیگران ایمان
آرند چون آن جماعت که بشناختند بر جهان ثبات ایشان بر دین
و بدل کردند جان خویش در بر آن کار اصحاب الغلام کشتند و ایمان
آوردند یعنی هرچند که کافران از مومنان انتقام کردند مومنان
زیادت تر شدند و ایمان قوی تر گشت بدین معنی مستقبل یعنی
خود بود یعنی ماضی نباشد الذی له ملک السموات والارض
آن خدای که مرورا است پادشاهی همه آسمانها و زمینها والله علی
کل شیء شهید و خدای تبارک و تعالی بر همه چیزها گواه است و دانا است
بهمه چیزها پس جزای کردارهای همه را او بدهد نیکی را نیک و بدی را بد
بدهد یعنی آن کافران بر مومنان هیچ عداوتی و دشمنی نداشتند مگر
ازین جهت که ایشان ایمان آورده بودند بخدای که موصوف است بصفات
کمال و منزه است از نقصان و زوال یعنی می باید که همچنین کسان را دوست

دارید

دارید که ایمان آورده بخدای عز و جل و دشمنی نکنید شما با ایشان
چرا که کافران کور باطنند کار بر عکس میکنند و چیزی برند که مر چه را
دوست داران باشند ایشان را [illegible] اینست که بد و ستان حق
عداوت و دشمنی نکنند نظم مستوای ناشسته رو برجهی * بر زاغ بر چه بر کیستی *
بادم شیران تو بازی میکنی * با سلاح کشرک بازی میکنی * ابوجهل مباش ابوبکر
صفت باش اما سنت الهی بر این رفته است که هر صدیقی را زندیقی کرده
اند بوستان عارفان از درد بار منکران آب میخورد چون صفت حال
کافران بیان کرد گفت جل جلاله ان الذین فتنوا المومنین والمومنات
بدرستی که آن کسانی که عذاب کردند مردان مومن را و زنان مومنه را
زود در خندق انداختند ثم لم یتوبوا پس توبه نکردند و از کرده گناه
باز نگشتند فلهم عذاب جهنم پس مر ایشان راست عذاب دوزخ
ولهم عذاب الحریق و مر ایشان راست عذاب آتش سوزان در دنیا
که هم از آن خندق بیرون آمد و همه ایشان را سوخت تا هیچ خلق نماند
که آتش بفرمان حق تعالی سوزد باز چون حق تعالی صفت مومنان کرد گفت
جل جلاله ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات لهم جنات تجری من تحتها
الانهار و بدرستی که آن کسانی که ایمان آوردند و عملهای نیک
کردند ایشان را باشد بوستانها که میرود زیر درختان آن جویهای آب
ذلک الفوز الکبیر اینست رستگاری بزرگ یعنی آن مومنان که باتش
افگنده و صبر کردند مر ایشان راست بهشت جاودانه و خلاص یافتن

از عذاب ابدی سؤال این جمله را ان الذین فتنوا المؤمنین والمؤمنات
عطف چرا نکرد وان الله برا الجزا نکفت جواب این جمله مستانفه
ست چون بیان حال کافران کفت که مؤمنان را ایذا می دادند
میسوختند بیان حال مسلمانان را که سوخته شده اند
مبتلا بیلا ایشان کشته اند منتظر کشتند بر طریق استینافی
کفت ان الذین آمنوا الجمله مستانفه ست ودر جمله مستانفه
او نیاورند سؤال در بیان جزا کافران فا جزا به آورد فلهم عذاب
جهنم ودر جزا مؤمنان فا ترک داد لهم جنات تجری کفت نکته چیست
جواب نکته آنست که ثواب فضل است نه بر عمل نیست چه اتفاق اهل سنت
وجماعت است اگر حق سبحانه وتعالی کسی را که از وی هیچ عمل وطاعتی نیامده است
بمحض فضل در بهشت در آرد وبانواع فضل بنعمت متنوع مکرم کرداند
چنانچه صبی بالغ که بجنون نزاده شده باشد وبجنون مرده وناشی
بر سر کوه که با مسلمانان اختلاط نکرده ومکلف تجربه واستدلال
نیافته پیش مرده در ترک ایمان معذورست مکرم بدخول جنت باشند
اما ادخال وتخلید در دوزخ مکر بکفر نشود چرا که آن عدل است وعدل
بی سبب متصور نیست اینجا تصریح بسببیت وتعقیب عمل کرد ان بطش ربک
لشدید بدرستی که کرفتن پروردکار تو هر آینه سخت است کافران که هر که
از عذاب رستنی نیست وهیچکس را ازو مجال معارضه نه ویاری وصبر شفاعت
نکند هر عذابیکه چنین در عاقبت سخت باشد انه هو یبدئ ویعید

بدرستی

بدرستی که خداوند تعالی همونست که در آغاز آفریده ست وبعد از خاک کرداند
باز کرداند این دلیل است بر سختی کرفتن خدای تعالی که برده وخاک شده نیز از
وی خلاص نبود وزنده کرداند وعذاب کند ذلیل عذاب کند کافران را در
دنیا وباز کرداند عذاب را با ایشان در آخرت وهو الغفور الودود واو
خدای ست که نیک آمرزنده کناهانست ودوست دارنده دوستان خویش
ست وقیل آمرزنده کناهها عاصیانست ودوستان را دوست دارنده وتوبه
کنندکانست تا توانند دوست داری او را با مؤمنان که دوست دارند دوستان
او باشند نه جانی دد دوستان خاص که اولیاء الله اند نه جانی که بر هلاک
شوی بیت ای با کیل صورت راه زد قصه صورت کرد بر الله زد دوستان او را دوست
داری وطالب صحبت او باشی ذو العرش المجید خداوند بزرک یعنی عرش که
هیچ چیز از مخلوقات بزرکتر از عرش نیست المجید بزرک امام حمزه و
کسائی المجید بکسر دال خوانده وباقی قرا بضم دال خوانده اند فعال لما یرید
کننده ست هر چه خواهد وهر کرا خواهد نصیب تمامیست که قسمت بی هیچ مکر
وهیچ دکار بتر مشغول کرد وی هل اتیک حدیث الجنود فرعون وثمود
بدرستی که آمد بتو سخن لشکرهای فرعون وثمود یا نه وآن لشکرهای که
بودند که ایشان را نیست کردیم بعذاب بزرک کافران امت ترا نیز هلاک
خواهم کرد بل الذین کفروا فی تکذیب بل کسانیکه کافر شده اند در انکارند
آن عذابها را با وجود آنکه مبتلا شده وملاحظه میکنند وایمان نمی آیند
بقرآن که نامه الهی ست وکتاب عزیز وفرمان شریف ست والله من ورائهم

توبه کننده کانرا نیز دوست دارنده

هیچ نکند وراه رست برود از جمله نیکان بلشید ۱۲

یعنی ما دور از او باشد وحواله جنت ...

محیط و خدای تعالی تواناست بحال این کافران و تواناست بهلاک کردن
این کافران از پس و پیش یعنی گرداگرد ایشان را گرفته است که ایشان نتوانند
گریختن از عذاب او بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ ای چنانست
که کافران میگویند که قرآن شعر است و محمد ساحر و جهد است بل چنین
نیست که قرآن بزرگ است و در لوح محفوظ نوشته شده است و نگاه
داشته شده است که بعد از وی تغیر و تبدیل نرود بلکه یک حرف ویرا کسی
زیاده نتواند کرد و کم نیز نتواند کرد و عبد الله بن عباس رضی الله عنه
گفت در اول لوح این نوشته است که لا اله الا الله وحده لا شریک له
دینه الاسلام و محمد عبده و رسوله من آمن بالله و صدق وعده و رسله
ادخل الجنة و نیز عبد الله بن عباس رضی الله عنه گفت که در لوح محفوظ
از یک دانه مروارید سفید است درازی وی چون آسمانها و زمین و
پهنای او از مشرق تا مغرب و کرانهای او مرصع بدر و جواهر و غلاف او
از یاقوت سرخ است و قلم او از نور است و سر او بعرش پیوسته است
کشاده
پایان او در کنار فرشته است نام او طریوش است و لوح در لوحست
دیا فی قرا
تا پای آسمان هفتم امام نافع محفوظ بضم ظا خوانده است
بجر خوانده اند والله اعلم سورة والطارق مکیة نوزده آیه
شصت
یک کلمه دویست سی حرف است و ربط این سوره با سوره بروج آنست
که هر دو در وعد و وعید خدای تعالی است و مدح هند بزیران و ملامت
مردکنند لاف هند و نصیحت است بسم الله الرحمن الرحیم

والسماء

والسماء و بحرمت آسمان والطارق و بحرمت همه ستارگان که شب بدید
آیند و بروز ناپدید شوند الطارق شب پدید آمدن و ما ادریک
ما الطارق النجم الثاقب وجه دانی تو ای محمد که چیست طارق و بیان
کرد و گفت ستارگان روشن تابان است و قیل مراد از طارق ستاره
است که بنیر و وجه را برند تا بر آسمان بر نیاید و بقول بعضی
زحل است و بقول بعضی پروین است و جواب قسم اینست که ان کل نفس
لما علیها حافظ امام عاصم و ابن عامر و حمزه بتشدید لما خوانده اند
و آن کلمه نفی است و لما بمعنی الا است و معنی وی چنین باشد که بحرمت
آسمان و ستارگان تابان که بشب پدید آیند یا بحرمت ستاره شب
آیند که نیست هیچ تن مگر وی را نگهبانی از حق تعالی و باقی قرا بتخفیف
لما خوانده اند و ما زایده است و ان مخففه از مثقله است ای انه و الضمیر
للشان معنی او چنین باشد که بحرمت آسمان و ستارگان که بدرستی
که هر تنی راست هر آینه نگاهبانی از حق تعالی بقول بعضی آن نگاهبانان
فرشتگانند که اعمال بندگان را می نویسند از نیکی و بدی تا در قیامت
جزای بندگان را برسانند و بقول بعضی فرشتگانند مومنان را نگاه
میدارند از بلاها و از شر دیوان و پریان چنانکه در حدیث آمده است
مؤمن صد و شصت فرشته موکلند و ویرا نگاه میدارند از دیوان چنانکه
بهار
شیشه عسل نگاه داشته میشود مهار از مگس تا غایتی که تقدیر بر سر نیامده
است چون تقدیر بیاید نگاه ندارند سوال حافظا سم مفرد است دلالت

خود لما کلمه ... بعث

شصت
مرور از مگس
نگاه دارند

بر یک حافظ میکند و در حدیث آمده است وُکِّلَ بالمؤمنین مائة وستون
ملکاً یذبون عنه کما یذب عن قصعة العسل جواب نگاهبانی
این فرشتگان مبنی بر فرمان خدای عز وجل است و حفظ او مراد از نگهبان
همان یکی باشد که نگهبان دو فرشتگانست و اگر فرشتگان مراد باشند
از حفظ جنسی اند که دو بسیار در گیرد یا جمع حافظ مراد دارند حدیث
موافق بود با اصل میان آنکه صد و شصت فرشته یک فرشته باشد که
دیگران تبع او باشند سوال چون حرف نفی در کلمه کل در آید برای نفی کردن
عموم بود و بعضی نماید و دهد که حکم در همه نیست در بعضی هست چنانچه
در مثال کل ما یتمنی المرء یدرکه گفته اند یعنی نه هر چه آرزو کند آدمی دریابد
بعضی دریابد و در نیابد اینجا آن حرف نفی است که بر کلمه کل در آمد نفی عموم
آید و نفی عموم اینجا مستقیم نیست جواب اصل در مثل این ترکیب نفی شمول است اما
جای بقرینه شمول مراد افراد نیز آمده است چنانچه در آیة الله لا یحب
کل مختال فخور بدرستی که خدای تبارک و تعالی دوست ندارد هر متکبر و متکبری
را معلوم است که نفی دوستی حق تعالی از هر متکبر مطلوب است نه از بعضی و اگر لما
بتخفیف خوانند آن در اصل انه بود و لام برای تاکید و ما زایده باشد
معنی چنین باشد بدرستی که هر نفسی هر آینه کاینست بروی نگاهبانی و هدایتی
آورده است که اختلاف در فرشتگان که نگاه میدارند آدمی را بسیار عدد
معین را اعتماد نباید کرد که چون در بعضی روایت دو بیست و در بعضی
پنج است و در بعضی شش فلینظر الانسان مم خلق پس بنگرد آدمی مم خلق از چه

آفریده

آفریده است او را باز بیان کرد گفت جل جلاله خلق من ماء دافق آفریده
شده است از آب ریخته شده در رحم مادر یخرج من بین الصلب
والترائب که بیرون می آید آن آب از میان پشت پدر و از میان
استخوانهای سینه مادر که در میان ناف و پستان است الترائب جمع
تریبة چون حق تعالی خواهد که فرزندی پیدا کند قوة شهوة مرد و زن
برانگیزاند تا هر دو بهم جمع آیند و از پشت پدر و از میان سینه مادر
آب جدا شود و هر دو بهم آمیخته شوند و در حدیث آمده است که
چهل روز نطفه باشد و چهل روز خون بسته و چهل روز گوشت پاره
باشد مثل گوشت نیم خاییده بعد از آن فرشته را خدای تعالی فرمان کند
تا در درون شکم مادر چهار حکم را نویسند کردار او را که چه کند
و اجل او را که چند روز زنده ماند و روزی او را که چه خورد و دیگر
آنکه بد بخت است یا نیک بخت بعد از آن روح را در وی در آرند تا زنده
شود سوال بطریق دو آب باشد آب مرد که از صلب بیرون می آید و آب
زن که از استخوانهای سینه او بیرون می آید جواب دو آب بعد امتزاج
و اختلاط اجزاء هر یکی به یکدیگر یک آب میگردد و بدایت خلق آدمی از آن
آب در آن وقت است که دو آب یک آب شده آمیخته و یکجا شد اگرچه بسیار
باشد یکی میشود از جهت آن ماء دافق خوانده شود دافق در لغت
ریزانیده است و دافق اسم فاعل است از دفق او ریزاننده باشد و
آب ریخته شده است نه ریزاننده من ماء دافق چگونه می آید جواب

این اسناد مجازی کویند معنی اینست بعضی میرانند و اینست آن آب را
صاحب آن آب چنانچه در فهو فی عیشة راضیة تحقیق شده است
نصیب تو اینست که بدانی اول خود را که چه بودی و از چه شده اول
آب کند و آخرت خاک پراکنده پس منکر مباش ای بنده که مشوی زنده
چنانکه کفت خدای با بنده جل جلاله انه علی رجعه لقادر یعنی بدرستی
که خدای تبارک و تعالی چنانکه آفرید شد مرا اول قادرست و توانا ست و
باز کرداند او را جان او یوم تبلی السرائر در روزی که آشکارا کرده
شود کارهای پنهانی را فما له من قوة و لا ناصر پس نباشد مر بی
کافر را هیچ قوتی و یاری کننده بیک قول اما مراد از این کارهای پنهانی
فرضهاست چون نماز و روزه و غسل جنابت و غیر آنکه بقیامت این پنهانها را
آشکارا کنند که آن بنده کرده باشد و در حدیث آمده است که
رسول صلی الله علیه وسلم کفت که سه چیزست که هر که آن سه چیز را
بجا آرد و ترک نکند ولی حق بود باشد نماز و روزه و غسل جنابت
را و بقول دیکر کناهان پنهانی باشد کارهای پنهانی و مکرها و حیلها
ست از این قبیل باشد والله اعلم سوال چون نفی تا خیر حکم بر حکم عموم
کرد شفاعت بر خیزد و قول معتزله آید جواب چون شفاعت باذن
خدا مستقیم و جلا بغیر اذن حق نیست من ذا الذی یشفع عنده الا
باذنه مرجع بسوی کرم او نیست جدا ان شفاعت کنند و متعلق نیست
که او را ناصر کویند جواب دیکر آنکه نصرت بقوه و شوکت متعلق

است

ست و شفاعت عجز و زاری ست شفاعت را نصرت نکویند نصیب مؤمن
اینست که باطن خود را پاک سازد از خصلتهای بد تا در قیامت با آن
صفت حشر نشود مثنوی زانکه حشر حاسدان روز کزند ۞ بیکمان بر صورت کرکان کنند
حشر پر حرص خس مردار خوار ۞ صورت خوکی بود روز شمار ۞ زانیانرا کنده اندام
نهان ۞ خمر خوار اکنرا بود کنده دهان ۞ سیرت کان بر وجودت غالب ست ۞
هم بران تصویر حشرت واجب ست ۞ والسماء ذات الرجع و بحرمت آسمان
و بباران سوال باران را چرا رجع کویند جواب زیرا که رجع در لغت
باز کردانیده و این باران را از دریا بزمین می برد و در زمین باز
می کرداند یا آنکه باران هر کاه که می رود هر سی نه و نفع او را باز
میکرداند از این جهت او را رجع کویند والارض ذات الصدع و
بحرمت زمین با شکافتن که بشکافد بکیاه و درخت انه لقول
فصل یعنی بدرستی که قرآن هر آینه سخن خداست و جدا کننده است
میان حق و باطل و ما هو بالهزل و نیست این قرآن سخن بیهوده و
سخن آدمیان انهم یکیدون کیدا بدرستی که این کافران مکر
میکنند بتو ای محمد تا ترا رنج و الم رسانند و اکید کیدا و من جزا
مکر ایشان میدهم در دنیا و آخرت صبر کن ای محمد بر جفای ایشان نصیب
درویش اینست که در مکر دشمنان و حسد حاسدان صبر کند و توکل
بحق تعالی کند که او کریم ست جزای ایشان بدهد و من یتوکل علی الله فهو
حسبه بیت آنرا که تو را خرقه عریان نشود هرکز ۞ وانرا که تو را جامه بیچاره نخواهد شد

فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا ابتدای ملت و فرصت ده ای محمد این
کافرانرا اندکی یعنی روزی چند زمان و تعجیل مکن در دعا کردن براشان
که ما ایشانرا هلاک خواهیم کرد چنانکه در جنگ بدر کردیم نصیب مؤمن
اینست که تا تواند دعای بد نکند دشمنانرا و بحث و عداوت خلق را
از حق سبحانه و تعالی و شکر گوید که از منکرانست بیت هر محمدی را ابوجهل
بباید و هر ابوبکر را ابولهبی در جنب سلها سبک و جانها بولهبی باشد

سورة الاعلى مكية نوزده آیت هفتاد و دو کلمه دویست هفتاد و یک
حرفست ربط این سوره با سوره الطارق آنست که در هر یکی ذکر آفرینش
و حیات دنیا و آخرت و ذکر قرآنست بالله التوفیق بسم الله الرحمن الرحیم

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ پاک گوی و بپاکی یاد کن و دور دار اسم پروردگار
خود را از همه نقصانها و عیبها و از همه صفات ناسزا بر هذا مذهب
اهل سنت و جماعت اسم غیر ذات است اسمای خدای عز و جله
مفهومات لفظی اند در عالم و مانند آنست و آن غیر ذات است یعنی از
و منفصل و منفک نیست بس تنزیه اسم تنزیه ذات بود سؤال سبح
ربک چرا نگفت اسم چرا آورد و در آوردن اسم چه فایده بود جواب
از تنزیه اسم که غیر ذات است تنزیه ذات بر وجه کنایت لازم می
آید و کنایت از تصریح ابلغ است بس حاصل معنی آیت این باشد پاک
گوی و بپاکی یاد کن پروردگار خود را از همه اوصاف ناسزا و از همه نقصانها
و عیبها و بدانکه پروردگار جل جلاله از همه خوردن و خفتن و مرض و کل و عجز پاک است

نیست

نیست صورت و جاه و جهت و نهایت ندارد و هیچ چیز بدو نماند و شریک
ندارد و از زن و فرزند و خوردن و آشامیدن منزه است و از حلول
و موجبات آن و حدوث و از نقصان و زوال و سیئات آن مقدس است
بیت معبود لم یزل متعال زبانی بلا جهت ؛ با موجود و لایزال منزه ز انتهاست
دانی که لا یجب صفات کمال او چیست ؛ با این چنین صفات سزاوار کبریاست
ذاتش به هیچ وجه تباهی پذیر نیست ؛ ذاتی بری ز صورت پاک از جهات و سوست
بدین معنی اسم بمعنی مسمی اینجا الفاظ بود نه بمعنی تسمیه و لفظ
اسم بمعنی مسمی آمده است چنانچه در آیت ذکر فرموده لا تعبدون من
دونه الا اسماء سمیتموها انتم و آباؤکم خطاب مر کافرانرا میکند که
نمی پرستید از غیر خدای مگر مسمیاتی را که نام کرده اید شما و پدران شما
و بدران شما اسما جمع اسم مفعول سمیتموها اند اخت بسمی مسمی مراد
باشد نه لفظ اسم و در اصول بزدوی در رجم عام گفته است قولنا
من الاسماء یعنی من المسمیات و قوله ما من الا اسماء مراد از وی مسمیات
است و اگر بمعنی لفظ باشد که در اصطلاح علم کلام تسمیه میگویند
معنی چنین باشد پاک دار نام پروردگار خود را از اطلاق بر غیر ذات
ذکر آن بر غیر وجه تعظیم با صحیح داریت باشد معنی ها باشد که تسبیح
ربک و زیادت لفظ مضاف در کلام عرب آمده است چنانچه ثم اسم
السلام علیکما ای ثم السلام علیکما الاعلی صفت ربست یعنی پرو
ردگاری که برتر است برتری قدر و قدرت نه برتری مکان که خو

از آنکه او منزه است و تواند بود که صفت اسم باشد اگر اسم بمعنی مسمی
باشد و معنی همان باشد که گذشت سؤال اسماء باری یعنی ملفوظات
لفظ حی و عالم و قادر و سمیع و بصیر و مرید و جز آن در دلالت بر کمال
باری او برابرند یا برتری بعضی بر بعضی بهیچ وجه بود جواب تواند بود که عظمت
اسمی باعتبار آن بود که لازم صفات بسیار است چنانچه اسم حی که علم
و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام و جز آن از صفات کمال بی حیات
تصور نکردد تا باعتبار تضمن صفات کثیره اسم جامع آن بود چنانچه
هو که صالح است مر کنایت بود تا مستجمع مر همه اسماء و صفات را چنانچه
اسم الله اسم مر ذات را با همه صفات گفته اند که در آیت الله لا اله
الا هو الحی القیوم اسم اعظم است و اگر اسم بمعنی لفظ بود الاعلی صفت
اسم نباید داشت زیرا که دوم صفت یعنی الذی خلق فسوی صفت
رب است این نیز صفت رب است و گفته اند که چون این آیت نازل شد
پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود اجعلوها فی سجودکم بگردانید این تسبیح
را در سجود خویش و چون آیت فسبح باسم ربک العظیم نازل
شد فرمود پیغامبر صلی الله علیه وسلم اجعلوها فی رکوعکم بگردانید
این تسبیح در رکوع خویش سؤال اینست که سبحان ربی العظیم گفتن
در رکوع سبحان ربی الاعلی گفتن در سجود بر حکم امر تسبیح فرض بودی
و داخل بیان مجمل صلوة نشدی همچنین نیست بلکه سنت است جواب
از پیغامبر صلی الله علیه وسلم مرویست که اعرابی را نماز تعلیم کرد

تسبیح

تسبیح رکوع و سجود در تعلیم ترک داد و ترک آن دلیل است که تسبیحات
مذکوره فرض نیست و این امر برای استحباب است یا اینکه لفظ اجعلوها
دلیل بر آن نیست که تسبیحات مذکوره از افعال ایمان نبود
چه جعل گردانیدن را گویند و از گردانیدن این آید که این کار هست
از آن در نماز نباشد پس بیان صلوة نتواند بود مسئله ابتدائی
باشد معنی آیت پروردگار که آنکه آفرید پس برابر کرد اعضای او را
یعنی دست را با دست و پای را با پای و گوش را با گوش و چشم را با چشم
برابر ساخت والذی قدر فهدی و پروردگاری آنکه تقدیر کرد
آنچه صلاح هر حیوانی بدان باشد پس راه نمود بسوی آن کردن چنانچه
بچه را شیر خوردن و پستان شناختن و نر را کیفیت بر جستن
بر ماده و آشنا کردن در آب و جاه شناختن و امثال آن از مصالح
معاش که انسیان و دیگر حیوانات از غیب تلقین میشود و مگس شهد آن

اینجا از مگس مراد زنبور است
زنبور را گویند ۱۲
حکایت

چنان خانها راست کند و از آن شهد بیرون آرد گویند ماری افعی چون
هزار ساله شود کور گردد درختی معین باشد کوری از راه چند روزه برسد
آن درخت را دریابد برگ آن درخت چشم بمالد بینا گردد والذی اخرج
المرعی و پروردگاری آنکه بیرون آورد گیاه را برای چراگاه حیوانات
فجعله غثاء احوی پس گردانید آن گیاه را خشک گشته سیاه رنگ
شده سؤال گیاه چون نیک سبز شود از غایت سبزی سیاه وار
گردد بعد از آن خشک شود خشکی را بر سیاهی چرا مقدم داشت

جواب از برای رعایت سجع از جهت فاصله تا اجوا و مرعی مستقبل آید سَنُقْرِئُكَ
وعده کرام است در حق رسول صلی الله علیه وسلم یعنی زود باشد که بخوانانیم
ترا قرآن یعنی خوانندهٔ قرآن کردانیم فَلَا تَنْسَى إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ پس فراموش
نکنی مگر آنچه خدای تعالی خواهد که بر وجه نسخ فراموش شود و نسخ در حدیث
است سوره احزاب برابر سوره بقره بود آنچه مانده همان قدر باقی
ماند دیگر فراموش گشت این جمله را از سبّح اسم ربک فصل کرده اند و
نیاورده زیرا که سبّح امر است و این جمله خبر است و عطف خبر بر امر روا نیست
إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى بدرستی که خدای تعالی میداند آشکارا و پنهان را
پس آنچه خواهد نسخ کند و بر تو فراموش کرداند چونکه او است دانا بمصالح
خلق هرچه را خواهد نسخ کند و هرچه نسخ نکند وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى
و آسان کنیم شریعت ترا یعنی آسان کنیم بر تو راه بهشت را یعنی از
دین آنچه آسان تر باشد نگاهداریم و آنچه دشوار نسخ کنیم
فَذَكِّرْ پس وعظ بگوی بقرآن و شریعت إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى اگر سود
دارد پند و وعظ تو ایشان را اگر ندارد [illegible] دوستان را و اهل
ایمان را سود دارد و کافران را الزام و حجت باشد نصیحت عالم حقانی
اینست که وعظ بگوید چه اگرچه فاسقان را و جاهلان را سخت آید
و نفع نگیرند باری مؤمنان را و خدای ترس را نفع باشد از این آیت
دانسته میشود که وعظ و نصیحت را بهیچ وجه ترک نتوان کرد تقدیره
ان نفعت الموعظة او لم ینفع هکذا فسر المفسرون بعده بیان کرد که کرا

سود

و بیکی

سود دارد و کرا سود ندارد و گفت جل جلاله سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشَى زود باشد که پند گیرد هر آنکه
بترسد پند گیرد بوعظ و نصیحت تو هرکه از خدای تعالی ترسد وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى
الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى و دور شود از وعظ و پند بدبخترین که
بدبختی آنکه در آید آتش بزرگتر را که هفتاد بار از آتش دنیا
زیاده باشد در کوهی ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى پس آن بدبخت
در دوزخ نمیرد تا خلاص شود از عذاب و نه زنده که زندگی که
در وی آسایش باشد یعنی آن عذاب چنان باشد که در وقت
مردن و جان کندن که در عرف بیمار را گویند که نه مرده و نه زنده
این چنین باشد نصیب تو اینست که وعظ و نصیحت و صحبت واعظان را
و ناصحان حقانی را ترک نکنی و از ایشان نگریزی و ایشان را بد اندیشی
نداری این فقیر میگوید بندهٔ مؤمن طالب نجات در طلب نصیحت و پند
است و را و لحال از پدر و مادر بعده از استادان بعده از شیخ
بعده از الهامات الوهیت که فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا بسیار
کسانی باشند از رفتن بوعظ عار دارند و بر واعظان حقانی بحقارت
نظر کنند و دشمنی کنند اما حافظ و معین ایشان حق تعالی باشد این
دشمنی هیچ زیان ندارد بلکه و چراغ دارد بیت چراغی را که ایزد بر
فروزد هر آنکس تف کند ریشش بسوزد چون بجز ما ما را یاد کرد بست
فرمانان را نیز یاد کرد و گفت جل جلاله قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى بدرستی که
نیکبخت شد و خلاص یافت از عذاب آنکه وعظ را قبول کرد و پاک

بی فرمانان را اهل

شد از گناه و کفر وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ و خدای تعالی را یاد کرد و
نام او را گفت و نماز گذارد یعنی الله اکبر گفت و خدای تبارک و تعالی را
به بزرگی یاد کرد و نماز گذارد و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
گفت در تفسیر این آیت آنکه صدقهٔ فطر بداد و ذکر اسم ربه روز عید را
تکبیرات عید گفت و نماز گذارد در کشاف آورده است که حضرت
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت که باک ندارم اگر در نامهٔ خود جز این
آیت را یابم یعنی قد افلح من تزکی چون صدقهٔ فطر و نماز با تکبیرهاش
بجای آوردم سوم بنیت خاطر این تفسیر می آید والله اعلم که درین
آیت اشارتیست بمنازل سلوک اول توبه است و تزکیهٔ نفس است بازالت
صفات ذمیمه و اکتساب صفات حمیده دوم مداومت ذکر لسانی و قلبی و
روحی و سری پس منتهی شود با مشاهدات قد افلح من تزکی اول است و ذکر
اسم ربه اشارت بدوم فصلی سیوم صلوة معراج مؤمن است و قرة عینی
فی الصلوة اشارت بدین است والله اعلم بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ابو عمرو
بیای غایب خوانده است باقی قرا بتا خطاب معنی چنین باشد که شما کافران
برمی گزینید زندگانی نزدیکتر را یعنی دنیا را بر آخرت و وعظ و پند را
قبول نمیکنند از قرآن و اهل قرآن وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ و سرای آخرت که
آخرت بهتر است از دنیا و باقی تر هر که مؤمن باشد این را بداند بدانکه حق
تبارک و تعالی بیان کرد که سبب کفر و حق تعالی را نا کردن دوستی دنیا است
و حب جاه و سلطنت و حکومت قال النبی علیه السلام حب الدنیا راس کل

خطیئة

خطیئة بسیار امیران و دنیاداران باشند که هرگز بو غزا اهل حق
بی عذر و بیغرض حاضر نیابند و بسیار فقیر صالح باشند که هرگز ترک
نکنند نظم عز غنا و سلطنت سر بجناب بکشد فقر و فنا بکشت جانب ملت
بکشد إِنَّ هَٰذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ بدرستی
که آنچه درین سوره یاد کردیم از وعده و وعید و دلایل توحید و غیر
آن نامشته است در کتابهای پیشینان که کتاب ابراهیم و موسی است
علیهم السلام در کشاف آورده است که از ابوذر رضی الله عنه مرویست که
از پیغامبر علیه السلام پرسید که از حضرت عزت چند کتاب منزل است
فرمود صد و چهارده کتاب بر پیغمبر آدم ده صحیفه و بر شیث پنجاه صحیفه
و بر ادریس سی صحیفه و بر پیغمبر ابراهیم ده صحیفه و توریت و انجیل
و زبور و فرقان در طیبی شرح کشاف صد و چهارده آورده ده صحیفه
بر پیغمبر موسی و رای توریت زیادت بر کشاف کرده است سورة الغاشیة
مکی است شانزده آیت هشتاد و دو کلمه سیصد و نود و یک حرف است ربط این
سوره با سوره سبح اینست که هردو در ذکر مؤمنان و کافران و وعده
مؤمنان و وعید کافرانست بسم الله الرحمن الرحیم
هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ بدرستی که آمد ترا سخن قیامت که فرو
پوشنده است همه چیزها را و بعضی دیگر غاشیه نام دوزخ است که فرو
پوشنده است همه کافران را حق تبارک و تعالی قیامت را در قرآن هزار جا
جا یاد کرده است تا خلق بترسند بقول عبد الله بن عباس رضی الله عنه

وضحاک و قتاده وحسن بصری رضی الله عنهم نام قیامت است چه بیهوش
کننده و پوشنده هوشهاست از هول و بقول امام قتاده بروایتی
دیگر از وی و جماعتی از علما غاشیه آتش است بدلیل آنکه در آیتی
دیگر گفت أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ آمده است
که آمد ای محمد ترا خبر قیامت یا خبر آتش دوزخ که چه روزیست و یا
چه آتش وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ رویهای گروهی در آن روز ترسناک
باشد و مراد از آن گروه بدکرداران است نسبت ترس نسبت مجازیست
یعنی اثر ترس در رویها ظاهر باشد و تواند بود از وجوه ذوات
مراد باشد زیرا که بروی و گردن و سر از تمام بدن تعبیر میکنند
چنانچه وجه کرم و رقبه در آیت مملوک عَامِلَةٌ کار کننده
عمل باز کشیدن از زنجیرها و طوقها و بر شدن بر کوههای آتشین
و فرود آمدن بر نشیبها نَاصِبَةٌ رنج بیننده که مام آنچه از این
بالا مذکور بود که امام حسن بصری رحمه الله علیه گفته اهل دوزخ
هزار سال برهنه و تشنه استاده باشند بسبب آنکه در دنیا کار عبادت
نکردند رنج طاعت نکشیدند در آخرت برنج و مشقت گرفتار
شدند و نسبت عمل کردن و آنچه بردن بسوی وجوه هم بر بیان طریق
نسبت ترس است که بالا گذشت یعنی اثر عمل و رنج در رویها ظاهر
شد و اگر از رویها ذوات مراد باشد مشکل دارد نشود تَصْلَى نَارًا
حَامِيَةً در آورده شوند در آتش سخت گرم و این معنی بر تقدیر قراءت

تصلی

تصلی بضم بلفظ مجهول خوانده اند یعنی در آتش در آورده شوند
در حدیث آمده است که دوزخ را سه هزار سال تافتند هزار
سال تافتند تا سفید شد و هزار سال تافتند تا سرخ شد و هزار
تافتند تا سیاه شد حالا همان سیاه است تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ
آنِيَةٍ آب داده شوند در دوزخ از چشمه گرم که گرمی او بغایتی
رسیده باشد که از وی گرمتر نبوده باشد که اگر قطره از آن آب
بر کوه دنیا افتد همه کوهها بگدازند و خاکستر گردند لَيْسَ لَهُمْ
طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ نباشد مر اهل دوزخ را در دوزخ
خوردنی مگر از خار خشک که زهر دارد و قیر درخت ... در
دوزخ یعنی زقوم المحرق زهرناک و در حدیث است ضریع چیزیست
که در آتش پیدا شود خار تلخ تر از صبر گنده تر از مردار گرم تر از
آتش و در تفسیر آورده است که خارهای او چون ناخنهای گربه و کرکس
باشد سوال در آیت دیگر آمده است وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ
نباشد مر ایشان را طعامی مگر از غسلین یعنی خونها و ریمها که از
دوزخیان و اینجا فرمود لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ میان این دو
آیت توفیق چیست جواب آن در حق بعضی است و این در حق بعضی دیگر
تعارض نبود لَا يُسْمِنُ فربه نکند بعضی گفته اند که کفار قریش این
آیت شنیدند گفتند ضریع گیاهی است که شتران را فربه میسازد تا
آدمیان نیز بران فربه شوند این آیت نازل شد که این ضریع نیست که

زربیه کنند لا یسمن زربیه نکند وَلَا یُغْنِی مِنْ جُوعٍ و سود ندارد و
کفایت نکند از گرسنگی یعنی در خوردن وی هیچ نفعی نباشد چون
صفت دوزخیان کرد باز صفت مومنان بهشتی کرد و گفت جل جلاله
وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ رویها باشد در آن روز تازه از اثر نعمت
لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ از برای کوشیدن عمل نیک کرده در دنیا خشنود
باشند فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشت بلند باشند لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً
نشنوند در آن بهشت سخنی بیهوده و بی معنی و باطل و در بهشت
هیچ حکمت نیست و حمد و ثنا گفته شود فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ در آن
بهشت یک چشمه ایست که روان باشد و این جا مراد چشمهای آب روان
بسیار است فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ در آن بهشت تختهای آراسته
که اگر از بالای آن تختها چیزی افتد هفت صد سال باید که تا پایان
او برسد و در حدیث آمده است که انّ المتحابین فی الله لفی غرفة
ینظر الیهم اهل الجنة کما ینظر اهل الدنیا فی کواکب السماء یعنی کسانی که
یکدیگر را دوست دارند در دنیا از برای رضای حق تبارک و تعالی هر آینه در
جایهای بلند باشند که نظر کنند با ایشان اهل بهشت چون بر بالای آن
تختها بنشینند چنانکه اهل الدنیا به ستارگان نظر کنند بر آسمان چون
خواهند اهل بهشت تا بر بالای آن بنشینند پست شود و باز بلند
شود وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ و در بهشت کوزها باشد بی دسته نهاده
پر کرده شده از شراب بر لب جویهای بهشت پیش دوستان آن

جوهر

و جواهر مختلفه یعنی بعضی از زر و بعضی از نقره و غیر آن وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ
و در بهشت بالشهای انداخته شده و به پهلوی یکدیگر صف انداخته
وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ و شادروانها یعنی قالیها و بساطها در بهشت
گسترده شده و قیل قالیها بجمله انداخته شده و در منازل بهشتیان
چون تختهای بهشت را رسول الله صلی الله علیه و سلم پیش کافران گفتند
چون بر آیند بر این تختهای بلند و گفت جل جلاله أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ
كَيْفَ خُلِقَتْ پس نظر نکنند به شتر که آن را چگونه آفریده است چون خواهند
بر او سوار شوند پست شود و باز بلند شود و چندین منفعتها آفریده حق تبارک و تعالی
در شتران سوال این کلام با کلام سابق که در ذکر بلندی بهشت و بلندی
تختها و روان چشمها و بسیاری کوزها و بساطها و بالشتها بود چه نسبت دارد
جواب در کلام سابق ذکر عجایب بهشت بود کفار از آن تعجب شدند که این نوع
خلقت عجیب است بهشت بدین بلندی چگونه باشد و تختها چون چنین
بلند باشد آدمیان بر وی چگونه بر آیند از جهت دفع تعجب ایشان فرمان
شد اگر از این چیزها تعجب میکنید چرا نظر نمیکنید بسوی اشتر چگونه آفریده
شد بدین درازی و بلندی بار گران گیرد و چون بنشانند بر زمین بخسبد
با آنها بار که کنند و چون با ایشان بار اسناده شود بلند گردد چنانکه
دست آدمی بر او نرسد و چون برانند برود و چون بدارند بماند چند روز
بی آب تواند ماند بر رسن مسخر شود کودک بگیرد هر جا که خوش آید میرود و بلکه
در بعضی تفاسیر حکایت عجب آورده اند که وقتی موشی رسن ماده گرفته شتری در

ء بلند

ماده بس سردی کرد تا موش در سوراخ کشیدند و ماده شتر بپشت موش
تمیز نیکی کشیدند ماده شتر سر در پیش کرد تا آنکه دهن در
سوراخ داشت با اینچنین جثه و قوه و بلندی بر این نوع طبیعت
انقیاد دارد و منافع دیگر در وی داشت تا گوشت او ماکول و شیر او
مشروب و موی او ملبوس گشت و مرکوب چون بارکش روان کن کشتی
باشد از جهت آنکه او بسیار بردو عرب کشتی خشک گویند و چون
بی‌بار فربه الاغ باشد جماز و هودج نهی و با هر سوار شود
خانه شود چهار بستان چهار جوی شیر که مبادا خون و سرگین
روان بیند نه بوی سرگین گیرد و نه رنگ خون اگر در بلند و بهشتی
او نظر کنند سوار شده او با آسانی و استاده و بلند مشدن
بآسانی از بلندی تختها در آمده آدمی بالای آن تعجب نکنند و
روانی شیر او نظر کنند در روانی چشمهای بهشت عجب نشمارند و اگر
چهار بستان که چون کوزه بشیر پر می شود ببینند اگر آب بهشتی
را منکر نشوند و اگر در شکل کوهان و گردن او نگاه کنند از
خلقت بالشتها و متکاها عجب نکنند و اگر در پوست و پشمهای
او نظر کنند از گسترده بساطها شگفت نشمارند والی السماء
کیف رفعت و نشاید که نظر نکنند در آسمان که چون بلند
برداشته شده است زیرا که چون در آسمان و بلندی او نظر
کنند از بلندی بهشت و تختهای بهشت تعجب نکنند و چون ببینند که

سطح

سطح آسمان چشمه خورشید روان کرد از روان کردن چشمهای آب و مانند
آن عجب ندارند و چون ثوابت فلک که گرد از سیارات اند بنگرند از نهادن
کوزهای گرد و چوبها منبع نکردند و چون رشته جوزا و سرطان و مانند
آنرا نگاه کنند از رشته بالشتهای بهشت عجب ندارند و چون
هموار سطح فلک را نظر کنند از بسط بساطها عجب نکنند والی الجبال
کیف نصبت و نشاید که نظر نکنند بسوی کوهها که چگونه نصب کرده شده اند
و بلند با چشمه‌ها و نشست طاقهای رفیع همچو تختها و کلهای رنگین
همچون بستارها و سنگهای هموار همچو بساط در بستها و سنگها همچو
بالشتها والی الارض کیف سطحت و نشاید که نظر نکنند در زمین
که چگونه گسترانیده شده است که در وی از زمین همواری همچو بساطها
و تلها و پشتها بلند در بستها در ختها و چشمها در قدحها روان
کسیکه در فانی که معد برای خرابیست چندین چیزها پدید آورده
در سرای جاوید باقی اگر غرایب و عجایب کند چه جای عجب است و در ذات
شنیدیک از آنچه چشم ندید و گوش نشنید و چه جای تعجب بود و
مناسبت ذکر آسمان و کوه بعد ذکر اشتر مبنی بر طبیعت اعراب
است که ایشان صحرانشینان اند معظم مال ایشان و مبناء عیش ایشان
شتر اند چنانچه بیان کرده شد و از جهت آنکه برای نیام خویش
مواشی محتاج بسوی آب و گیاه اند نظر در آسمان دارند برای پناه
گرفتن و نگاه داشتن خویش و مواشی کوه یاد می آرند و برای رسیدن

کسترده پهن معنی سطح
معنی لسطح [illegible] دیکر
معنی کسترانیده

کیاه نظر بر زمین کماز ند بدین طریق میان ایشان بر حسب طبیعت اعراب جاهلیه
جای بیت که این جیزها در خیال ایشان ممکن است که خدا بکمال قادر است بر آفرینش
این جیزها قادر است بر آفرینش دوزخ و عذاب اهل وی و با آفرینش بهشت
و نعمتهای وی جنانکه خبر کرد و کفت جل جلاله در اول این سوره فذکر
انما انت مذکر پس تو ای محمد پند ده هر آینه تو پند دهنده لست
علیهم بمصیطر و نیستی تو بر ایشان مسلط بر بینکه کافران تا ایشان را بستم
ز های با یمان آوری و حکم آیت منسوخ است بایت سیف یعنی فاقتلوا
المشرکین و قیل معنی این که بحکم قرآن بجوی نیستی بر بینکه سره را راست
خلق کنی بر ایشان بیدلیل انک لا تهدی من احببت تو راه نمای و عظ
بکوی و پند ده تا کرا سعادت مساعدت نماید حق تبارک و تعالی قبول کند
واکر سعادت مساعدت ننماید که حق تعالی را قبول نکند زهی بی سعادت
آنکه همچنین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را حق تبارک و تعالی بوی
فرستاده باشد و اورا نشناسد و باو ایمان نیارد بلکه دشمن دارد
نظم ای بی دولت که آید کاه کاه * پیش تو دولت بکردد او ز راه * ای بیا معشو
کاید نا شناخته * پیش بدبختی نداند عشق باخته * این غلط افتد دیده را در جهان
مانده * دیده بی بقلب قلبها سوم القضا استه * دیده دل سینه بین الاصبعین
جون قلم بر دست کاتب اینجنین * جز نیاز جز نظر ره نیست * زیبا تقلب قلم آگاه
ای قلم بنگر که اجلالیستی * که میان اصبعین کیستی الا من تولی و کفر فیعذبه
الله العذاب الاکبر لیکن آنکس که بر نکردد از کفر و ایمان آورد کافر نشود

بس

بس عذاب کند خدای تعالی اورا عذاب بزرگتر یعنی در دنیا و آخرت
باین تقدیر استثنا منقطع باشد واکر استثنا متصل باشد
دو معنی میکویند یکی آنکه تو پند ده قوم خود را که سود دارد
پند تو ایشان را مکر کسیرا که کافر شود که او را سود نکند و دیکر
معنی آیت آنست که تو مسلط نیستی بر کشتن ایشان مکر کسیرا
که روی بکرداند از ایمان آوردن ان الینا ایابهم که بما
هست بازکشتن ایشان ثم ان علینا حسابهم پس بر ماست
شمار کردن اعمال ایشان ما جزا دهیم کردارهای ایشان را
تو ای محمد برسان بایشان شریعت را تا حجت باشد بر ایشان
اللهم ثبت قلوبنا علی دینک و طاعتک والله اعلم سوره الفجر مکی
سی آیه صد سی هفت کلمه پانصد نود هفت حرفست ربط این سوره
با سوره هل اتیک آنست که هر دو در ذکر قیامت و ذکر بهشت و دوزخ
و ثواب و عقاب است بسم الله الرحمن الرحیم
والفجر بحرمت سپیده دم که وقت روشنی روزست از میان تاریکی
شب و این دلیلست بزرگترست و ظاهرترست بر هستی حق تعالی
و قدرت و علم و حشر و نشر بقول عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما
مراد نماز بامداد است و بقول دیکر مراد از سپیده دم اول ماه
ذی الحجه است ولیال عشر و بحرمت شبهای دهه یعنی دهه ماه ذی الحجه
که دهه حاجیانست و بقول بعضی دهه اول ماه رمضانست

وَالشَّفْعِ و بحرمت جفت یعنی روز عید قربان لانه الیوم العاشر
وَالْوَتْرِ و بحرمت طاق یعنی عید رمضان و بعضی دیگر مراد از شفع
آفریده شده دانسته و تر آفریدگار است و غیر این نیز گفته اند اما
حمزه و کسائی واو تر بکسر واو خوانده اند و باقی قرا بفتح خوانده اند
وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ و بحرمت شب چونکه رود یعنی رفته شود در روی و بعضی
بعضی مراد ازین شب آن شب باشد که حاجیان از عرفات بمزدلفه
روند و غیر این نیز گفته اند و جواب قسم محذوف است ای لیعذبن
یعنی بحرمت این چیزها که یاد کردیم هر آینه عذاب کرده شوند کافران
هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ آیا هست در این چیزها که یاد کرده
شد سوگند بزرگ مر هر کسی را که با عقل است یعنی عاقلان دانند که
سوگند بزرگست باین اشیا که مظاهر عجایب قدرت و بدایع حکمت اند
واین عاقلان استادهایی اند که بدیده دل ایشان بنور الله منور است
و به بینش بواطن ایشان ظاهر است ناشسته روی را بر بینا معنی راه
نیست روی ناشسته نبیند روی نور را لا صلوة الا بطهور أَلَمْ
تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ آیا نمیدانی که چه کرده است پروردگار تو
بکافران پیشین یعنی نمیدانی که چگونه هلاک کرد حق تبارک و تعالی
عاد با نرا که ایشان ارم نام است و ایشان دو عاد بوده اند عاد
اول پسر عوض ابن ارم بن سام بن نوح علیه السلام بود وی از قوم هود
و عاد پسین مردم پسر بود که نام یکی شداد بود و نام دیگر شدید

وایشان

وایشان قوم هود و صالح علیهما السلام بودند و قیل ارم نام بوستانیست
شداد بنا کرده است قیل اند و ارم عطف بیان بعاد و علی التقدیر
المضاف محذوف ای لعاد صاحب ارم إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي که ارم
بوستان شداد بود با ستونها و عمارتها بود لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا
فِي الْبِلَادِ که آفریده نشده است مانند آن در شهرها و قیل عاد با
دراز بلند بالا بودند که قامت هر یکی هفتصد گز بود و شداد
بن عاد را هفتصد سال عمر بود آن ملعون دعوی خدائی میکرد و همه
روی زمین را گرفته و بهشتی ساخته بود در بیابان عدن و در
مدت شش صد سال چون تمام شد خواست که با لشکرهای خود در آن بهشت
که کس مثل آن ندیده بود صفت آن در کتابها مذکور است چون
نزدیک رسید حق تبارک و تعالی همه ایشان را آوازی که از آسمان آمد
هلاک شدند وَثَمُودَ و نه بینی و ندانی که چگونه هلاک کرد خدای
تبارک و تعالی ثمود را آن که قوم صالح بودند الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بالوادی
آنانکه بریدند سنگها را در کوهها و خانها ساختند از سنگ بریده
در موضعی که آنرا وادی القری گویند که دو هزار و هزار و هفتصد
کوشک کنده بودند در کوه با طاقها و درها در خوبیست و هلاک
کرد چون اشتر صالح را کشتند وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ و نه دانی
چون کرد خدای تو بفرعون که با میخها بود بقول عبد الله ابن عباس رضی
الله عنهما مراد از میخها آنست که لشکر بسیار داشت و ایشان را

خیمه‌ها بود که بمیخها استوار کرده بودندی و بقول مجاهد مراد از این میخها
آن میخها بود که مردمان را در چهار میخ میکرد و اند اینجا آنکه علما روایت
کرده اند که فرعون را خزینه داری بود حزبیل نام که ایمان آورده بود بموسی
علیه السلام پنهان از فرعون و او خویش فرعون بود و زن او مشاطه دختر
فرعون بود و آسیه زن فرعون نیز ایمان آورده بود بموسی روزی دختر فرعون از حال
او آگاه شد و پیش فرعون بگفت فرعون او را گفت برگرد از دین موسی و
گرند هلاک کنم آن برنگشت فرمود تا بر زمین میخ کردند او را و عروس
فرعون آسیه خاتون نیز ایمان آورده بود آن را نیز همین نوع فرمود که
چهار میخ کردند و او نیز از ایمان برنگشت الذین طغوا فی البلاد آنانکه
بیفرمانی کردند حق تبارک و تعالی را در شهرها فاکثروا فیها الفساد و
بسیار کردند در شهرها تباهی را یعنی گناه بسیار کردند فصب علیهم ربک
سوط عذاب بریخت خدای تو بر ایشان تازیانه شکنجه را امام سعدی
گفت هر یکی را دیگر گونه عذاب کرد عاد را باد هلاک و ثمود را نیز
ببانگ و آواز و فرعونیان را بغرق کردن در دریا ان ربک لبالمرصاد
هر آینه پروردگار تو هر آینه بر رصادست المرصاد راه گذر و قیل راه تنگ
که گذر خلق بوی باشد یعنی خدای تو می بیند و میداند و میشنود هرچه
بر خلق میرود و هرچه میکند بروی پوشیده و پنهان نیست در دنیا و
کافران را عذاب کند و در آخرت هیچکس و هیچ چیزی پنهان نماند و قیل
فرشتگان خدای تعالی بر صراط اند با هر کرسیها و ابنوسها بر صراط ...

چیز

را میپرسند

چیز اول از توحید و ایمان دوم از نماز سیوم از زکوة چهارم از روزه
پنجم از صلهٔ رحم ششم از طهارت و غسل هفتم از حقهای پدر و مادر چون
از این همه فارغ شوند و جواب باصواب گویند آنگاه در بهشت در آیند و اگر
نه در دوزخ افتند نعوذ بالله من ذلک چون حال کافران گذشته را یاد کرد
و عذاب ایشان را یاد کرد که در نعمتها شکر نگفتند و ایمان نیاوردند و در
بلاها صبر نکردند با وجود آنکه حق تبارک و تعالی بینا است و دانا است ان ربک لبالمرصاد
ایشان آنست که ما را از حال کافران این امت خبر کرد و گفت جل جلاله
فاما الانسان اذا ما ابتلیه ربه اما کافر معین را یا همه کافران بیازماید
پروردگار او فاکرمه پس نیکی کند با و یا بدو فرزند و نعمه و بنازد نعمت
پروردگارش فیقول ربی اکرمن پس بگوید این کافر که پروردگار من
نیکی کرد بمن و عزت و حرمت خود را باین بیند و داند که حق تبارک و تعالی و برا
مال داد و خوش وقت کردش بنعمتها و اما اذا ما ابتلیه و اما چون
آزمایدش فقدر علیه رزقه پس تنگ کند بروی روزی را فیقول ربی
اهانن پس بگوید مر خدای من خوار کرد مرا تنگ شد روزی را سبب خواری خود
متصور کافران دنیا همین است که عزت و حرمت را بمال دانند و خواری و مذلت
در فقیری میدانند فاما مومن عزت و حرمت بتوفیق ایمان و طاعت و
تقوی و زهد می بیند و خواری و مذلت بمعصیت و کفر می بیند حق تبارک
و تعالی فرمود ان اکرمکم عند الله اتقیکم و نگفت که ان اکرمکم
عند الله اعلمکم و اغناکم و اقوایکم حق سبحانه و تعالی بر کافران این اعتقاد

سورة والفجر
در مذهب اهل سنت
دنیا اعتبار نیست
در مذهب کافران
دنیا اعتبار را

و زن فرعون نیز ایمان
آورده بود

رد کرد و گفت کلا باز ایستید ای کافران از بن اعتقاد بد نه چنانست که ایشان
اعتقاد کرده اند که چنین است که لا تکرمون الیتیم نیکوئی نمیکنید بر یتیمان
وایشان را بیرون بکنید و یکی از ایشان و مومنان نیکوئی میکنند واین دلیل
بر نیکبختی و کرامت ایشان نیست تا آخر همچنین میدانند والله اعلم کافران یتیمان
میراث نمیدادند ولا تحاضون علی طعام المسکین بیکدیگر نمی فرمودند
بطعام دادن بیکدیگر خود نیز نمیدادند و تاکلون التراث اکلا لما و میخورید
میراث خورده فراخ و بهین و هر چه می یافتند میخوردند و فرق نمیکردند
میان حلال و حرام کو بیاورد یا حرام نیست مال خود و مال دیگر را
میخوردند و هیچ غم نمیخوردند و اندیشه نمیکردند و کمی از شتران
نباشند و شتران علف بری میکنند و آنچه مصلحت و نافع نیست
میخوردند و دیگری و تحبون المال حبا جما و دوست میدارند مال را
دوست داشتنی بسیار حلال باشد یا حرام همه را گرد میکنند از
نیکو کلامی تا تحبون همه بتاء خطاب خوانده شده ست و بیاء غیبت نیز
خوانده اند بدانکه بیشترین مردم زمانه ما کویست فر بهی باید که باشد
چه حلال و چه حرام و ما را بیشتر باید که باشد چه حرام علی الخصوص
شبهات و دانشمندان خدای ناترس اللهم اجعلنا من المتقین کلا
نه چنانست که شما میگوئید مال یتیم را بخورید و از حرام پرهیز
نمیکنید باز ایستید و همچنین مکنید اذا دکت الارض دکا دکا چون کوفته
شود زمین را کوفتنی یعنی جنبانیده شود زمین را جنبانیدنی سخت تا

هر کسی که شیخ جاهل باشد
و دانشمند جاهل باشد
دنیا را دوست
میدارد ۱۲
نه حلال و نه حرام
هر چه باشند ۱۲
میخورند فرق
نمیکنند حلال و حرام را
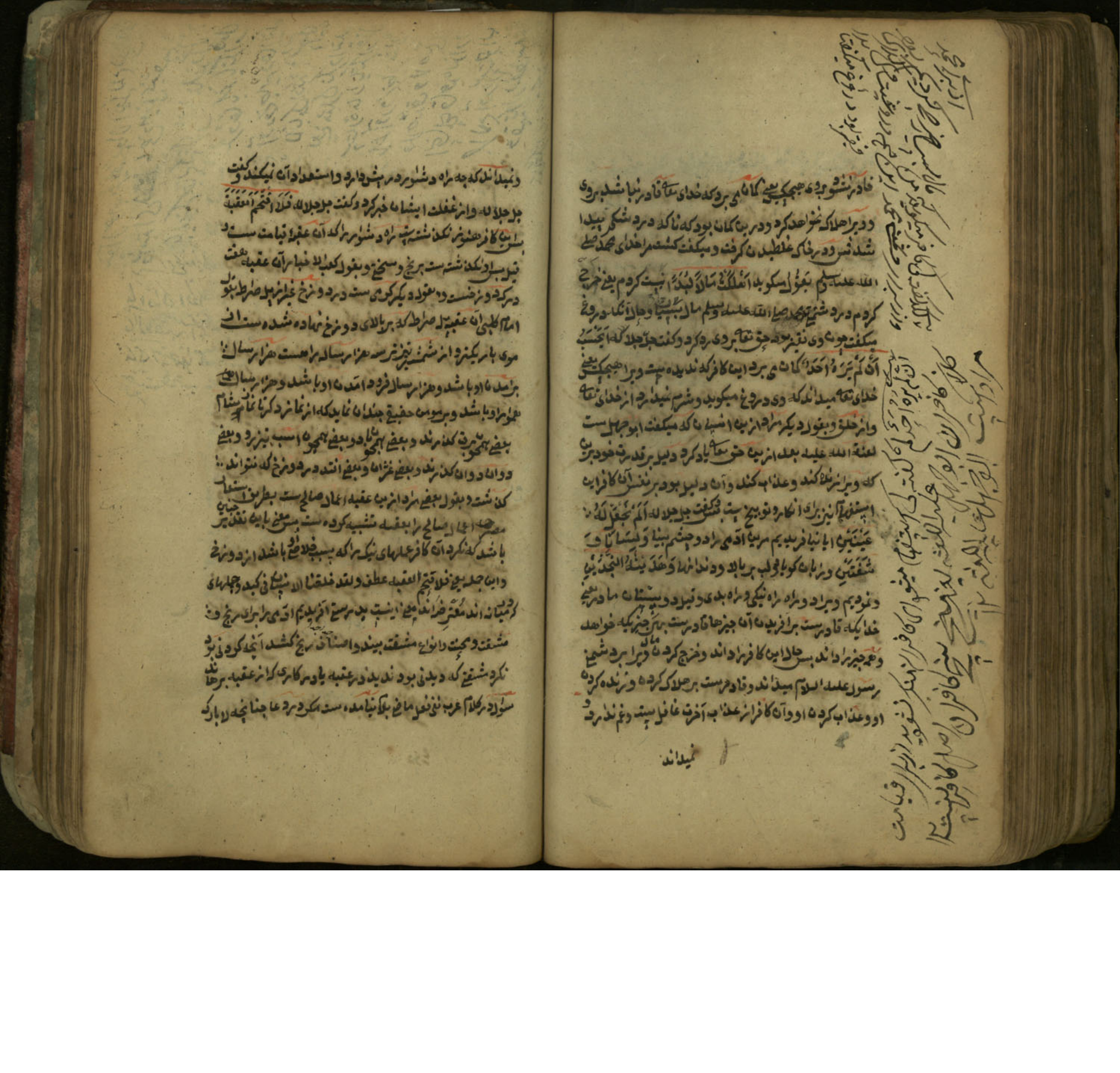
همو

هموار شود و در روی هیچ کوهی و بلندی نماند وجاء ربک و بیاید فرمان
پروردگار تو و خلق زنده شوند و جزا داده شوند والملک صفا صفا
و بیایند فرشتگان در حالیکه صف صف باشند هفت صف باشند
گرداگرد آدمیان را گرفته وجیء یومئذ بجهنم و در آورده شود دوزخ
را در آن روز هفتاد هزار مهار بر روی نهاده باشند هر مهاری بدست
هفتاد هزار فرشته و هر دو دوزخ را آواز غریدن باشد ابو سعید خدری
رحمه الله میگوید که چون آیت آمد که وجیء یومئذ بجهنم یومئذ
رنگ روی مصطفی صلی الله علیه وسلم متغیر شد که هرگز چنان نشده
بود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ایشان را در کنار خود گرفتند و گفتند
یا رسول الله را چه واقع و خبر کرد از حال قیامت یومئذ یتذکر الانسان
و در آن روز پند گیرد آدمی وانی له الذکری و چه سود آدمی را در آن
روز پند چون در دنیا نگرفت و خوش را تبول نکرد و ایمان نیاورد و گناه
را ترک نکرد یومئذ انسان بدل من الاول و بدل من اذا دکت الارض
و جواب اذا دکت الارض یتذکر الانسان و یقول یا لیتنی قدمت لحیاتی
بگوید آدمی در قیامت ای کاشکی من پیش فرستادمی در دنیا ایمان و طاعت
از بهر زندگانی آخرت فیومئذ لا یعذب عذابه احد ولا یوثق وثاقه
احد بکسر ذال و ثاء یعنی یعذب یوثق و قراءت براد المعنی چنان باشد
که در آن عذاب نکند چون عذاب خدای تعالی هیچکس بند نکند چون
بند او هیچکس و بقراءت دوم معنی چنین باشد که عذاب کرده نشود چون

کافر هیچکس را و بند نهاده نشود چون بند او هیچکس یعنی در نبات
عذاب کرده شود مر کافر را و بند نهاده شود مر کافر را عذابی و بندی
در دنیا و آخرت همچو عذاب وی هیچکس را نبوده باشد و نخواهد بود یا
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة در بعضی تفاسیر
آورده است که چون عبد الله بن عباس رضی الله عنه را در گور نهادند
مرغی آمد و شنودند آوازی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک گفته
شود مؤمن را فردا وقت مردن و نیز وقت زنده شدن بقیامت ای نفس
زنده شده با یمان و طاعت باز گرد به پروردگار خود یعنی برحمت او
خشنود فادخلی فی عبادی جنت های در میان بندگان من وادخلی
جنتی و در آی در بهشت جاودان من عبد الله بن عمر رضی الله عنهما
روایت کرده است که چون مؤمن را اجل رسید دو فرشته بر سر بالین او آیند
و گویند ای جان آرمیده با یمان و طاعت خود بیرون آی بنعمت و آسایش
که از تو خدای تبارک خشنود است جان او بشادی برآید و عالم از نور او منور
گردد و فرشتگان از آسمان نگاه کنند و درهای آسمان را بگشایند و این
مؤمن را اندر بهشت خواهد فرمان آید تا جان او حق تعالی را سجده کند
آنگاه فرمان شود میکائیل را علیه السلام تا آن جان مؤمن را نزدیک جانان
برند و گور او را بهشت و فراخ گردانند تا راحت بجان او برسد و اگر چیزی
از قرآن خوانده باشد نور آن قرآن در گور او تابد و منور گرداند
و نوشد چون کسی که نو عروس خواسته باشد اللهم ارزقنا و چون اجل

کافر

کافر در رسد دو فرشته بیایند بر سر بالین او بگویند که ای نفس پلید
بیرون آی از این جای پلید بعذاب دردناک خدای تبارک و تعالی از تو
ناخشنود باشد نعوذ بالله من ذلک الاعتقاد بسم الله الرحمن الرحیم
لا اقسم بهذا البلد بعضی میگویند که لا زاید است و معنی او چنین
است که سوگند یاد میکنم باین شهر مکه و بعضی میگویند که کلمه لا زا
ید نیست و معنی وی چنین میشود که نیست چنین که کافران میگویند
ما را هیچ دعوت نخواهد بود اقسم بهذا البلد بحرمت مکه و انت
حل بهذا البلد و حال اینست که تو حلال در این شهر مکه یعنی ترا روا است
که در شهر مکه جنگ کنی با کافران و بکشی هر کرا خواهی از ایشان و غیر ترا
این روا نیست و ترا روا است در یکساعت از روز که فتح مکه باشد
و والد و ما ولد و بحرمت پدر و فرزندان که زاید مراد از این
آدم است و فرزندان او و بقول دیگر مراد ابراهیم و فرزندان او است
و بقول دیگر هر پدری و فرزندی که باشد لقد خلقنا الانسان فی کبد
بدرستی که آفریدیم آدمی را در سختی و رنج یعنی آفریدیم او را رنج
دنیا بکشد و قیل آفریدیم آدمی را راست بالا مراد از این آدم است
و بقول بعضی همه آدمیان و بقول امام مقاتل مراد از این انسان کافر
معین که در قریش مشهور بود بقوت و زور و دشمن حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم بود و نام او الکده است لعنة الله علیه ایحسب
ای پندارد آن کافر که الکده ان لن یقدر علیه احد که هرگز قادر



قادر نشود بر وی هیچ کس یعنی گمان می‌برد که خدای تعالی قادر نباشد بر وی
و وی را هلاک نخواهد کرد و در این گمان بود که تا که درد شکم پیدا
شد نزد و در خاک غلطیدن گرفت و میگفت کشتمرا خدای محمد صلی
الله علیه وسلم یقول میگوید اهلکت مالا لبدا نیست کردم یعنی خرج
کردم در دشمنی محمد صلی الله علیه وسلم مالی بسیار و حال آنکه دروغ
میگفت چون وی نیز بود حق تعالی بر وی رد کرد و گفت جل جلاله أیحسب
أن لم یره أحد گمان می‌برد این کافر که ندیده است وی را هیچ کس یعنی
خدای تعالی میداند که وی دروغ میگوید و شرم نمیدارد از خدای تعالی
و از خلق و بقول دیگر مراد از این انسان که میگفت ابو جهل است
لعنة الله علیه بعد از این حق تعالی یاد کرد دلیل بر قدرت خود بر این
که وی را زنده کند و عذاب کند و آن دلیل بود بر نفس آن کافر این
استفهام نیز برای انکار و توبیخ است تا گفت جل جلاله ألم نجعل له
عینین ایا نیافریدیم مرین آدمی را دو چشم بینا ولسانا و
شفتین و زبان گویا و لب بر باد و دندانها (?) وهدیناه النجدین
و نمودیم وی را دو راه راه نیکی و راه بدی و نیز دو پستان مادر یعنی
خدایکه قادر است بر آفریدن آن چیزها قادر است بر هر چیزیکه خواهد
و همه چیز را داند پس حال این کافر را داند و خرج کردن مال وی را بر دشمنی
رسول علیه السلام میداند و قادر است بر هلاک کرده و زنده کرده
او و عذاب کرده او و آن کافر از عذاب آخرت غافل است و غم ندارد

نمیداند

و نمیداند که چه راه دشوار در پیش دارد و استعداد آن نمیکند و گفت
جل جلاله و از غفلت ایشان خبر کرد و گفت جل جلاله فلا اقتحم العقبة
پس این کافر هنوز نگذشته است راه دشوار را که آن عقبه قیامت است و
نیز پس او نگذشته است بر رنج و سختی و بقول کعب الاحبار آن عقبه هفت
در که دوزخ است و بقول دیگر کوهی است در دوزخ و بقول (?) صراط بقول
امام کلبی آن عقبه پل صراط که بر بالای دوزخ نهاده شده است از
موی باریکتر و از شمشیر تیزتر سه هزار ساله راه است هزار سال
برآمدن او باشد و هزار سال فرود آمدن او باشد و هزار سال
هموار او باشد و بر مومن حقیقی چندان نماید که از نماز دیگر تا نماز شام
بعضی همچون برق گذرند و بعضی همچو باد و بعضی همچو اسب تیز رو و بعضی
دوان دوان گذرند و بعضی غژان و بعضی افتند در دوزخ که نتوانند
گذشت و بقول بعضی مراد از این عقبه اعمال صالح است بطریق استعاره چنین
(?) اعمال صالح را بعقبه تشبیه کرده است پس معنی باین تقدیر
باشد که نکرد آن کافر عملهای نیک را که سبب خلاص او باشد از دوزخ
و این جمله یعنی فلا اقتحم العقبة عطف و لقد خلقنا الانسان فی کبد و جملهای
در میانه اند معترضه اند معنی این است به درستی آفریدیم آدمی را برای رنج و
مشقت و محنت و انواع مشقت بیند و اصناف رنج کشد آنچه کردنی بود
نکرد شفقتی که دیدنی بود ندید در عقبه یا در کاری که از عقبه برهاند
سوال در کلام عرب نفی فعل ماضی بلا کی آمده است مگر در دعا چنانچه لا بارک



کنند پس پوشش نهند و درها بر بندند و آن بعد از آن باشد که هیچ مؤمنی از
گناهکاران در آتش نمانده باشد سورة الشمس مکی پانزده آیة پنجاه و
چهار کلمه دویست و چهل و شش حرف نسبت و تعلق این سوره با سوره سابقه
آنست که هر دو در بیان وحدانیت خدای تعالی و وعده مؤمنان و وعید کافرانست
بسم الله الرحمن الرحیم والشمس بحرمت آفتاب و
ضحیها و روشنائی آفتاب والقمر اذا تلیها بحرمت ماه چگونه بر آید پس
از پس آفتاب و این در اول نیمه ماه باشد و در شرح کشاف سید
یحیی آورده است که امام فرا گفته که ماه نور از آفتاب میگیرد و شیخ
ابو منصور ماتریدی رحمة الله نیز گفته که احتمال دارد که چنین
باشد تلا فلان فلانا فی کذا ای اخذ منه بر سبیل تقلید بمعنی
چنین باشد که بحرمت ماه چونکه پس از آفتاب و علی علم نجوم
بر آید والنهار اذا جلیها و بحرمت روز که چون روشن شود و
منور کند دنیا را یا تاریکی را یا زمین را یا دنیا را سوال بالا ذکر
تاریکی و زمین و دنیا نکرده شده است ضمیر بغیر ذکر سابق چگونه عاید
شود جواب اگر معلوم باشد مرد باشد که بغیر ذکر سابق عاید شود
چنانچه در انا انزلناه ضمیر عاید بر قرآن است زیرا که معلوم است اگرچه
مذکور نیست و در فلولا اذا بلغت الحلقوم ای روح یعنی چون برسد جان
بر حلقوم ضمیر بر جان عاید شود اگرچه ذکر جان سابق نبود واللیل
اذا یغشیها و بحرمت شب چون بپوشد آفتاب را یا زمین را و در شب

نور

یا بلغ

از علامات

از علامات قدرت خداوند و منافع مردم هر دو مشتمل است زیرا که برای
طلب معاش و شب وقت راحت است والسماء وما بنیها و بحرمت آسمان
و بنای آسمان والارض وما طحیها و بحرمت زمین و گسترانیدن
وی یعنی پهن کردن ونفس وما سویها و بحرمت تن آدمی و راست
و درست کننده آن یا راست کردن آن که چه دل را دانا و چشم را بینا کرد
زبان را گویا و اطراف الاعضا که بیک کار کند یا بنائی برآرد و نیم کار ماند
آن یا از جهت آنکه تمام کرده نداند یا نتواند هر که همه میداند و همه
میتواند هرچه کند جز راست و تمام نکند سوال چیزهای که حق تعالی
درین سوره بدان چیزها سوگند یاد کرده همه را معرفه آورده چنانچه
والشمس والقمر والنهار واللیل والارض ونفس را چرا نکره آورد جواب
برای تعظیم یعنی کدام نفس چنانچه در علمت نفس ما احضرت گفته اند یا برای فرد
را باشد اگر نفس مجاز مراد نحو اینجا عبارت از مهتر آدم باشد فالهمها
فجورها وتقویها بیان کرد حق تبارک و تعالی بر او گناه و کار نیکو و بدی
و دیگر خدا پرستی و تقوی را قد افلح من زکیها بحرمت این چیزها که یاد کرده
شد که نیک بخت شد کسیکه نفس خود را پاک ساخت از کفر و گناه و عمل
کرد بانچه فرموده شده بود و قیل نیک بخت شد کسیکه حق تعالی وی را
از کفر و گناه پاک کرده اند وقد خاب من دسیها بدبخت که زیان کار
شد و هلاک شد و نومید شد کسیکه نفس خود را پوشید بکفر و گناه
و عمل نکرد بانچه فرموده شده بود از نیکیها و قیل هلاک شد کسیکه

ودیرا توفیق طاعت نداد و نفس او را خوار و ذلیل کرد بسلوک راه کافران که
نفس خود را بکفر و گناه پوشانیدند حق تعالی ایشانرا عذاب کرده
پیش برده ماند سید صلاح را که فلاح چیست دجاه هردو جهان فجور موجب خواری
وهلاکت ظران و بعضی گویند ضمیر فاعل زکیها و دسیها عاید بر باری عز اسمه
یعنی رستگار شد کسیکه پاک کرد اند خدای تعالی نفس او را از کفر و گناه و
بیاراید بکارهای شایسته و زیان شد کسیکه گنام کرد او را حق تعالی
بکارهای ناشایسته و اعمال رد بد و این جمله قد افلح جواب قسم است
باقد آمده است و بعضی گویند جواب قسم محذوفست ای لیحاسبن
و لیعذبن و قد افلح متصل فالهمها فجورها و تقویها معترض است
برای بیان حال نفوس بدکرداران و نیکوکاران کذبت ثمود بطغویها
ای بطغیانها این جمله بیان حال بعضی زیان کاران و نومید شدگانست
بطریق ایراد نظیری مر ضمون قد خاب من دسیها یعنی تکذیب بدروغ
کردند و دروغ گوی گفتند ثمود یعنی قوم صالح پیغامبر صالح پیغمبر را
از بی راهی خویش اذ انبعث اشقیها چون برخواست دشمنا خنه بد
بخت ترینها ثمود یا آنکه قدار بن سالف و مصدع بن دهر بود که کشتن ماده
شتر صالح را که از سنگ بیرون آمده بود معجزه او بود و اذا ظرف
متعلق بکذبت یا بطغویها فقال لهم رسول الله ناقة الله و سقیها
پس گفت مر ایشانرا پیغامبر خدای تعالی که صالح بود دور باشید اشترانرا
که معجزه پیغامبرست از کشتن او دور باشید از گرفتن آب نوبت او یعنی که

بخشر

بخشش آب او مرانرا دهید ناقة الله و سقیها بر تحذیر است چنانکه ایاک
والسیف فکذبوه بود فعقروها و تکذیب دروغ گوی داشتن صالح را که گفته بود
اشتر او را و کشتند و گوشت او را قسمت کردند سؤال بالا برای پی کردن
و کشتن ماده شتر استاد ان یک نفر که بد بخت ترین ایشان بود ذکر
کرد گفت اذ انبعث اشقاها و در سوره قمر گفت فنادوا صاحبهم فتعاطی
فعقر نسبت پی کردن بسوی یک نفر کرد اینجا نسبت پی کردن بسوی جماعت کرد
فکذبوه فعقروها کنند و چه توفیق است جواب پی کردن کار یک نفر است
اما چون بیعت و مشورت همه بود اضافت بسوی جماعت کرد گفته اند پی کننده ملعون
درین کار با همه بیعت کرده بود و همه درین کار رضا داده بودند فدمدم
علیهم ربهم بذنبهم فسویها ای فسوی الدمدمة علیهم پس هلاک کرد
حق تعالی ایشانرا بسبب گناه ایشان و برابر کرد دمدمه را یعنی هلاک کردن و خرد و
کلانرا بر زمین یکسان کرد و بعضی گفته اند ضمیر سویها بر ثمود است یا بر منازل
ثمود است یعنی برابر کرد ثمود را در عذاب یا برابر کرد خانهای ثمود را در
با زمین یعنی ثمود را هموار کردانید و لا یخاف عقبیها و نمی ترسید خدای
عز و جل از آخر کار این اهلاک یعنی در هلاک کردن ترسی نیست و نبود و
بعضی گفته اند و لا یخاف العاقر یعنی پی کرده ماده شتر پی کننده در حالی که نمی ترسید
از آخر این کار لاجرم دید و کشید آنچه کشید و قصه این ماده شتر مفصل
در توضیح مفسران در تفسیر سوره اعراف ذکر کرده اند و آنست که قوم مهتر
صالح را گفتند که ماده شتر از سنگ بیرون آر چنانکه ما ببینیم دانش

ما هر آينه و بچه آرد تا ايمان آريم فرمان آمد اى صالح بخواه كه ما شتر
از سوال ايشان بچهار هزار سال ماده شتری در آن سنگ آفریده ایم ماده
شتر از سنگ بیرون آمد ماده شتر مذکور در صحراها بودی و در باغها
و کنار چاه آب کشیدی بودی آب بر ایشان تنگ بود میان خویش ماده شتر
قسمت کردند این قصه در سورة الحاقه مذکور است سورة والليل [illegible]
بیست یک آیه هفتاد یک کلمه سیصد و ده حرفست مرتبط است سورة با سورة
والشمس آنست که بفرد و بکی اند نزول در حق ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه و
امیه بن خلف لعنه الله بود امیه بن خلف را دوازده غلام بود و بلال رضی الله تعالی
عنه از جمله ایشان بود کار بسیار کردی هزینه و بتخانه بردی پیش او بود بلال
مسلمان شده بود و خدای تعالی را می پرستید خبر یافت امیه گفت ای بلال عبادت
کرا میکنی بت را یا خدای محمد را بلال گفت خدای محمد را گفت امیه اگر کفرت بمحمد بکن
و اگر نه ترا در عذاب هلاک کنم بلال نکرد گفته اند که بلال را آفتاب بردی برهنه
کردی و بخار مغیلان خوردی آن خار را بسیخ او بنشستی و چوب بر دوش کوفتم
کشتی نرم بوشاندی و در آفتاب داشتی و سنگی بزرگ بر سینه او نهادی و میگفت
احد احد و رسوله محمد تا روزی امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله تعالی
عنه بر وی گذشت ناله و زاری از خانه امیه شنید گفتند امیه غلام خود بلال
را عذاب میکند بلال بخدای محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ایمان آورده است
خانه امیه آمد در زد امیه بیرون آمد امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله تعالی
عنه گفت و بل کل لم تعذب ولی الله وای بر تو چرا عذاب میکنی ولی خدای تعالی را امیه

گفت

گفت اگر مهربانی در خلاص کن امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت
بفروشی امیه گفت بفروشم امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه غلامی
سفید پوست ترسا دارم بدل بلال بستان گفت نمی خواهم امیر المومنین ابوبکر
صدیق رضی الله عنه گفت اوقیه درم دیگر بدهم فروخت ثمن قبض کرد امیر المومنین
ابوبکر صدیق رضی الله عنه دست بلال بگرفت بیرون آمد امیه بخندید امیر المومنین
گفت چرا میخندی امیه گفت مغبون شدی این غلام در خوار تر در پیش چشم من
آنچنان بود که اگر بهمی فروختم امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت این
غلام در چشم من بدان مرتبه است که اگر بجمیع ملک بهشت می فروختی میخریدم ابوبکر صدیق
رضی الله تعالی عنه بلال را پیش حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم آورد پیغامبر صلی الله
علیه وسلم فرمود مرا در بلال شریک کردی امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه
گفت برای خدای تعالی خریده ام خدای را شریک نبود آزاد کرد امیر المومنین
ابوبکر صدیق رضی الله عنه این چنین عبادت داشت بنده کان خریدی و آزاد
کردی گفته اند ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه نه نفر غلام که از جهت ایمان
آورده در عذاب کفار گرفتار بودند بمال خود خرید و آزاد کرد نیز
گویند بلال بنده عبد الله ابن جدعان بود وقتی از جهت امانت بتان بت
پرستان قومی قضای حاجت کرد ایشان پیش عبد الله بن جدعان شکایت او کردند
و بلال را بدیشان بخشید و صد شتر دیگر داد تا بنام بتان خود نحر کنند ایشان
بلال را گرفتند عذاب میکردند و در هر یک کوم او میگفت احد احد ابوبکر را
از حال او خبر شد بر ایشان رفت بیک رطل زر بوزن دیار دو شیر باشد بهاء

بلال را امانت کردی
از برای قضای حاجت بلال را

او خرید و آزاد کرد و سعید بن مسیب گفت غلام امیة بن خلف بود که او بلال
گفتندی امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه غلامی مشرک داشت
صاحب ده هزار دینار و غلامان و مواشی ابو بکر رضی الله عنه بر آن غلام عوض
اسلام کرد و وعده کرد که این مال ملک او باشد او ابا آورد بدان غلام
بلال را خرید و آزاد کرد این سوره در شأن ایشان و بیان حال نیکی ابو بکر
صدیق رضی الله تعالی عنه و بدی امیة بن خلف لعنه الله نازل شد و بعضی گویند در
شأن ابن دحداح که بوستانها داشت و تصدق کرد نازل شد بسم الله الرحمن الرحیم
وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ یعنی بحرمت شب چونکه پوشند تاریکی روی عالم را وَالنَّهَارِ إِذَا
تَجَلَّىٰ و بحرمت روز چونکه روشن شود بدانکه روز و شب دو دلیل
اند مر خلق را گاهی کم میشود یکی و دیگری زیاده میشود و از پی یکدیگر در آیند
تا عاقلان بدانند که ایشان را خدای هست دانا و توانا و قدیم و کریم
و حکیم و رحیم که تاریکی را برد و روشنائی را بیارد بر عکس تا خلق
را آسایش باشد وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ و بحرمت آنکه خدای آفرید
نر و ماده و قیل بحرمت آفریدن نر و ماده که آفریدن نر و ماده
دلیل عظیم است از دلایل توحید و اسلام است نر و ماده را در درون
شکم مادر هیچکس نتواند آفریدن مگر خدای عظیم که قادر است و حکیم است
او را شریک نیست و اینجا اگر نیست شریک باشد عاجز باشد و با عیب
که خدای را نشاید إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ بدرستی که کوشش شما هر آینه
هست پراکنده که بعضی دنیا میطلبند و بعضی آخرت و بعضی هر دو

وبعضی

و بعضی لقای مولی تعالی عمل مؤمنان از برای بهشت و عمل کافر دوزخ جواب
قسمیست یعنی بحرمت این چیزها که عمل شما هر آینه پراکنده است فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ
فاما هر که بداد مال خود را از برای رضای خدای تعالی و مؤمنان را
خلاص کرد وَاتَّقَىٰ و از خدای تعالی بترسید وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ و راست
گوی داشت خدای تعالی و رسول او را به نیکوترین چیزی یعنی به بهشت که
گفت یا کلمة لا اله الا الله فا برای تفسیر و ما برای تفصیل و این کلام
تفسیر مر آن کند دیگر عمل را خطاب بتفصیل فَسَنُيَسِّرُهُ پس هر آینه آسان کنیم مر او را
لِلْيُسْرَىٰ برای آسانی یعنی راه بهشت را آسان کنیم و توفیق طاعت
دهیم چنانکه ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه را دادیم وَأَمَّا مَنْ
بَخِلَ و اما آنکس که بخیلی کرد و مال خود را نداد در رضای حق تعالی خرج
نکرد وَاسْتَغْنَىٰ و بی نیازمندی داشت خود را از حق تعالی و نیازمندی
نکرد وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ و دروغگوی داشت بهشت فَسَنُيَسِّرُهُ پس تحقیق
آسان کنیم لِلْعُسْرَىٰ دشواری یعنی راه دوزخ را بر وی آسان کردانیم
چنانکه بلال را کافران عذاب میکردند که از دین اسلام بر گردد وَمَا يُغْنِي
عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ و سود نداشت و برا مال وی چون هلاک شده
در دوزخ در گور و قیل چه سود داشت و برا مال وی إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ
بدرستی هر آینه بر ماست بیان کردن راه راست و ما بیان کنیم هر که
خواهد که ایمان آرد توفیق دهیم هدی اسم ان است علینا ادیست چو خبر
خبر مقدم شده لام تاکید بر اسم امد حرف علینا که خبر است بر لهدی که اسم است

متکلم واحد نقل است
مخاطب شده کلمه

چرا مقدم داشت ان الهدى لعلينا ان للهدى لعلينا چرا نگفت
جواب تقديم خبر از جهت حصر ست چنانکه تميم انا لا زيد اى ان علينا
بيان الطريق بهشت وا باختيار هم لا خلق الاهتداء خبر ابد سى كه لازم ست
سطر طريق فضل و حكمت راه نمودن و بيان راه ست تا باختيار خود بر راه آيند نه
توفيق دادن براى قبول و آفريدن استطاعت و توانائى و در بيت قصه
قول كسانيست كه قايل بوجوب اصلح اند بر خداى تعالى عن ذلك ايشان ميگويند
چنانچه بيان كردن راه اصلح ست توفيق دادن نيز اصلح ست بنزديك
ايشان هر دو لازم باشد انرا رد كرد كه بر خداى تعالى از روى فضل و حكمت
بيان كردن و راه نمودن لازم ست نه توفيق دادن و بر راه آوردن
وجون منكر آن فرقه قايل از وجوب اصلح اند انكار قوى دارند تاكيد
كرد انكار آوردند و ان لنا للآخرة والاولى و بدرستيكه مارا ست ملك
بايست هر آينه آخرت و دنيا و للآخرة اسم انّ ست ولنا خبر ان ست
خبر را تقديم كرد ولام تاكيد بر اسم در آورد و اينجا تقديم خبر از جهت
حصر ست ليكن حصر مسند بر خبر و در جمله كه نشو خبر مسند بود يعنى
آخرت و دنيا ملك ماست نه ملك ديگرى و اين جمله نيز رد قول مرجيان
اصلح ست يعنى بدرستيكه آخرة و دنيا ملك ماست بنده را نه در دنيا
حق واجب ست از استحقاق وجوب توفيق و خلق اهتداى ونه در آخرت
حقى واجب ست از استحقاق ثواب و درجات چه آنچه اصلح بنده را بر خداى
تعالى واجب ست وجوب اين چيزها را اقتضا كميت و ارادت فضل ست نه استحقاق

بنده

چو خبر و نكت منع كردن ست ۱۲

بنده و نه بجنس فى الآخرة و عقلى و فعلى چنانكه معتزله خذلهم الله گفته اند
سؤال اولى يعنى دنيا در وجود بر آخرت مقدم ست در ذكر چرا مؤخر داشت
جواب از جهت تعظيم آخرت يا از جهت رعايت فاصله يعنى توافق هدى و اولى
در الف فانذرتكم نارا تلظى قد ذكرت الآخرة فانذرتكم نارا تلظى ذكر كردم
آخرت را پس بيم داديم و ترسانيديم شما را از آتشى زبانه زننده يعنى گشت (?)
كه هر بارى كه زبانه زند كافر از ادوست ساله راه ببرد و اندازد و زنجيرها
و غلها بر گردن كافر باشد كه فرشتگان عذاب گرزها بر سر او بزنند و باز
در آتش اندازند تعالى لا يصليها الا الاشقى الذى كذب و تولى
در نيايد در ان آتش مگر آنكه بدبخت تر بد بختان است و رو نكو (?)
داشته باشد خداى تعالى را و روى گردانيده باشد و حق قبول نكرده
باشد الاشقى يعنى شقى باشد و مؤمن عاصى را حق تعالى بيامرزد
يا در كند بكرد را رد بمقدار گناهش بدارد و آخر خلاصش ببرد و آرد
و هر چه ميگويند كه مؤمن در دوزخ در نيايد تمسك بابن آيت كرده اند
جواب اينست كه مراد ازين آتش آتش مخصوص ست سؤال در آتش كافران
و بدبختان شريك اند بخصوص حصر بدبخت تر چگونه آيد جواب بدبختان
انواع اند كسى بدبخت در امور دنيا دارد چنانچه مبادا كسى زحمتى كه تن
او مبتلا باشد يا بحرمانى از مالى يا بخوارى در فرض و كسى بدبختى در امور اخروى
دارد و آن بارتكاب شرك و كفرست كه بسبب او مدت در آتش ست كه زبانه
زننده است و اين بدبخت ترست از نقيض او پس مراد از اشقى كافر ست
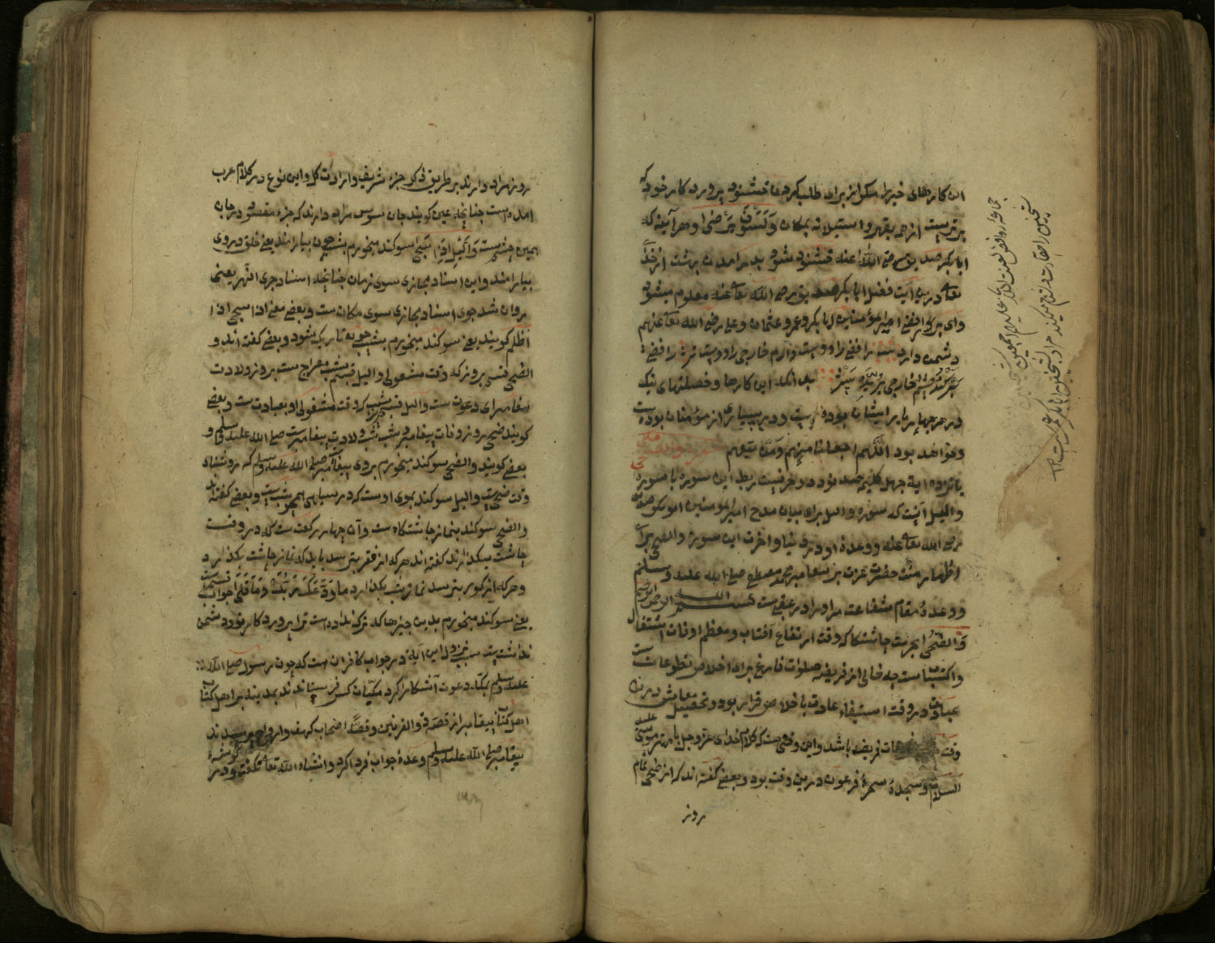
مرجيه

حرمانه جزای ... از مال و فرزند ۱۲

چه بدبختی کفر از همه بدبختیها بالاترست یا خود از اشقی شقی‌تر او شود
و شقی همه کافرست و الذی کذب و بیان اشقی ست بنابر این آیت در
کافر باشد نه در حق مؤمن عاصی چه بیان یکذب و تولی مستقیم
نیاید مگر آنکه تکذیب بتقصیر تأویل کنند و روی گردانیدن از عمل حمل
کنند و اشقی بمعنی رنج بینند نه بمعنی بدبخت‌تر شقا بمعنی رنج آمده
چنانچه قوله تعالی طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی یعنی نفرستاده ایم بر تو
قرآن برای آنکه رنج بینی لیکن مؤمن را اشقی گفتن و تکذیب و اعراض
را نسبت بدو کردن بعید است سوال اگر اشقی کافر مراد باشد از این آیه
حصر آتش بر کافر آید مؤمن عاصی را در آمدن در آتش نبود چنانچه
بعضی بدمذهبان یعنی مرجیان و اباحیان گویند جواب بدلایل قطعی
ثابت شد که تعذیب عاصی غیر تائب و غفران او بمشیت متعلق ثابت
شود که در حصر در این آیه بر سبیل مبالغه است چنانچه گویند جنگ نکرد
مگر زید و غنیمت نیافت مگر عمرو بعضی چون بسیار جنگ کرد گویی جنگ نکرد
مگر زید و چون غنیمت بسیار یافت گویی غنیمت نیافت مگر عمرو و بعضی
گویند آتش که زبانه زننده است مخصوص بکافران است و عاصیان در آتش
در آیند زبانه زننده نبود و این تأویل نیکوست اما و سیجنبها الاتقی
الذی مستقیم نخواهد آمد چه اگر از نارا تلظی آتش مخصوص مراد باشد
که مخصوص بکافران است در باز داشتن از آن همه مؤمنان شریک اند ملحد و
اتقی نبود مگر آنکه بتغییر و سیجنبها بر مطلق آتش باز کرد دلالت

آتشی

آتش مقید مذکور در مدح اتقی آید که از جنس آتش باز داشته شود و غیر
اتقی از مؤمنان عاصی باز داشته شوند از آتش مخصوص که زبانه زننده
و سیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی و دور کرده میشود
این آتش را که یاد کردیم از او پرهیزکار یعنی آنکه میدهد مال خود در راهها
خیر و پاک میدارد مال خود را و نفس خود را از کفر و حرام و گناه همچو ابوبکر
صدیق رضی الله تعالی عنه این آیت در شأن او نازل شد این دلیل
است بر آنکه ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه بعد از پیغمبران همه فاضل
ترست زیرا که او را اتقی گفت و در آیه دیگر ان اکرمکم عند الله اتقیکم
یعنی بزرگ‌ترین شما نزدیک خدای تعالی متقی‌ترین شما است و امام
حسن بصری رضی الله عنه گفت هر که در خلافت و افضلیت ابوبکر صدیق
رضی الله تعالی عنه طعنه کند در همه صحابه طعنه از مهاجر و انصار طعنه
کرده باشد که همه در خلافت و افضلیت او اجماع کرده بودند وما لاحد
عنده من نعمة تجزی و نبود مر هیچ یکی را نزد او دست نعمت که مکافات
کرده شود و یا دست داده شود یعنی آنچه ابوبکر در حق بلال کرد بنابر حق
سابق از جهت بلال نبود که مکافات آن باشد و بعضی گویند بلال چند بار
لفظ احد احد گفت که او را احد شد ناشی از این احد احد بلال را دوست
ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه هفت کس از مؤمنان را خرید از خواجه کافرشان
و آزاد کردشان از برای رضای حق تعالی نه از برای ریا الا ابتغاء وجه
ربه الاعلی استثناء منقطع یعنی نکرد ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه



ان کارهای خیر را مگر از برای طلب کردن خشنودی پروردگار خود که
برترست از همه بقهر و استیلا نه بجان و لسوف یرضی و هر آینه که
ابابکر صدیق رضی الله عنه خشنود شود بدرامدن به بهشت از خدا
تعالی در بیان آیت فضل ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه معلوم میشود
وای بر کار رافضی امیر المؤمنین ابابکر و عمر و عثمان و علی رضی الله تعالی عنهم
دشمن دارد بیت رافضی را دوست دارم خارجی را دوست نیست رافضی
خبر کند خشم خارجی بر [illegible] بیت بدانکه این کارها و خصلتهای نیک
در هر چهار یار ایشان بوده است و در بسیار از مؤمنان بوده است
و خواهد بود اللهم اجعلنا منهم و من تبعهم سورة والضحی مکی
یازده آیة چهل کلمه صد نود و دو حرفست ربط این سوره با سوره
واللیل آنست که سوره واللیل برای بیان مدح امیر المؤمنین ابوبکر صدیق
رضی الله تعالی عنه و وعده او در دنیا و آخرت این سوره والضحی برای
اظهار منت حضرت عزت بر پیغامبر محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
و وعده مقام شفاعت مراد اوست بسم الله الرحمن الرحیم
والضحی [illegible] چاشتگاه که وقت ارتفاع آفتاب و معظم اوقات اشتغال
و اکتساب است چه خالی از فریضه صلوات فارغ برای اخلاص تطوعات
عبادت در وقت استیفاء عادت با خلوص قرار بود و تحصیل معاش درین
وقت [illegible] فریضه باشد و این وقتیست که کلام خدای عز و جل با مهتر موسی علیه
السلام و سجده سحره فرعون درین وقت بود و بعضی گفته اند که از ضحی تمام

روز

روز نهار دارند بر طریق ذکر جزء شریف و اراده کل و این نوع در کلام عرب
اهل [illegible] است چنانچه عین گویند جاسوس مراد دارند که جزء مقصود در جاسوس
همین چشمست واللیل اذا سجی سوگند میخورم بشب چون بیارامد یعنی خلق در وی
بیارامند و این اسناد مجازی سوی زمان چنانچه اسناد جری النهر یعنی
روان شد جوی اسناد مجازی سوی مکانست و بعضی معنی اذا سجی اذا
اظلم گویند یعنی سوگند میخورم بشب چون تاریک شود و بعضی گفته اند و
الضحی قسم بروز که وقت مشغولی و اللیل قسم بشب معراج است بروز دعوت
پیغامبرای دعوت است واللیل قسم بشب کرد وقت مشغولی او بعبادت است و بعضی
گویند ضحی روز وفات پیغامبر و شب شب ولادت پیغامبرست صلی الله علیه وسلم و
بعضی گویند والضحی سوگند میخورم بروی پیغامبر صلی الله علیه وسلم که روشنای
وقت ضحیست واللیل سوگند بموی اوست که در سیاهی همچو شبست و بعضی گفته اند
والضحی سوگند بنماز چاشتگاه است و آن چهار رکعت است که در وقت
چاشت میگذارند گفته اند هر که از فقر بترسد باید که نماز چاشت بگذارد
و هر که از گور بترسد نماز شب بگذارد ما ودعک ربک و ما قلی جواب قسمست
یعنی سوگند میخورم بدین چیزها که ترک نداده است ترا پروردگار تو و دشمن
نداشتست سبب نزول این آیه در جواب کافرانست که چون رسول صلی الله
علیه وسلم بکار دعوت آشکار کرد مکیان کس فرستادند بمدینه برای [illegible]
اهل کتاب پیغامبر از قصه ذوالقرنین و قصه اصحاب کهف و از روح پرسیدند
پیغامبر صلی الله علیه وسلم وعده جواب فردا کرد و ان شاء الله تعالی نگفت و در

گوشه

خانهٔ پیغامبر صلی الله علیه وسلم سگ بچهٔ افتاده بوده بسبب آن چند روز وحی
منقطع شد بعضی گویند ده روز و بعضی پانزده روز و بعضی بیست و پنج روز و بعضی
چهل روز گویند کافران زبان طعنه دراز کردند گفتند ودعه الله وقلاه
یعنی ترک داد محمد صلی الله علیه وسلم را خدای او و دشمن داشت حق سبحانه
وتعالی در رد سخن ایشان این سوره را فرستاد چون جبرئیل علیه السلام آمد
پیغامبر صلی الله علیه وسلم جبرئیل علیه السلام را از سبب توقف وحی پرسید
گفت ما فرشتگانیم در نیاییم در خانهٔ که سگ باشد یا صورتی پیغامبر صلی
تفحص کرد فرمود آن سگ بچه را دور کنند و در محلی که بود آب ریزند ::
خدای تعالی این سوره را فرستاد و سوگند یاد کرد باین چیزها که ما محمد علیه السلام
فرو نگذاشتیم و دشمن نگرفتیم بدانکه هر جایکه سوگند بغیر حق یاد کرده
شود نزدیک بعضی کلمهٔ رب مقدر است یعنی بحرمت رب الضحی و بحرمت رب اللیل
و بعضی بزرگان گفته اند که احتیاج بتقدیر کردن نیست از برای آنکه این
سوگندهاست بصفات عظام حق تعالی یعنی سوگندهاست بصفت آفریدن این مخلوقات
عظام و این بعشاق خوشتر از هر چه باشد همچو سوگند محبوب که اگر
عاشق بگوید بحرمت موی من و بحرمت کوی من و بحرمت روی من عاشق را
لذت این سخن بیت هم روی تو خوش هم موی تو خوش هم پیچ زلف هم قفا :: هم شیوه خوش
هم شیوه خوش هم جور خوش هم جفا :: عاشق زبان عاشق داند :: ای دوست تو نصیبی
چه داند گویا له یا میری چه داند رمز ارنی ولن ترانی :: کسی داند که از من جدا
نصیبی دارد مسکین کسیکه از عشق نبود و از نصیبی محروم ز آتش تو جز بولهب ندیدیم

اللهم

اللهم ارزقنا حبک وللآخرة خیر لک من الاولی این جمله عطف است بر جواب
قسم است گویند یعنی هر آینه ای محمد آن آخرت باقی بهتر است از دنیای فانی ما ترا دشمن
نگرفتیم و فرو نگذاشتیم هر چند در دنیا رنج و آزار کشیدی از کافران دارای
در آن جهان همه کار برآید تو خوشدل شد و تو بعطای ما خشنود خواهی شد
آخرت بهتر است از دنیا که آنجا وصال و دیدار است و مقام محمود و کرم و شهود
اعظم آنجا روزی گردد از اهل عالم آنجا دست دهد ولسوف یعطیک ربک
فترضی اکثر این بدهد ترا پروردگار تو بکل شفاعت مومنان در آخرت و نصرت
و فتح بسیاری امتان مومن یعنی در آن جهان چندان عطا دهد که راضی شوی
تو از آن عطا که آن دیدار باشد و شفاعت امت و سیر فی الله که غیر مشتاق مست
محمد رسول الله در مقام محمدی در ذات صمد بود ابدی هر چند سیر کند این غیر
با مشتاق باشد اما در مقام شهود مع تفاوت درجات معهود راضی باشد
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود تا یکی از امت من در دوزخ باشد من راضی نشوم
این از غیرت حضرت باری تعالی است از بی امید بسیار است نصیب عاشقان که رضای
معشوق جوید اگر چه طلب او را نهایت نباشد اگر شاعر مرد و عالم بآن عرض کنند
التفات بآن نکند نظم ریگ را آب پیر شود من تشنه ام زهی زهی :: بیست بر در من جهان
لایق این کار من زهی :: کوه گیرند القوام بجز گبینه جر عام :: دیده نهنگم ای خدای باز نابود زهی
عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است از رسول صلی الله علیه و
سلم که گفت من از خدای تعالی پرسیدم ای کاشکی نپرسیدم گفتم بار خدایا ابراهیم را
خلت دادی و موسی علیه السلام را کلام بی واسطه شنواندی و سلیمان را ملک عظیم

دادی برچه دادی بشنو سوره و سورهٔ الم نشرح در بیان عطاها که حق تعالی بمن داده
بود بیامد ولام ولسوف لام ابتدا است برای تاکید لام جواب قسم است سوال لام
بر جملهٔ اسمیه در آید چنانکه لزید قایم بر فعل چگونه در آمد جواب اینجا مبتدا
محذوف باید داشت بتقدیر و لانت سوف یعطیک ربک باید گفت قاعده مانند
حق تعالی عطای حق بود که گفت الم یجدک یتیما فآوی ایا نیافت ترا خدای تبارک و
تعالی یتیم پدر و مادر پیش داد ترا پیش عم تو ابو طالب پدر رسول صلی الله علیه وسلم
مرد رسول صلی الله علیه وسلم در شکم مادر شش ماه بود چون مادرش
مرد در سال بود چون جدش عبد المطلب مرد او هشت ساله بود مفعول آوای
محذوف است ای آواک و حذف او از جهت رعایت فاصله است در قلی ربت
کردند چون عبد الله بن عبد المطلب پدر پیغامبر علیه السلام بمرد رسول در حمل
بود بعد در زاد شد در پرورش مادر خود آمنه و جد خود عبد المطلب بود
شش ساله شد مادر پیغامبر علیه السلام بمرد و در پرورش جد ماند بعد دو
سال از مردن مادر جد نیز بمرد پیغامبر علیه السلام هشت ساله بود وصیت بر عم
پیغامبر که ابو طالب شد کرد زیرا که عبد الله و ابو طالب هر دو از یک مادر زاده
بودند ابو طالب در تربیت و نصرت پیغامبر علیه السلام مبعوث پیغامبر شد بعده
ابو طالب نیز بمرد حق سبحانه و تعالی پدر از سر برد لیکن بهتر از آن حال پدر بدین درجه
رسانید مرتبهٔ او را از مرتبهٔ جملهٔ انبیا بهتر گردانید نظم صفحهٔ حضرت اگر در وجود
بی تو بود؛ حبیب وری که حق سبق اصطفا دارد؛ اگرچه نوح سفینه بروز طوفان شد که حیات
تن چند را آشنا دارد؛ نبی ما که چو طوفان کفر در گرفت؛ که با نجات جهان کشتی هدی آرد

حدیث

حدیث نار خلیل از دم دو رخ حبیب؛ بسوز نار نبود نفت جا دارد؛ بدر شب حجت بیضا
تیغ قاطع یافت؛ کلیم گر ید بیضا کر عصا دارد؛ اگر ریاح بسلیمان رواج ماهی داشت
براق شاه رسل پیش از آن سری دارد؛ ز روی فتح نبوت اسپی علا قبای تو بنجم ملک
سلیمان اگر علا دارد؛ بلی نه عوت هیلی بود وجود عوث انکی؛ و عار رحمت و هاب بهشت
دارد؛ ضرید یوسف اگر اهل مصر داشته؛ جهان کنیز فلک بندهٔ شر دارد؛ مطیع آیه
فاصبر تکم زایوب است؛ کمراه مدیح و جزا و صابر ادارد؛ شیم کریم نه کمتر بود عنا که
که چنین بولهب و زخم عدا دارد؛ حیات تن بدم عیسی نه برتر از آنکه؛ حیات جان
دل از آن لفظ جان فزا دارد؛ بیک اشارت او شد دو نیم جرم قمر؛ زهی شهی که چنین
امر بر سما دارد؛ زهی بلندی تخت کز اکمال علو؛ نه هیچ شاه بر و پای ارتقا دارد؛
چه همت است که ره وا در ای مازاغ چه قوت است که بی روی ماطغی دارد؛ جز او که
محل و در مقام ثم دنی؛ جز او که خلعت لولاک از خدا دارد؛ جز او که در حور انا اعطیناک
جز او که کوثر نسیم عطا دارد؛ رخش که روی ضو از رو نشین تابان شد؛ بسی ثنای اسنا
و الضحی دارد؛ سواد اعظم گیسوش از قوم فضلا؛ مدیح فرح و السل اذا سجی دارد
بعد ازو دیگر نعمت یاد داد گفت جل جلاله و وجدک ضالا فهدی و یافت ترا که
نمیدانستی آنچه حالا میدانی یعنی تو پیغامبر نبودی و قرآن و عرفان نبود ترا هدی
بخشید بنمود ترا به پیغمبری و بقرآن و عرفان و نیز در خورد عمر او گم کرد و بودی
در کوههای مکه مانده بودی جبرئیل بفرمان ترا بهم تو رسانید و نیز سفر شام
راه گم کرد و بودی ابلیس علیه اللعنه مهار شتر ترا گرفته از طرف راه بدر کرد و از
راه دور انداخته بود جبرئیل بفرمان ما ابلیس را بر خود برد بولایت حبش انداخت

و شتر را بکاروان رسانید و قیل معنی ضالا فهدی یافت ترا دست خود بسر
نمود بمعرفت ذات و صفات و قصه آنچنان بود که پیغامبر علیه السلام پیش از
وحی جانب شام سفر کرده بود در مکه باز می آمد و کاروان خدیجه بود چون
روز در راه از مکه رسید گفتند کسی بر خدیجه برای رسانیدن بشارت سلامتی
کاروان بفرستیم و عادت عرب بود که بشتری بشارت رسانیدن سلامتی کاروان را
بر آن سوار کرده می فرستادند آن شتر سوار را می بخشیدند ازین جهت پیغامبر علیه
السلام اختیار کردند که این بشارت ببرد ابوجهل در کاروان بود پیش از آن نیز
عداوت داشت راه بد می زد که او را مفرستید آخر پیغامبر علیه السلام را فرستادند
ناگاه پیغامبر صلی الله علیه وسلم راه گم کرد و در آن زمین که از راه منحرف شوند
موجب هلاک است جبرئیل علیه السلام آمد مهار شتر پیغامبر صلی الله علیه وسلم
را گرفت بر سر راه آورد و کوهها زمین را قبض کرد یک ساعت بمکه رسید
خدیجه را مژده سلامتی کاروان بداد و خدیجه رضی الله تعالی عنها شاد شد
اشتر پیغامبر علیه السلام را بخشید رسول علیه السلام بازگشت ساعتی بر کاروان
باز آمد گفت خدیجه را خبر دادم خدیجه این همه اشتر را بمن بخشید اشتر
ندا شنید ابوجهل گفت نمی گفتم و بر نشاید فرستاد اشتر از رسول صلی الله
علیه وسلم بستدند و بدیگری دادند تا سه روز بمکه رسید خدیجه رضی الله تعالی
عنها خشمناک شد گفت امروز سیوم روز است که محمد آمد مژده رسانید
و این اشتر او را بخشیدم آن مرد گفت راست میان ما ساعتی بیش غایب نبود ما
او را ندا شنیدیم خدیجه رضی الله تعالی عنها این سخن بشنید و در دل گرفت که

مکر

مکر شان محمد است که پیغامبر خواهد بود و شوهر خواهد شد این بیان آن نعمت است که
حق تعالی یاد می دهد و بعضی گفته و وجدک ضالا ای ناشیا فی قوم ضالین فهدی
بالنبوة یعنی یافت ترا ای مرد کار نو پیدا شده میان گمراهان پیش نبوت کردن را
پیغامبر گفته اند و قیل ابوطالب بنی خریده رسول علیه السلام را داد تا در خانه برد
رسول صلی الله علیه وسلم همان که از چشم غایب شد رشته گرفت و بر گرد آن بت
گرد چون مرد ازک نشان می آورد پیغامبر از هیچ گاه نسبت بضلال و کفر نتوان
کرد همیشه معصوم اند از ضلال و کفر اصلی و طبیعی و بصفت اسلام آفریده شده اند و اسلام
در دنیا بیایند بر اسلام در دنیا باشند و بر اسلام از دنیا بروند عصمت ایشان
از کفر پیش از وحی و بعد از وحی ثابت است و از معاصی بعد از وحی پیش از وحی
معصیت بر سبیل ندرت تواند بود و بعضی گویند از صادق غیر واقف بر احکام شریعت
چون نماز و روزه و جز آن مراد باشد چنانچه جای دیگر فرمود ما کنت تدری
ما الکتاب ولا الایمان محض نادانستن کفر نیست منکر شدن و اعتقاد بر خلاف حق
کردن کفر است ووجدک عائلا فاغنی این بیان نعمتی دیگر است یعنی یافت
ترا ای مرد کار فقیر مستغنی گردانید بمال غنایم و بمال خدیجه رضی الله تعالی عنها یا بگنج
قناعت که فنا نپذیرد یا بسیاری مؤمنان امت و در این آیه بر بعضی وجوه مدح گوید
دلیل است بر آنکه غنا نعمت جزیل است مذموم نیست که اگر غنا مذموم بودی در معرض
منت نبودی قطعه نشکر همت غنا نعمت قوی شکر در باز بر حمت او نظم والضحی وارد
غنی بتو نیکی چو خوش است ... بهر عمل که بیارد جزا و دادارد ... بعفو رنج بود گنج اگر بسی
رنجیست ... که باد دوای طغیان کبر اتقا دارد ... چو آدمی که مطیع است باد دوای یعنی ... بنا از ملک که

صادر عن واقف
بندرت ای
نادر الوقوع ۱۲

بزرگ داد
جزیله بمعنا جزاء
هذه موجه به نیکوکی
کرد ونش نداد
مؤخر منت
ای کافران را
نداد ۱۲

بطلب فخر و تفاخر دارد بهتران کمال که با مال نسبتی دارد غنی است و رضوان آن بدو لطف دارد
از این طریق گروهی ز رهبران گویند خوشست عطا داده غنی اگر غنی بدادارد لیکن
مختار آنست که فقیر بهتر از غنی است و فقیر صابر بهتر است از غنی شاکر
قطع بلا غنا است چو دریا موج او که دیده که بود در سر سودای آن رجا دارد
نه هوشیار زند بر لب افعی اگر چه دست بر افسون برد دوا دارد از فقر
دیو میلان شود چو دیو تن غنی است اگر چه ولی مال در بلا دارد سباح
را نه مخالط شود خردمندی اگر چه ورش باز بسی فوا دارد فَاَمَّا
الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ فا در جزای شرط محذوفست و اما در کلام ابتدائی
لکن شاید اجمال سابق برای تاکید جزای اذا ثبت انک کنت
یتیما فیما یکن من شیء فلا تقهر الیتیم یعنی یتیم را قهر مکن و مال وی را
مگیر و خوار مدار یتیم را چون تو یتیم بودی حال یتیمان را اسلاف که
باشد مرتبه یتیم کار عظیم است پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرموده انا
وکافل الیتیم کهاتین فی الجنة ان اتقی الله و اشاره بانگشت سبابه و وسطی کرد
یعنی من و کسیکه یتیم را بر خود گیرد در بهشت همچو این دو انگشت
من همسایه باشیم و اشارت سوی وسطی و سبابه کرد و در تفسیر
معنی آورده است مَنْ مَسَحَ رَأْسَ الْيَتِيمِ كَانَ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ حَسَنَةٌ که
هر که دست بر سر یتیم بشفقت فرود آرد مر او را بمقابله هر موی که
بر سر آن یتیم است حسنه باشد و بعضی گویند چون یتیم بگرید عرش
در جنبش می آید پس یتیم را بگرید که تا زش برد و گر خشم گیرد که باز ش فرو

واما

وَاَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ و اما خواهنده را خوار مکن و بر وی بانگ
بلند مزن و بعضی از سائل اینجا طالب علم مراد داشته اند یعنی چون
کسی از تو طلب علم کند و سوال مسئله پیش آید بر وی بانگ بلند مزن
تعبیر بجهل مکن و اهانت او مکن وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ و
اما نیکیهای خدای تبارک و تعالی تو سخن گوی و شکر گوی و این
نیکیها شمرده است و غیر آن و این نعمتها که بتو دادیم و بعضی گفته اند دادیم
نصیب درویش اینست که او را خود زیاد کند فقیر چه غنی شد جاهل بود
عالم و عارف گشت و یتیم بود یعنی کس نبود که تربیت کند تش در بن
استاد و شیخ برای تو گماشت حق تعالی تا تربیت کردند تش و ترا توفیق
داد تا فرمان بردار شیخ و استاد کنند و اگر انقیاد نکردی ان
سعادت ابدیه محروم بودی پس خدمت اکسیر همو راست چو مکیش ایدل
از دل زار تو عیبم که شود بنده الله منهم کم کن بدرزوی شاه رسید دایم
یاد کن نعمتهای فرست ای شکر نعمتهای تو چندان که نعمتهای تو عبدالله بن
عمر رضی الله عنه شب نماز گذار بدی با مداد بر مردمان گفتی که امشب
چندین نماز گذارده ام گفتند ای عبدالله این ریاست گفت که خدای
میفرماید و اما بنعمة ربک فحدث و تو نیز بر طاعت و عبادت نعمت است
چرا تحدیث نکنم و شکر نکنم ارم مکی است بیست هشت کلمه است
صد سی حرف نیست ربط این سوره با سوره والضحی آنست که هر دو سوره
در بیان نعمت و منت الله تعالی بر پیغامبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم

بسم الله الرحمن الرحیم أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ

کشاده نکردیم سینهٔ ترا یعنی روشن نکردیم دل ترا بایمان و حکمت
و پیغمبری و این قول امام مقاتل است و بقول امام کلبی کشادن سینهٔ
او چنان بود که چون رسول صلی الله علیه وسلم سه ساله بود ناگاه
روزی جبرئیل و میکائیل علیهما السلام بیامدند پیغمبر را از میان
کودکان گرفتند و بجای بردند و سینهٔ او را بشکافتند و دل او را
بیرون آوردند و در طشت زرین باب زمزم بشستند و خون سیاه
از دل او بر گرفتند و بیرون انداختند و گفتند این بخش دیو است
و هیچ المی از آن بر رسول علیه السلام نرسید و دست بر او مالیدند درست
همچنانکه بود شد بیت دلم خزانهٔ اسرار بود و دست قضا درش ببست و کلیدش
بدلستانی داد قصهٔ اجمال آورده اند که پیغمبر علیه السلام بپرورد پیغامبر علیه
السلام در حجر حلیمه بود و عرب را عادت است که فرزند را برای پرورش
بدایگان میدهند چون پیغامبر علیه السلام زاده شد هیچ دایه از جهت
آنکه پدر نداشت به پرورد پیغامبر صلی الله علیه وسلم رغبت نکرد
ضعیفهٔ حلیمه نام بود گفت نه دست بغیر از خود چه بروم پیغامبر علیه السلام را
اختیار کرد بر گرفت خرکی لاغر داشت بیمن قدم پیغامبر صلی الله علیه وسلم
فربه شد و قوی گشت و بر همه خران دیگر پیشروی میکرد و گوسفندان
حلیمه فربه شدند و شیر آور گشتند هر که پرسیدی شما را این نیکوی
از کجا آمد حلیمه گفتی از برکت و یمن محمد است و ورا دادی تا چهار ساله

شد

شد یکی روز بگاه جبرئیل و میکائیل آمدند پیغامبر صلی الله علیه وسلم را
از میان کودکان ربودند و بشتاب غلطانیدند و سینهٔ پیغامبر علیه السلام
را بشکافتند و دل او را بیرون آوردند و در طشت زرین باب آب کوثر
زمزم بشستند و پارهٔ خون بسته بود بیرون انداختند گفتند این نصیب
وسوسهٔ شیطانست کودکان آمدند قبیله را خبر کردند که محمد علیه السلام را
کشتند حلیمه دایه بطلب رفت یافت رسول علیه السلام می آمد گونه متغیر
شده پرسید چرا مغموم می آیی پیغامبر علیه السلام قصه گفت اثر آن در سینه
مبارک دیدند ترسیدند که نباید که ما شرمنده شویم و نزد جد او
عبد المطلب رسانیم او را باز آوردند و این قصه باخبار مشهور ثابت
شد معتزله این را حقیقت نمی دارند شستن و غسل میگویند و الف استفهام
یعنی الم نشرح لک صدرک برای انکار است و انکار نفی اثبات شود ای قد
شرحنا لک صدرک بدین عطف وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنقَضَ
نهادیم از تو یعنی دور کردیم از تو بار گران را که گران کرده بود پشت ترا
الانقاض گران کردن چنانکه کسی زیر بار گران دو تا شود از غم چنانکه
در عرف میگویند که در دل من از اندوه بار گرانست که پشت مرا دو تا
کرده است هر کسی چیزی گفته اند بعضی گویند این بار گران غم امت بود و بعضی
گویند جفای کافران بود و این فقیر میگوید که درد نایافت چنانکه این
فارسی و غم فراق یعقوب صلوات الله علیه و کل بلا ایوب بعضی بشود و برد این شنو
این غم و اندوه بار آن باشد که مقصود دست دهد و هجران بوصال بدل گردد

کرده و ذکر کردند و علی اُشفاعت باری امت از تو برداشت الله تعالی یعنی
که چنین الله داری دل نازک چنانکه هم این فارسی میگوید بیت سعی
حم الحب براحة مقلتی وکان رحمی بعینی الجنین بجلتی : مصطفی را بجز چون بپرداختی
خویش را ز کودی اندرختی : تا بگفتی جبرئیلش هان مکن : همچنین بیهوده تا کشته حجیب
تا بباید آن که از خود حبیب : عاشق و معشوق عشقش بر دوام : در دو عالم بهر منبر یک نام
وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ و برداشتیم و بلند کردیم مر ترا در یاد کرده
یعنی هر جا حق تعالی را یاد کنند در بانگ نماز و طاعت چنانچه گفت جل جلاله :
أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و من یعص الله و رسوله و در خطبه‌ها و
در کلمه توحید و کلمه طیبه که لا اله الا الله محمد رسول الله است در دنیا
و آخرت نیز یعنی کردانیدیم ترا و گفتیم خیرات در حق تو و امتان تو گفتیم سلام
علی خاتم الانبیاء و سلام علی سید الاصفیا محمد که عالم بر از نام او است
سجود ملائکه نزا اکرام او است : محبت ساکنان محبوب حق : که از شرم رو پیش کنند کل عرف
طفیل وجودش زمین زمان : منور ز روی بش مکین مکان : غلام تو شاهان روی زمین
تو یابی نوایان امت قرین سئول در تسمیه بجز ذکر خدای تعالی تنهاست بی ذکر
سعامبر صلی الله علیه و سلم و در تفسیر گفته است در معنی و رفعنا لک ذکرک اذا ذکر
الا ذکرت یعنی ذکر کرده نمی‌شوم من مگر آنکه ذکر کرده می‌شوی تو با وجود
آن تخلف این ملازمه چگونه آید جواب برای نفی ذکر پیغامبر صلی الله علیه
و سلم ملازمت ذکر او با ذکر خدای تعالی در بعضی موضع چنانچه در کلمه طیبه
و کلمه شهادت و خطبه و اذان کافی است چه رفعت شده در ذکر از بین بر بود

کله

که چون خلق تعالی را بوحدانیت یاد کنند پیغامبر علیه السلام را برسالت یاد
آرند و چون خدای تعالی را احد گویند پیغامبر را در فرستند بس آنکه در تفسیر
گفته اذا ذکرت الا ذکرت بدو مبنی جزئیه بود و ذکر کلیه را ندهد برده ذکر کل کنند
و شکی نیست که ملازمت ذکر پیغامبر در یاد ذکر بار تعالی اکثر است بر حسب عادت
هم جا است چه مبان آن دو ذکر جامع خالی است فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ
الْعُسْرِ يُسْرًا فاو برای تعلیل جواب و شرط محذوف است ای ان اصابک عسر فاصبر و انتظر
الیسر یعنی اگر ترا دشواری برسد صبر کن و منتظر آسانی باش زیرا که بدرستی
با هر دشواری آسانی است چون این آیت آمد رسول علیه السلام گفت بشارت
مر شما را که یکی دشواری را دو آسانی باشد چون هر که از مؤمنان دشواری پیش
آید صبر کند و طاعت را نکذارد آن دشواری با آسانی مبدل کرده بود در دنیا :
بلا دادن نعمت و در آخرت بلادن بهشت و بعد از قبض بسط باشد و بعد از فرقت
وصال باشد بیت امید نو میدی مباش که ترا یار خبر آید گرت امروز برانند که فردا بخوانند
با مید وصال میدهم جان : کر نه طاقت بهجران که دارد : اذا ضاقت بک البلوی
ففکر فی الم نشرح : فعسر بین یسرین اذا ذکرته فافرح : صحت و نعمت که
بوده به نهای و بفقر برفت چون صبر کن با ز صحت و نعمت بیاید :
الصبر مفتاح الفرج هر یکی عسر را دو یسر بود سوال مع برای مقارنت
و مصاحبت است مقتضی اتحاد زمان است و اتحاد زمان یسر و
عسر که ضدانند چگونه آید جواب اجتماع دو ضد بدو وجه ممکن
است چنانچه گفته‌اند مسافر را در روزه داشتن اگر مشقت

... هیچ جا از ذکر خالی نیست ۱۲

در آخرة

روز بیست بسر موافقت مسلمانانست مصیبت نرد مرا اگر مشقت مصیبت
بسر اصابت خبرست و بافتن چرا مصیبت نست اینجا نیز مومنان مرا اگر
مشقت تنگدستی و فقرست یسر یافتن درجات اخروی و یسر ایجاد منفعت
دنیاوی نیست بسی تواند بود که مومنان را در یک زمانه بجهتی عسر باشد بجهتی
دیگر یسر باشد و جملهٔ ثانیه تکرارست برای تأکید و بعضی گفته اند که یسر ثانی
غیر اول است زیرا که نکره بعد از نکره مقتضی مغایرتست و معرفه بعد از نکره
با معرفه مقتضی اتحاد است ابن عباس رضی الله عنه گفت لن یغلب عسر
یسرین هرگز غالب نباید یک عسر بر دو یسر نظم اذا اشتدت بک العسر تفکر فی
الم نشرح فعسر بین یسرین اذا املیت فترح چون را آر دست و عسر الم نشرح
زجان بر خوان دو یسر افتاد با یک عسر دل بکمار شو شادان فاذا فرغت
فانصب پس چون فارغ شدی از نماز پس رنجه بدن عابر بعضی بعد از دنیا زیستن آرزو
لقای حق سبحانه و تعالی جوید و دنیا و آخرت از حق تعالی طلب کنید چون نکه
بنده نماز گذارد و دعا نکند نماز او در برابر روی او باز زنند والی ربک
فارغب و بهر درد کار خود خواهان و تضرع و زاری کن و لقای او را
طلب کن که مقصود از طاعت اینست و حاجت از وی بخواه زیرا که از وی هیچ
توکل بر وی بکن نیست بنده را ایم خلعت و برابر جویش خلعت عاشق اید و بدار او نشست
باخد اکن عاشقی و آنکار زد جبرئیل مهر شن وزد امام شمس العارفین سجاوندی
رحمه الله علیه گفت که بنده باید که مزد نطلبد مثله شریکه غلام از برای
خواجه کار کند مزد طلبد بمعنی باشد دولت عبادت نه طلب دنیا

نظم

نظم بندگی کن تا شود عاشق اجابت بندگی که بپاید کاندر حملهٔ بندهٔ آزادی طمع دارد زحرص
عاشق آزادی نخواهد تا ابد اللهم ارزقنا حبک و حب حبیبک و حب من احبک
مکی است هشت آیه سی چهار کلمه صد پنجاه حرف است سورة التین

این سوره با سورهٔ الم نشرح آنست که الم نشرح در بیان منت و
نعمت بر سید البشر صلی الله علیه وسلم است و سورهٔ والتین برای بیان منت
و تعجب او میباشد و تنبیه بر شکر نعمت چنانچه که آن نعمت بعد تخصیص است

بسم الله الرحمن الرحیم وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ سوگند میخورم
بانجیر که میوه بی خسته است بواسیر دفع کند و نقرس را سود دارد و آنه
نرم ست که در بنده که ها پید شود و اماس و درد بیدا کند و نیز انجیر
بلغم را کم کند و گرده را پاک کند ریگ مثانه ببرد و مشام آم جگر و سپرز را بگشاید
و علی بن موسی الرضا رضی الله عنه گفت انجیر بوی دهن خوش کند موی سر دراز
کند و از فالج امان دهد و درخت انجیر بهتر آدم را در بهشت برگ داد تا
عورت بپوشند و سوگند میخورم بزیتون از روغن وی درد مشای و خور
مرهم ست و بوستان و برگ او دارو ی جراحت ست و دارو ی درد شکم
نیز گفته اند درخت مبارکست حق سبحانه و تعالی او را شجرهٔ مبارکه خوانده در باید
سوگ کار می آید اول درختی که در دنیا سبز شد زیتون ست درخت ست که
در شام روید و آن منزل انبیا و مقام اولیاست و بهتر ابراهیم صلوات الله علیه
درخت را دعا برکت کرده است ابن عباس رضی الله تعالی عنه گفته تین نام مسجد
شهر نوح است علیه السلام در وی درختان انجیر بودند و زیتون مسجد ست

المقدس است که در وی زیتون بسیار و بعضی گفته اند تین دمشق و زیتون دو مسجد است
در زمین شام و بعضی گفته اند تین مسجد اصحاب کهف و زیتون مسجد
ایلیا و امام حسن و ضحاک رحمهما الله علیهما گفته اند تین و زیتون دو کوه اند در
زمین شام یکی از ایشان انجیر می روید از دوم زیتون در زبان سریانی
یکی را طور سینا گویند و دوم را طور زیتا وَطُورِ سِينِينَ و سوگند میخورم
بکوه درختناک و بعضی گویند کوه مهتر موسی علیه السلام بروی بشرف کلام حق
مشرف شده اند او را بلغت نبط طور سینا گویند و بعضی گویند طور کوه است
و سینین نام زمینی است که در وی آن کوه است وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ و سوگند
میخورم بدین شهر امین که خداوند امن و امان دهنده و دیگر آن بعضی
مکه لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ جواب قسم است سوگند
میخورم بدین چیزها بدرستی که آفریدیم آدم را در نیکوترین صورت و قامت
و هیئت که هیچ صورتی در دنیا زیباتر و صالح تر مر عبادت را همچو صورت آدمی
نیست و نباشد تواند و رکوع و سجود تواند انواع عبادت از وی متوقع است
حسن اوی بجلالت نتواند کرد مردی او را صفت کنند با موی او را صفت کنند با روی
او را ذکر کنند یا در صفت آواز گوش نهند یا اخلاق او را بستایند ثُمَّ رَدَدْنَاهُ
أَسْفَلَ سَافِلِينَ ماضی بمعنی مستقبل است یعنی پس از آنکه باز گردانیم او را در
فرودترین فرود شوندگان یعنی در دوزخ فرستیم و این صورت که احسن تقویم
است زشت ترین صورتها باشد از مهتر عیسی علیه السلام مرویست کم من وجه صبیح
ولسان فصیح غدا بین أطباق النیران یصبح یعنی چند از روی

خوب

خوب و زبان فصیح فردا میان طبقهای دوزخ فریاد کنند إِلَّا الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ای مقطوع مگر آنکسانی که
ایمان آورده اند و اعمال صالح کرده اند ایشان را این صورت زشت بدل نکنیم
بلکه بیفزاییم زیرا که ایشان راست ثواب غیر مقطوع یعنی دایم غیر زایل و فانی
برین معنی استثنا متصل است و بعضی گویند معنی احسن تقویم آنست که جسم شما
و دل دانا و زبان گویا و قامت راست دادیم پس از آن رد کردیم بسوی ارذل عمر که
وقت زوال این قوتهاست هنگام پیری و سستی و بیهوشی چنانکه از وی هیچ کار
نیاید لیکن ایمان آورده اند و اعمال صالح کرده اند ایشان قدر عمر دانستند یعنی
گرفتند نفاس انفاس را غنیمت شمرده اند عمر را بیکار نکرده نبوده اند در سیر
در ارذل العمر ایشان را زیان نکرد زیرا که ایشان را اجری و ثوابی غیر مقطوع است
یعنی هر که را در جوانی قوت عملی و وردی باشد چو پیر و ضعیف و مریض شود
از جهت عذر آن عمل نتواند فرشته از نوشتن ثواب آن نماز و اوراد باز نماند
نماند اوراد و پیری اگر چه عمل نمیتواند کرد ثواب دهند بلکه بعد مردن نیز
فرشتگان او را فرمان میشود که نزدیک گور او تسبیح و تکبیر و تحمید باشند و آن را بنام
آن بنده بنویسند تا آنکه از گور برانگیخته شود فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ پس
چه چیز سبب میشود برای تکذیب تو ای محمد در جزا و حساب هنوز یعنی ظهور
قدرت حق بر ایجاد و اعلام و انشاء فناء چه کس که برین امور قادر بود اعادت
جز نکند و تواند بود که خطاب آدمی را بود بر وجه التفات از غائب بحاضر
یعنی چه دروغ گوی میگرداند یعنی قایل میشود ترا ای آدمی بر دروغ گفتن در امر

بعنی چیکه دروغ کو که میکردانند یعنی حامل میشود ترا ای محمد بر دروغ گفتن
تو ما یعنی نیست بسل زین بیان و حجت و براهین قاطعه فرمود کفت جل جلاله
أَلَيْسَ اللّٰهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ آیا نیست خدای تو داورترین داوران یعنی داد
دهنده ترین داد دهنده کان یعنی بر کافران و مؤمنان و جر همه جبرها حاکم است
که انتقام از دشمنان او بکشد و دوستان را عزیز دارد در هر دو جهان بس
ای محمد هر چند ترا دشمنان بد کویند غم مخور که حاکم مطلق آن دشمنان
منم این دشمنان مثل سگانند و دوستان مثل ماهند نظم بدر بر صدر
فلک شد روان ‧ سیر را نگذارد از بانگ سگان ‧ طاغیان همچو سگان بر صدر تو
بانگ می آرند چو بدر تو ‧ هر که بر مکر تو دارد دل گرو ‧ گردنش را مفکن نیم تو شاد شو
الله اعلم اللهم اجعلنا من اولیائک مکی است نوزده آیه هشتاد
دو کلمه صد هشتاد حرفست ربط این سوره با سوره تین آنست که سوره
تین برای منت خدای تعالی بنده کان او پست بجنس آفرینش و بیان و علم و شکرانست
و سوره اقرا بیان منت خدای عز و جل بر بنده کان اوست در اصل آفرینش ابن
عباس و عایشه و مجاهد و عطا رضی الله تعالی عنهم گفته اند که اول سوره که نازل شد
هنت اقرا هست و اکثر مفسران بر ین اند که اول سوره نازل شده پس فاتحه است دوم
سوره قلم سیوم سوره مدثر چهارم سوره مزمل پنجم سوره والضحی در تفسیر نوری
ثعلبی آورده اول فاتحه بعد مدثر بعد از ان نون والقلم و نزول این سوره
چنان بود که چون هنگام بعثت پیغامبر صلی الله علیه وسلم نزدیک شد نزد وحی تعالی
پیغامبر علیه السلام را تنهایی دلخوش آمد تا کرفت در کوه حرا رفتی بذکر حق

منقول

منقول شدی حمد و ثنا و تسبیح و تهلیل کنیز روزی جبرئیل علیه السلام خود را
بر صورت خوش نمود پیغامبر علیه السلام بیهوش شد که آدمی در بدن صورت فرشته
تحمل نتوان کرد در خانه آوردند خدیجه رضی الله عنها بر ورقه بن
نوفل که برادر زاده او بود او انجیل میخواند آمد و از ین حال خبر کرد
او گفت ان الله نبیا امر او شکنا او را کاری و شانیست که ظاهر خواهد شد
روزی در غار حرا بود جبرئیل علیه السلام آمد پیغامبر علیه السلام را گفت اقرا
گفت بخوان پیغامبر علیه السلام ما انا بقاری یعنی من قاری نه ام تا بار دیگر
افشرد گفت بخوان پیغامبر علیه السلام گفت ما انا بقاری باز کرفت افشرد تا
بی طاقت شد بعد آن گذاشت گفت اقرا باسم ربک الذی خلق و از
کوه فرود آورد نشاند پای بر زمین زد چشمه روان شد خود وضو کرد
پیغامبر علیه السلام را گفت وضو بکن پیغامبر علیه السلام وضو کرد جبرئیل
علیه السلام دو رکعت نماز گذارد پیغامبر علیه السلام با او گذارد بعد
از ان گفت نماز همچنین است و جبرئیل علیه السلام جامه پوشیده بود
خدیجه رضی الله تعالی عنها گفت نکفته بودم خدای تعالی خبر نیکی بخواهد به
پیغامبر صلی الله علیه وسلم تا آنکه پنج وقت نماز فریضه دو گان رکعت
میگذارد بسم الله الرحمن الرحیم اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ
الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ بخوان بنام پروردگار خویش آنکه
آفریده است آدمی را از خون بسته سوال اول بار خلق آورد و مفعول او
ذکر نکرد دوم بار خلق گفت مفعول او که انسان است کرد جه وجه است

جواب از جهت اجمال و تفصیل زیرا که چون چیزی را مبهم ذکر کنند باز بیان
کنند نیکو در دل بنشیند خلق الانسان من علق جمله مبینه است هم از این
جهت واو نیاورد سوال علق جمع علقه چون در یکجا در بیان خلقت
انسان من نطفه من علقه مفرد آورد اینجا جمع چرا آورد جواب زیرا که
ایشان اینجا بمعنی جمع است و چاره نیست که علق را جمع بیارد سوال امی
را امر بقرائت بدان میماند که کور را امر بدیدن و مقعد را امر به دویدن
کند و آن عاجز و تکلیف بما لا یطاق است یعنی تکلیف بچیزی است که توانستن
نشود و تکلیف ما لا یطاق جایز نیست چگونه واقع شود جواب این امر
بتکلیف نبود و امر بتعلیم بود چنانچه معلم کودک را در اول تعلیم میگوید
بخوان اگر چه خواندن نمیداند اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ
دوم گفت بخوان و حال این است که پروردگار کار تو پروردگاری است بزرگوار
ترین چیز بزرگواران پروردگار کار یکی آنکه بیاموزانید بنوشتن بقلم مرسته اهل
چنانچه امام قتاده گفته که لولا القلم لا اقام الدین ولا اصلح العیش یعنی
اگر قلم نبودی نه دین قایم ماندی و نه زندگانی صالح شدی بدو هم کتب
دین نویسند و تابع دین در مدد حفظ علوم و معونت محافظت اموال
سرمایه داد از برای در سخنی در ظلمات جز مداد در بابد و معنی را صورت کند
بحاضر و غایب بماند عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ تعلیم کرد حق سبحانه و تعالی
آدمی را آنچه آدمی آن را نمیدانست از قرآن و شریعت و مصالح دین و منافع
دنیا و این جمله بدل اشتمال است از علم بالقلم و جه تعمیم بعد از تخصیص و تعلیم کتابت

وخط

وخط که مقدم است در عادت بر سایر علوم و جمیع علوم محتاج بعلم خط و کتابت
و قیل مراد جنس آدمی است و قیل مراد محمد است علیه السلام که بی خط و بی کتابت علم
اولین و آخرین را آموزانید الله تعالی بدانکه گفته اند که سبب نزول این آخر
سوره از اول تا باخر بعد که از اینجا کَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى احتمالا که ابو جهل
آدمی و قیل مراد از این انسان ابوجهل است هر اینه در میگذرد در گناه کردن
آن را که بیند خود را استغنی بی نیاز و توانگر و فقیر و عاجز و محتاج گشت
یحیی ابن معاذ رضی گفت طغیان دو است طغیان علم و طغیان مال است
طغیان علم آنست که معتقد خود باشد و عجب آرد و طغیان مال آنست که
متکبر شود از زهد و عبادت باز ماند أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا
صَلَّى ا دیدی تو ای محمد آنکس که باز میدارد بنده را چون وی نماز
میگزارد و نماز کننده محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بود و باز دارنده ابو جهل
لعین بود و این ملعون سوگند خورده بود که اگر محمد را ببینم که نماز کند
و جای نماز سجده کند پای در گردن او نهم و او را هلاک کنم مومنان
از این سخن او غمناک شدند و رسول صلی الله علیه و سلم را از این خبر کردند
رسول صلی الله علیه و سلم گفت هیچ نتواند کرد و نعوذ اگر پیش من آید
فرشتگان لخت لخت کنند شر بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز میکرد
آن ملعون قصد کرد چون نزدیک حضرت سید المرسلین و امام المتقین
رسید باز پس گریخت کافران گفتند تو که ترا چه شد که از محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم بگریختی آن ملعون گفت میان من و میان محمد مصطفی

صلی الله علیه وسلم آتش پیدا شد و خندقی و اژدرهای عظیم در راه
خندقی در میان آتش قصد من کرد و اگر من باز پس نمی گریختم
می سوختم و آن اژدرها مرا هلاک میکرد پس آیت آمد أَرَأَيْتَ
الَّذِي يَنْهَىٰ عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ یعنی ای محمد دیدی و دانستی که ترا
چگونه نگاه داشتیم از دشمن تو که ابوجهل است چونکه قصد
تو کرد چون دانستی صبر کن از آن حال وا از و مترس باز فرمود
جل جلاله أَرَأَيْتَ إِن كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ دیدی
تو ای محمد و دانستی که این تو که ترا از نماز کردن باز میداشت
اگر باشد بر راه راست و تقوی چه درجه باشد وی را در بهشت
و چه ثواب باشد وی را چون دانستی از آن حال صبر کن باز فرمود
جل جلاله أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ ندانست این دشمن تو
که خدای تبارک و تعالی بسوی بیند و میداند حال او مر او را که ابوجهل
و جزای او خواهد داد عبد الله بن عباس رضی الله تعالی عنهما
گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم را ابوجهل از نماز باز میداشت
رسول صلی الله علیه وسلم او را ترسانید از عذاب حق سبحانه و تعالی
ابوجهل بانگ بر وی زد و آن ملعون گفت ای محمد تو مرا از خدای
خود می ترسانی چندان لشکر در مکه معظمه بیارم که مکه پر شود
و هیچکس طاقت مجلس نیست این آیت آمد كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنتَهِ
اگر باز نگردد از این کار لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ یعنی موی پیشانی
وی را بخواری و بر روی او را آن

آن موی پیشانی دروغ دارنده خَاطِئَةٍ خطا کننده فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ
پس بخواند ابوجهل قوم خود را و لشکر خود را سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ بدرستی
که بخوانیم ما زبانیه دوزخ را که یعنی فرشتگان عذاب را كَلَّا نه چنانست
او میگوید لَا تُطِعْهُ فرمان بردار مکن او را وَاسْجُدْ و سجده بکن وَاقْتَرِبْ
و نزدیکتر جوی برحمت ما باید نصیب واعظ امر معروف و نهی منکر اینست که در
کار خود استوار باشد و از دشمن نترسد تا حق تعالی معین و ناصر او
باشد چنانکه مصطفی را بود علیه الصلوة والسلام و مولانا جلال الدین
رومی رحمة الله علیه در مثنوی در حق مصطفی صلی الله علیه وسلم میفرماید بیت
بدر بر صدر فلک شد شب روان : سیر نگذارد از بانگ سگان : طاغیان همچون سگان
بر صدر تو بانگ می آرند سوی بدر تو : می فشاند نور سگ عو عو کند : هر کسی بر خلقت
خود دو کند : کار هادی این بود تو هادی : ماتم آخر زمان را شادی : هاردان کن یا امام
المتقین : این خیال اندیشه کانرا یقین : هر که در فکر تو دارد کرد : گرد لشکر من
زنم تو شاد شو : آن چراغ او به پیش صرصرم : خود چه باشد ای مهین پیغمبرم
اللهم اجعلنا من التابعین النبی الامی محمد و آله اجمعین بسم الله الرحمن الرحیم
إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ بدرستی که ما فرستادیم قرآن را در شب اندازه
کردن یعنی شبی که حق سبحانه و تعالی در وی تقدیر کند هر چه در آن سال خواهد بود
جبرئیل علیه السلام همه قرآن را در شب قدر از لوح المحفوظ یکبار آورد تا بیت
العزة که در آسمان چهارم است بعد از آن در بیست سال و بقول دیگر در
بیست و سه سال نجما نجما بدنیا آورد بر رسول ما علیه الصلوة والسلام وَمَا أَدْرَاكَ

مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ و تو چه دانی ای محمد چیست شب قدر لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ
شَهْرٍ شب قدر بهتر است از هزار ماه که در وی هزار ماه همه روزه روزه دارد
و شب همه شب نماز کذارده باشد و این شب در ماه رمضان است در هر سال
باشد و بیشتر علما بدین رفته اند که در دههٔ آخر در طاقها و هم این در همه
ماه احتمال دارد که باشد در جفت و طاق و بعضی میکویند در شب بیست
هفتم است و هر نماز شام و نماز خفتن به جماعت کذارد از شب قدر نصیبی داشته
باشد و حکمت در نهان داشتن شب قدر آنست که شبهای بسیار بیدار
باشی تا بثواب آن برسی بیت خواهی که هلال دولتت کردد بدر در بند طمع مبارز در
جستن صدرت از کسی مریخ بهم مرنجان کسی هر مه رمضان آهر شب شب قدر
تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فرود می آیند فرشتکان و جبرئیل فِيهَا در آن
شب بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بامر پروردکار خود از وقت فرو رفتن آفتاب تا بر آمدن
صبح مِنْ كُلِّ أَمْرٍ از برای هر کار نیک و بد تا سال دیکر سَلَامٌ هِيَ یعنی همه آن شب
خیر باشد و سلامت و شیطان در آن شب هیچ کار نتواند کرد و نیز بسیار
سلام کویند فرشتکان بر مؤمنین و مؤمنات که در آن شب بیدار باشند
فرشتکان بروی کذرند و سلام مر او را کویند حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ آن شب
سلام باشد یعنی تا طلوع کردن صبح قال النبی عليه السلام من قام القدر ایمانا و
احتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر عایشه رضی الله عنها از رسول
صلی الله علیه وسلم پرسید که اکر ما شب قدر در یابیم چه دعا کنم کفت کوی
اللهم انک عفو تحب العفو فاعف عنی اللهم ارزقنا ثوابه هذه اللیلة توفنی مسلما

والضحی

والضحی مالصالحین در تنبیه الغافلین آورده است که چون شب قدر شود الله تعالی
فرماید جبرئیل را تا فرود آید با فرشتکان در زمین و علم سبزی با ایشان باشد
آن علم را بر بام کعبه نهند و فرشتکان در زمین پراکنده شوند و سلام
کویند بهر مؤمن و مؤمنه که در آن شب بیدار باشند در نماز یا نشسته
باشند در نماز و یا در ذکر باشند و مؤمنان را در یابند و بر دعای ایشان
امین کویند تا صبح بدمد آنکاه جبرئیل علیه السلام ندا کند که یا معشر
الملئکة الرحیل الرحیل یعنی ای فرشتکان باز کردید باز همان فرشتکان
کویند ای جبرئیل حق تعالی با بنده کان چه کرد جبرئیل علیه السلام کوید همه را
بیامرزید و بنظر رحمت نکریست و کناه ایشان را عفو کرد مکر چهار طایفه را
مومن خمر را یعنی شراب خوار را و عاق را یعنی پدر و مادر آزار را و قاطع رحم
یعنی کسیکه با خویشان خود رحم نکند و نه پیوند و حق ایشان را بجای نیارد
و مشاحین را یعنی کینه دار را که سخن نکوید با برادر مسلمان این چهار
طایفه را نیامرزید باقی همه را بیامرزید ای مسلمانان از این چهار چیز توبه
کنید تا از فضیلت شب قدر با نصیب شوید و در تفسیر ابو سعید حنفی آورده
است که هر که در شب قدر دو رکعت نماز کذارد در هر رکعت فاتحه یکبار و قل
هو الله احد هفت بار چون سلام دهد هفتاد بار استغفر الله کوید تا از جای
بر خواسته باشد که حق تعالی بر پدر و مادر او رحمت کند و فرماید فرشتکان را تا بکی
بستبادر تو ثواب اعمال آن بنده نویسند تا سال دیکر و فرماید در بهشت
از برای او درختان نشانند و کوشکی بنا کنند والله اعلم بس بباید که در حرمت

وعاق ... دم ... داخل ... 12

رمضان این نماز گذارد و بعد از وتر تا باشد باین ثواب مشرف شود و بعد
از وتر و تراویح هر شب دو رکعت نماز گذارد باید شب قدر در هر رکعت فاتحه
یکبار و قل هو الله احد سه بار چنان باشد که قرآن را دو ختم کرده باشد
ثواب قل هو الله احد برابر ثلث قرآنست اللهم ارزقنا بفضلک یا ارحم الراحمین
بسم الله الرحمن الرحیم بدانکه اهل کتاب یعنی جهودان و ترسایان
و مشرکان عرب یعنی بت پرستان پیش از آمدن رسول ما صلی الله علیه و سلم
میگفتند که چون پیغامبر آخر الزمان بیرون آید ما بوی ایمان آریم و ما عهد
بکنیم شویم چون رسول ما علیه الصلوة والسلام بیامد از قول خود برگشتند
و بعضی ایمان آوردند و بعضی ایمان نیاوردند حق سبحانه و تعالی از حال ایشان
خبر کرد و گفت جل جلاله لم یکن الذین کفروا نبودند آنانکه کافر شدند بدین
اسلام من اهل الکتاب والمشرکین که آن جهودان و بت پرستان و ترسایان
گویان بودند منفکین باز ایستندگان و جدا شوندگان یعنی نفاق که پیغامبر آخر
الزمان که جوهای محمد نام است حتی تاتیهم البینة یعنی تا غایتی انتفاف
بود شان آمد گواه راست بیان رسول من الله ای محمد رسول الله است
و معجزات بسیار دارد یکی از معجزات آن بود او امی بود و خط خواندن نداشت
و با وجود آن قرآن را آورد که همه عاجز شدند از آوردن یک سوره مثل آن حق تعالی
ازین خبر کرد و گفت جل جلاله یتلوا یعنی میخواند این سوره را بر رسول ما علیه السلام
بر ایشان صحفا یعنی کاغذ پاره ها نوشته مطهرة پاکیزه کرده شده از
باطل و لیف و لغو یعنی قرآن را که در مصاحف نوشته شده است در وی و حکمها

بود

بوده نوشته شده باز بیان کرد حق تعالی که اختلاف بعد از آمدن رسول
علیه السلام بود بر حسد و هوای نفس و گفت جل جلاله وما تفرق الذین
اوتوا الکتاب پراکنده نشدند آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی جهودان
و ترسایان که در دین خود متغیر نشدند و برنگشتند و بر حق بودند در دین
محمد علیه الصلوة والسلام الا من بعد ما جاءتهم البینة مگر از پس آمدن
حجت بیان و دین حق و درین آیت سرزنش است مر جهودان و ترسایان
را که ایشان ایمان نیاوردند با وجود آنکه اهل کتاب بودند وما امروا
الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء و فرموده نشدند از اهل
کتاب در توریت و انجیل مگر بدین بای بنده گی کنند الله تعالی را بی آمیزش
بکفر بمحمد رسول الله صلی الله علیه وسلم ویقیموا الصلوة و بر پا دارند نماز
را ویؤتوا الزکوة وذلک دین القیمة واین دین و ملت راست و در قرآن
هم نیز بدین نوع فرموده شده است پس معلوم میشود ایمان نیاوردند
از جهت سروری کردن در میان کافران و حسد بردن بر پیغامبران با وجود
او متابعت نفس کردن نصیب تو است که حق را قبول کنی و حسد نبری و اهل
حق را انکار نکنی بیت ابله بر برانگوید چون طل خار کشی هر که او را کشتزین طل
بر انبار نیز کو مر از خون بر بر میکند خویش بر خیره و سر در میکند چونکه کرد ابلیس
خر با سروری دید آدم را بتحقیر از خری خیزد اکثر کن هموار تو جور میکن
دل از دلدار تو عیب کم کن الله را حشم کم کن بد شاه را حق تعالی
از حال ایشان خبر کرد و گفت جل جلاله ان الذین کفروا بدرستی آنانکه

نگرویدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از جهودان و ترسایان وَالْمُشْرِكِينَ و از بت
پرستان فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ اند خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشنده کانند
در دوزخ نعوذ بالله من ذلک أُولَٰئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ایشانانند
بدترین آفریده شده کان از خوکان و خرسان و از همه آفریده کان بدترند
و حال دشمنان را بیان کرد و از حال دوستان نیز خبر میکند و میگوید
جل جلاله إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ بدرستیکه
آنانیکه ایمان آوردند و گرویدند و کارهای نیکو کردند ایشانانند بهترین
خلقان این دلیلست برینکه مؤمنان صالح را عزتیست نزد حق سبحانه
و تعالی برترند از عرش و کرسی و خلا بیت پاکان مقعد صدق صفات خلق الله
جز هیت خدا نیست بالغ جز رهنده از هوای مسئله اینست که پیغامبران
آدمیان افضلند از رسل ملئکه و رسل ملئکه افضلند از عامه آدمیان
و مؤمنان افضلند از عامه ملئکه دلیل برین اینست جَزَاؤُهُمْ
عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ جزاء دوستان
نزد پروردگارشان بهشتهای دایمی مقیم میرود در زیر درختان
بهشتی جویهای آب روان شیرین و عسل و شراب بهشتی و این
جویها بر روی زمین میرود بی مغاکی خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا جاوید باشند
کان در این بهشتها همیشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود باشد حق تعالی از این
مؤمنان وَرَضُوا عَنْهُ و این مؤمنان نیز خشنود باشند از الله تعالی
ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ این همه مر کسی را باشد که از خدای تعالی بترسد و

از گناه

و از گناه باز استد شیخ ذو النون مصری رحمة الله علیه گفت که
رضای بنده از خدای تعالی آن باشد که راضی باشد بهر چه از حق تعالی
رسد بوی از نعمت و بلا و مصیبت و درین آیت دلیلست که ترس
از حق تعالی از همه طاعتها بهترست اللهم ارزقنا عبادتک و خوفک

بسم الله الرحمن الرحیم إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا
چون جنبانیده شود زمین را جنبانیدنی یعنی سخت جنبانیده شود که
بر روی زمین هیچ عمارتی نماند و کوهها و بلندیها و پستیها همه هموار شود
و صورت زمین را بدل کرده شود بقوله تعالی يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ
در خبر آمده است که زمین را همچو نقره آفریده شود و قیل این زلزله
دو بار باشد یکی در آن وقتی که خلق همه هلاک شوند یکی در آن وقتی که
خلق را زنده کنند و قیل این زلزله در اول باشد و قیل در دوم باشد
اختیار کشاف اینست وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا و بیرون آرد زمین
بارهای خود را یعنی آنچه در زمین باشد از مرده کان و گنجها همه را
بیرون افکند تا روی زمین افتد وَقَالَ الْإِنْسَانُ بگوید کافر منکر بعث
مَا لَهَا چه بوده است این زمین را که سخت همچنین سخت می جنبد فاما
مؤمن معتقد قیامت گوید هَٰذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ
یعنی این قیامتست که وعده کرده بود خدای تعالی که بخشنده است
آمدن وی راست گفتند پیغمبران در کشاف چنین آورده است که
و قیل جنبش اول مرادست يَوْمَئِذٍ در آن روز که این جنبش شود تُحَدِّثُ

اخبارها سخن گوید و خبر دهد زمین از آگاهیهای خود یومئذ بدل من
اذا والعامل فیها تحدث والمفعول الاول تحدث محذوف ای تحدث الارض
الخلق اخبارها یعنی در آن روز زمین خبر کند از هرچه بر وی کرده اند از نیکی
و بدی بان ربک اوحی لها سخن گوید بسبب آنکه خدای تعالی فرماید مر وی
را خبر کند که فلان کس بر من خون ناحق کرد و زنا کرد و بدی کرد همه اعضا
گواهی دهد بفرمان خدای تعالی زمین گواهی نیز دهد و این را منکر مباش که از
عرش تا بفرش همه نیز فرمان برند اگرچه عقل تو بان پی نبرد نظم بیتی گر
هست مخفی از فرود هستی بجان خردکی پی برد باور نه چشم اگر بینش نداد فرق چون
میکرد اندر قوم عاد آتش نمرود اگر چشم نیست با خلیلش چون ترحم کرد نیست
گر نه کوه سنگ با دیدار شد پس چرا داود را او یار شد این زمین را گر نبودی چشم
جان از چه قارون را فرو برد آنچنان گر نبود چشم دل حنانه را چون بدیدی
روی آن فرزانه را در قیامت این زمین بر نیک بد کی ز نادیده گواهیها دهد
گر نبودی نیل را آن نور دید از چه قبطی را ز سبطی میگزید تا بدانی که حکیم
است خبیر مصلح امراض درمان پذیر یومئذ یصدر الناس اشتاتا
لیروا اعمالهم در آن روز مردمان باز گردند مومنان از حساب
گاه پراکندگان تا نموده شود جزای کردارهای خود را این آیت را دو معنی
گفته اند اول آنکه مردمان پس از حسابگاه باز گردند مومنان به بهشت
به بهشت با رویهای تابان خوش حال روند و دوزخیان باز گردند بدوزخ
سیاه روی با غلها و زنجیرها تا جزای خود را نموده شوند دوم آنکه باز

کردند
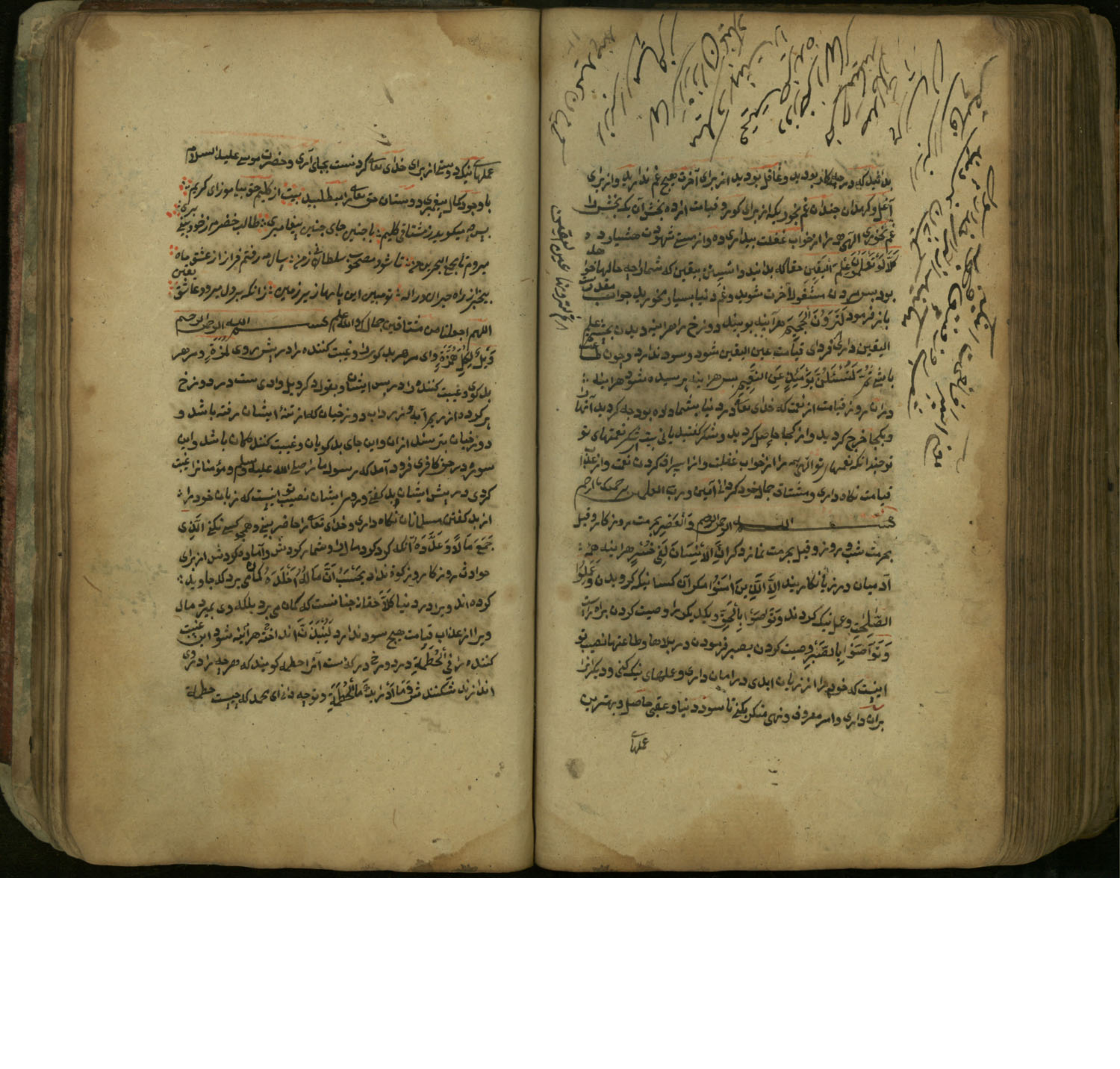
کردند مردمان از گورها بجای حسابگاه نموده شوند جزای کردارها خود را
فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره پس هر که کند اندازه ذره که در خانه در
میان شعاع آفتاب دیده شود نیکی جزای او را ببیند ومن یعمل مثقال
ذرة شرا یره هر که کند اندازه ذره از بدی جزای آنرا ببیند یعنی گویند
اگر کافر اندازه ذره خیر کند جزای آن او در دنیا ببیند در تن خود و مال خود
و فرزند او و برا هیچ نیکی نباشد مومن که اندازه ذره بدی کرده باشد عقوبت
آنرا در دنیا بدی رسد در تن وی رنجی یا بلای یا بیماری یا در مال وی و یا
در فرزند وی را نقصان شود تا چون بمیرد وی را هیچ گناهی نباشد بقیامت
عذاب نکنند شان نصیب و نفس مومن اینست که دایما نیکی کند و اگر بدی کند
توبه و استغفار بسیار کند عذر آن ان الله تعالی خواهد اللهم ارزقنا من الصالحین
بسم الله الرحمن الرحیم والعادیات ضبحا بحرمت اسبان
رونده ضبحا دم زدنی یا در حالتی دم زدن ایشان دم زدنی فالموریات
قدحا بحرمت اسبان که میل و قدح رسند و آتش از سنگ بیرون
می آید بسمهاشان بر زمین برزدوده در شب فالمغیرات صبحا بحرمت
اسبان که غارت کننده در وقت صبح دم فاثرن به نقعا پس برانگیزند
سمهای خود را که در زمین بر وی روند فوسطن به جمعا پس در میان
لشکر دشمن اندازند ان الانسان بدرستیکه آدمی و قیل کافر لربه لکنود
مر پروردگار خود را سخت ناشناس است یعنی شکر ناگوینده است مر نعمت خود
را و قیل سخت بخیل است و قیل کنود است که تنها خورد و بنده خود را گرسنه دارد

وعطای خود را باز دارد وانه علی ذلک لشهید بدرستی که این آدمی
هر اینه گواهست برین که وی کنودست وانه لحب الخیر لشدید بدرستی
که این آدمی از بهر مال سخت ست یعنی بخیل ست مال بسیار جمع میکند و بکوه
نمیدهد وان صحبت اهل الله کو مزانست مقصود وی جز دنیا نیست
هرکه نه دوستی نیکند با دوستان حق تعالی نصیب تو اینست که بد دوستان
خدای تعالی دوستی کنی و با دشمنان حق تعالی دشمن باشی و تا از انوار باطن
ایشان محروم نمانی بیت همچو جغد از دشمن باران شدیم ♦ لاجرم وامانده ویران شدیم
میکنم از غایت جهل عما ♦ قصد آزار عزیزان خدا ♦ با سلیمان خو کن ای خفاش رود
تا در ظلمت نمانی تا ابد ♦ گوهر مرغانیم بس نا با خشیم ♦ کان سلیمان را دمی نشناختیم
آن سلیمانها بس جمله حاضرست ♦ لیک غیرت چشم بند و ساحرست ♦ افلا یعلم بس نداند آدمی
اذا بعثر ما فی القبور چون زیر و زبر کرده شود هر چه در قیامت در گور
استخوانهای پوسیده مرجع کرده شود و درین آیت دلیل ست که حشر جسمانی
خوشست وحصل ما فی الصدور و پدید کرده شود آنچه در سینهاست یعنی در دلها
ست از ایمان و کفر و نفاق پدید کرده شود و جزای آن داده مشود ان ربهم
بهم یومئذ لخبیر بدرستی که پروردگار ایشان در آن روز آگاه باشد و بداند
کردارهای ایشان از نیکی و بدی چنانچه در کلام مجید خبر کرده [illegible]
لقارعة و مکیة بسم الله الرحمن الرحیم
القارعة روز قیامت که کوبنده دلهاست و دانند ترست ما القارعة چیست
این کوبنده یعنی چیز بزرگیست وما ادریک ما القارعة و چه دانا کرد ترا که چه چیز

علی بابا رحمی

که

که چیست این کوبنده یوم یکون الناس کالفراش المبثوث کوبنده هست که روزی گردند کشتا
و کافر از اد برند در یکه باشند مردمان در آن روز همچو پروانهٔ پراکنده
و ضعیف بیخبر و در مانده و قبل همچون ملخ پیاده و انبوه بعضی بر بعضی در آمیخته و
ضعیف و تکون الجبال کالعهن و باشد کوهها همچو پشم رنگین المنفوش ان
هم باز کرده شده یعنی کوهها باین بزرگی و مردمان باین قوت و غیرت از هیبت
قیامت چنین ضعیف شوند بیان حال مردم کرد و گفت جل جلاله فاما من ثقلت
پس هر کرا گران شود موازینه بر کشیده های وی جمع موزون باشد یا ترازوی
جمع میزان فهو فی عیشة راضیة پس وی در زندگانی باشد پسندیده یعنی در
بهشت واما من خفت موازینه و اما هرکرا سبک باشد بر کشیده های وی یا ترازوهای
وی فامه هاویة پس مادر وی یعنی جای باشش وی هاویه دوزخ باشد الهوی فرود افتاد
از بالا وما ادریک ما هیه و چه دانا کرد ترا محمد که چیست این هاویه دوزخ بیان کرد
و گفت جل جلاله نار حامیة آتش گرم نعوذ بالله من ذلک اللهم اعصمنا برحمتک و کرمک
بسم الله الرحمن الرحیم الهکم التکاثر مشغول کرد شما را
التکاثر فخر کردن به بسیاری مال و فرزندان و مال و فرزندان جمع کردن مشغول کرد
شما را از طاعتهای حق تعالی حتی زرتم المقابر تا برسید بگورستان رسید این آیت
در حق جهودان فرود آمد نصیب مؤمنان اینست که بسیار بدنیا مشغول نشود و استعداد
آخرت و مردن کند و بتوبه و استغفار روی آرد کلا سوف تعلمون حقا که زود
باشد که بدانید که در چه غلط بوده اید وان در وقت مردن بدانید ثم کلا
سوف تعلمون پس حقا که زود باشد که بدانید در گور چون عذاب گور را بچشید



بدانید که هر چند کافر بودید و غافل بودید از برای آخرت هیچ غم ندارید و از برای
آخر و کرمان(?) چندان غم بخورید بلکه از برای گور و قیامت اندوه بخش آن یک بخشی را
غم بخوری الهی همه را از خواب غفلت بیدار گردان و از مستی شهوت هشیار گردان
كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ حقا که بدانید دانستنی بیقین که شما را چه حالها خواهد
بود بس هر آینه مشغول آخرت شوید و غم دنیا بسیار مخورید جواب مقدر است
باز فرمود لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ هر آینه ببینید دوزخ را هر آینه دیدن بچشم علم
الیقین داری فردای قیامت عین الیقین شود و سود ندارد و چون
باشد ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ پس هر آینه پرسیده شوید هر آینه
در آن روز قیامت از نعمت که خدای تعالی در دنیا بشما داده بود چه کردید آنها را
و بکجا خرج کردید و از کجا حاصل کردید و شکر کنید یا نه بیت شکر نعمتهای تو
چندانکه نعمتهای تو الهی همه را از خواب غفلت و از اسراف کردن نعمت و از عذاب
قیامت نگاه داری و مشتاق جمال خود گردانی آمین و رب العالمین برحمتک یا ارحم

بسم الله الرحمن الرحیم وَالْعَصْرِ بحرمت روزگار و قبل
بحرمت شب و روز و قبل بحرمت نماز دیگر إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ هر آینه همه
آدمیان در زیان کارند إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آن کسانی که گرویدند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و عمل نیک کردند وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ و یکدیگر را وصیت کردند براه راست
وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و وصیت کردن بصبر فرمودن در بلاها و طاعتها نصیب تو
اینست که خویش را از زیان ابدی در امان داری و عملهای نیک کنی و دیگران را
بر آن داری و امر معروف و نهی منکر بکنی تا سود دنیا و عقبی حاصل و بهتر

عملها

عملها نیک دوستان از برای خدای تعالی گردنست بجای آری و حضرت موسی علیه السلام
با وجود کمال پیغمبری دوستان حق تعالی را بطلبید بیت از کلیم حق بیاموز ای کریم
بین چه میگوید ز مشتاقی کلیم با چنین جاهی چنین پیغمبری طالب خضرم ز خود بینی بری
میروم تا مجمع البحرین من تا شود مصحوب سلطان زمن سالها رفتم فراز عشق ماه
بیخبر از راه حیران الوراله(?) تو ببین این پا بهاز(?) بر زمین زانکه بر دل میرود عاشق یقین

اللهم اجعلنا من مشتاقین جمال که والله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم
وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ وای مر هر بدگوی و غیبت کننده را در پیش روی لُّمَزَةٍ در هر
بدگوی و غیبت کنندگان در پس ایشان و بقولی گرد ویل وادیست در دوزخ
پر کرده از زهر آب و زهر داب(?) دوزخیان که از تنهای ایشان رفته باشد و
دوزخیان بترسند از آن و این جای بدگویان و غیبت کنندگان باشد و این
سوره در حق کافری فرود آمد که رسول ما را صلی الله علیه و سلم و مؤمنان را غیبت
کردی در پیش ایشان بد گفتی و در ایشان نصیب تو اینست که زبان خود را
از بد گفتن مسلمانان نگاه داری و خدای تعالی را حاضر بینی و همچو کسی نکنی الَّذِي
جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ آنکه گرد کرد مال او شمار کردش و آماده کردش از برای
حوادث روزگار روزگار نداد يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ گمان می برد که جاوید
کرده اند و برا در دنیا كَلَّا حقا چنانست که گمان می برد بلکه وی بمیرد مال
وی را از عذاب قیامت هیچ سود ندارد لَيُنبَذَنَّ انداخته هر آینه شود این غیبت
کننده فِي الْحُطَمَةِ در دوزخ در کذشته(?) آنرا حطمه گویند که هر چه در وی
اندازند شکنند وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ و تو چه دانی ای محمد که چیست حطمه

نارُ اللهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ یعنی این حطمه آتش خدای تعالی است که برافروخته
شده است بقهر و غضب او آن آتش که بر شود و برسد بر دلهای ایشان إِنَّهَا
عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ بدرستی که این آتش باشد در دوزخیان در بسته باشند و هیچ از آن
وی خلاص نیابند نعوذ بالله من ذلک فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ ای انهم کائنون فی عمد ممدده
یعنی باشند این دوزخیان بر دارهای بزرگ کشیده شده یعنی آن آتش باشد و بر گردن
ایشان زنجیرها و این قول ابن عباس است رضی الله تعالی عنهما و بقولی بگردنهای دوزخ را
از پس بندند بستونهای آتشین و استوار کنند تا ایشان نومید شوند از بیرون
آمدن نصیب تو این است که از بلکفتن مسلمانان و از هجو کردن و غیبت کردن توبه کنی و از
گرد کردن مال و زکوة ناداد توبه کنی و زبان را بتلاوة قرآن و ذکر و شکر مشغول
داری تا باشد که از این عذاب دوزخ خلاص یابی ان شاء الله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم
أَلَمْ تَرَ یعنی بلی توای محمد كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ که چگونه کرد خدای تعالی بیاران
فیل یعنی دانستی خبر کن بتو رسید که چگونه هلاک کرد لشکر را که با ایشان فیل
بود بلی بقول امام مقاتل یک فیل بود با ایشان و بقول امام ضحاک هشت فیل بود :
با ایشان نزد کثیر را نام محمود بود از ایشان برای آن اصحاب فیل گفته شد هلاک کردن
این لشکر در آن سال و فیل بیشتر بود بحال أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ آیا نکرد :
ساختن ایشان یعنی مکر ایشان را باطل و ناچیز کرد وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا و فرستاد
با ایشان حق تعالی مرغان أَبَابِيلَ گله گله و هم قبیله‌ها مرغان سر ایشان همچون سر مرغ
و کف همچون کف سگ همه سیاه و قبیله همه سفید و قبیله همه سبز بودند تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ
مِنْ سِجِّيلٍ می‌انداختند آن مرغان بان لشکر سنگهای پخته شده با آتش دوزخ من

سجیل

هر یکی مقدم بود
از [illegible]

سجیل یعنی از آسمان اول فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ پس گردانید آن لشکر را خدای تعالی همچون برگ
کشت خورده شده یعنی ناچیز کرد ایشان همچو برگ کشت که ستوران بخورند و در زیر پای
ایشان ناچیز شود قصه آن بود که نجاشی نام پادشاهی بود از ترسایان در صنعای یمن
کلیسای بساخت یعنی مسجد ترسای ترتیب کرد که مثل آن کس ندیده بود فرمود که مردم
بخانه کعبه نروند و این خانه که من ساخته‌ام بیایند و حج گذارند شبی آتش افتاد و آن
بسوخت خانه را و بر آن شد گفتند که این خانه را عرب سوخته از قهر خانه کعبه خود آن کافر
سوگند خورد که خانه کعبه را ویران کنم یکی از امیران خود را که ابرهه نام بود با لشکر
فرستاد و با ایشان فیل بود نام او محمود بیشتر از آن لشکر را ساخته بودند چون بولایت
عرب رسیدند ملک عرب با لشکر عرب با ایشان جنگ کرد لشکر عرب را شکستند و ملک عرب را
گرفتند و فرمودند تا آن فیل را بکشیدند چون نزدیک مکه رسیدند لشکریان مالهای مکیان را
غارت کردند و از آن جمله جد رسول صلی الله علیه و سلم عبد المطلب دویست اشتر
گرفتند عبد المطلب پیش ابرهه آمد ابرهه را عزت بسیار داشت چون شنیده بود
نام وی را ابرهه گفت چرا آمده پیش من عبد المطلب گفت از برای اشتران خود که لشکریان
تو گرفته‌اند ابرهه گفت عار نزد تو خوش آمد چرا درخواست خانه کعبه نکردی که فخر
عرب باد است تا من باز گشتمی اشتر را باز داد عبد المطلب گفت آن خانه را خداوندی
هست که او نگاه میدارد ما را با آن خانه چه کار عبد المطلب بمکه آمد و مردمان را
فرمود تا گریختند و بکوهها برآمدند و او ماند و یک کس نماند و گر عبد المطلب حلقه
در کعبه را گرفت و گفت یا رب لا ارجو لهم سواکا فامنع منهم حماکا ان عدو البیت من
عاداکا امنعهم ان یخربوا قراکا یعنی ای پروردگار نمی‌امیدم از هیچکس مگر از

پادشاه حبش بود

تو باز دار این لشکر را از خانهٔ کعبه که از آن تست و دشمن کعبه دشمن تست و این
لشکر روان شد تا بحرم رسیدند پیش رو ایشان فیل بود ملک عرب گفت آن
فیل را که ای محمود این حرم کعبه است سجده کن خدای تعالی را بازد در حال آن فیل
سجده کرد و باز گشت و بعد هر چند سر او زدند در حرم در نیامد عبد المطلب
دعا میکرد و دست در حلقهٔ کعبه زده بعد ناگاه از غیب لشکر مرغان پیدا شدند
مانند فراشترک در منقار هر یکی سنگی از سنگ کلان تر و از نخود خردتر و بر هر سنگی
نام آن شخص که نوشته بود از کلاه آهنین میگذشت و مرد را و اسب را هلاک
میکرد و همه لشکر برد و یکس پیش نجاشی آمد خبر لشکر را گفت وی نیز هلاک شد مگر آن
فیل که خدای تعالی را سجده کرده بود و یک مرغ بر سر وی ایستاده بود چون خبر را
تمام کرد سنگ را بر سر وی زد او نیز افتاد و مرد نصیب مؤمن از این قصه آنست
که با دوستان حق تعالی دشمنی نکند و بر بندگان حق تعالی مکر نکند و خود را مانند
صالحان نکند تا مردم را بر بد خود سازند و ایشان از راه حق نگردانند بتواضع
دروغی و جامهٔ سالوسی و از خطابهٔ بلیغ نگردد زود باشد که بتیر خذلان
مردود رحمانه شود و خوف آن باشد که از دنیا بی ایمان گردد نعوذ بالله من
ذلک بیت صد هزاران شهر را خصم شهان ::: سرنگون کرده است ای بد گمان ::: خشم مردان
خشک گرداند سحاب ::: خشم دلها کرد عالم را خراب ::: اضعف مرغان ابابیل است کو ::: فیل را بر رید
بشکست و خورد اللهم ارزقنا لقائک بسم الله الرحمن الرحیم
بدانکه در کشاف و کواشی آورده است که در مصحف ابی کعب رضی الله عنه الم ترکیف
و لایلاف را در یک سوره داشته اند و بسم الله درمیان نوشته نشده است امیر المؤمنین

عمر

عمر رضی الله تعالی عنه در یک رکعت خوانده اند و معنی وی چنین باشد که هلاک کرد
حق تعالی اصحاب لشکر فیل را پس کرد ایشان را چیزی همچو برگ کشت خورده شده لایلاف
قریش از بهر الفت دادن قبیلهٔ قریش که ایشان در مکه اند و از برای عزت داشتن
ایشان در سفرها تا هیچکس ایشان را نرنجانند که ایشان مجاوران کعبه اند ایلافهم رحلة
الشتاء والصیف و خوی کردن ایشان از برای ملازمت کردن ایشان دو
سفر را یکی در زمستان بیمن و دیگر بتابستان بشام در هر سالی و باز سفر
کردندی و استعداد باشیدن در مکه کردندی از خوردنی و پوشیدنی بیاوردندی
چندانکه کفایت کردی ایشان را حق تعالی منت می نهد بر ایشان که لشکر دشمن را
هلاک کردیم بمرغان آسمانی تا عزت کعبه و عزت ایشان در همه جایها پیدا گردد تا هیچکس
قصد ایشان نکند اذا کان الامر کذلک فلیعبدوا رب هذا البیت چونکه چنین است پس
بندگی کنید ای قبیلهٔ قریش یعنی اهل مکه خداوند این خانه را الذی اطعمهم من جوع آن
خدای که خوردنی داد ایشان را از پس گرسنگی و آمنهم من خوف و ایمن گردانید ایشان را
از ترس در همه سفرها ایشان را عزیز میدارند خلق و هر جا که ایشان میرسند در مکه
طعامها و نعمتها بیاوردندی و بخوردندی و هیچ ترسی نباشد ایشان را از عرب و
از عجم پس می باید که ایشان کافر نشوند و بندگی خدای تعالی بکنند و بت پرستی نکنند و این همه
عزت ایشان و عزت کعبه بسبب رسول ماست صلی الله علیه وسلم که درمیان شما پیدا شده
ما بعلم قدیم دانسته بودیم پیش از پیدا شدن او و جای او را از دشمن نگاه داشتیم چون
پیدا شد او را بطریق اولی و بهتر نگاه داریم هر آئینه با مکه الا وادی شرفک الله علی
البلاد نصیب درویش اینست که دوستان حق تعالی را خدمت کند تا برکت ایشان در امان باشند

بلاد و دین و دنیا چون دانستی که ببرکت و دست دشمنان از چشم شهر یار او باز مبدل شد
وا ز ... روان دوست خود اگر بلا را بگرداند در دنیا و عقبی از کرم او دور نباشد :
نظم سرمه کن تو خاک هر بگزیده را : که بسوزد هم بسازد دیده را : کحل دیده ساز خاک پای شیر را : تا
بیندازی سر او پای شیر را : پس دعا و شنوانا نیفتادی زیر ظلال شیخ او بیفتادی : که از بین شاگردی رسید
افتقار : به سوز ... باشی تو ذو الفقار : در شکر چه مستعد قابلی : سیح اگر دی نور لادا بلی
هم زا سعد او چه ... لا بابا اگر : سر کشیدی او بیستا در از بی بیخبر : هان هان ترک حسد کن پاشه هان
در ره ابلیس شوی اندر زمان : کو شیخ اگر زهری خورد شهدی شود : تو اگر شهدی خوری زهری شود
کو بدل گشت بدل شد کار او : لطف گشت نور شد هم نار او : اللهم ارزقنا حبک
وحب من احبک منه این سوره را غیر این نیز گفته اند بسم الله الرحمن الرحیم
أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ دیدی تو ای محمد آنکس را که دروغ گوی دارد و ترا در آمدن
قیامت و ایمان نمی آرد بروز قیامت که مرده زنده شود از برای حساب و جزا
دادن در تفسیر آورده است که نیمه این سوره در حق ابوجهل علیه اللعنه بود و
علو ... آن ملعون آن بود که چون کسی یتیمی بپار شدی بر سر یتیم او نشستی و گفتی که مرا
وصیت کن و چیزی بمن ده و مالهای یتیم را گرفتی و اگر ازدی طلب کردندی از مالش
ندادی یتیم را بزدی و سخت گفتی در حق وی این آیت آمد فَذَٰلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ
در کواشی آورده است این جواب شرط مقدر است تقدیره چنین است که هیچ شناخت
آن کافر را که منکر قیامت است اگر بدانستی بدانکه آن کاکسیست که می راندی یتیم را و
... از پیش خود و حق او را گرفتی و بوی نیدادی وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ
و بر نمی انگیزد یعنی نمیفرماید تا طعام دهند که یا از نصیب نوا است که حق یتیم

نگیرد

نگیرد و فقیر از طعام بدهی و دیگر از قرآن های نشانه کسی که قیامت را منکر است
دو چیز است اول رحم ناکردن بر یتیم و حق او را گرفتن باید که هر کسی دوست نشوی
و مال یتیم را تصرف نکنی دوم رحم ناکردن بر گدایان و فقیران و بر طعام نادادن
ایشان و نا فرموده حکایت در اشباه شیخ رحمه الله علیه آب آورده اند آب نخورد
گفتند در کاسه یتیمان چون آب خورم و نیمه این سوره در حق منافقان آمده
در نمازها تقصیر میکردند و کارها بریا میکردند پس گفت جل جلاله فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ
الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ در کشاف آورده است که تفسیر چنین است چون
کافران چنین است که ... که باد کنی که از نماز خود غافل شود تا وقت نشود ای نماز
بروی و نیز جای معین که در دوزخ زهر داب ... دوزخیان جمع شود در وی مارها
و گزدمان بسیار باشند و دوزخیان از وی بترسند الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ آنکسانی که
عملهای خود را بدیگران ریا میکنند یعنی آنچه میکنند از طاعتها بروی و ریا از بهر رضا
خود میکنند دیگر از ایشانست وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ و باز گردانند زکوة را و قیل
باز دارند عاریت را یعنی رخت خانه را از همسایه کاه و مجبا نند هند ... و
دیگر ... غیر اینچیزها از رسول صلی الله علیه وسلم پرسیدند که ماعون چیست
گفت آب و نمک و آتش هر که آتش بکسی دهد چنان باشد هر چه بآن آتش پخته شود وی
داده باشد و نمک نیز چنین است و هر کسی که آب دهد در جای که آب فراخ باشد
چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد باذن الله تعالی یا مرده را زنده کرده باشد باذن
الله تعالی نصیب توانست که کارها را از بر ریا و رسم عادت نکنی اللهم اعنی علی ذکرک و
شکرک و حسن عبادتک و قیام طاعتک واجعلنا من زمره عرفائک امین

کرده

بسم الله الرحمن الرحيم إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ بدرستی که دادیم
ما ترا کوثر یعنی نیکی بسیار دادیم ترا و قیل کوثر قرآن خواندن و دانستن
قرآن است و قیل پنج وقت نماز است و قیل لا اله الا الله محمد رسول الله است در کشاف
درآورده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت که کوثر جوی است در
بهشت آب وی شیرین تر از عسل و سفید تر از شیر و سرد تر از برف است و دو
کرانه او از زبرجد است و دو کرانه دیگر از یاقوت سرخ است و دوستان از آن
آب بخورند اول کسی که بیاشامد در کوثر آن فقیران مهاجران باشند یعنی غریبان اصحاب
باشند آن حوض من باشد و آب وی از سدرة المنتهی باشد و آن حوض چهار رکن
است و در هر رکنی یکی از چهار یار من باشد و هر که چهار یار را دوست دارد
از آن آب بدهند و سدرة المنتهی در آسمان هفتم است علم مخلوقات از آن جا در
نگذرد فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ پس نماز گذار از برای پروردگار خود و شتر قربانی
کن و قیل دست راست را بر دست چپ نه در نماز از برای رضای خدای خود که عزت
این دنیا و معجزات و کرامات و مقامات تو از حضرت او است دشمنان تو بت پرستی
میکنند و قربان از برای بتان میکنند تو و امت تو بندگی از برای من بکنند و دشمنان
را شرف و عزت بسیار دادم که هیچ نبی و امتی ندادم إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ
بدرستی که دشمن تست دم بریده و بیخبر و بی طاعت ایشان دشمن ایشان دشمنی
داشته او ابتر دم بریده خرد است یعنی فرزند و برادر از آن زده چون وی بمیرد برانند بدوزخ
نق نه زبود که دشمن تو دم بریده است در کشاف آورده است که ابتر خر بی دم را
گویند یعنی دشمن تو خر بی دم است که در دنیا و آخرت ملعون است چون بمیرد در وی

۷ یعنی هر که دشمن شما را
دشمن داشتن لازم
تا آنکه جمله او را حق
باشد ۱۲

لعنت

لعنت و عذاب باشد و هر که امت تو باشد نام ترا شنود و بر تو صلوات فرستد
و ترا دوست دارد و بر بالای منبرها و منارها نام ترا با نام الله یاد کنند و بی
محبت تو جا یک بازی کند هر سال چندین عاشقان بزیارت تو بیایند نصیب نوبت
که ده سی دوستان حق تعالی اشعار خود سازند و از دشمنان حق تعالی
دور باشند و دوستان اند کند و دشمنان بیت یک سواره میرود شاه عظیم
در کف طفلان چنین در یتیم : گر تو دیدی این شاهان ز عامه خون جان : کین همه کور کرند
شاهان جهان : چونکه حکیم اندر کف رندان بود : لاجرم ذو النون در زندان بود
در عجز نهان در قطره : آفتاب در رحم اندر ذره : آفتاب خویش را ذره نمود
اندک اندک روی خود را برگشود : جمله ذرات در وی محو شد : عالم از وی همچو گشت صحو شد
چون قلم در دست غداری بود : بیگمان منصور بر داری بود : اللهم اجعلنا من
اولیائک و اگر ولی چون فرزند نباشد هیچ باکی نیست همه بهرهٔ ان وی اند
و در درود و سلام همه خلق اند که السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
فرموده اند والله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم
قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ بگوی تو ای محمد ای کافران لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ
نمی پرستیم و بندگی نمیکنم آنچه شما او را بندگی میکنید یعنی بتان شما را
هرگز بندگی نخواهم کرد وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ و نه شما بندگی
خواهید کرد در زمان آینده آن خدای را که من بندگی میکنم در حال
وَلَا أَنَا عَابِدٌ و نه بندگی کننده ام در استقبال مَا عَبَدْتُّمْ آنچه شما بندگی
میکردید در زمان گذشته وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ و نه شما بندگی کننده

هستید مَا أَعْبُدُ آنچه من بندگی میکنم او را لَكُمْ دِينُكُمْ مر شما راست دین
شما یعنی بت پرستی وَلِيَ دِينِ و مراست دین من یعنی اسلام و مسلمانی
وحکم این سوره منسوخ شده است بآیت سیف یعنی قوله تعالی فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ
كَافَّةً یعنی این سوره منسوخ شده ست اما لفظش منسوخ نشده است
در نماز باین سوره درست است و سبب نزول این سوره آن بود که کافران
گفتند مر رسول صلی الله علیه وسلم که یکسال تو خدایان ما بندگی کن تا ما خدای
ترا بندگی کنیم این سوره آمد رسول صلی الله علیه وسلم بر ایشان خواند و گفت
شما بدین خود کار کنید و من بدین خود باشم و بر این بودند و اجازت نبود
تا آیت آمد که فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ و این آیت را آیت سیف گویند یعنی مؤمن باید
که صبر کند در کارها و بسختیها و جدا باید و بی باکان اشتغال نشماید تا نصرت
الهی ظاهر شود و در حدیث آمده است که هر که این سوره را بخواند چنان باشد
که از چهار بخش قرآن یک بخش را خوانده باشد هر که این سوره را و سوره
اخلاص را بخواند از کفر و نفاق بیزار شود بدانکه در دو رکعت سنت
نماز بامداد در رکعت اول این سوره باید خواند و در رکعت دوم سوره
اخلاص را باید خواند از آن جهت که پیغامبر صلی الله علیه وسلم این نوع
میکرده اند سنت نماز بامداد را اللهم ارزقنا علی سنت رسولک

بسم الله الرحمن الرحیم إِذَا جَاءَ نَصْرُ
اللَّهِ وَالْفَتْحُ چون بیاید یاری که کردن خدای تعالی مر رسول خود را صلی الله
علیه وسلم و بیاید گشادن دروازها مر رسول خدای صلی الله علیه وسلم
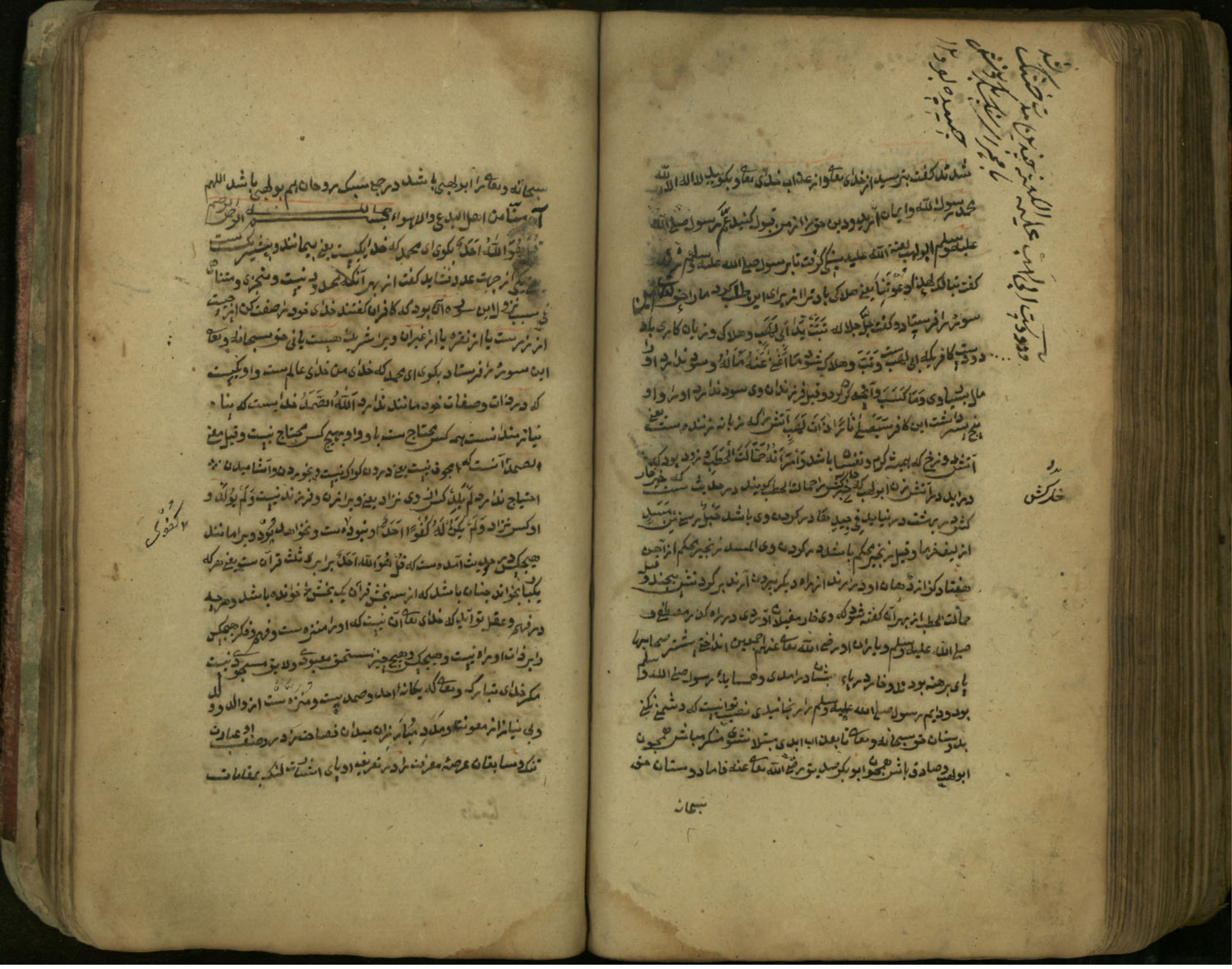
نصیب

ورأیت

وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا و ببینی تو مردمان را که در می
آیند در دین خدای تعالی یعنی در دین اسلام گروه گروه و قبیله قبیله
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس پاکی یاد کن و باستایش پروردگار
وی را یعنی که صفات ناسزا را دور کن و صفات باسزا را بگوی یعنی حق
سبحانه وتعالی را منزه و پاک دار بدان از آنکه وی را جسم باشد و یا در جای باشد
یا از چیزی باشد یعنی همه صفات سلبی را از وی دور کن و همه صفات پاک را
اثبات کن و علم و قدرت و سمع و بصر و کلام و حیوة و خلق و ارادت و حکمت لیس
كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ذو الجلال والاکرام اشارت باین آیت ست
وَاسْتَغْفِرْهُ و آمرزش خواه از وی إِنَّهُ بدرستی که وی و قبل از آن آنکه
وی كَانَ تَوَّابًا بود و خواهد بود و نیک قبول کننده توبه بنده لان که
کار آن و لان در کانه است مدی گویند بدانکه در تفسیر آورده است که مراد از
این فتح فتح مکه و نصرت بر اهل مکه ست و خواجه امام ابو بکر اصم رحمة الله علیه
گفته است که فتح مکه این مراد نیست فتح مکه در سنه ثمان بود است و این
سوره در سنه عشرین نازل شده است از برای استقبال میباشد و
نه از برای ماضی اللهم افتح ابواب رحمتک و مغفرتک علینا و علی عبادک
الصَّالِحِينَ

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه چون این آیت آمد که وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ یعنی بند ده و بترسان
خویشان نزدیک خود را از عذاب قیامت رسول صلی الله علیه وسلم
بر کوه صفا بر آمد و باواز بلند خویشان نزدیک خود را طلب کرد و همه جمع



شده بُد گفت بترسید از خدای تعالی و از عذاب خدای تعالی و بگوئید لا اله الا الله
محمد رسول الله و ایمان آرید و دین حق را از من قبول کنید عمّ رسول صلی الله
علیه و سلم ابولهب لعنة الله علیه سنگی گرفت تا بر رسول صلی الله علیه و سلم زند
گفت تبا لک لهذا دعوتنا یعنی هلاکی باد ترا از برای این طلب کردی ما را خدای تعالی این
سوره را فرستاد و گفت جل جلاله تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ هلاکی و زیان کاری باد
دو دست کافر یعنی ابی لهب وَتَبَّ و هلاک شود مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ و سود ندارد او را
مال بسیار وی وَمَا كَسَبَ و آنچه کرد و فرزندان وی سود ندارد او را و او
بنج بیشتر داشت این کافر سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ آتش را که زبانه زننده است یعنی
آتش دوزخ که همیشه گرم و [illegible] باشد وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ و زود بود که
درآید در آتش زن ابولهب که خبرکش را حمالة الحطب گویند در حدیث است که خبرکار
کشی در بهشت در نیاید فِي جِيدِهَا در گردن وی باشد حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ
از لیف خرما و قیل زنجیر محکم باشد در گردن وی المسد زنجیر محکم از آهن
هفتاد گز از دهان او در آرند از راه دبر بیرون آرند بر گردنش بپیچند و قیل
حمالة الحطب از بهر آن گفته شد که وی خار مغیلان آوردی در راه گذر رسول علیه
صلی الله علیه و سلم و یاران او رضی الله تعالی عنهم اجمعین انداختی شب صحابها
پای برهنه بودند و خار در پای ایشان در آمدی و همسایه رسول صلی الله علیه و سلم
بود و دایم رسول صلی الله علیه و سلم را رنجانیدی نصیب تو آنست که دشمنی نکنی
بد دوستان حق سبحانه و تعالی تا بعذاب ابدی مبتلا نشوی منکر مباش همچون
ابولهب و صادق باش همچو ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه فاما دوستان حق

سبحانه

سبحانه و تعالی را ابولهبی باشد در جهان که مردمان هم بولهبی باشد اللهم
آمنّا من اهل البدع والاهواء بحق [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم
قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بگوی ای محمد که خدا یکیست یعنی بیمانند و بی نظیر یکیست
نه یکی از جهت عدد نشاید گفت از بهر آنکه احد بی نیست و نیز وی [illegible]
سبب نزول این سوره آن بود که کافران گفتند خدای خود را صفت کن از جنس
از زر است یا از نقره یا از غیر آن و ورا شریک هست یا نی هو سبحانه و تعالی
این سوره را فرستاد بگوی ای محمد که خدای من خدای عالم است و او یکیست
که در ذات و صفات خود مانند ندارد اللَّهُ الصَّمَدُ خدایست که [illegible]
نیازمند نیست همه کس محتاج اند باو و او هیچ کس محتاج نیست و قیل معنی
الصمد آنست که او مجوف نیست یعنی در درون او [illegible] نیست و بخوردنی و آشامیدنی
احتیاج ندارد لَمْ يَلِدْ کسی از وی نزاد یعنی ورا زن و فرزند نیست وَلَمْ يُولَدْ و
او کسی نزاد وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ و او نبوده است و نخواهد بود ورا مانند
هیچکس در حدیث آمده است که قل هو الله احد برابر ثلث قرآن است یعنی هر که
یکبار بخواند چنان باشد که از سه بخش قرآن یک بخش خوانده باشد و هر چه
در فهم و عقل تو آید که خدای تعالی آن نیست که او منزه است و فهم و فکر هیچکس
در ذات او ره نیست و هیچکس و هیچ چیز مستحق معبودی و لایق مسجودی نیست
مگر خدای تبارک و تعالی که یگانه احد و صمد است و منزه است از والد و ولد
و بی نیاز از معونت و مدد مبارزان میدان فصاحت در وصف او عاجز
تک و سابقان عرصه معرفت در تعریف او پای اشکسته لنگ بمقامات

ارباب عقول را در بدایت او جز تحیر و تلاشی دبی نی دیگر صاحب نظر را از ادراک شعشعه
انوار عظمت او جز لمعات و طعامی نی ظواهر اشیا در ظاهریت او باطن
و بواطن اکوان در باطنیت او ظاهر چیست او در معلم محجوب و محجوب
از ادراک کنه ذات صمدی در عمر ابدی عاجز اعتقام ما را بعجز
عجز الواصفون عن صفتک اللهم تب علینا انقیاد نابسرنا ما عرفناک
حق معرفتک وارزقنا لقائک بسم الله الرحمن الرحیم
قل اعوذ برب الفلق بگوی ای محمد پناه میگیرم بپروردگاری فلق یعنی
سپیده دم که از شب بیرون می آید و نیز فلق چاهیست در دوزخ که
چون گشاده شود فریاد از دوزخیان برآید از سختی عذاب در تفسیر
عثانی آورده است که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که در آن چاه شش
طایفه باشند اول امیران ظالم و دوم کسانیکه در حق یتیمان خیانت
کنند و حق یتیمان را تلف کنند سیم دیگر لالان ترازو بازارها و دیها
و شهرها که بد باشند در میان شهر رعیت را سیخ نکنند و چهارم
بچگان امرد کار لواط بخود روا بینند و پنجم طایفه بازن ایشان
لواط کنند و ششم کسانیکه از برای خیر رباطها و عمارتها از برای
نفیران از خلق عدلی میستانند و بخود خرج کنند و نیز فلق آنکه
چه میکشاید آنرا حق سبحانه و تعالی همچو دانهای خرما درختان از وی
می برد می آید همچون ابر که باران از وی بیرون می آید من شر ما خلق از بدی
آنچه خدای تبارک و تعالی آفرید او را همچو مارها و کژدمها و دیوان و پریان
واد میا

کشیت

آدمیان ومن شر غاسق اذا وقب و از بدی شب تاریک چون در آید
و نیل الغاسق برون چون پیدا شود ومن شر النفثت فی العقد و از بدی
زنان که جادوی کنند و بدمند در گرهها و جادوی کنند مرکسی را ومن
شر حاسد اذا حسد و از بدی بد خواهان چون که بد خواهی کنند
بدانکه در کواشی و غیر آن آورده است که سبب نزول این سوره آن بود که
رسول صلی الله علیه وسلم را جادوی کرده بودند ولید ابن اعصم جهود
و دختر آن رسول صلی الله علیه وسلم شش ماه در آن جادوی بود و بیمار
شده بود و به زنان خود صحبت نتوانست داشتن و موی را از اعضای
مبارک او در یافته شد بود رسول صلی الله علیه وسلم در خواب بود که
دو فرشته آمدند یکی دیگری را پرسید که رسول صلی الله علیه وسلم
را چه واقع شده است یکی گفت او را جادوی کرده اند دیگر باز پرسید که
جادوی که کرده است گفت ولید ابن اعصم و دختر او لعنة الله علیهما از موی
از شانه ریش او گرفته اند و دندانهای شانه او یازده گره کرده اند
و گیاه آن را در غلاف کرده آنرا در غلاف گل خرما انداخته اند و در زیر گل
کرده اند و در فلان چاه معین است و سبب خلاص او آنست که کسی برود از آن
چاه جادوی بیارد این دو سوره را بر وی بخواند آن گره گشاده و وی صحت
یابد چون رسول صلی الله علیه وسلم از خواب بیدار شد این دو سوره وی را
یاد شده بود فرمود کسی که در آن چاه در آمد آن گرهها را با گرهها بیرون
آورد چون یک بار بخواند یک گره گشاده میشد و صحت یافت والله اعلم اللهم ارزقنا

۱۷۱

لنا انک اللهم احفظنا من جمیع اعدا اعدا بسم الله الرحمن الرحیم

قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ بگوی ای محمد پناه بپروردگار مردمان مَلِكِ النَّاسِ
پادشاه مردمان اِلٰهِ النَّاسِ بخدای مردمان مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ از بدی دیو
وسواس کننده یعنی اندیشه کننده در دلها الْخَنَّاسِ دیو پس باز گردنده و سر کشنده
در حدیث آمده است که خناس دیوی باشد باز پس گردنده و سر کشنده
در درون آدمی که دهان وی همچو دهان خوک است و بقول امام قتاده و امام
مقاتل دهان وی همچو دهان سگ است در دهان را در دل آدمی نهاده است
اندیشهای بد در دل وی می اندازد چون آدمی خدای تبارک و تعالی را یاد کند
او پس باز بگریزد و چون غافل شود باز گردد و اندیشهای بد چون زنا کردن
و خون ناحق ریختن و شراب خوردن در دل اندازد همچو خوک در رگ دلی
آدمی می در آید الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ آن دیو که
اندیشهای بد افکنده است در سینهای آدمیان چنانکه حق سبحانه و
تعالی گفت وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْاِنْسِ وَالْجِنِّ یعنی ما گردانیدیم مر هر
پیغامبری را دشمن که دیوان و آدمیان باشند می گویند که دیو آدمی بدتر است
از دیو پری یعنی زینهار از قرین بد زینهار و قنا ربنا عذاب النار نصیب درویش
صادقه است که از یار بد و از هم نشین بد دور باید بود بتخصیص از کسیکه
منکر درویشان باشد دور باشد و صحبت با کسی ندارد که او بیگانه باشد یعنی
برخی طریقت نباشد صحبت ندارد چنانکه گفته اند بیت یار بد بدتر بود از مار بد
تا نه اندازد ترا در کار بد با هر که نشستی و نشد جمع دلت وز تو نرهید زحمت آب و گلت

زنهار

زنهار از ان قوم گریزان می باش ورنه نکند روح عزیزان بحلت و دور باش
از کسیکه خود را بصورت صالحان و زاهدان آراسته شیخ ساخته و
از حرام پرهیز نمیکند و متکبر از حقیقت هیچ نصیبی ندارد و مرید را
از حرام خوردن و گرفتن باز نمیدارد در حقیقت نعوذ
بالله من ذلک از دشمنان دین است که شیاطین
الانس اند بحق سبحانه و تعالی پناه گیرد از و
تعالی بد اندیشان خود را پریشان
ندارد بدین آیت که قوله تعالی خُذِ الْعَفْوَ
وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ
و از حق تعالی صحبت صالحان و
دوستان جوید و ردی
کرد اند از جاهلان است
صحبت مردان از مردان کند
ابر باران باغ را خندان کند
اللهم ارزقنا لقائک
تم الکتاب بعون
الملک الوهاب
روز دوشنبه ماه هفتم
ذی القعده سنه [illegible]

هذا الکتاب ملا قطب محمد ولد ایشان محمد صوفی خوارزمی

رساله آسیا بسم الله الرحمن الرحیم در او بیان می دارد ثبت میکنند که
رساله آسیا اینست در وقت حضرت آدم صلی الله علیه السلام
جمع استادان جمع شدند اول حضرت نوح اسبابهای چوب تراشش
حضرت داود آهن گری کردن حضرت جبرئیل سنگ آسیا را آوردن
از کوه سیلان حضرت الیاس جوی کنده آب آوردن حضرت جبرئیل
سنگ را سوار کردن بار دمانیدن آرد نیامد حضرت جبرئیل بخدای تعالی عرض
کردن که آسیا آرد نمی‌آرد خدای تعالی گفت ای جبرئیل تو حاجی محمد بغدادی
را بیار حضرت جبرئیل حاجی محمد بغدادی آوردن حاجی محمد بغدادی
خشت را بر روی سنگ مالیدن آسیا آرد آورد والله اعلم حکایت
در وقت حضرت رسول علیه السلام جبرئیل آمد سنگ آسیا از کوه بلان
آوردن حضرت عمر سنگ را دو کنار نهادند حضرت علی چوب تراشیدن
حضرت رسول علیه السلام بار روانداختن هزار یک صحابه جوی کنده
آب آوردند حضرت سلمان علیه السلام گفتش ای سنگ حق توجه میشود سنگ
در حال بزبان آمد گفت یا رسول الله از وی یک حضرت علی عادل
گفتش از شان نزد یک شیخ سنجه را حضرت علی ایمان کردند بعد از
یک سال دلدل حضرت علی با آسیا آمد شیخ سنجه خطا کرده بحضرت

فرستاده

فرستادن که یک دختر دارم حضرت علی گیرند حضرت علی قبول کردن
بنمود گرفتش از دختر شیخ سنجه یک پسر شد نام او را محمد ولی نام
پدر پیر آسیا محمد ولی است هر که با آسیا اینهای کند اول قبر
محمد ولی را باید که زیارت کنند اگر قبر ایشان را زیارت کردن نتوانند سنگ
آسیا را زیارت کنند گویا که قبر ایشان را زیارت کرده باشد هر که
همچنین عمل کنند دنیا آخرت وی معمور شود و رزق در روی برکت
پیدا شود ان شاء الله اگر گویند که پیر کیست جواب گوید که امام
موسی سلطان خراسان هر که آسیا را حقارت کنند گویا که صد بیت
چهار هزار سنگ را حقارت کرده باشد اگر پرسند که در نیشه گرفتن
چه میخوانی بگو که بعون الله ما شاء و یحکم ما یرید اگر پرسند که در
ناوه بریدن چه میخوانی بگو که قوله تعالی هو الاول و الآخر و الظاهر
و الباطن و هو بکل شیء علیم اگر پرسند که در ناوه تراشیدن
چه میخوانی بگو که قوله تعالی الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا
الشیطان انه لکم عدو مبین اگر پرسند که در چرخه ... کردن
چه میخوانی بگو که قوله تعالی و هو السمیع العلیم انّ فی خلق السموات

و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار
اگر پرسند که در حرم را پیدا کردن چه میخوانی بگو که فسبحان الذی بیده
ملکوت کل شیء و الیه ترجعون اگر پرسند که در ره و شراشیدن چه میخوانی
بگو که قوله تعالی و هو السمیع العلیم و الله عزیز ذو انتقام اگر پرسند که در
بقه انداختن چه میخوانی بگو که قوله تعالی و الله شکور رحیم اگر پرسند که دست
دیوار آسیا از که مانده است بگو که دیوار آسیا از حضرت نوح مانده است
اگر پرسند که در تمام شدن آسیا چه میخوانی بگو که قوله تعالی شهد الله
انه لا اله الا انت هو و الملئکة و اولوا العلم قائما بالقسط لا اله
الا هو العزیز الحکیم هر که این رساله را خوانده عمل بکند در مذهب
حقیقت و طریقت و شریعت در هر دو جهان شرمنده شود هر کسب که
کند در کسب کارش برکت نباشد بلکه کسبش حرام شود اگر خواندن نتواند
با خود نگاه دارد با دیگر خوانا ند گویا که خودش خوانده باشد و عمل کرده باشد
و الله اعلم بالصواب تمت هذه الرساله



هذا اوراد فتحیه بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الفتاح العلیم .. الفیاض الحکیم الرحمن الرحیم .. المنان القدیم
والصلوة والتحیة .. والتسلیم علی محمد السید النبی الکریم .. ذی
اللطف العمیم والخلق العظیم .. وعلی آله واصحابه ذوی القدر الجسیم
وبعد نموده می اید که عزیزی ارجمندی که سلطان دلش
با رواج شریعت نبوی سربلند بود وعیار نقدش بمحک سلسلهٔ
طریقت علوی پای بند فقیر حقیر احمد ابن محمد الانسان ایده
الله تعالی با حمید الایادی را ترجمهٔ اوراد فتحیهٔ علماء علویه
فرمود در مقابلهٔ آن خبر تسلیم وانقیاد چاره نبود لاجرم
با وجود عدم استطاعت بحکم المامور معذور در آن کار شروع
نمود بتوفیق الله الودود واز احادیث صحیحه در باب فضایل او عیه
واذکار از حضرت سید الابرار وسند الاخیار صلی الله علیه وسلم
شرف یافته بود آنچه در اثنای ترجمه در نظر داشته در ورق
تحریر ولوح تقریر بنگاشت تا نفعش عام تر وفایده اش تمام تر باشد
ومن الله الاعانة والتوفیق وبیده الازمة الارشاد والتحقیق

بسم الله الرحمن الرحیم استغفر الله العظیم یعنی آمرزش
میخواهم از حضرت خدای بزرگ بدانکه معنی استغفار طلب مغفرتست
معنی مغفرت سترست پس معنی استغفر الله العظیم این باشد که مطلبیم
از خدای وند پوشندهٔ گناهان خود را تا ظاهر نگرداند بر غیر در دنیا و آخرت

هوی

جعفری الّذی لا اله الا هو الحیّ القیّوم آن خدایکه نیست معبودی و
مقصودی بلکه نیست هیچ موجودی در حقیقت بغیر حضرت او که زنده
هست و پاینده شرح جعفری الحی القیوم منصوب روایت کرده اند ورفع
این دو اسم خلاف ظاهر هست زیراکه محتاج هست بتقدیر مبتدا یعنی
هو الحی القیوم چنانکه در آیة الکرسی فرق اعراب این دو اسم ملا کور نیست
واتوب الیه وتوبه میکنم از ناشایسته وباز میگردم بحضرت او
وتوبه که قبول حضرت او را شاید وآن جز بتوفیق او درست نیاید
بیت صد بار توبه کردم بشکستم ای کریم .. توفیق توبه که دگر بار نشکنم و در
حدیث صحیح خبر صریح وارد است که حضرت سید اولاد آدم و آفرینش
ومقصود عالم حضرت نبی صلی الله علیه وسلم فرموده اند که بدرستی که
دل مرا گاهی پوشیده می شود بدان سبب هر روز صد بار استغفار
میکنم ودر حدیث دیگر فرموده که توبه کنید یعنی بخدای تعالی باز گردید
از گناها نکه بدرستیکه من هر روز توبه میکنم صد بار این احادیث
دلالت میکند بر اینکه مردم را باید که بعمل دیگر دار خود تکیه نکنند
ودایما میان خوف ورجا باشند ودر استغفار کوشش نمایند
وسعی کنند که خود را شایستهٔ دریافت وعده ولطف ومرحمت
ومژدهٔ دوستی ومحبت حضرت تواب کریم ووهاب رحیم جل جلاله که
در حق تایبان فرموده واز جملهٔ مستغفران تعیین نموده کرداند تا
بشنوی کسی از حسن عمل باز استاده واز فواید رحمت وعواید نعمت

مغفرة ودر عرف برای گناه سبب حفظی

حضرت حبیب محروم نماند و بی نصیب نشود انشاء الله تعالی وَاَسْئَلُهُ التَّوْبَةَ آن
باشد که توبه میکنم از مرتبه گذشته و میطلبم از وی توبه از این
مرتبه را که در آنم فی الحال یعنی میطلبم از وی این را که مرا این توبه که
در آنم بکذارد تا توبه کنم از وی اَللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ ای بار خدایا
تویی عیبی و سالم و منزه از نقصان و آفات وَمِنْكَ السَّلَامُ و از
حضرت تست سلامتی دین و دنیای وَاِلَيْكَ يَرْجِعُ السَّلَامُ و
بسوی حضرت تو بازگشت سلامتی ما یعنی بحقیقت از موهبت
تست اگرچه بصورت بسبب دارو و طبیب دوا حاصل شود حَيِّنَا رَبَّنَا بِالسَّلَامِ
یعنی زنده دار ما را ای پروردگار ما در دنیا بسلامت وَاَدْخِلْنَا
دَارَ السَّلَامِ و در آر ما را در آخرت در سرای سلام یعنی بهشت و
او را دار السلام بدان سبب گویند که اهل او بسلامت باشند
از جمیع معایب و نقایص و مکروهات و ند مونات و اندوه و بلای
موت و فنا یا بدان سبب که حضرت رب عز اسمه چون بنده کان را
بمهمان خانهٔ جنان در آورد بی کلام و بی زبان و حدیث ترجمان ایشان را
سلام گوید و دل ایشان را خرم و شاد کام کند تا زبان حال بدین
مقال کشایند بیت کفتی سلام ذوق سلامت بدل رسید این خانه از سلام تو
دار السلام شد بادل فارغ از هر نقص و وبال و حزن و ملال سلطنت
بی زوال یابند بیت روزی که ز تو سلام باشد ما را آن روز فلک غلام
باشد ما را تَبَارَكْتَ رَبَّنَا وَتَعَالَيْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ یعنی

یعنی بزرگواری ای پروردگار ما و بلند و بی مثل ای خداوند جلال
یعنی بزرگی و صاحب اکرام ای که در حدیث واقع است که حضرت سید
انام علیه الصلوة والسلام بعد از هر نماز میگفت اللهم انت السلام
ومنک السلام والیک السلام والیک یرجع السلام تبارکت ربنا وتعالیت
یا ذا الجلال والاکرام اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ ای بار خدایا خدای خاصه مر تراست
ثنا و ستایش حَمْدًا يُوَافِي نِعَمَكَ ثنای که وفا نماید بنعم تو وَ
يُكَافِي مَزِيدَ كَرَمِكَ و موازنه و برابری کند با زیاده شدن جود
و کرم تو در اخبار وارد است که چون کسی گوید که الحمد لله حمدا یوافی
نعمه و یکافی مزید کرمه چنان باشد که حضرت خداوند را بر جمیع
نعمتهای او حمد و شکر گفته است اَحْمَدُكَ بِجَمِيعِ مَحَامِدِكَ مَا عَلِمْتُ مِنْهَا
وَمَا لَمْ اَعْلَمْ و بر همه نعمتهای تو آنچه دانسته و نادانسته ام یعنی
اعتقاد میکنم که بجمیع حمد و ثنای که باد لایق و موصوف ستی
با نعام افضال که شامل جمیع خلایق است معروف و حمد از جانب بنده
بطریقی که مذکور شد دعوی بی معنی و خیال محال وَعَلَى كُلِّ حَالٍ و بر هر
حال از آن داری بجز حمد و شکر گذاری از من نیاید اگرچه در نظر ظا
هر ما آن حال نیکو ننماید زیرا که بهر جا بنده را شکر بهتر که بسیار
بد باشد از بد بدتر دارا نه میتواهند که از حالات و مقامات ایشان
مر او را آن است که عمر در حمد حضرت فیاض صرف نماید و بعد از آن مضمون
ما شکرناک حق شکرک منظور داشته بعجز معترف آیند سیما از زبان بزرگ

گر عمرها شکر شش بجا آید نگردد و علی کل حال یعنی بر همه حال شادمانی و حال
سختی. گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم که اول کسی که خوانده شود
او را به بهشت در قیامت آن بنده که حمد گوید خدا را در شادمانی
و سختی. گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که گوید نزد عطسه الحمد لله رب
العلمین علی کل حال نیابد درد دندان و نه درد گوش هرگز. اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم یعنی پناه میگیرم بخدای تعالی از شیطان سنگ
سار کرده شده. سبب پناه گرفتن آنست که حضرت فرموده اند که
فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم. و باید
دانست که این سنگسار شیطان باین معنی است که در آن
وقت که میرود بجانب آسمان تا گوش نهد بر آسمان و بشنود آنچه
ملائکه با یکدیگر میگویند از احوال که بعد ازین در روی زمین
واقع خواهد شد ستارها را چون سنگها بر سر او میزنند چنانکه
قوله تعالی وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا
لِلشَّيَاطِينِ یعنی زینت دادیم آسمان دنیا را بچراغان که آن ستاره
هاست و گردانیده ایم این چراغها را سنگها از برای شیاطین. و حرف
اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ حضرت خداوند تعالی آن خدای است
نیست هیچ خدای مگر او که زنده است و قایم بتدبیر خلق. لَا تَأْخُذُهُ
سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ یعنی نمیگیرد او را خواب سبک و نه خواب گران که موجب حفظ
دنیا بیرون فتور و قصور تواند بود. در اخبار آورده است که حضرت موسی

موسی علیه السلام بطور سینا از ملائکه سوال کرد که آیا حضرت پروردگار
را خواب هست و بعضی گفته اند که این دغدغه بخاطر وی خطور کرد
اما بزبان نیاورد. پس حضرت عزت امر کرد که دو شیشه بگیرد نگاه
دارد بر زمین نگذارد. چون موسی علیه السلام مشغول شد بنگاه
داشتن او حضرت خداوند خواب را بروی غلبه کرد تا آن شیشها از دست
او افتاد و بشکست. پس حضرت خداوند جل و علا او را از خواب غفلت
بیدار کرد و فرمود که ای موسی اگر طرفة العین غفلت کنم روی
این آسمانها و زمینها ازین شیشها زود تر ضایع شدی. حضرت
امیر المومنین علی کرم الله وجهه فرموده اند که خواب از سر در آید و صاحب
آن میان خواب و بیداری باشد و چون بدل رسد نوم گویند و باید
دانست که درین مقام ذکر سنه مستغنی است از ذکر نوم زیرا که
سنه مقدمه نوم است و چون مقدمه نباشد وجود خاتمه متصور
نیست اما بجهت مبالغه در نفی غفلت هر دو را ذکر کرد و نیز تواند
بود که دفعهٔ نوم در مقام واقع شود بی سابقه سنه پس تکرار بنا
تقدیم سنه بر نوم با آنکه در مقام نفی عکس مناسب تر مینماید بنا
بر تقدم وجود تواند بود والله اعلم. لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
خاصه حضرت اوست هر آنچه در آسمانها و زمینهاست و بندگان
همه آفریده او بند و او خداوند آفریدگار رحمت و از شریک دانبار
مستغنی است. مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ یعنی کیست آنکه

شفاعت کند و نتواند کرد بطریق شفاعت و بسبیل ضراعت مگر هم بفرمان
حضرت او و خواهش او که نتواند نمود مگر هم باذن حضرت او چه جای
او که بر وجه عناد و مکابره باشد بباید دانست که مقصود
ازین آیت رد اعتقاد مشرکانست که میگویند اصنام ما
شفیعان ما اند نزد حضرت خداوند یَعْلَمُ مَا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ
وَمَا خَلْفَهُمْ میداند هر چیزی که پیش از بندگان واقع شده
و هر چیزی که بعد از ایشان پدید خواهد شد از امور دنیاوی
اخروی با آنچه ایشان بحس و ابصار در می یابند و آنچه ایشان
بعقل ادراک میدانند با آنچه میدانند و یا نمیدانند
علم آنحضرت بهمه محیط است وَلَا یُحِیطُونَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا
بِمَا شَاءَ و در نمی یابند مگر چیزی از علم او و دانا نمیشوند بهیچ
چیزی از معلومات او مگر بآنچه او خواسته باشد که ایشان را بآن
دانای بود در بعضی تفاسیر است که بعضی مردمان ملائکه می پرستند
بر امید شفاعت حضرت خداوند خبر میدهد و اعلام میفرماید
که ایشان بهیچ دانای قادر نیستند الا آن شاء الله پس عبادت
و شفاعت ایشان بیفایده باشد وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ یعنی فرا رسیده است کرسی حضرت او آسمانها و زمینها
مقصود ازین کلام مجرد تمثیل و تصویر عظمت و بزرگواری حضرت
باری است و الا حضرت او مبراست از کرسی و نشستن بر وی بعضی گفته

اند که مراد از کرسی علم یا قدرت و سلطنت اوست زیرا که کرسی مکان
عالم و سلطانست پس از آن علم و سلطنت تواند بود و بعضی گفته اند
کرسی و عرش عبارت از یک چیز است و بعضی گفته اند جسمیست عظیم زیر عرش
محیط با آسمانها شاید که آن جسم فلک هشتم باشد که مشهور
نزد حکما بفلک البروج مؤید این معنی حدیث منقولست در تفاسیر که حضرت
سید بشیر و نذیر صلی الله علیه و سلم فرموده که هفت طبقه زمین و
هفت طبقه آسمان در جنب کرسی مثال حلقه در بیابانست و نیز حدیث
مرویست از حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم که از هر آسمان تا آسمان
دیگر پانصد ساله راه است و عرش بالای آبست و خداوند عرش بالای
بی وصف و تکیف و زوال دانا بهمه کار و کردار و آگاه از همه نهانی و آشکارا
والله اعلم بالصواب حاملان عرش چهار فرشته اند که قدمهای
ایشان در زمین هفتم است و هر یکی را چهار روی است و یکی صورت
روی انسان و بدین روی دعا گوی آدمیانند و دیگری مثال روی
گاو و بدین روی دعا گوی گاوانند و دیگری مانند روی شیر و بدین
روی دعا گوی وحوش و درندگانند و دیگری چون روی کرکس و بدین
روی بدعای مرغان مشغولند وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا یعنی گرانی نمیکند و شاق
نمی آید بر حضرت عزت او نگاهبانی آسمان و زمین وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ و
حضرت او نیک بلند و بزرگوار است و غالبست هر جا بلند ست بنسبت
بعلو و مرتبت او پست نماید هر چند بزرگ باشد در جنب عظمت

ادخود نماید دیگر آثار و اخبار بسیار است ولی شمار از آن جمله آنست که حضرت
سید مختار صلی الله علیه وسلم فرموده اند که بزرگوارتر از آیتهای
قرآن آیت الکرسی است هر کسی این آیت قراءت نماید حضرت باری تعالی فرشته را
امر کند بنویسد نیکیهای او را و محو کرداند بدیهای او را تا روز
دیگر تا بدان وقت که خوانده باشد در حدیث دیگر فرموده که هر که
بخواند آیت الکرسی را بعد از هر نماز هیچ چیز او را مانع نشود در
درآمدن در بهشت الا مرگ چون بمیرد درآید در بهشت بی مانع و مداومت
نتواند نمود بر خواندن این آیت مگر صدیقی و یا عابدی و نیز فرموده
که هر که مداومت نماید بر خواندن این آیت بعد از هر فرض نماز
از دنیا بیرون نرود تا جای خود را در بهشت نه بیند و از وسوسه
شیطان و مکر او ایمن گردد و از تنگدستی و فقیر برهد و روزی او
از جای برسد که در گمان او نبود و نیز روایت است از سلطان محمد
حنفیه رضی الله عنه و عن ابیه که گفت چون این آیت با برکت نازل
شد هر چه بت بود بر زمین نگونسار شد و هر چه پادشاه بود بر روی
زمین در افتاد و تاج از سر وی بیفتاد و شیاطین گریزان شدند
و بر یکدیگر میخوردند تا پیش رئیس خود ابلیس لعین جمع شدند
و از خود او را واقف کردند ابلیس ایشان را فرمود که تفتیش نمایید که
سبب این تشویش چه بوده است بعد به مدینه آمدند از نزول آیت
الکرسی خبردار شدند دانستند که واقعه ایشان از چه بوده است

است چون ملاحظات لازم تطویل است از فضایل این آیت اعراض نموده
بر این مقدار اختصار افتاد سبحان الله یعنی بپاکی و بی عیبی یاد میکنیم
و اعتقاد مینماییم حضرت خداوند را و این معنی اصل کلمه است و مراد
آنست که پاکی و بی عیبیست خداوند عز اسمه شرح که سبحان الله یعنی
منزه و پاک است خداوند از هر چه نالایق است در حدیث مشکوة آمده
که الحمد لله و سبحان الله و الله اکبر پر میکنند میان [illegible] را پر سازند
ثواب در میان آسمانها و زمین را ثواب تسبیح گفت رسول صلی الله
علیه وسلم که تسبیح نصف میزان است و الحمد لله پر میزان است گفت
رسول صلی الله علیه وسلم که لا اله الا الله و الله اکبر دو کلمه اند که
یکی از ایشان را نهایت نیست غیر از عرش و سبحان الله یعنی تسبیح است
پاک کردن نبعد نیست و اصل سبحان الله آنست که سبح الله سبحانا
یعنی پاک میکردانیم خدای تعالی را پاک کردانیدنی یعنی پاک اعتقاد داریم
او را باید دانست که سبح الله را انداخته شد از سبح الله سبحانا
خداوند که تنها موقع است خفت دروی مطلوب پس باقی ماند سبحانا
بعد از آن او را اضافه کرده شد با اسم الله تا معلوم کرده که معنی این
تسبیح بکدام ذات است پس سبحان الله شد و این سبحان الله این
زمان بجای مجموع سبح الله سبحانا واقع شده است معنی الحمد لله
یعنی همه ستایش و ستایشی مر حضرت خدای تعالی راست الله اکبر یعنی
حضرت خداوند بزرگترست از آنکه کنه و عظمت و کبریای او را ادراک توان

خداوندی که

کرد لا اله الا الله وحده لا شریک له یعنی نیست مگر حضرت
یکی است و یگانه و تنها است در خداوندی مر او را شریک و انبازی
نیست و بهیچ چیز و بهیچ کس او انباز له الملک و له الحمد و هم مر او را
ست ملک و پادشاهی و نامتناهی و هو علی کل شیء قدیر و هم
او بر جمله چیزها قادر و توانا است در حدیث صحیح واقع است که
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده که چه میگویید که شما را
تعلیم کنم عملی که بکردن آن عمل دریابید ثواب کسانی نیکی پیش
از شما بوده اند و سابق شوید بسبب آن عمل بر کسانی که بعد از
شما خواهند بود و نباشد از شما کسی فاضلتر مگر کسی که مثل
شما کرده باشد و زیادت بر آن یاران گفتند بلی یا رسول الله
یعنی ما را تعلیم کن که آن عمل چیست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
گفتند که بعد از هر فرض نماز سبحان الله الحمد لله و الله اکبر
گویید و در حدیث فرموده که هر که بعد از هر فرضی سی و سه
بار بگوید سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و چهار بار
الله اکبر این جمله نود و نه بار شود و ده بار بگوید که لا اله الا
الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر
آمرزیده شود گناهان وی اگرچه مثل کف دریا باشد از بسیاری
و هر که هر روز ده بار این کلمات را بگوید چنان باشد از روی
ثواب که چهار تن از فرزندان اسماعیل پیغمبر آزاد کرده باشد

باشد فایده تخصیص فرزندان حضرت اسماعیل آنست که حضرت اسماعیل را
اب العرب گویند یعنی پدر عرب زیرا که عرب همه از نسل اویند پس فرزندان
ایشان فاضلتر باشند و نیز در حدیث آمده است که حضرت خیر البشر
صلی الله علیه و سلم بعد از هر نماز فرض لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر بخواندی سر و گفت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم که فاضلترین سخنان چهار است سبحان الله
و الحمد لله و الله اکبر لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له
الحمد و هو علی کل شیء قدیر هر که هر روزی مثل کوه احد عمل کند سوای
گفتن او آنست که سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر اعظم است از کوه احد
و در حدیث آمده که گفت رسول صلی الله علیه و سلم که امت من
بر سه صفت اند صنفی مشابه به انبیا اند و صنفی مشابه به ملئکه اند
و صنفی مشابه به چهارپایان اند اما آنکه مشابه انبیا اند همت ایشان
نماز است و روزه است و صدقه دادن همت ایشان سبحان الله و الحمد لله
و الله اکبر گفتن است و الثالث همت ایشان خوردن و آشامیدن و شهوت
است و در حصن حصین آورده که گفت پیغمبر علیه السلام که بهترین دعا
من گفتم و پیغمبران پیش از من گفتند آنست که گویند لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر نوشته شود
برای وی ده نیکی و محو گردانند از وی ده بدی چون گوید لا اله الا الله
الملک الجبار یعنی نیست خدای مگر حضرت خداوندی که پادشاه

پادشاهیست و درست کنندهٔ شکستهای بندهگانست و خداوند یکه بی مانند
وامرزندهٔ است شرح ذو الملک الجبار یعنی آنکه ملک و مالک هر دو در لغت بمعنی
پادشاه آمده است و اما در مالک الدین میانه این دو لفظ باین دو نوع
گفته اند مالک از ملک است بکسر میم که ابا تفرقه است در اعیان مملوک بمعنی نوع
که خواهد و ملک از ملک است بضم میم که آن تفرقه است با مر و نهی در امور
آن باید دانست که ملک بکسر میم اعم است از ملک بضم میم و الجبار جبر
کنندهٔ بر خلق بر هر چه خواهد بسبب جبر یعنی اجبار نه جبار صیغهٔ
مبالغه است در صفات الله جبر با عتبار کیفیت است حضری لا اله الا
الله الواحد القهار یعنی نیست معبودی بر حق مگر خداوندی که یگانه
است در خداوندی و غالب است بر همه چیزی لا اله الا الله العزیز
الغفار یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی که غالب بر همه چیز و
نیک آمرزنده است گناهان را شرح جعفری و معنی عزیز در تفسیر تاج
الاسامی گفته که عزیز بمعنی با عظمت نیز می آید و غفار صیغهٔ مبالغه
است و مبالغه در مغفرت حق تعالی باین اعتبار است که آمرزنده است
صغیره و کبیره را نه صغیرهٔ تنها و آمرزنده خطا و عمد را و سر و
علانیه را و غیره لا اله الا الله الکریم الستار یعنی نیست خدای
مگر حضرت خداوند که بی مانند و باکرم و گناه پوشنده است لا اله الا
الله الکبیر المتعال یعنی نیست خدای مگر حضرت خداوند که بزرگ
و بلند شونده است لا اله الا الله فالق البر و الانهار (?) یعنی نیست

خدای مگر حضرت خداوند که شب و روز آفریننده است لا اله الا الله
المعبود بکل مکان یعنی نیست خدای مگر حضرت خداوند که پرستیده
شده است بهر جای لا اله الا الله المذکور بکل لسان یعنی نیست
خدای مگر حضرت خداوند که یاد کرده شده است بهر زبان نظم مرغان صبح
بهر صباحی خوانند ترا با صلاحی لا اله الا الله المعروف بکل احسان یعنی نیست
خدای مگر حضرت خداوند که شناخته شده است بهر نیکی و احسان
لا اله الا الله کل یوم هو فی شأن یعنی نیست خدای مگر حضرت خداوند
هر روز در کار است و در شأن دیگر یعنی هر زمان بنوع دیگر تجلی
میکند و هر لحظه بصفت دیگر بر آید یکی را براند و یکی را بخواند یکی را
خوار کند و یکی را عزیز کند نظم یکی را دهد تاج تخت شهی ☙ یکی را غم و داغ بدل نهد
یکی را غلامان زرین کمر ☙ یکی را ز غم داغها بر جگر ☙ یکی را خز ابریشم (?) از زر کند ☙
یکی را تهی کف بخاک افکند ☙ یکی را مقرب کند نزد خود ☙ یکی را ...
روا ☙ کل یوم هو فی شأن چه باشد یعنی ☙ هر زمان حسن ترا جلوه برنگ دیگر است ☙
در بعضی تفاسیر آورده که حجاج ظالم پیش سلطان عادل محمد حنفیه
کس فرستاد و او وعید کرد و تهدید داد که با تو این کنم و آن کنم
سلطان محمد در جواب الخطاب نوشت که بدرستی و راستی که حضرت
خداوند در هر روز سیصد شصت نظر رحمت میکند اگر هر نظر آنکه یکی را
عزیز و خلیل کرده اند و یکی را خوار و ذلیل کرده اند یکی را بعطا بنوازد و
دیگری را بمنع بگدازد بلی امید دارم که مرا حضرت خداوند بعضی از آن

بحجاج

نظرات بابرکات این معنی برد نزی کنند که از برمن غلبه و فیروزی نباشد
چون این سخنان بحجاج رسید پیش عبدالملک کس فرستاد که این را
بخزینه دار سپرد تا بعد از چندگاه پادشاه روم کس پیش عبدالملک فرستاد
و او را بقهر و عتاب بیم داد عبدالملک همان سخنان با صواب در جواب
عتاب و خطاب پادشاه روم مرقوم کردانید قیصر چون مضمون خبر معلوم کرد و
جستجوی بسیار اولاد لئیم مکنون در بافت حالی بکتابت و ارسال نامهٔ دیگر
پرداخت مضمون آنکه سوگند بخداوندی ما شد که این کلمات جامع و نزرت
دو معدن از خزینه و گنجینه سینه نوشت این جواهر عبارات و
ظواهر اشارات از کنز اهل بیت نبوت تواند بود و از خاندان فتوت
و ولایت مینماید که هر شاعی از معدن خیزد شرح جعفری کل یوم هو فی
شان این قول اشارتست بر قول جمعی ازان که گفته اند که حضرت حق تعالی در روز
شنبه کاری نمیکند بعضی گفته در هر روزی ماده خلق جمعی را از عدم بوجود می آرند
ماده خلق جمعی را گویند که جمادی از نباتی میسازند وازان جمعی را از نباتی بحیوانی
نقل میکنند یا بیکه چیز حیوانی میسازد و ازان جمعی از نباتی با حیوانی بصلب
پدری می برد و ازان صلب پدر بر رحم مادر منتقل میکرداند و جمعی را از رحم
مادر بیرون می آرد و جمعی را از بیرون آوردن بگورستان میکشانند جمعی را عقل
عقل میسازند و با عقل را برجه بلوغ میرسانند بار دیگر انقلاب اجلها میسازد و نفس
لا اله الا الله ایماناً بالله یعنی نیست خدای مگر حضرت خداوند که این کلمه
بر زبان میرانیم و این معنی را بدل و جان تصدیق میکنیم از جهت ایمان و

کردیدن

کردیدن بحضرت خداوند عز و جل لا اله الا الله اماناً من الله یعنی
نیست خدای مگر حضرت خداوند که این کلمه توحید را بحضرت وحدانیت
می سپاریم که از برای ما امان و امانت از حضرت او نام کردد و از
غارت شیطان ایمن باشد لا اله الا الله امانةً عند الله یعنی
میگوییم لا اله الا الله در حالتی که این کلمه را امانت کذاشتیم
نزد خدای تعالی هر که چیزی را امانت کذارد نزد حق تعالی البته آن چیز
را محفوظ میماند در پناه او از هر آفتی در حدیث آمده که رسول
صلی الله علیه وسلم گفت که مسافر را در وقت وداع کردن امانت
میکذاریم ترا نزد خدای تعالی منقولست که شخصی بسفر میرفت زنی
داشت حامله و خاطر آن شخص متعلق بحمل آن زن بود در وقت روان
شدن گفت خدایا با تو سپاردم حمل این زن را چون مدتی آن مرد
بسفر رفت آن زن پیش از وضع حمل وفات کرد او را دفن کردند
بعد ازان مرد بیامد و این حال را مشاهده کرد گفت این امر
عجیبست که من حمل او را بخدای تعالی سپرده بودم چون ضایع شد گفت
با وجود احتیاط میکنم رفت گور آن زن را بشکافت دید که زن وضع
حمل کرده و آن بچه بپستان چسپیده بود آوازی از غایب آمد که اینجا
بما سپرده نگاه داشتیم اگر مادر او را نیز بما می سپردی نگاه میداشتیم
جعفری لا اله الا الله لا حول ولا قوة الا بالله یعنی نیست خدای مگر
حضرت خداوند که هیچکس را بازگشت و شکیبایی نیست از معصیت و نافرمانی

حضرت خداوند مگر هم بعصمت و نگهبانی او و هیچکس را قوت و توانای نیست مگر هم بتوفیق و نصرت و یاری او سرح جعفری لا حول یعنی نیست حیله یعنی تدبیر و نیست قوت یعنی قدرت بر چیزی مگر بتوفیق خدای تعالی و در حدیث آمده که گفت رسول علیه السلام لا حول و لا قوة در بهشت از درهای بهشت
و نیز در حدیث آمده که او نهاد بهشت است این کلمه را تأثیر عجب است
در آسمان آمده صعبه در تفسیر افعال نشاند در خبر است که در آن وقت که
عرش خدای تعالی بر آب بود اول چیزی که آفرید یعنی الله تعالی از عرش ملائکه
حاملان عرش بودند چون ایشان را بیافرید گفتند ای پروردگار ما
از برای چکار آفریدی ما را گفت از برای برداشتن عرش گفتند که کیست
که او را قوة برداشتن باشد و حال آنکه بروی است عظمت و جلال و
قادر تو گفت شما را از برای این آفریدم ایشان بار را تکرار کردن این
سخن بعد از آن گفت گویید که لا حول و لا قوة الا بالله پس گفتند و بر
داشتن عرش را حعفری لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَلَا نَعْبُدُ اِلَّا اِیَّاهُ یعنی نیست
خدای مگر حضرت خداوندی که نمی‌پرستیم و بندگی نمی‌کنیم مگر حضرت او را
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ حَقًّا حَقًّا یعنی نیست خدای مگر حضرت خداوندی که وحدانیت
و یگانگی او را حق میدانیم داشتنی بوهم و شک باطل نکرده دعوی حق عبارت
است از امر ثابت واقع حال یا بشد از لا اله الا الله و میتواند که حق اسم
از اسماء الله باشد یعنی متحقق الوجود یا حال باشد از الله یا مصدری باشد
که منصوب بفعل مقدر تاکید مر نفس خود را مانند زید قایم حقا معنی اینچنین

اینچنین ثابت است لا اله الا الله ثابت بودنی جعفری لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِیمَانًا وَّصِدْقًا
یعنی نیست خدای مگر حضرت خداوندی که باین اقراری نماییم بطریق ایمان
خود هم و راستی لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ تَعَبُّدًا وَّرِقًّا یعنی نیست خدای مگر حضرت
خداوندی که این کلمه را تکرار میکنیم و اعتقاد میکنیم از روی عبودیت
و بندگی لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ تَلَطُّفًا وَّرِفْقًا یعنی خدای مگر حضرت خداوند بوسیله
این کلمه طلب میکنیم از حضرت او لطف نمودن و رفق کردن لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
قَبْلَ کُلِّ شَیْءٍ یعنی نیست خدای مگر حضرت خداوندی که او موجود بود و مقرر بود
پیش از وجود همه چیز لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ بَعْدَ کُلِّ شَیْءٍ یعنی نیست خدای مگر حضرت
خداوند بزرگ که خداوندی او ثابت بود و قایم خواهد بود بعد از
فنا همه چیز حعفری یعنی اول هر چیز است بحسب ذات و زمان قبل کل شیء حال باشد
از الله یا صفت الله باشد بتقدیر اسم موصول یعنی الذی قبل کل شیء و بعد
کذلک لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ یَبْقٰی رَبُّنَا وَیَفْنٰی دُوْنَ کُلِّ شَیْءٍ یعنی نیست خدای مگر
حضرت خداوندی که باقی و موجود خواهد بود ابد الآباد و غیر او فانی و
معدوم خواهد شد از سایر عالم که مخلوق است بدانکه هر چیز که آفریده شده
است از حیوانات و جمادات و جواهر و اعراض همه معدوم و فانی خواهد شد
مگر هفت چیز و آن هفت چیز اول بهشت دوم دوزخ و عرش و کرسی و لوح و قلم
و ارواح است و باز جن و انس و شیاطین و ملائکه و بعض حیوانات زنده و
محشور خواهند شد لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِیْنُ یعنی نیست خدای مگر حضرت
خداوندی که پادشاه بی اشتباه است و سزاوار خداوندی است و ظاهر

جویند اما نامرد و افعال دید کنندهٔ حق ما لا اله الا الله الملک الحق
المبین یعنی نیست خدای بر حق مگر حضرت خداوند که پادشاهی ست
سزاوار پادشاهی که بیقین سزاوار اوست لا اله الا الله العلی العظیم
یعنی نیست خدای مگر حضرت خداوند که بلند و بزرگوار است لا اله
الا الله الحلیم الکریم یعنی نیست خدای مگر حضرت خداوند که بنده پرور
و با کرم است لا اله الا الله رب السموات السبع و رب العرش العظیم یعنی
نیست خدای مگر حضرت خداوند که پروردگار هفت آسمان و پروردگار
عرش بزرگ است لا اله الا الله اکرم الاکرمین یعنی نیست خدای
مگر حضرت خداوند که با کرم تر از همه کریمان است لا اله الا الله ارحم الراحمین
یعنی نیست خدای مگر حضرت خداوند که مهربان تر از همه مهربانان است لا اله
الا الله حبیب التوابین یعنی نیست خدای مگر حضرت خداوند که دوست
دارنده توبه کننده گان است لا اله الا الله راحم المساکین یعنی نیست
خدای مگر حضرت خداوند که بخشاینده مسکینان است لا اله الا الله هادی
المضلین یعنی نیست خدای مگر حضرت خداوند که راه نمای گمراهان است لا اله
الا الله دلیل الحایرین یعنی نیست خدای مگر حضرت خداوند که راه بر حیران
بوده گان است لا اله الا الله امان الخائفین یعنی نیست خدای مگر حضرت
خداوند که امان دهندهٔ ترسنده گان است لا اله الا الله غیاث
المستغیثین یعنی نیست خدای مگر حضرت خداوند که فریادرس فریاد
خواهان است لا اله الا الله خیر الناصرین یعنی نیست خدای مگر حضرت خداوند که

او بهتر

او بهترین یاری دهنده گانست لا اله الا الله خیر الحافظین یعنی نیست
خدای مگر حضرت خداوند که او بهترین نگاه بانانست لا اله الا الله خیر
الوارثین یعنی نیست خدای مگر حضرت خداوند که او بهترین میراث
برانست حق تعالی وارث از آن گویند که مرده از وارث آنست که مال
از میت زیاده ماند و شکی نیست که احوال فانی خواهد شد لا اله الا الله
خیر الحاکمین یعنی نیست خدای مگر حضرت خداوند که او بهترین حکم کننده
گانست حق تعالی حاکم آنست که در حکم او سهو نیست و جور نیست بخلاف حاکمان
دیگر و ظالم ظاهر گرداند ظلم او را و مع هذا مظلوم را چندانی چیزی دهد از بهشت
که راضی شود و ظالم را خلاص گرداند لا اله الا الله خیر الرازقین یعنی نیست
خدای مگر حضرت خداوند که او بهترین رزق دهنده گانست و روزی
داده غیر او یعنی سبب خواهد بود لا اله الا الله خیر الفاتحین یعنی نیست
خدای مگر حضرت خداوند که او بهترین گشاینده گانست لا اله الا الله
خیر الغافرین یعنی نیست خدای مگر حضرت خداوند که او بهترین آمرزنده
گانست و آمرزیدن غیر او یعنی گذشتن از زلت و عفو کردن خواهد بود
و پوشیده داشتن و انتقام ناکشیدن تواند بود لا اله الا الله خیر الراحمین
یعنی نیست خدای مگر حضرت خداوند که او بهترین رحمت کننده گانست و مهربانان
لا اله الا الله وحده یعنی نیست خدای مگر حضرت خداوند که تنها ست
خداوندی خود را صدق وعده و راست گردانیده است وعدهٔ خود را
و نصر عبده و یاری دهنده هست بنده خود را و اعز جنده و عزیز و غالب

کرد ابند لشکر خود را یعنی اهل اسلام را وَهَزَمَ الْاَحْزَابَ وَحْدَهُ و
بهزیمت آورد احزاب را یعنی لشکر کفار را و گروه های مخالف دین را
تنهای خود بی مدد غیر و سپاه روایت است از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم روز فتح مکهٔ مبارک بخانهٔ علی کرم الله وجهه در آمدند
و دست مبارک بر در خانه نهادند و زبان ببیان حضرت پروردگار
کشودند و این کلمات گفتند وَلَا شَیْءَ بَعْدَهُ یعنی نیست هیچ چیزی بعد
از حضرت او یعنی کسی که حضرت خداوند یاری دهد و مدد کاری ننماید
بعد از وی هیچ چیز او را نفع نرساند و بکار نیاید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
اَهْلُ النِّعْمَةِ یعنی نیست خدای مگر حضرت خداوندی که صاحب نعمت و انعام
است وَلَهُ الْفَضْلُ وَلَهُ الثَّنَاءُ الْحَسَنُ و مر او راست فضل و افزونی
و غلبه و او راست ثنای نیکو لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ عَدَدَ خَلْقِهِ وَزِنَةَ عَرْشِهِ
وَرِضَاءَ نَفْسِهِ وَمِدَادَ کَلِمَاتِهِ یعنی نیست خدای مگر حضرت خداوند یکه فضل
و ثواب این کلمهٔ طیبه برابری میکند و مساوی میشود بشمار مخلوقات
حضرت او و موازنه و مقابله میشود بوزن عرش حضرت او که اعظم مخلوقات
است و سزاوار و لایق است بخشنودی حضرت او و مقدر و مقرر بقدر قطرات
سیاهی که کلمات حضرت او مکتوب و محرر بدان میشود یعنی بی حد و بیعد و بی نهایت
است زیرا که کلمات حضرت خداوند جل ذکره از آن زیاده است که بعد و مداد قلم
بر کلک صفحهٔ تحریر رقم توانند نمود چنانچه حضرت خداوند در قرآن مجید و
فرقان حمید میفرماید که اگر تمامی دریاهای عالم سیاهی بود برای نوشتن کلمات

کلمات حضرت رب الارباب آن دریاهای سیاهی تمام شدی و بنهایت انجامیدی پیش
از آنکه آن کلمات نوشته شدی و بآخر رسیدی و اگر چه حضرت پروردگار
بیفزودی و بایجاد آن کار مدد و امداد نمودی و دور نمی نماید که از مداد
درین کلمات نقش کتابت که از سیاهی حاصل آمده باشد اراده کنند و مراد
از کلمات حضرت خداوند عز اسمه معلومات اوست والله اعلم بباید دانست که تا حال
از آنکه بعضی ازین الفاظ از ظاهر ترکیب کرده نبوده میشود تا معنی آن درست شود
حضور و مقدار رضای خدای تعالی بسیار است همچو رحمت او و در مسکوبیم لا اله الا الله
بمقدار رضای خدای تعالی معنی رضا نفسه آنست که همچنانکه از خود خوشنود و خدای تعالی بدانکه
لفظ رضا را درین مقام و در سایر مواضع که واقع شود محدثان فصیح کرده اند بکسر را
و بالف تنها و در کتب لغت نیز معنی را تصحیح کرده اند اما بعد از الف همزه باشد
بخلاف محدثان و اهل لغت است بعضی گفته اند که اگر بعد از الف همزه بیارند البته
حرف را را بفتح را میباید خواند که مصدر باب سوم نیز آمده اما این وجه نیز بخلاف
ارباب حدیث است لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ صَاحِبُ الْوَحْدَةِ الْمُفْرَدُ اَبَدًا الْقَدِیمُ بِیَدِهِ
الْاَزَلِیَّةِ الْاَبَدِیَّةِ یعنی نیست خدای مگر حضرت خداوندی که یکانه است یعنی منفرد
نیست و صاحب قدیم است یعنی حادث نیست و ازلی و ابدی است یعنی وجود او را بدایت
و نهایت نیست لَیْسَ لَهُ ضِدٌّ وَلَا نِدٌّ وَلَا شِبْهٌ وَلَا شَرِیکٌ یعنی نیست خدای
مگر حضرت خداوندی که تنها است و نیست مر او را انباز و ضدی یعنی همتا و مانندی و
خداوندی او نیست لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ یعنی نیست خدای مگر حضرت
خداوندی که یکانه است و نیست انبازی مر او را لَهُ الْمُلْکُ مر او راست ملک و پادشاهی و

له الحمد و مراد راست سپاس و ستایش یحیی و یمیت و حضرت او زنده میکرداند
و می میراند و هو حیّ لا یموت و حضرت او زنده است که هرگز نمیرد بیده
الخیر یعنی بید قدرت و اراده اوست نیکی و هو علی کل شیء قدیر و حضرت
او بر همه چیز ها قادر و تواناست و الیه المصیر و بسوی اوست بازگشت
همه هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و بوده و همیشه
باشد و هو بدو عیانست یعنی او بر همه ولها و پوشیده و پنهان
نیست ذات او از همه دیده ها و هو بکل شیء علیم و حضرت
او بهمه چیز ها نیک داناست لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر
و حضرت او نیک شنواست بی واسطه گوش و نیک بیناست بی واسطه
الت چشم حسبنا الله یعنی بسنده است ما را حضرت خداوند و نعم
الوکیل و نیکو وکیل است حضرت او هر باید کار بدو گذاشته شده
است و اوست کارگذارنده نعم المولی و نعم النصیر یعنی نیکو یاری
خدای است و نیکو یاری دهنده است غفرانک ربنا یعنی میطلبیم و آمرزش
میخواهیم از رحمت تو ای پروردگار ما و الیک المصیر یعنی بسوی تست
بازگشت ما اللهم لا مانع لما اعطیت ای بار خدایا نیست مانع مر آن
چیز را که تو عطا کنی و لا معطی لما منعت و نیست عطا کننده مر آن چیز را
که تو باز داری یعنی کسی را که تو عطا نفرمای هیچکس نتواند داد و لا
راد لما قضیت یعنی نیست رد کننده مر آن چیز را که تو حکم کنی نتواند
کرد او را و لا ینفع ذا الجد منک الجد و هیچ صاحب امری نفع نتواند

نموده

نمود اگر تو نفعی نرسانی در حدیث آمده است که حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و سلم بعد از هر نماز میگذارد و در بعضی کتب چنانست که بعد از هر
فریضه این کلمات را بخواندی و این کلیم که ولا راد لما قضیت در حدیث
نیست والله اعلم سبحان ربی العلی الاعلی الوهاب یعنی پاکا پروردگار
من که او برتر از همه خلق و بخشنده یا وهاب ای بخشاینده بی عوض و
ای عطا دهنده بی غرض سبحانک ما عبدناک حق عبادتک یعنی پاک و
بی عیبی تو ای بار خدایا نپرستیدیم ترا چنانکه سزای پرستیدن تو بود
سبحانک ما عرفناک حق معرفتک یعنی پاکی پاک و بی عیبی نشناختیم ترا
همچنانکه سزای شناختن تست سبحانک ما ذکرناک حق ذکرک
یعنی بپاکی یاد نکردیم ترا همچنانکه حق بپاکی یاد کردن تست سبحانک ما
شکرناک حق شکرک سپاس داری نکردیم ترا چنانکه حق سپاس
داری کردن و حق شکرگذاری کردن تست سبحان الله الابدی الابد
یعنی پاکا خداوند تو دایم و جاوید سبحان الله الواحد الاحد یعنی پاکست
خدای که یگانه است در صفات و ذات سبحان الله الفرد الصمد یعنی پاکا
خداوندا یگانه او مهتر و پناه بی نیاز مند سبحان الله رافع السموات
بغیر عمد پاکا خداوندا بردارنده آسمانها را بی ستون سبحان الله الذی
لم یتخذ صاحبة ولا ولدا یعنی پاکا خداوندا نیست و نبود مر او را زن و فرزند
سبحان الله الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد یعنی پاکست
خداوندی که نزاد از کسی و کسی از و نزاده است و نبود مر او را همتا و مانند هیچکس

سبحان الملک القدوس یعنی پاک است و پادشاهست چه پاکیزه است از هر عیب
سبحان ذی الملک والملکوت صاحب پادشاهی بعالم سفلی و علوی است خداوند
پادشاهی تو نیست نزاع تو چه هر چه هستی توی سبحان ذی العزة والعظمة یعنی
پاک خداوندی همتای و صاحب عزت و بزرگی والقدرة و صاحب قدرت
و توانای والهیبة و صاحب شکوهی والجلال و بزرگواری و فرمانی والجمال
و صاحب جمال و نیکو لطیفی والکمال و تمامی والبقاء و صاحب بقای یعنی
پاینده والثناء و صاحب ذکر خیری والقبال و صاحب روشنای والالاء
و صاحب نیکوییهای والنعماء و صاحب نعمتها و آسایشی والکبریاء و صاحب
بزرگواری و کردن کشی والجبروت یعنی بزرگواری سبحان الملک الحی الذی
لا ینام ولا یموت یعنی پاک پادشاهی زنده آنکه هرگز خواب نکند و نمیرد
سبوح قدوس یعنی حضرت او پاک و پاکیزه است ربنا و رب الملائکة والروح
یعنی پروردگار ما و پروردگار جمله فرشتگان و شاید که از روح مراد جبرئیل
امین باشد بجهت شرف و بزرگی بعد کرد او اختصاص یافته باشد میان
بزرگان و بعضی گفته اند روح نوعیست از مخلوقات حضرت خداوند که ایشانرا
دست و پای هست و رویهای ایشان مانند روی آدمی است و سایر اعضا
ایشان مشابه بملائکه مقاتل رحمه الله گفته که روح فرشته ایست بصورت انسان
در غایت عظمت که از جمیع مخلوقات بزرگتر است و ابن عباس فرموده که
روح فرشته ایست که او را صد هزار سر است هر یکی بمثابه که اگر بگشاید
مشرق تا بمغرب فرو گیرد و گفته اند که در روز قیامت جمیع ملائکه یکصف باشد

و روح

و روح تنها یکصف باشد و تواند بود که مراد و مقصود روح معروف و معهود
باشد بر حقیقت آن کماهی بجز حضرت الهی کسی را وقوف نباشد و انکشاف نیافته
نیست قل الروح من امر ربی بدین معنی مشعر است سبحان الله یعنی پاکی بی عیب
والحمد لله یعنی سپاس و ستایش حضرت خداوند راست و لا اله الا الله و نیست
هیچ معبودی بجز حضرت خداوند که سزای پرستش است والله اکبر حضرت
بزرگ است ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و نیست باز گشتن
دوری از معصیت و نیرو و قوت بر طاعت مگر بتوفیق حضرت خداوند که بزرگ
و بزرگوار است و در حدیث صحیح آمده است که دوست ترین سخنی نزدیک
حضرت کردگار این چهار کلمه است که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اکبر بدانکه زیانی ندارد اگر بهر کدام ازین کلمها آغاز کند یعنی خواه سبحان
الله و خواه الحمد لله و خواه لا اله الا الله و خواه الله اکبر یعنی ترتیب معین نیست
نوع ترتیب که این چهار کلمه را گفته شود درست باشد و صحیح و مسلم است که
حضرت حبیب خدا صلی الله علیه و سلم فرموده اند که چون شب معراج با ابراهیم خلیل صلوات
الله سلامه ملاقات واقع شد گفت ای محمد امتان خود را از من سلام برسان و بگوی
که زمین بهشت پاکیزه است و آب خوشگوار دارد اما از نهال و درختان خالی است
سعی کنید و جهد کنید که نهال بنشانید گفتم یا خلیل الله نهال چه باشد گفت
سبحان الله والحمد لله الی آخره در بعضی تفاسیر معتبر یافتم که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و سلم روزی از خانه برون آمدند و با صحابه گفتند که بگیرید
سپرها گفتند یا رسول الله مگر دشمن نزدیک رسید فرمودند که بگیرید سپرها از آتش

آن پیشتر و در خ سوال کردند که آن شب چه باشد حضرت فرمودند که کلمات سبحان الله والحمد
لله الی بس فرمودند که باقیات الصالحات که در کلام حضرت ملک علام واقع شده است
ایشان را باین کلمات است و نیز در خبر آمده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
با بعضی از یاران فرمودند که شما را راه نمایم بگنجهای بهشت و آن این کلمه است که لا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اللهم انت الملک الحق الذی لا اله الا انت یعنی
ای بار خدایا توی پادشاه سزاوار خداوندی که نیست خدای مگر حضرت تو و حضرت
خیر الانام صلی الله علیه وسلم فرمودند که بدرستی که حضرت خداوند را نود و
نه نام است یکی از نهها هر که احصا کند در بهشت جا کند بعضی علما گفته اند که مراد
از احصا یاد گرفتن است اینجا دانستن معانی است و بعضی گفته اند که مراد از احصا
یاد گرفتن است و در بعضی روایت بجای حفظ واقع شده مراد معنی اوست و نیز لغت
احصا بمعنی شمردن است و در بعضی اسما اختلاف اقوال است آنچه بنظر رسید در لوح
بیان رقم کشیده شود ان شاء الله تعالی اسماء الله از خواص بسیار است که اهل الله
از طریق کشف و الهام بدان راه برده اند و بجهت عموم و شفقت طالبان را از آن
آگاه کرده که شایبه شک و شبهه بدان راه نیست و منکران جز جاهلی و کمراهی نیست
اما رعایت چند شرط واجب است که چون حضور قلب و خلوت خاص و صدق و اخلاص
و اعتقاد و جزم و توجه تمام و موافقت وقت یعنی در اوقات شریفه چون رمضان
و شب قدر و برات و روز عرفه و عید و ساعت روز جمعه و وقت سحر و دم صبح و بامداد
دوشنبه و پنجشنبه و وقت گریه و تنگدلی و درد و فیض و ذوق الهی و در مکان شریف
چون مکه و مدینه و عرفات و بیت المقدس و سر مزار انبیا و اولیا امید اجابت

زیاده

زیاده است بدانکه بعضی اسما را بعضی مطالب و در بعضی اوقات سرعت اجابت خصوصیت
هست که ارباب کشف و الهام از آن اعلام کرده اند پس اگر اسم متعلق بمهمی دارد
در آن ساعت که مناسب آن مهم باشد بخوانند همچنانکه در کلمات و دعوات
حق سبحانه و تعالی در اوقات و ساعات خاصیتها نهاده اند باید که موثر
کلی در آن اسرار دانسته و قدرت حضرت حق تعالی داند که بعضی اسما را بشکل بعد و وقف
در شکلهای نویسند چون عوام از حقیقت آن غافلند و تعظیم آن نگاه
نمیدارند بلکه از استهزا می شنوند حالی از کراهت نیست و بدانکه بعضی
از خوانندگان دعوات و اسما چنین گفته اند که اسم اعظم به نسبت هر شخصی
مطلق مشتبه میگردد و گفته اند که اسم اعظم به نسبت هر شخص آنست که
دعاگوی بدان مستجاب شود و آن اسمی است که بحساب جمل کبیر یا جمل صغیر موافق
و مطابق اسم او باشد و بعضی گفته اند که موافق اسم او و مادر او باشد
و جمل صغیر آنست که هر حرف که در مرتبه عشرات یا مآت یا الوف افتد با
آحاد رد کنند بشرط آنکه کاف را دو گیرند و لام سه و هر یک از قاف و غین
را یک یکی و علی هذا القیاس و اگر یک اسم موافق نام خود نیابد بدو اسم
یا بیشتر طلب نماید و گفته اند که عدد دعوت هر اسم آنست که بحساب جمل
کبیر از حروف آن حاصل آید اما الف و لام تعریف که در اول اسما الله تعالی
اعتبار نکنند مگر در حرف الله صورت کتابت هم معتبر است تا آنکه حرف مشدد را
یکی اعتبار کنند و همزه را ابتدا و موخر یا در دیگر تا ثبت مد و طا را کبیر ...
اسما الله الف لام تعریف را حساب نمایند و هر اسمی که بدان اعتبار کنند باید که

بی ادبی نکنند و اسماء الله را در راه و در بوریه دعوت نکنند در نقل آمده
ست که وعده فاذکرونی اذکرکم از کوه مخصوص حق ست اکر بطریق خیر باشد
و بغرض فاسد نباشد اکر برحمت حق تعالی مذکور میشود و اکر بغیر طریق خیر
باشد ذکر به لعنت الله تعالی مذکور میشود نعوذ بالله من ذلک لیکن بباید
دانست که اسماء الله در بعضی اوراد از نود و نه زیاده ست آنچه در حدیث
وارد نباشد ایشان بلا نه نود و نه آید بجز آن والله المستعان
این نامها آنست که بطریق ندا و خطاب حضرت رب الارباب بزبان نامها
میخوانند و مناجات میکویند اینست یا اللهُ یعنی ای سزاوار پرستش هر که
هر روز هزار بار بکوید یا الله حق تعالی او را اهل یقین کرداند یا رحمٰنُ
یعنی ای مهربان و بخشاینده در دنیا که بر همه خلق بر درق روزی داده و غیر آن
هر که هر روز بعد از نماز بامداد صد بار بکوید حق تعالی غفلت و نسیان
از دل او پاک کرداند یا رحیمُ یعنی ای مهربان و بخشاینده در
آخرت بر همه مسلمانان و مؤمنان کناهکار هر که هر روز صد
بار بکوید همه خلق بروی مشفق و مهربان کردد یا مَلِکُ یعنی ای پادشاه
پادشاهان هر که این اسم را مداومت کند اکر صاحب ملک باشد حق تعالی
ملک او را قایم دارد و نفس او را مطیع فرمان بردار کرداند یا قُدُّوسُ یعنی ای
پاک و پاکیزه از هر چه در فهم و وهم آید از عیب و نقصان هر که هر روز زوال
این اسم را صد بار بکوید حق تعالی دل او را پاک کرداند هر که از بعد از
نماز جمعه این اسم را بر پاره نان نویسد و تناول کند به صفت ملک کردد

با سلام

یا سَلامُ یعنی ای بی عیب و پاک از همه آفت و نقصان هر که این اسم را صد و بیست و ده
بار بکوید بجهت بیمار حق تعالی صحت و شفا کرم فرماید یا مُؤمِنُ یعنی ای
تصدیق کننده خود و انبیا و کفته اند ایمن کرداننده انبیا و اولیا و کفته اند
امان دهنده اهل بلا هر که این اسم را با خود دارد حق تعالی او را از شر
شیطان ایمن کرداند و هیچکس بروی قدرت نیابد و ظاهر و باطن وی در امان
حق تعالی باشد یا مُهَیْمِنُ یعنی ای کواه بر راستی و کفته اند حکم کننده و کفته اند
امین و کفته اند نکاه دارنده انبیا و اولیا هر که غسل کند و صد بار این
اسم را بخواند باطن او منور و مطلع کردد یا عَزِیزُ یعنی ای ارجمند بی همتا
و بی مانند و کفته اند کسی که هیچکس بروی غالب نکردد و کفته اند کسی
که هیچ چیز او را عاجز نکرداند و کفته اند کسی که با قوت و با قدرت باشد هر که
بعد از نماز بامداد چهل یکبار بخواند این اسم را به هیچ کس محتاج نشود
یا جَبَّارُ یعنی ای بزرکوار و کامکار و کفته اند ای بردارنده جمیع موجودات
و کفته اند اجبار کند خلق را بر هر چه خواهد اکر چه ایشان خواهان نباشند
و کفته اند ای درست کننده شکستها هر که بعد از مسبعات عشر بیست یکبار
بخواند از شر ظالمان ایمن کردد یا مُتَکَبِّرُ یعنی ای بزرکوار و کفته اند ای آنکه
حکم هیچکس بر او روا نیست و کفته اند ای ملک الملک بی انباز هر که با زوجه
خود بفراش رود و پیش از آنکه با وی رسد ده بار این اسم را بخواند حق تعالی
او را فرزند صالح و پرهیزکار کرامت کند یا خَالِقُ یعنی ای آفریننده کار و کفته اند
ای اندازه کننده هر که این اسم را مداومت نماید حق تعالی فرشته را فرمان دهد

تا از برای او عبادت کند تا روز قیامت و دل وی روشن شود و نورانی
گردد یا باری یعنی ای آفریننده و گفته‌اند ای نو کننده و راست سازنده
هرکه این اسم را در هفته صد بار بگوید حق تعالی او را در قبر
تنگ نگرداند و در زیر بار طوفده سر برد یا مصور یعنی ای صورت کننده
و صورت دهنده هرکه آبستن عقیم باشد هفت روز روزه دارد
و در افطار کردن این اسم بیست و یکبار بخواند و بخورد زوجه او
بار گیرد و فرزند نیکو آورد بفرمان خدای تعالی یا غفار یعنی ای آمرزنده
و گفته‌اند ای پوشنده گناهان گناهکاران هرکه بعد از نماز جمعه صد
بار بگوید اغفرلی حق تعالی او را از جمله مغفوران گرداند یا قهار
یعنی ای نیک غلبه کننده و گفته‌اند ای شکننده کامها هرکه این
اسم بسیار بخواند محبت دنیا را از دل او بردارد یا وهاب
یعنی ای نیکی دهنده بی عوض گفته‌اند ای بخشنده و عطا دهنده به
خلق و گفته‌اند نیک حکم کننده بمالکیت هرکه از فقر و فاقه رنج کشد
ملازمت باین اسم کند حق تعالی او را بجائی رساند که او حیران بماند و هرکه
این اسم را نوشته با خود نگاه دارد همین خاصیت دهد یا رزاق یعنی
ای نیک روزی دهنده هرکه این اسم را در چهار گوشه خانه خود
دو بار بخواند و در وقت خواندن روی بقبله کند و از جانب جنوب
ابتدا کند حق تعالی او را از فقر و فاقه نگاه دارد یا فتاح یعنی ای نیک
گشاینده و گفته‌اند ای داور حکم کننده هرکه بعد از نماز بامداد
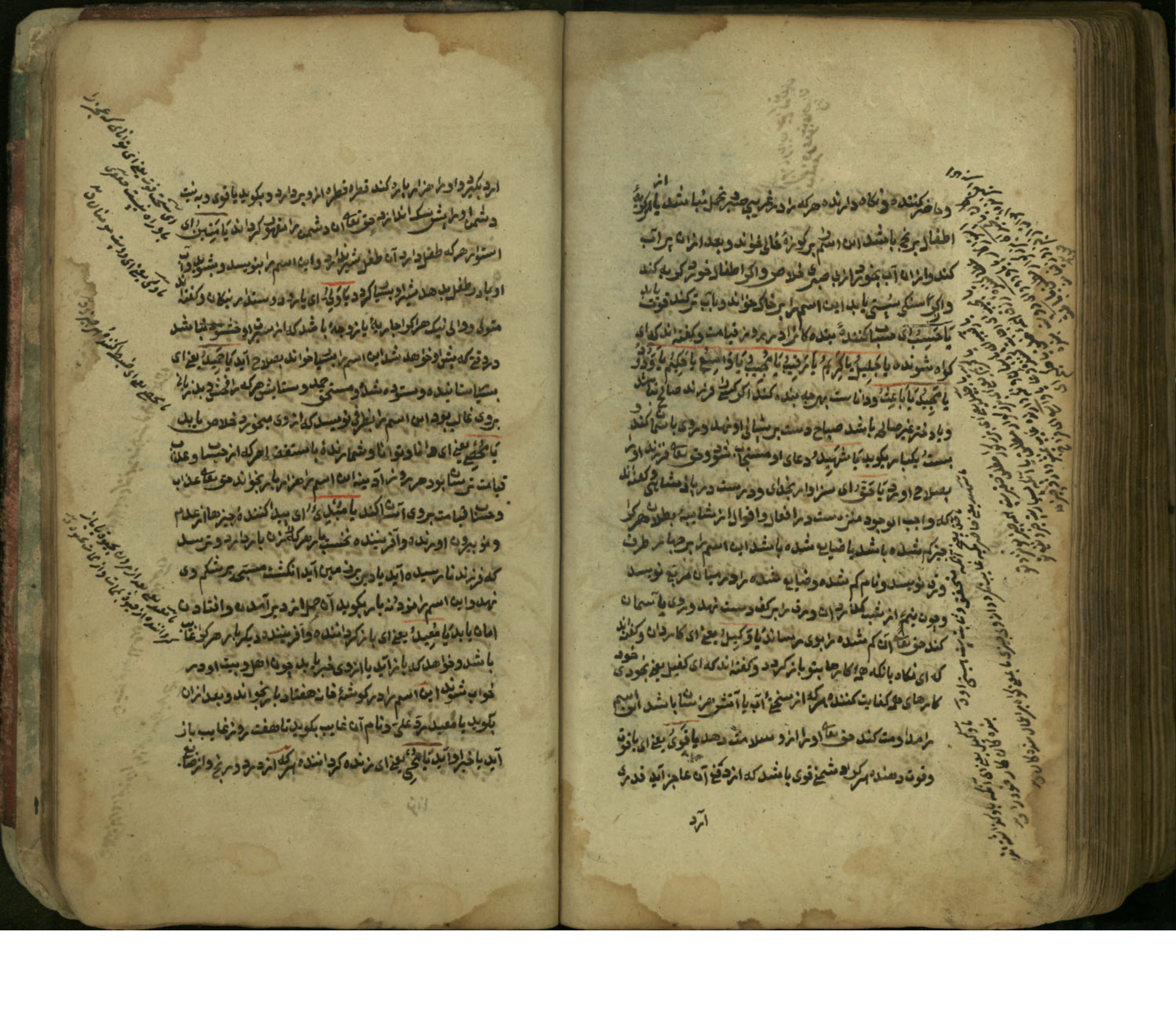
این اسم

این اسم را هفتاد بار بخواند حق تعالی کینها را از دل او ببرد و پاک
کند و نورانی کند دل او را یا علیم یعنی ای نیک دانا بصفت علم هرکه
بعد از نماز این اسم را صد بار بخواند حضرت عالم الغیب او را از اصحاب
کشف گرداند یا قابض یعنی ای تنگ کننده روزی و معیشت بمقتضای
حکمت و کشاده کننده آن بی غرض و علت و گفته‌اند ای تنگ کننده
دلها بحزن و ملامت و گستراننده آنها بفرح و مسرت و گفته‌اند
ای قبض کننده ارواح بمیرانیدن زندگان و ای پراکنده کننده
ارواح در بدنها زنده گردانیدن مردگان هرکه این اسم را بر چهل
لقمه نان نویسد و بخورد حق تعالی او را از جوع ایمن گرداند یا باسط
یعنی ای گشاده سازنده رزق و غیر آن بر هرکه خواهد بمقتضای
حکمت و هرکه این اسم را در وقت سحر دست برداشته ده بار
بخواند و دست بر روی فرود آرد هرگز حاجتمند نشود که از
کسی چیزی خواهد یا خافض یعنی ای فرود آرنده هرکه این اسم را
از برای دفع دشمنان بخواند حق تعالی او را از عذاب دوزخ و از
شر دشمنان نگاه دارد یا رافع یعنی ای نیک بردارنده هرکه این اسم
را در میان شب یا در میان روز صد بار بخواند حق تعالی او را از میان
خلایق برگزیند و توانگر و بی‌نیاز گرداند یا معز یعنی ای عزیز کننده
هرکه در شب دوشنبه یا شب جمعه بعد از نماز شام و یا بعد از خفتن
این اسم را صد و چهار بار بخواند او را در نظر خلایق حرمت و هیبت پیدا شود

دعیرا از حضرت حق تعالی از کسی دیگر نترسد یا مذل ای خوار کننده هر که
از ظالمی یا از حاسدی ترسناک بود این اسم را هفتاد و پنج بار بخواند
بسر سجده نهد و گوید الهی مرا از شر فلان امان ده حق تعالی او را از شر
آنکس نگاه دارد یا سمیع یعنی ای شنونده بصفت سمع امانه بگوش هر که
این اسم را روز پنجشنبه بعد از نماز چاشت پانصد بار بخواند و سخن
نگوید و بعد از ان دعا کند دعای او مستجاب شود یا بصیر یعنی ای بیننده
بصفت بصر امانه بچشم هر که هر که در جمعه در میان فرض و سنت
باعتقاد درست این اسم را صد بار بخواند حق تعالی او را بنظر خاص گرداند
یا حکم یعنی ای داور حکم کننده هر که شب جمعه این اسم را چندان بخواند که بی
هوش گردد حق تعالی باطن او را معدن اسرار گرداند یا عدل یعنی ای داد
دهنده و برابر کننده چیزی بچیزی هر که این اسم را هر شب جمعه بر گرده لقمه
نان نویسد یا بخواند و بخورد حق تعالی خلق را مسخر او گرداند یا لطیف
یعنی ای لطف کننده و اشیا را در رسانند و گفته اند که تنگ با حکمت و دانا
بحقیقت اشیا و گفته اند دوربین و باریک بین و بخشاینده و مهربان
هر کرا اسباب معیشت مهیا نباشد و در فقر و فاقه درمانده باشد
یا بیمار است و بیمار داری ندارد یا دختری دارد که کسی نخواهد وضو پاک
سازد و دو رکعت نماز گذارد و این اسم را بدان نیت صد بار بخواند
حق تعالی مهم او را کفایت کند یا خبیر ای نیک باخبر و آگاه از همه چیزها و گفته اند
کر نیک الهام نماینده و خبر دهنده این اسم را مداومت کند حق تعالی او را

بد
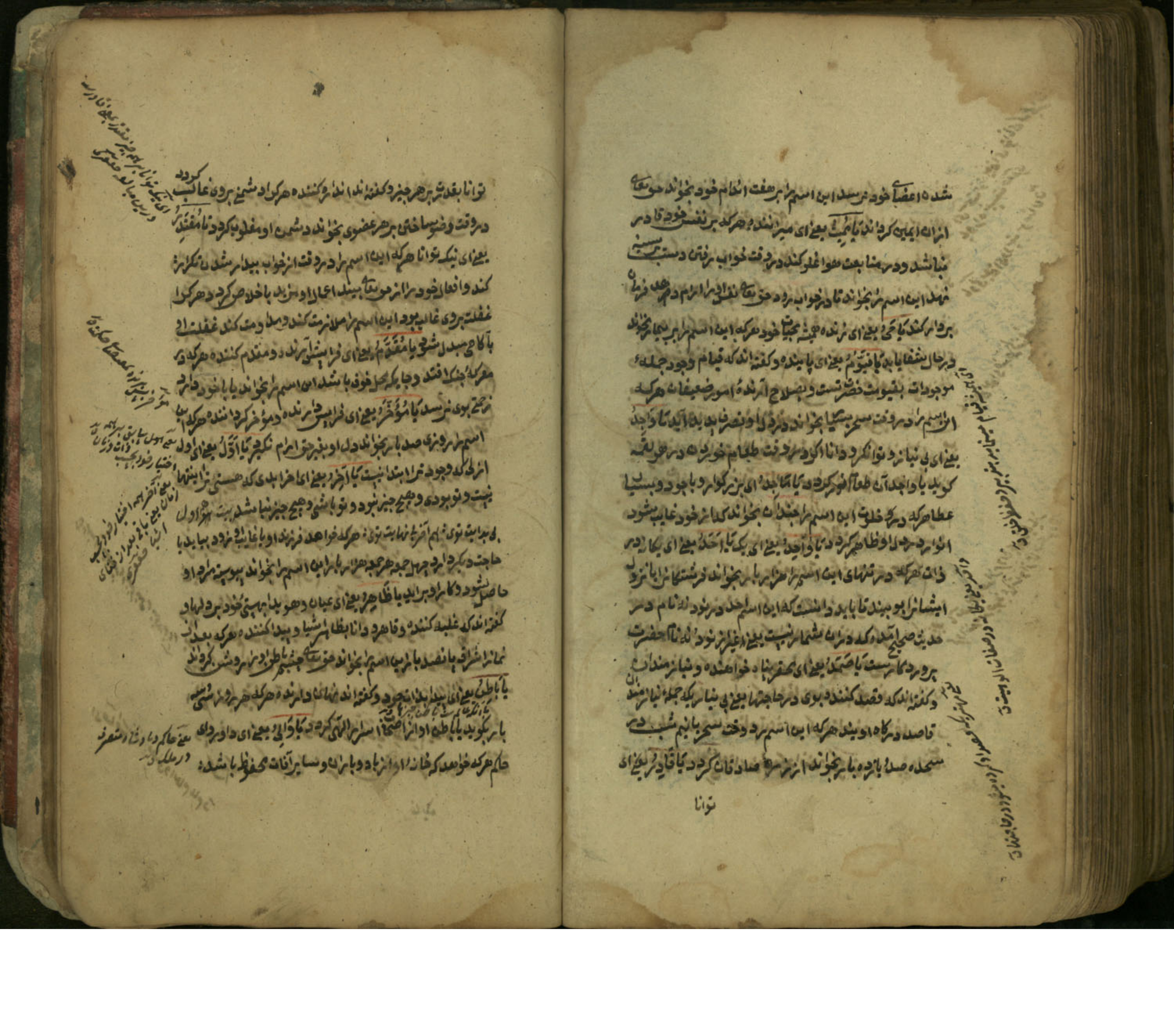
بد نفسی و بد خلقی نگاه دارد یا حلیم یعنی ای بردبار هر که این اسم را بر ورق
نوی نویسد و با خود نگاه دارد حق تعالی او را از همه آفتها نگاه دارد یا عظیم
ای نیک بزرگوار هر که این اسم را مداومت نماید در نظر خلایق بزرگ و
مکرم باشد یا غفور ای نیک آمرزنده و گفته اند پوشنده گناه هر که
را مرضی باشد چون تب و درد سر یا غم و اندوه بروی غالب شود این
اسم را بر سه پاره کاغذ نویسد و بر پاره نقل و جز آن کند بخورد
خدای تعالی او را شفا دهد یا شکور ای نیک جزا دهنده شکر های عبادت
بنده گان را و گفته اند بسیار ثواب دهنده عمل اندک را و ثنا گوینده و
سپاس دارنده خواص بندگان خود را هر که را تنگی معاش باشد یا دل
او کدورتی رسد یا در چشم او تاریکی واقع شود این اسم را بر آب چهل بار
بخواند و در چشم خود بمالد حق تعالی شفا بخشد یا علی ای نیک بلند و
بزرگوار و غالب و برتر از همه خلق هر که این اسم را مداومت نماید و یا نوشته
با خود دارد اگر خوار و بیقدر باشد حق تعالی او را به بزرگی رساند و اگر فقیر
باشد توانگر گردد و اگر غریب باشد بوطن خود رسد یا کبیر ای نیک
بزرگوار و غلبه کننده به بزرگی هر که این اسم را بسیار بخواند بزرگ و عالی قدر
گردد در نظر خلایق یا حفیظ ای نیک نگاه دارنده و حاضر کننده جمیع
مخلوقات و محفوظات در علم خود هر کرا خوف غرق شدن یا سوختن یا زحمت
دیگر بوده باشد یا دشمن بر پای دارد یا از نظرات حرام می ترسد این اسم را
بر بازوی خود بربندد حق تعالی او را ایمن گرداند یا مقیت ای قوت دهنده



و حاضر کننده و نگاه دارنده هر که را در غربتی چیزی گم شده باشد یا کودک
اطفال برنج باشد این اسم بر کوزه خالی خواند و بعد از آن در آب
کند و از آن آب بخورد از آن صبر خلاص و اگر اطفال خورد گریه کند
و اگر اسنگی بیستی باید این اسم را بر خاک خواند و بآب تر کند فوت
یا حسیب ای حساب کننده بنده کار را در روز قیامت و گفته اند که ای
گواه شونده یا جلیل یا کریم یا رقیب یا مجیب یا واسع یا حکیم یا ودود
یا مجید یا باعث و دانا ست بهر چه بنده کند اگر کسی فرزند صالح نداشته
و یا دختر غیر صالح باشد صباح دست بر پیشانی او نهد و روی با سما کند
بست و یکبار بگوید یا شهید دعای او مستجاب شود و حق تعالی فرزند او
بصلاح آورد یا حق ای سزاوار بخدائی و درست در پادشاهی و گفته اند
که واجب الوجود منزه است در افعال و اقوال از شایبه بطلان هر کرا
چیزی گم شده باشد یا ضایع شده باشد این اسم را بر چهار طرف
ورق نویسد و نام گم شده و ضایع شده را در میان مربع نویسد
و چون نیم از شب بگذرد آن ورق را بر کف دست نهد و روی با آسمان
کند حق تعالی آن گم شده را بوی رساند یا وکیل یعنی ای کاردان و گفته اند
که ای نگاه بانکه همه کارها بتو باز گردد و گفته اند که ای کفیل یعنی بخودی خود
کارهای همه کفایت کننده هر که از سیخی آب یا آتش هراسان باشد این اسم
را مداومت کند حق تعالی او را از و سلامت دهد یا قوی یعنی ای با قوت
و قوت دهنده هر کرا دشمنی قوی باشد که از دفع آن عاجز آید قدرت

آرد

آرد بگیرد و او را هزار بار کند قطره قطره از و بر دارد و بگوید یا قوی و به نیت
دشمن او را بر آتش افکند اندازد حق تعالی آن دشمن را مقهور گرداند یا متین ای
استوار هر که طفل دارد آن طفل شیر نخورد و این اسم را بنویسد و بشوید و آب
او با در طفل بدهد شیر او بسیار گردد یا ولی ای یار و دوست دار نیکان و گفته اند
متولی و والی نیک هر کرا جاریه یا زوجه باشد که از شیر او خشنود نباشد
در وقتی که شیر او خواهد شد این اسم را بسیار خواند بصلاح آید یا حمید یعنی ای
بسیار ستاینده و ستوده شده و مستحق حمد و ستایش هر که را خلقی بد بر زبان
بر وی غالب بود این اسم را بطرفی نویسد که از وی بخورد خلاص یابد
یا محصی یعنی ای دانا و توانا و شمارنده با ستقصا هر که از حساب و عذاب
قیامت ترسان بود هر روز آدینه این اسم را هزار بار بخواند حق تعالی عذاب
و حساب قیامت بر وی آسان کند یا مبدی ای پیدا کننده چیزها از عدم
و نو بیرون آورنده و آفریننده نخست بار هر که را زن بار دارد و ترسد
که فرزند نارسیده آید یا دیر بیرون آید انگشت مسبحه بر شکم وی
نهد و این اسم را نود و نه بار بگوید آن حمل از دیر آمدن و افتادن
امان یابد یا معید یعنی ای باز گرداننده و آفریننده دیگر بار هر کرا غایب
باشد و خواهد که باز آید یا از وی خبر یابد چون اهل بیت او در
خواب شوند این اسم را در گوشه خانه هفتاد بار بخواند و بعد از آن
بگوید یا معید رد علی و نام آن غایب بگوید تا هفت روز غایب باز
آید یا خبر او آید یا محیی یعنی ای زنده کننده هر که از درد و رنج و از ضعف



شده اعضای خود نرسد این اسم را بر هفت اندام خود بخواند حق تعالی
از آن ایمن گرداند یا ممیت یعنی ای میراننده هرکه بر نفس خود قادر
نباشد و در متابعت هوا غلو کند در وقت خواب رفتن دست بر سینه
نهد این اسم را بخواند تا در خواب رود حق تعالی نفس او را آرام دهد و فرمان
بردار کند یا حی یعنی ای زنده همیشه بحیات خود هرکه این اسم را بر بیمار بخواند
در حال شفا یابد یا قیوم یعنی ای پاینده و گفته اند که قیام وجود جمله
موجودات بقیومیت حضرت تست و بصلاح آرنده امور ضعیفانست هرکه
این اسم را در وقت سحر بسیار بخواند در دل او تصرف پدید آید یا واجد
یعنی ای بی نیاز و توانگر و دانا اگر در وقت طعام خوردن در هر لقمه
گوید یا واجد آن طعام نور گردد یا ماجد ای بزرگوار و با جود و بسیار
عطا هرکه در خلوت این اسم را چندان بخواند که از خود غایب شود
انوار در دل او ظاهر گردد یا واحد یعنی ای یک یا احد یعنی ای یگانه در
ذات هرکه در تنهائی این اسم را هزار بار بخواند فرشتگان را با نزول
ایشان را ببینند تا باید دانست که این اسم احد در نود و نه نام در
حدیث صحیح آمده که در اینجا شمار نیست یعنی غیر از نود و نه نام حضرت
پروردگار است یا صمد یعنی ای بحقیقت پناه خواهنده و نیازمندان
و گفته اند که قصد کنند بوی در حاجتها یعنی بی نیاز که جمله نیازمندان
قاصد درگاه او باشند هرکه این اسم را وقت سحر یا نیم شب در
سجده صد و پانزده بار بخواند از زمره صادقان گردد یا قادر یعنی ای
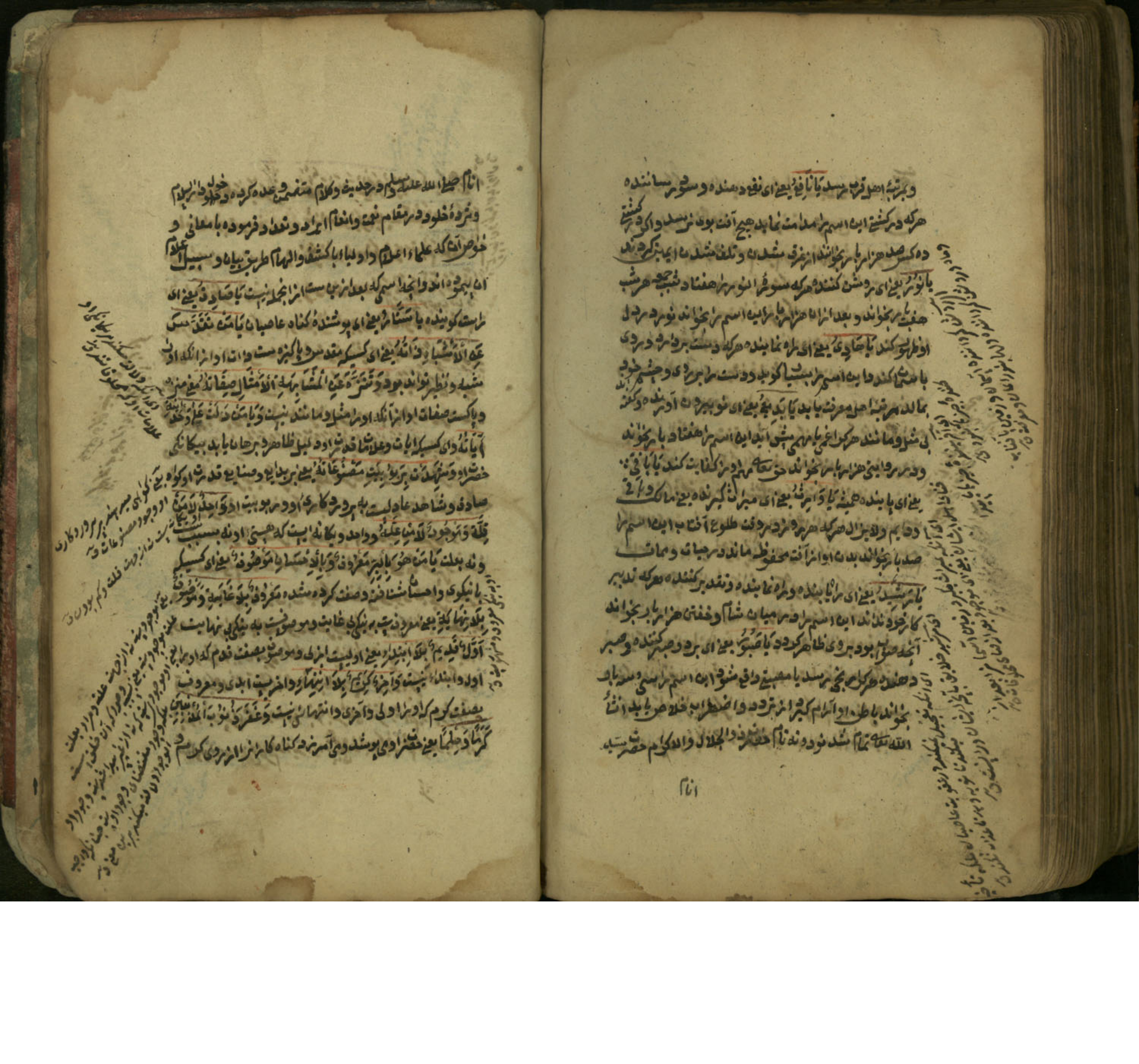
توانا

توانا بقدرت بر هر چیز و گفته اند اندازه کننده هرکه او دشمنی بر وی غالب گردد
در وقت وضو ساختن بر هر عضوی بخواند دشمن او مغلوب گردد یا مقتدر
یعنی ای نیک توانا هرکه این اسم را در وقت از خواب بیدار شدن تکرار
کند و افعال خود را از حق تعالی بیند اعمال او مزید با اخلاص گردد هرکرا
غفلت بر وی غالب بود این اسم را ملازمت کند و مداومت کند غفلت او
با آگاهی مبدل شود یا مقدم یعنی ای فرا پیش آرنده و مقدم کننده هرکه در
معرکه جنگ افتد و جایگه محل خوف باشد این اسم را بخواند یا با خود دارد
زحمتی بوی نرسد یا مؤخر یعنی ای فرا پس دارنده و مؤخر کرداننده هرکه این
اسم را روزی صد بار بخواند دل او بغیر حق آرام نگیرد یا اول یعنی ای اول
ازلی که وجود ترا ابتدا نیست یا آخر یعنی ای آخر ابدی که هستی ترا انتها
نیست و تو بوده و هیچ چیز نبوده و تو باشی و هیچ چیز نباشد نیست هو الاول
بلا بدایة توی و هم آخر بلا نهایة توی هرکه خواهد فرزند او با غایت نزدد بیاید یا
حاجت دیگر دارد چهل جمعه هر جمعه هزار بار این اسم را بخواند البته مراد او
حاصل شود و کار او برآید یا ظاهر یعنی ای عیان و هویدا بهستی خود بر دلها و
گفته اند که غلبه کننده و قاهر و دانا بظاهر اشیا و پیدا کننده هرکه بعد از
نماز اشراق پانصد بار این اسم را بخواند حق تعالی چشم باطن او را روشن گرداند
یا باطن یعنی ای پنهان بذات خود و گفته اند نهان دارنده هرکه هر روز سی و سه
بار بگوید یا باطن او از اصحاب اسرار الهی گردد یا والی یعنی ای داور و
حاکم هرکه خواهد که خانه او از باد و باران و سایر آفات محفوظ باشد

این اسم نویسد بر کاسه و بر آب کند و بر آن خانه افشانند از آفات
سالم باشد یا متعال یعنی ای بلند قدر هر زن نیکو در حالت حیض و نفاس
این اسم را بگوید از آن آفت برهد یا بر یعنی ای نیکوکار و گفته اند قبول کننده
طاعات هر که از رحمت باد دعا خایف بود این اسم را مداومت نماید امان
یابد و هر که طفل دارد چون این اسم را هفت بار بخواند و آن طفل را بحق تعالی
سپرد تا وقت بالغ شدن آن طفل در امان باشد و از جمله آفات سالم بماند
او یا تواب یعنی ای نیک توبه دهنده و قبول کننده و پذیرنده توبه و حکم
کننده بعبادت بنده و باز گردنده بلطف بر درماندگان هر که این اسم
بعد از نماز چاشت سیصد و شصت بار بخواند حق تعالی او را توبه نصوح کرامت
کند یا منعم یعنی ای نعمت دهنده در حدیث مذکور است این اسم از نود و نه نام
نیست یا منتقم یعنی ای داد ستاننده و داد دهنده و جزا دهنده بعقوبت
هر که را بر جفا و معارضه اعدا مقاومت نتواند کرد تا این اسم را مداومت
نماید سه روز نگذرد که خصم او خشنود شود یا عفو یعنی ای در گذرنده
و پوشنده گناهان عاصیان و محو کننده آثار جرم و عصیان هر که را گناه بسیار
بود این اسم مداومت نماید حق تعالی گناهان او را عفو کرده اند یا رؤف یعنی ای
مهربان هر که خواهد که مظلومی را از دست ظالمی باسانی خلاص کند این
اسم هفت بار بخواند آن ظالم شفاعت او را قبول کند یا مالک الملک یعنی ای مالک
و پادشاه ملک در دنیا و آخرت یا ذی الجلال و الاکرام یعنی ای صاحب بزرگی
و اکرام که بزرگی همه بزرگان از فیض جلال تست هر که بدین نام مداومت

نماید
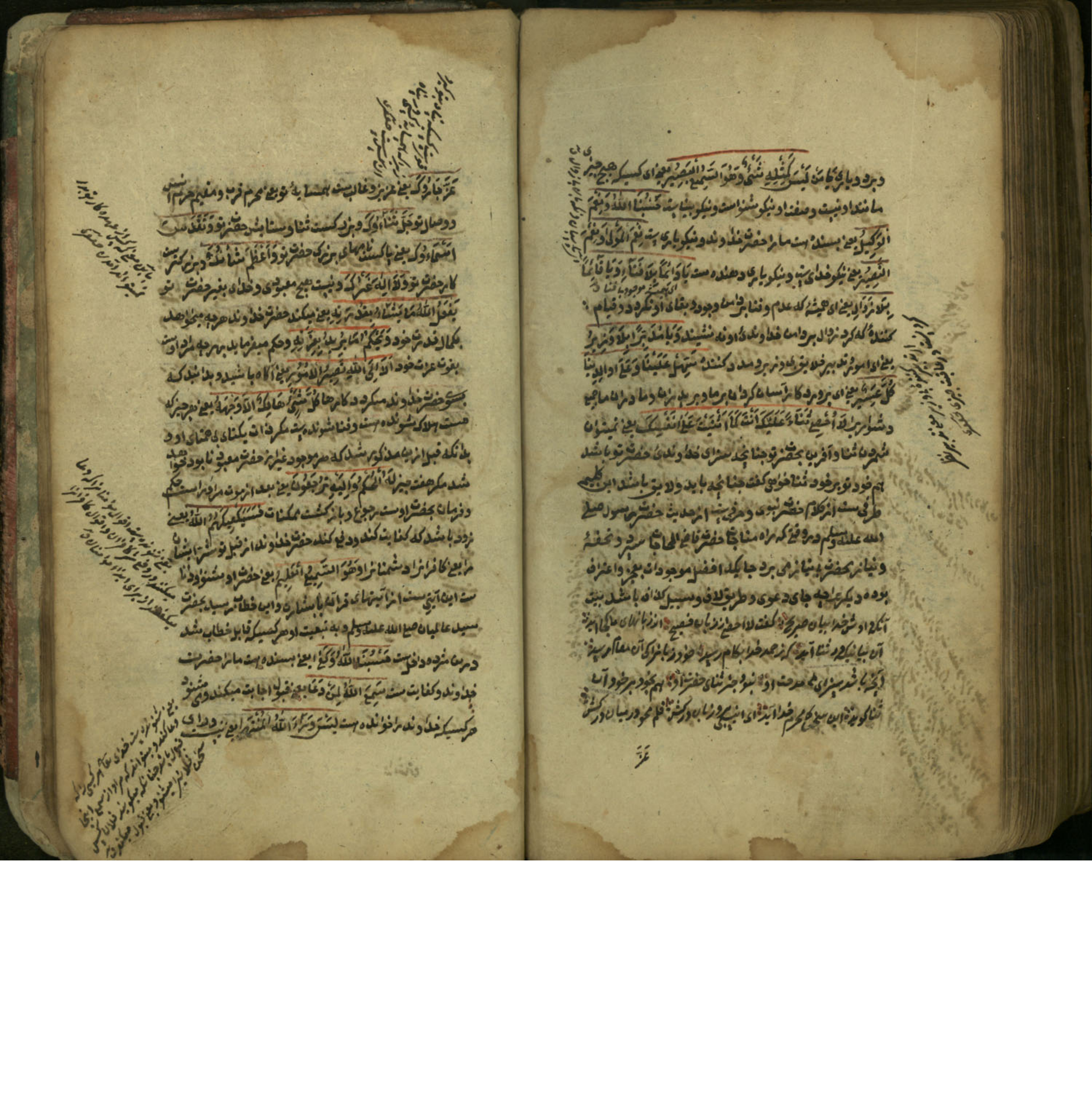
نماید توانگر گردد بدانکه یا مالک الملک یا ذی الجلال و الاکرام دو اسم است
از جمله نود و نه نام چنانچه در حدیث ظاهر و صریح است الظوا بیا ذا الجلال
و الاکرام گویند بی تکرار هر دو اسم دوم اولی و اظهر باشد یا رب یعنی ای
پرورنده کار این اسم در حدیث است که در نود و نه نام نیست یا مقسط
یعنی ای عدل کننده و راست بخشش هر که این اسم را مداومت کند حق تعالی
او را از شر شیاطین و وسوسه او نگاه دارد یا جامع یعنی ای جمع کننده
و فراهم آورنده خلق در روز قیامت در روز جزا جامع اضداد در یک
مزاج مثل حرارت و برودت و رطوبت و یبوست جامع صفات کمال و نعوت
جلال هر که از اقارب او متفرق باشد غسل کند و روی باسمان کند این اسم
را ده بار بخواند و در هر بار یک انگشت خود عقد کند و دست خود بر روی
بمالد باندک فرصتی در میان ایشان جمعیت افتد یا غنی یعنی ای بی نیاز
هر که ببلای مبتلا شود این اسم بر هر عضوی از اعضای خود خواند و دست
بر آنجا مالد از آن بلا دفع شود یا مغنی یعنی ای بی نیاز کننده هر که این اسم
را در روز جمعه هزار بار بخواند حق تعالی او را بی نیاز گرداند یا معطی یعنی
ای بخشنده و عطا دهنده این اسم در حدیث است که در نود و نه نام
نیست یا مانع یعنی ای بازدارنده چون میان مرد و زن نزاع واقع شود آن
وقت که بفراش خواهند شد این اسم را بیست بار بخواند حق تعالی آنها را
اهل گرداند یا ضار یعنی ای گزند رساننده هر که را جاه و مقام دست
دهد این اسم در عقب نماز جمعه صد بار بخواند در آن مقام ثبات یابد و



و برتبهٔ اهل قرب رسد یا نافع یعنی ای نفع دهنده و بسود رساننده
هرکه در کشتی این اسم را مداومت نماید هیچ آفت بوی نرسد و اگر در کشتی
ده کس صد هزار بار بخوانند از غرق شدن و تلف شدن ایمن گردند
یا نور یعنی ای روشن کننده هرکه سورهٔ النور را هفتاد شب جمعه هر شب
هفت بار بخواند و بعد از آن هزار بار این اسم را بخواند نور در دل
او ظاهر کند یا هادی یعنی ای راه نماینده هرکه دست بر دارد و در دعا
با مشایخ کند این اسم را بسیار گوید دو دست را بر روی و چشم خود
بمالد مرتبهٔ اهل معرفت یابد یا بدیع یعنی ای نو پدید آورنده و کننده
بی مثل و مانند هرکه را غمی یا مهمی پیش آید این اسم را هفتاد بار بخواند
و در روایتی هزار بار بخواند حق تعالی مهم او را کفایت کند یا باقی
یعنی ای پاینده همیشه یا وارث یعنی ای میراث گیرنده یعنی مالک
دایم و لایزال هرکه هر روز در وقت طلوع آفتاب این اسم را
صد بار بخواند بدن او از آفت محفوظ ماند در حیات و ممات
یا رشید یعنی ای راه نماینده و راه نماینده و تقدیر کننده هرکه تدبیر
کار خود نداند این اسم را در میان شام و خفتن هزار بار بخواند
آنچه صواب بود بر وی ظاهر گردد یا صبور یعنی ای برد و صبر کننده و صبر
دهنده هرکه را رنجی رسد یا مصیبتی واقع شود این اسم را سی و سه بار
بخواند باطن او آرام گیرد از تردد و اضطراب خلاص یابد ان شاء
الله تعالی تمام شد نود و نه نام حضرت ذو الجلال والاکرام حضرت سید

انام

انام صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث و کلام منتظم و عده کرده و حصول دار السلام
و ثمرهٔ خلود در مقام نعمت و انعام ایراد و تعداد فرموده با معانی و
خواص آن که علماء اعلام و اولیاء ارباب کشف و الهام طریق بیان او سبیل اعلام
آن پیموده اند و انچه اسمی که بعد از بیست از انجمله است یا صادق یعنی ای
راست گوینده یا ستار یعنی ای پوشنده گناه عاصیان یا من تقدس
عن الاشباه ذاته یعنی ای کسی که مقدس و پاکیزه است ذات او از آنکه او را
شبیه و نظیر تواند بود و تنزه عن مشابهة الامثال صفاته یعنی منزه
و پاکست صفات او از آنکه او را مثل و مانند نیست و یا من دلت علی وجوده
آیاته ای کسی که آیات و علامات قدرت او دلیل ظاهر و برهان باهر بیگانگی
حضرت او و شهدت بربوبیته مصنوعاته یعنی بر بدایع و صنایع قدرت او گواه
صادق و شاهد عادل است به پروردگاری او و ربوبیت او و احد لا من
قلة و موجود لا من علة و واحد و یگانه است که هستی او نه بسبب
و نه بعلت یا من هو بالبر معروف و بالاحسان موصوف یعنی ای کسی که
بانیکوی و احسان شناخته و صفت کرده شده معروف بالغایة و موصوف
بلا نهایة یعنی معروف است به نیکی غایت و موصوف به نیکی بی نهایت یا
اول قدیم بلا ابتدا یعنی اولیت ازلی و موصوف بصفت قدم که او را نیست
اول و ابتدا نیست و آخر کریم بلا انتها و آخریت ابدی و موصوف
بصفت کرم که او را اولی و آخری و انتهائی نیست و غفر الذنوب العظیمة
گرانا و حلیما یعنی حضرت او می پوشد و می آمرزد گناه کاران از روی کرم



دیرد یا بارها من لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر یعنی ای کسیکه هیچ چیز
مانند او نیست و صفت او نیکو شنواست و نیکو بیناست حسبنا الله و نعم
الوکیل یعنی بسنده است مارا حضرت خداوند و نیکو یاری است نعم المولی و نعم
النصیر یعنی نیکو خدای است و نیکو یاری دهنده است یا دائما بلا فناء و یا قائما
بلا زوال یعنی ای همیشه که عدم و فنا بر دامن وجود بقای او نگردد و قیام
کننده که گرد زوال بر دامن خداوندی او نه نشیند و یا مدبرا بلا وزیر
یعنی ای امور تدبیر خلایق خود بر خود کننده سهل علینا و علی اولیائنا
کل عسیر یعنی ای پروردگار آسان کردان بر ما و بر دوستان ما جمیع
دشوار را لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک یعنی نمیتوان
شمردن ثنا و آفرین بحضرت تو چنانچه سزای خداوندی حضرت تو باشد
هم خود تو بر خود ثنا خوانی گفت چنانچه باید و لایق باشد این کلیم
طرفیست از کلام حضرت نبوی و حرفیست از حدیث حضرت رسول صلی
الله علیه وسلم و هر وقتی که راه مناجات حضرت قاضی الحاجات سپرد و تحفه
و نیاز بحضرت بی نیاز می برد جائیکه افضل موجودات بعجز و اعتراف
بوده دیگر را چه جای دعوی و طریق لاف و سبیل گذاف باشد بیت
آنکه او شد خدا بیان صریح * گفت لا احصی از زبان فصیح * از زبان لال ما کجا
آن بیاید که در ثنا آید * گر ز حمد خدا بکام رسید * خود زبان را که آن مقام رسید *
دیگر با شعر سزای مدحت او * نبود جز ثنای حضرت او * هم بخود بر خود آنست
ثنا گوینده این سخن کم محرم خدا آید * ای اسیر زبان درکش قلم محو در میان درکش

عزّ

عزّ جارك یعنی عزیز و غالب است همسایه تو یعنی محرم قرب و مقیم حرم انس
وصال تو جلّ ثناؤك و بزرگ است ثنا و ستایش حضرت تو و تقدس
اسماؤك یعنی پاکست نامهای بزرگ حضرت تو و اعظم شأنك و بزرگ است
کار حضرت تو و لا اله غیرك و نیست هیچ معبودی و خدای بغیر حضرت تو
یفعل الله ما یشاء بقدرته یعنی میکند حضرت خداوند هر چه میخواهد
بکمال قدرت خود و یحکم ما یرید بعزته و حکم میفرماید بهر چه مراد اوست
بقوت عزت خود الا الی الله تصیر الامور یعنی آگاه باشید و بدانید که
بسوی حضرت خداوند میگردد کارها کل شیء هالك الا وجهه یعنی هر چیز که
هست هلاک شونده است و فنا شونده است مگر ذات یکتای بی همتای او و
بدانکه قبل از این مذکور شد که هر موجود غیر از حضرت معبود نابود خواهد
شد مگر هفت چیز له الحکم و الیه ترجعون یعنی بعد از موت مر او راست حکم
و فرمان بحضرت اوست رجوع و بازگشت ممکنات فسیکفیکهم الله یعنی
زود باشد که کفایت کند و دفع کند حضرت خداوند از قبل تو شر ایشان
را یعنی کافران دشمنان را و هو السمیع العلیم یعنی حضرت او شنوا و دانا
است این آیتی است از آیتهای قرآن باشارت و این خطاب است بحضرت
سید عالمیان صلی الله علیه وسلم و به تبعیت او هر کسیکه قابل خطاب شد
در بیان مرده و خبر است حسبنا الله و کفی یعنی بسنده است مارا حضرت
خداوند و کفایت است سمع الله لمن دعا یعنی قبول اجابت میکند و میشنود
هر کسیکه خداوند را خوانده است لیس وراء الله المنتهی یعنی نیست و رای

حضرت خداوند منتهای مراد وهیبت عباد من اعتصم بالله نجی یعنی
کسیکه چنگ زده در او پناه طلب کرد بحضرت خداوند از همه آفتها خلاص و نجات
یافت سبحان من لم یزل ذکره بارحیا ولا یزال ذکره یعنی پاکست آنکسیکه
همیشه باشد و بود و هست کار رحمت نماینده و زوال او را بدو راه نباشد و کرم
و نیکوکار است لا اله الا الله الحلیم الکریم یعنی نیست خدای مگر حضرت خداوند
که در گذرانندهٔ و بردبار و باکرم است سبحان الله وتبارک الله
رب السموات السبع ورب العرش العظیم یعنی پاکست حضرت خداوند و بزرگ
است که پروردگار هفت آسمان و عرش عظیم است لا اله الا الله وحده
لا شریک له الها واحدا احدا صمدا فردا وترا حیا قیوما دائما ابدا
یعنی نیست خدای مگر حضرت خداوند که یگانه است و انباز و شریکی
مر او را نیست پروردگار تنهاست و یکتا و طاق است و زنده و پاینده
و دوام و همیشه است لم یتخذ صاحبة ولا ولدا یعنی نباشد مر او را زن و
فرزندی ولم یکن له شریک فی الملک یعنی نبوده مر او را شریکی در ملک
و پادشاهی او ولم یکن له ولی من الذل یعنی نیست مر او را مذلت و خواری
و نیست او را احتیاج و نیاز و ناصری و بعضی اهل تفسیر چنین گفته اند که
حضرت او را ولی و ناصر نیست بآنچه هانند الخلق را که او خوار و دلیل
ساختند چون یهود و چون نصاری که ناچار اند قبول جزیه اهل اسلام مند
و مانند آن وکبره تکبیرا یعنی او بزرگ است و حضرت او است بزرگ
داشتنی الله اکبر یعنی حضرت خداوند بزرگتر است از آنکه خود بزرگ

داشتن

داشتنی او در هیچ بنده کان نگنجد حسبنا الله لدیننا یعنی بسنده
ما را حضرت خداوند از برای حفظ و نگهداری دین حسبنا الله لدنیانا
یعنی بسنده است حضرت خداوند از برای امور دنیای ما از کفایت مهمی
مومنان و اسباب معیشت و زیادت شدن نعمت و صحت و فراغت و مانند آن
حسبنا الله لما اهمنا یعنی بسنده است حضرت خداوند از برای دفع
چیزی که ما را غمگین سازد حسبنا الله لمن بغی علینا یعنی بسنده است
ما را حضرت خداوند از هر کسیکه بر ما ستم کند حسبنا الله لمن حسدنا
یعنی بسنده است ما را حضرت خداوند از برای کسیکه بر ما حسد برد
حسبنا الله لمن کادنا بسوء یعنی بسنده است ما را حضرت خداوند از
دفع کسیکه مکر کند بر ما ببدی و حسبنا الله عند الموت یعنی بسنده
است ما را حضرت خداوند در وقت مردن که مرگ بر ما آسان کند و ایمان
ما را در آن دم از غارت شیطان در حفظ و امان بفضل خود دارد
حسبنا الله عند القبر یعنی بسنده است ما را حضرت خداوند نزدیکی
گور که جواب منکر و نکیر ما را تلقین نماید و از تاریکی گور خلاص فرماید
حسبنا الله عند المسائل یعنی بسنده است ما را حضرت خداوند در وقت
سوالهای گور و در موقف عرصات قیامت که ما را از فرو ماندگی در
شرم نگاه دارد که از سوال ملولیم و از جواب خجلیم حسبنا الله عند
الصراط یعنی بسنده است حضرت خداوند نزدیک پل صراط بفضل و کرم و
عنایت خود ما را دستگیر باید که پای ما نلغزد حسبنا الله عند

الْحِسَابِ یعنی بسنده است ما را حضرت خداوند نزدیک حسابگاه روز قیامت
که بمقتضای عدل در بدیهای ما ننگرد بلکه بموجب فضل و کرم
ببخشاید و عفو نماید بنظر فضل کند با ما مسکینیم در عمل کمی در
طمع بربستیم ❁ حَسْبُنَا اللهُ عِنْدَ الْمِيزَانِ یعنی بسنده است ما را حضرت
خداوند ترازوگاه پله نیکی گران تر آید و پله بدی ما را سبک سازد
بفضل و کرم خود در روز قیامت حَسْبُنَا اللهُ عِنْدَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ یعنی
بسنده است ما را حضرت خداوند نزدیک جنت و دوزخ که ما را بفضل
و رحمت خود بدرجات جنان رساند و از درکات نیران نگاه دارد حَسْبُنَا
اللهُ عِنْدَ اللِّقَاءِ یعنی بسنده است ما را حضرت خداوند نزدیک دیدن دیدار
که در آن روز کار بر ما بصفت لطف جمال نماید و بصفت قهر و جلالت
بر ما تجلی ننماید [illegible] در [illegible] گفته که اللقاء دیدن و رسیدن تا
و باید دانست که اتفاق است میان علما اهل سنت و جماعت و میان
مشایخ طریقت رضی الله تعالی عنهم بر این معنی که هر که از دنیا ایمان برد
نهایت کار او بهشت یعنی در بهشت خواهد در آمدن یا پیش از عذاب
بمحض فضل حضرت حق تعالی یا از بعد از عذاب بآن مقدار که خواهد بمقتضای
عدل و نیز بر این معنی که بدی بهشت در آید و بدیدار حضرت حق سبحانه مشرف
خواهند شد خواه در دنیا بمرتبه مشاهده رسیده باشد یا نی و کفار
در آن روز هر دو کار خود محجوب خواهند بودن و در آوردن کفار در
دوزخ از برای بصیرت و در آوردن مؤمنان از برای بظهر مؤمنان است

حسبی

حَسْبِيَ اللهُ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ یعنی بسنده است ما را حضرت خداوندی که
نیست هیچ معبودی و موجودی مگر حضرت او عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ
و بر حضرت او توکل کرده‌ام و بسوی حضرت او باز گشته‌ام بتوبه و انابت
لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ سُبْحَانَ اللهِ مَا أَعْظَمَ اللهَ یعنی نیست معبودی و موجودی
مگر حضرت خداوند و چه عظیم است حضرت خداوند لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ سُبْحَانَ
اللهِ مَا أَحْلَمَ اللهَ یعنی نیست معبودی مگر حضرت خداوند و چه حلیم است
حضرت خداوند لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ سُبْحَانَ اللهِ مَا أَكْرَمَ اللهَ یعنی نیست
هیچ خدای مگر حضرت خداوند و چه کریم است حضرت خداوند بدانکه
کلمه لا اله الا الله و سبحان الله آگاه در مقام تعجب مذکور میکرده
اما کلمه اعظم الله و مانند آن مخصوص است بمعنی تعجب لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ
وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ یعنی نیست هیچ خدای مگر حضرت او خداوند که
تنها است و شریکی نیست مر او را مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ حَقًّا حضرت محمد
فرستاده حضرت اوست بطریق حق و راستی و یقین اَللّٰهُمَّ صَلِّ
عَلَى مُحَمَّدٍ كُلَّمَا ذَكَرَهُ الذَّاكِرُونَ یعنی ای بار خدایا درود فرست
بحضرت محمد هرگاه که یاد کنند یاد کنندگان وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كُلَّمَا
غَفَلَ عَنْ ذِكْرِهِ الْغَافِلُونَ یعنی ای بار خدایا درود بر حضرت
محمد صلی الله علیه و سلم هرگاه که غافل شوند از یاد کردن او غافل
شوندگان یعنی همیشه کی را هیچ وقت نخواهند از آنکه او را یاد کنند
یا غافل شوند رَضِينَا بِاللهِ تَعَالَى رَبًّا یعنی راضی شدیم ما به حضرت خداوند

که پروردگار ماست وَبِالْاِسْلَامِ دِيْنًا و راضی شدیم ما با سلام که
دین ماست وَبِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه وسلم نَبِيًّا وَرَسُوْلًا و راضی
شدیم ما بحضرت محمد صلی الله علیه وسلم که پیغمبر و فرستاده حضرت
خداوند و حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم از حضرت الهی بلا حصر و
ثنای فرموده اند که راضی شد بحضرت خداوند و راضی شد بدین اسلام
و راضی شد به سروری حضرت محمد بهشت برین برای اوست و بهشت جاوید
جای اوست و نیز فرموده اند که هر که ذوق ایمان چشید و مژده عمر
ملت مسلمانی داشت و راضی شد به پروردگاری حضرت خداوند و بدین
اسلام و به پیغمبری حضرت محمد صلی الله علیه وسلم کار او تمام شد تحقیقا
گفته اند که علامت راضی شدن بحضرت خداوند آنست که راضی باشند
بقضا و قدر او و دلیل راضی بودن بدین اسلام آنکه بر واجبات و لوازم
دین مواظبت نماید و نشان راضی شدن برسالت حضرت محمد صلی الله
علیه وسلم آنست که اتباع شرایع دین و پیروی سنت او کند وَبِالْقُرْآنِ
اِمَامًا وَبِالْكَعْبَةِ قِبْلَةً وَبِالصَّلٰوةِ فَرِيْضَةً وَبِالْمُؤْمِنِيْنَ اِخْوَانًا و راضی
شدیم باینکه قرآن امام باشد و کعبه قبله باشد و نماز فریضه
باشد و مؤمنان برادران باشند وَبِالصِّدِّيْقِ وَالْفَارُوْقِ
وَذِي النُّوْرَيْنِ وَالْمُرْتَضٰى اَئِمَّةً یعنی راضی شدیم بابوبکر صدیق و عمر
فاروق و بعثمان ذی النورین و بعلی مرتضی رضی الله تعالی عنهم
از پیروی امامی ایشان رِضْوَانُ اللّٰهِ تعالی عَلَيْهِمْ اجمعین یعنی رضای حق

سبحانه

سبحانه و تعالی بر ایشان باد همه و امیر المؤمنین ابوبکر را صدیق از آن گویند
که بغایت راست گوی بود کذا فی تاج و در صحاح صدیق را دو معنی گفته است
یکی آنست دایم التصدیق بود دیگر آنکه راست سازند قول خود را
بعمل و اطلاق اسم اول بر صدیق کرده اند از آن جهت ست او بغایت
راست گوی بوده تا که آورده اند که حضرت علی کرم الله وجهه حدیث
رسول الله صلی الله علیه وسلم را از هیچکس بی سوگند قبول نمیکردند
مگر از حضرت امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه حتی مرحبا
بِالصَّبَاحِ الْجَدِيْدِ وَبِالْيَوْمِ السَّعِيْدِ یعنی گشاده کی باد بصباح نو
و بروز نیک و با سعادت وَبِالْمَلَكَيْنِ الْكَاتِبَيْنِ الْكِرَامَيْنِ الشَّاهِدَيْنِ
الْعَادِلَيْنِ و مرحبا به فرشته دست راست و دست چپ که نویسند
گان نیکی و بدی اند مردمان را و گواه راست و عادل اند بر افعال و کردار
بنی آدم بدانکه لفظ مرحبا بفارسی لفظ خوش آمد و ماننده آن معهود
ست حَيَّاكُمُ اللّٰهُ تعالی فِي غُرَّةِ يَوْمِنَا تحیت گوید شما را حضرت خداوند
ای فرشته دست راست و دست چپ در اول نامهٔ روز ما هذا كتبا
فِي اَوَّلِ صَحِيْفَتِنَا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ یعنی بنویسند همین اوصاف
را و کلام شریف را در اول نامهٔ ما یعنی ابتدای کار بنام حضرت خداوند
بخشاینده و مهربان در خبر است از حضرت رسول الله صلی الله علیه و
سلم که هر که کارهای خیر و با شرف و قدر را ابتدا به بسم الله
الرحمن الرحیم نکند آن کار ابتر و ضایع باشد یعنی ناقص و بی برکت

باشد موافق این حدیث که کل امرٍ ذی بالٍ لم یُبدأ ببسم الله تعالی فهو
ابتر یعنی هر امر شریف را که ابتدا کرده نشود به نام حضرت الله تعالی
آن امر شریف ویرانست مر هر نامه که در اول او نام تو نیست
آن ابتر و ناقص و معطل باشد حضوری یعنی نویسند در اول نامه اعمال ما
بسم الله الرحمن الرحیم و اشهدوا بانا نشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له یعنی گواه باشید باینکه گواهی میدهیم ما که
نیست هیچ معبودی مگر حضرت خداوند که یگانه است و شریک ندارد
و نشهد ان محمداً عبده و رسوله و گواهی میدهیم ما باینکه حضرت
محمد صلی الله علیه و سلم بنده حضرت خداوند و فرستاده اوست ارسله
بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون یعنی
فرستاده است حضرت خداوند محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را
بخلقان براستی و هدایت و دین راست و حق تا ظاهر و غالب گرداند
دین خود را بر همه دینها که دیگر باطل است اگرچند که مکروه دارند و نا
خوش آید مشرکان را علی هذه الشهادة نحیا و علیها نموت و علیها
نُبعث ان شاء الله یعنی بر همه گواهی زنده باشیم و بر همه بمیریم و بر همه
برانگیخته گردیم بحشر اگر خواسته باشد حضرت خداوند پس بگوید اعوذ
بکلمات الله التامات کلها من شر ما خلق یعنی پناه میجویم بکلمهای
حضرت خداوند از بدی چیزهای که آفریده است او را حضرت خداوند
در خبرست که حضرت سید اولاد آدم صلی الله علیه و سلم فرموده که هر که

در منزل

در منزلی فرود آید و بگوید اعوذ بکلمات الله التامات کلها من شر ما خلق
از هیچ چیزی بوی زیان نرسد تا در آن منزل باشد و نیز در خبرست
که مردی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را گفت چه رنجی دیدم
از گژدمی که مرا شب نیش زد آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که
بدانکه اگر تو در آن وقت میگفتی این کلمه را اعوذ بکلمات الله التامات
کلها من شر ما خلق ترا زیان نتوانستی رسانیدن بسم الله خیر
الاسماء یعنی پناه میجویم بنام حضرت خداوند که بهترین نامهاست
بسم الله رب الارض و رب السماء یعنی پناه میجویم بنام حضرت
خداوند که پروردگار زمین و آسمانست بسم الله الذی لا
یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع
العلیم یعنی پناه میجویم بنام حضرت خداوند که ضرر نمی تواند
رسانید با وجود نام او چیزی در زمین و نه در آسمان و
حضرت پروردگار بنیک شنوا و داناست در خبرست که هر که هر
روز این کلمات را بگوید هیچ چیزی باوی ضرر نتواند رسانیدن
الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا و الیه البعث و النشور
یعنی سپاس و ستایش مر حضرت خداوند را که زنده کرده است
ما را از بعد میرانیدن و بسوی حضرت اوست زنده گردانیدن
و جمع کردن در دنیا از مرگ خواب بدانکه احیا و اماته در باب خواب

بسبب شباهت مرگ ست از انروی آنچه وجود مطلوب و مقصود ست در هر
دو حال مغلوب و مفقود ست ولهذا اما آنکه گوهر حقیقت نسفته اند
خواب را برادر مرگ گفته اند که النوم اخ الموت نظم خواب چون مرگ را
بود برادر بیت نکته النوم اخ الموت چیست چهره ابن اخ بشفق آلوده
باز جو و بشناس اخ چه مناسب فتاد والحق چنانچه مبانی لفظ نوم و موت
بیک حرف بلکه بیک نقطه تفاوت و اختلاف ست میان معنی ایشان نیز بیک
نزدیک تفاوت ست و اشباه نیست عاقلان باشد که چنانچه حیات ترا
از ممات دوست تر میدارد نیز بیداری را بر خواب اختیار کند و نقد
عمر خود را بدزد خواب نسپارد بیت خواب مرگ حیات بیداریست صلح ترک
از هم حیات بیزاریست بیکر بیزه رز زخم نشتر مرگ چه کنی روی در [illegible] برای ترک
خواب در دست زنده کان کاه خود نقد خود را [illegible] در دار نگاه [illegible] بر که دم
تا بسپردن بدزد کالاب در خواب بودم مرا خردمندی گفت کز خواب کسی گل
شادی نشکفت برخیز نماز کن که شبهای دراز ابدر لحد تنگ همی باید خفت
اصبحنا واصبح الملك لله یعنی صباح کردیم ما و صباح کرد ملک دنیا
مر حضرت خداوند را والعظمة والكبرياء والجبروت والسلطان و
البرهان لله یعنی بزرگی و بزرگواری کردن کشی کردن و پادشاهی و غلبه و
مر حضرت خداوند راست والآلاء والنعماء لله و نعمتهای ظاهری و باطنی مر حضرت
خداوند راست والليل والنهار لله یعنی شب و روز مر حضرت خداوند راست

وما

وما سكن فيهما لله الواحد القهار یعنی هر چیز و هر کسی که کاین ست در
شب و روز مر حضرت خداوند یگانه و غلبه کننده راست اصبحنا على فطرة
الاسلام وكلمة الاخلاص یعنی بامداد کردیم بر خلقت اسلام و قبول کردیم
ملت مسلمانی را یعنی گفتن کلمه طیبه که لا اله الا الله محمد رسول الله و تصدیق
آن بر معنی وعلى دين نبينا محمد صلى الله عليه وسلم یعنی بامداد کردیم بر
دین حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که پیغمبر ما اند و درود و فرستنده
حضرت خداوند و سلام وعلى ملة ابينا ابراهيم حنيفا مسلما وما
كان من المشركين یعنی بر ملت ابراهیم خلیل الرحمن که پاک دین و
مسلمان نیست صلوات الله وملائكته وانبيائه ورسله وحملة
عرشه وجميع خلقه على سيدنا محمد یعنی درودهای حضرت خداوند و
فرشتگان وی و پیغامبران وی و رسولان وی و دارنده کان عرش وی و
جمله آفریده کان وی بر مهتر و بهتر ما که حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم اند بدانکه هر کسی که حضرت خداوند عز اسمه بخلق بدعوت
فرستاد او را نبی گویند و اگر با او کتاب نازل شده باشد او را رسول
گویند و حاملان عرش که از میان ملائکه مخصوص شده اند از جهت
شرف ست وآله واصحابه عليه وعليهم السلام ورحمة الله وبركاته
و درود فرستنده بر اهل بیت و بر فرزندان محمد مصطفی صلی الله علیه و
سلم و بر ایشان باد سلامتی و رحمت حضرت خداوند و برکتهای او والصلوة

والسلام علیک یا رسول الله یعنی درود بر تو باد ای فرستاده حضرت
خداوند الصلوة والسلام علیک یا حبیب الله یعنی درود وسلام بر تو باد
ای محبوب حضرت خداوند الصلوة والسلام علیک یا خلیل الله یعنی درود
وسلام بر تو باد ای دوست حضرت خداوند الصلوة والسلام علیک یا نبی
الله درود وسلام بر تو باد ای پیغامبر خدا تعالی الصلوة والسلام
علیک یا صفی الله یعنی درود وسلام بر تو باد ای برگزیده حضرت خداوند
الصلوة والسلام علیک یا خیر خلق الله یعنی درود بر تو باد ای بهترین
آفریده گان حضرت خداوند الصلوة والسلام علیک یا من اختاره
الله یعنی درود بر تو باد وسلام ای کسیکه برگزید واختیار کرد ترا
حضرت خداوند تعالی الصلوة والسلام علیک یا من ارسله الله
یعنی درود وسلام بر تو باد ای کسیکه بخلق فرستاده است ترا حضرت
خداوند تعالی الصلوة والسلام علیک یا من شرفه الله یعنی درود
وسلام بر تو باد ای کسیکه صاحب شرافت گردانیده است ترا حضرت
خداوند تعالی الصلوة والسلام علیک یا من زینه الله یعنی درود
وسلام بر تو باد ای کسیکه مزین گردانیده است ترا حضرت خداوند
تعالی الصلوة والسلام علیک یا من کرمه الله یعنی درود وسلام
بر تو باد ای کسیکه مکرم ساخته ترا حضرت خداوند تعالی بانواع
لا یعد واجناس انعامات الصلوة والسلام علیک یا من عظمه

الله

الله یعنی درود وسلام بر تو باد ای کسیکه بزرگوار وبا مقدار گردانیده
است شان ترا حضرت خداوند تعالی از میان بنده گان خود الصلوة و
السلام علیک یا سید المرسلین یعنی درود وسلام بر تو باد ای مهتر
و بهتر فرستادهای حضرت خداوند تعالی الصلوة والسلام علیک
یا امام المتقین یعنی درود وسلام بر تو باد ای پیشوای پرهیزکاران حضرت
خداوند تعالی الصلوة والسلام علیک یا خاتم النبیین یعنی درود و
سلام بر تو باد ای ختم وخاتم پیغامبران حضرت خداوند تعالی الصلوة والسلام
علیک یا شفیع المذنبین یعنی درود وسلام بر تو باد ای شفاعت خواه
گناه کاران خداوند تعالی الصلوة والسلام علیک یا رسول رب العالمین
یعنی درود وسلام بر تو باد ای رسول حضرت پروردگار عالمیان در وقت
خواندن توجه بروحانیت آنحضرت چنان باید کرد که گویا در حضور
آنحضرت حاضر بوده باشد صلوات الله وملائکته وانبیائه ورسله
وحملة عرشه وجمیع خلقه علی سیدنا محمد وآله واصحابه علیه و
علیهم السلام ورحمة الله وبرکاته یعنی درود حضرت خداوند و
فرشتگان وی وپیغامبران وی ورسولان وی وحاملان عرش وی وجمیع
خلق وی بر مهتر عالم که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم اند وبر آل
واصحاب او وبحضرت محمد وآل واصحاب او وسلام ورحمت حضرت خداوند وبرکات
وی اللهم صل علی سیدنا محمد فی الاولین یعنی ای بار خدایا درود

فرست بر بهتر و بهترها که حضرت محمد اند در میان اولیایان و انبیایان و
هم پیشین وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ فِي الآخِرِينَ یعنی ای بار خدایا درود فرست بر بهتر و
بهترها که حضرت محمد اند در میان اولیایان آخرین امت وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ فِي
الْمَلَإِ الأَعْلَى إِلَى يَوْمِ الدِّينِ و درود فرست بر بهتر و بهترها که حضرت
محمد اند در میان گروه ملأ الاعلی یعنی فرشتگان تا روز جزا وَصَلِّ عَلَى
مُحَمَّدٍ فِي كُلِّ وَقْتٍ وَحِينٍ یعنی درود فرست بر بهتر و بهترها که حضرت محمد اند
در هر وقت و در هر هنگام حضرت سید کاینات صلی الله علیه و سلم فرموده
اند که آنکسیکه صلوات فرستد بر من بدرستیکه صلوات فرستادن بر من
پاک میکرداند شما را از لوث معاصی و آثام و نیز فرموده اند که هر که یکبار
صلوات فرستد بر من حضرت خداوند ده بار صلوات فرستد و ده گناه از دیوان
اعمال او محو کند و نیز معلوم باشد که یکی از شرایط استجابت دعا صلوات
و بعضی از اصحاب فرموده اند که دعای بنده موقوفست میان رد و
قبول یعنی باجابت نرسد تا صلوات نفرستد بحضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و سلم و محققان گفته اند که هیچ عبادت فاضلتر از صلوات نیست
زیرا که حضرت خداوند جل ذکره فرموده است بنده کان را باسباب عبادات
اما بخودی خود بآن قیام نموده بغیر از این عمل که اول خود بر رسول
صلوات فرستاده و ثانیا جمیع ملائکه را فرمان داده و طریق توفیق
و فلاح و خیر و صلاح ایشان نموده فلله الحمد و المنة و علی رسوله

الصلوة

الصلوة والتحیة باید دانست صلوات از حضرت خداوند رحمت و
مغفرت و مرتبه اعلای درجات و از ملائکه استغفار و از مؤمنان
دعا و رحمت است وَصَلِّ عَلَى جَمِيعِ الأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ و درود فرست
ای بار خدایا بر همه پیغامبران و رسولان وَعَلَى الْمَلائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ
درود فرست بفرشتهای مقرب وَعَلَى عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ و درود
فرست بر بندگان صالح و پسندیده خود وَعَلَى أَهْلِ طَاعَتِكَ أَجْمَعِينَ
و هر کسانیکه طاعت تو میکنند و فرمان برداری تو می نمایند وَارْحَمْنَا
مَعَهُمْ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ یعنی رحمت نمای و بخشای بر ما بطفیل ایشان
نیز بفضل و رحمت خود ای مهربان تر از همه مهربانان وَصَلَّى اللهُ عَلَى
سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ الهی بحرمت
این اوراد شریف که در وی اسمای بزرگ تو مکتوبست و بحرمت آن
دعوات که درو بیانست خواننده کان را قبول اجابت فرمای و بحرمت
آن عزیزان و اولیاء خاص که این دعوات بر زبان ایشان بارها جاری کرده اند
بمصنف و قاری و ناظر و کاتب و سامع و عامل وی بفضل و کرم رحمت نمای
آمین و رب العالمین شد بتوفیق خدای لا ینام این کتابت روز شنبه شد تمام



مسئله از کتابه سئل یا بو ور عن علی رضی الله عنه ای عدد
له نصف وثلث وربع وخمس وسدس وسبع وثمن
وتسع وعشر کلها صحیح قال علی رضی الله عنه حین
وضع رجله فی رکابه اضرب ایام اسبوعک فی ایام
سنتک فما حصل مقصودک ...

از بی بی خدیجه رضی الله عنه بی بی فاطمه زهرا ...
از بی بی عایشه هیچ فرزند نشد دوازده ساله ...
عقد کرده بود بی بی عایشه هژده ساله ... رسول علیه ...
بدار الفنا بدار البقا رحلت نمود از وی هیچ فرزند
نماند از رسول علیه السلام دوازده هزار حدیث روایت
کرده اند از خدیجه کبری ... فرزند بوجود آمده بود
دو دختر ... گفته ... فرزند ... غیر از فاطمه ...
فرزند نماند ...

آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفته اند که هر که این دعا را بنویسد ...
دعا است لا اله الا الله الموجود فی کل زمان لا اله الا الله المعبود فی
کل مکان لا اله الا الله امانا من زوال الایمان ومن ... الشیطان
اللهم یا قدیم الاحسان یا غفور یا غفار برحمتک یا ارحم الراحمین

در معارج النبوة و در اکثر تواریخ مذکور است ولادة با سعادة خیر الانام رسول
علیه السلام در سال چهل و دویم از حکومت نوشیروان بوده از زمان بعثت عیسی
علیه السلام تا زمان ولادة بروایت محمد اسحاق از ابن عباس رضی الله عنه ششصد
سال بوده از زمان اسکندر تا ولادت ششصد هشتاد سال بوده از زمان
ابراهیم علیه السلام تا هجرة سه هزار هفتصد سال بکمال رفته و از زمان نوح
علیه السلام چهار هزار چهارصد نود سال از زمان آدم علیه السلام شش
هزار هفتصد پنجاه سال بوده از زمان اصحاف فیل پنجاه سال گذشته
شب دوشنبه دوازدهم ربیع الاول بعد از طلوع صبح صادق پیش از
طلوع آفتاب در سرای که بجانب مشرق و شمال خانه مبارک کعبه
بوجود آمده صلوة علیه بعد از نه سال این ولادة ابوبکر صدیق رضی الله
متولد شد و پنج سالگی آنحضرة امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه متولد شد روز
جمعه سیزدهم ماه رجب در بیست سالگی آنحضرة امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
متولد شد در سال سی ام آنحضرة ولادة امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
متولد شد در سال سی پنجم عمارت فرش خانه کعبه معظمه کرده بودند
چنانکه قبل ازین بوضوء دایم الاوقات دعاء ادعیه و ذکر داشته
هیچ نماز فرض نشده بود در سال چهل ام حضرت جبرئیل علیه السلام
در کوه حرا الوقت چاشت در بیست چهارم رمضان روز جمعه بود
ظاهر شد و وحی آورده که سوره اقرء نازل شد بعد از دو سال
ولادة فاطمة زهرا بنت رسول علیه السلام بود در سال
سیوم اظهار دعوت عام نموده امیر المؤمنین عمر رضی الله

امیر المؤمنین حضرة عمر در میان کافران همراه بودند و ابوجهل علیه اللعنة
کلانتر کافران بودند همه دشمنی کرده غلبه رسول علیه السلام
کرده بودند بعد از چندین مدت حضرة عمر مسلمان شده اند بعد از آن
مسلمانان قوة یافتند در سال پنجم بعد از وحی بعض صحابه حبشه رفتند
در سال ششم بعد از وحی امیر حمزه اکثر قبایل عرب را مسلمان کرده اند
در سال نهم بعد از وحی وفات ابوطالب عم رسول پدر علی رضی الله عنه
در سال دهم بعد از وحی وفاة خدیجة کبرا رضی الله عنها
بعد از آن پیغمبر علیه السلام بطایف رفتند بعد از دو ماه
مراجعت نمودند در آن سال معراج روی نمود در شب دوشنبه
بیست هفتم رجب بقول اکثر قول علما و محققین است در آن شب پنج
وقت نماز فرض شد بعد از معراج از مکه بمدینه هجرة کردند
در سال دویم هجرة صوم رمضان فرض شد و قبله بر کعبه مقرر شد
در سال سیوم بعد از هجرة شب جمعه پانزدهم رمضان بود ولادة
امیر المؤمنین حسن رضی الله عنه بوجود آمد در همین سال
حرب کوه احد واقع شد دندان مبارک آنحضرة شکست
حضرة امیر حمزه شربت شهادة چشیده اند در سال چهارم هجرة
آیت تحریم خمر واقع شد روز سه شنبه و در همین سال روز
پنجشنبه دویم شعبان بود امام حسین بوجود آمد رضی الله عنه

در سال پنجم هجرة نکاح زینب بود در سال ششم هجرة براءت عائشه صدیقه رضی الله
آیت نازل شد از جهت ملاعنت کافران در سال هفتم فتح خیبر بود در رمضان
سال هشتم مکه فتح شده بود در سال نهم در فرض گشتن حج آیت نازل
شده بود سال دهم فرض شدن زکوة نازل شد در سال یازدهم وفات
آنحضرت خلافت امیر المؤمنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در آن سال
سن رسول اکرم شصت سه سال بود یعنی هجرة از مکه بمدینه
کوچ کرده آمده کی وقت را میگویند بعد از چهل سال الفرقان آیت
به آیت سوره بسوره نازل شده کی تا بیست سال بعد از پنجاه سال سن
حیوة اشرف رسیده بود و بمعراج بردند بعد از معراج از مکه بمدینه
آمده اند در خلافت ابوبکر فتح یمن شد بعضی از بلاد شام بعد از دو سال
سه ماه بهشت خرامید بعد از آن فاروق اعظم حضرت عمر بخلافت نشست
ده سال شش ماه خلیفه بود باکثر شام و بلاد شام فتح شد و فتح
بصره و فتح بیت المقدس و فتح تمامی ملک عراق در خلافت
عمر رضی الله عنه واقع شد و یزدجرد بادشاه شام عراق بود
از دهشت عمر گریخته بخراسان آمد در سال هفدهم بعد از هجرة
بنای شهر کوفه در شهر محرم بود درین سال فاروق اعظم تاریخ هجرة
نمود در سال هژدهم در وقت خلافت عمر رضی الله عنه وقوع قحط
طاعون پیدا شد بیست و پنج هزار صحابه و تابعین و غیرهم با آن مرض هلاک شدند
سال نوزدهم وسعت کردن مسجد رسول علیه السلام

در سال بیستم فتح ولایت مصر بدست عمرو بن عاص بود و در سال بیست یکم دراهم
و دینار اسلام بنام خداوند سکه زدند و فتح نهاوند و بعضی ولایت عراق
درین سال بیست دوم فتح عراق و شیراز و خراسان دیگر یزدجرد از خراسان بجانب
ترکستان و اکثر تواریخ مذکوره است که در زمان خلافت فاروق اعظم رضی الله عنه
سی و شش هزار شهر و قریه مفتوح شد و چهار هزار کنشت معمور گشت و بجای
آنها جامع التعیین یافت و نهار منصه شد حسب [illegible] جمعه مرتب شد در اطراف عالم الحمد لله
علی ذالک و در سال بیست سیوم روز چهارشنبه بیست هفتم ذی الحجه شب پنجشنبه حضرت
فاروق اعظم رضی الله عنه به بهشت برین خرامید در سال بیست چهارم وفات حرم خواجه
عالم در سال بیست پنجم ولایت افریقیه و بربر و اندلس بود در سال بیست ششم فتح روم و در
سال بیست هفتم فتح ولایت مشرب بود در سال بیست هشتم جمع کردن قرآن بود برین
نهج که حالا در مصاحف نوشته باطراف عالم نوشته فرستادند و دیگر نسخها را برهم زدند
و در سال بیست نهم بود انگشتری حضرت صلعم از دست حضرت عثمان رضی الله عنه
در چاه اریس افتاد و نیافتند و در سال سی یکم فتح بلخ بود بر دست احنف ابن قیس اهل
و در سال سی دوم قتل یزدجرد شهریار و زوال دولت اکاسره و وفات عبدالرحمن ابن عوف
و عباس ابن عبد المطلب عم رسول بود و در سال سی سیوم فتح روم و در سال سی چهارم آغاز
فتنه بر آغا البدی عوانان بود بر عثمان رضی الله عنه در روز هژدهم ذی الحجه در سال
سی پنجم حضرت ذی النورین بروضه رضوان خرامید در سال سی ششم در ماه جمادی الآخر
حرب بود میان امیر المؤمنین علی و عایشه صدیقه رضی الله عنها و در آن جنگ سی و ده
هزار مسلمان کشته شدند از ذی الحجه تا سی سال صد روز جنگ صفین بود میان امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه و میانه معاویه بود جنگ اتفاق افتاد و زیاده از هفتاد هزار مسلمان کشته شدند
و در سال سی هشتم وفات میمونه حرم رسول الله صلعم بود و در سال سی نهم استیلای معاویه بر بعضی

ولایت بکر و حجاز و در یکشنبه بیست یکم رمضان و در سال چهل از هجرت حضرت امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه بخلد برین خرامید و در ربیع الاول در سال چهل یکم از هجرت
نزول حضرت امیر المؤمنین حسن رضی الله عنه بود از خلافت او شش ماه گذشت
و در شش سال خلافت خلفاء الراشدین رضی الله عنهم تمام شد و در سال چهل نهم وفات امیر المؤمنین
حسن رضی الله عنه بود و در چهارم صفر در مدینه و در بقیع مدفون شد در سال پنجاه هشتم
وفات عایشه صدیقه رضی الله عنها بمکر معاویه که روز هفدهم ماه محرم در سال شصت یکم
وفات امیر المؤمنین حسین در کربلا در سال شصت [illegible] که لشکر یزید لعنة الله علیه العباد
زبیر که حاکم مکه بود و جنگ کرد و سنگ منجنیق را شکستند و با آتش [illegible] خانه کعبه را بسوختند
و در سال هفتاد هشتم زر نقره در دیار عرب بعمارت [illegible] سکه کردند و نام مبارک
رسول صلعم بر دو کنارش نقش کردند زان در دیار عرب و غیر آن این رسم نبود و نام
خدای عز و جل را بر درم النقش نمیکردند و وفات حجاج ظالم بیست پنجم رمضان بود که
بیت المال امارت کرده بود و پنجاه [illegible] عمر داشت زیادت از صد هزار آدمی بحضور
خود کشته بخلاف آنکه در جنگها کشته بودند و در روز وفات او پنجاه هزار آدمی
محبوس بودند در سال هشتاد پنجم بود که عبد الحمید بن یحیی فارسی در زی عبد الملک مروان
بن [illegible] و دیگر صنایع را که در آن [illegible] وضع کرده بود در روز بیست پنجم شعبان
در سال صد سی هشت بود که ابو مسلم مروزی شهید شد هزار [illegible] کشته شدند در سال
صد [illegible] بود وفات امام اعظم و ولادت امام شافعی مطلبی در سال صد پنجاه [illegible] بود
بعد از وفات امام شافعی در شب آدینه هفتم رجب [illegible] سال دویست چهارم از هجرت بود
وفات ابو یوسف قاضی در سال صد هشتاد [illegible] بود و وفات امام محمد شیبانی [illegible] آنجناب هشتاد و نه سال
بود وفات امام مالک بود [illegible] در سال هشتاد و نه بود و در [illegible] وفات امام احمد حنبل [illegible]
سی چهار بود در بغداد و ولادت امام زین العابدین [illegible] روز دوشنبه نهم شعبان [illegible] در سال [illegible]

ششم

ششم از هجرت بود مدت عمر شریف چهل [illegible] سال چهار روز و در زمان خلافت او سی سال و ماه روز
وفات او شنبه هفتم ذی الحجه بود و ولادت محمد باقر روز آدینه ششم صفر مدت حیات آنجناب
پنجاه و [illegible] سال و ماه روز ایام خلافت بیست [illegible] سال [illegible] روز وفات آنجناب روز دوشنبه
یازدهم شهر رجب در سال یکصد [illegible] از هجرت بود وفات امام جعفر صادق روز دوشنبه
ربیع الاول مدت حیات آنجناب شصت [illegible] سال چهار ماه یازده روز خلافت سی یک سال [illegible]
روز آنجناب روز دوشنبه سیوم رجب صد چهل [illegible] بود از هجرت ولادت امام موسی
کاظم رضی روز یکشنبه نهم صفر صد بیست هشت بود از مکه بمدینه [illegible] مدت حیات
آنجناب پنجاه [illegible] سال ایام خلافت سی چهار سال و ماه [illegible] روز وفات آنجناب روز آدینه
[illegible] صفر بود یکصد هشتاد [illegible] سال بود هجرت ولادت موسی رضا روز پنجشنبه یازدهم
ذی القعده صد پنجاه یک از هجرت بود بمدینه مدت حیات آنجناب پنجاه یک سال دو ماه
بیست شش روز ایام خلافت بیست سال [illegible] روز وفات آنجناب هفتم شوال بود در سال
دویست سیوم از هجرت بولایت [illegible] از قریه های امام محمد ولادت تقی روز آدینه یازدهم
رمضان در صد نود از هجرت بود بمدینه مدت حیات آن جناب بیست چهار سال نه ماه
هفده روز ایام خلافت هفده سال هشت ماه بیست شش روز وفات آن جناب روز سه شنبه
سیوم رجب دویست چهارده بود از هجرت بمدینه مدت حیات آن جناب چهل سال
یازده ماه هفده روز ایام خلافت [illegible] سال وفات او روز دوشنبه رجب ولادت
امام حسن روز دوشنبه دهم ربیع الآخر دویست دوم از هجرت بود در مدینه مدت حیات
آن جناب بیست هشت سال دو ماه هشت روز ایام خلافت پنج سال [illegible] ماه پنج روز
وفات آنجناب روز آدینه هشتم ربیع الاول دویست شصت از هجرت بود امام محمد
مهدی شب پنجشنبه یازدهم شعبان دویست [illegible] بود از هجرت مدت حیات
آن جناب نه سال ایام خلافت چهار سال شش ماه در ماه رمضان بود که در غار [illegible] غایب شد خلفاء
[illegible] روز پنجم سیزدهم ربیع الاول صد سی دو بود از هجرت [illegible] بیست [illegible] کس [illegible] شدند مدت

[illegible]

ایشان بالغ اند بیست سال دو ماه و بیست و پنج روز و بنی امیه چهارده تن بودند مدت دولتشان
نود و یک سال و وفات عمر عبدالعزیز روز آدینه بیست و پنجم رجب صد و یک از هجرت بود ملوک بنی لیث
چهار تن بودند مدت دولتشان ... ملوک سامانیان نه کس اند مدت دولتشان صد و دو سال
و شش ماه و بیست روز بود و ملوک غزنویان چهارده تن اند مدت دولتشان صد و پنجاه و یک سال
سبکتگین خوانند ملوک بویه هفده کس بودند ابتدای دولتشان از ذی الحجه سنه احدی
و عشرین و ثلثمایه صد و بیست و هفت سال آخر شد و آل بویه از نسل بهرام گور است ملوک
سلجوقیه سلجوقیان شش کس اند مدت دولتشان بالغ اند ... سال ملوک خوارزم نه تن بوده اند
مدت دولتشان صد و هفتاد و هفت سال ملوک سلغریان یازده تن بوده اند مدت دولتشان
صد و بیست سال ملوک اسمعیل مصری چهار تن بوده اند مدت دولتشان دویست و شصت
سال بود ملوک مغول ایران هشت تن بوده اند مدت دولتشان صد و هفتاد و یک سال بود
ملوک قراختای در کرمان پادشاهی کردند نه تن بوده اند مدت دولتشان هشتاد سال بود
باب نوزدهم در صفت روی زمین و بعض بلاد تاج الدین منجم خوارزمی در ...
تا معمور معموره و خراب و دریا و کوه و صحرا و بیابانها و بلاد و حصار جمله بیست و پنج هزار هفت
هزار فرسنگ است از جمله یکهزار فرسنگ بحر و بیابان است که مسکن دیوان
و پریان و غولان و درندگان است و چهل و شش هزار فرسنگ دریاهاست آن مکان
خلق آن دریاست و پنجاه و هشت هزار آبادان است از جمله دوازده هزار فرسنگ هندوستان
است و پنج هزار فرسنگ زمین روم است و چهار هزار فرسنگ زمین چین و ماچین و ترکستان
و نهصد فرسنگ زمین مغرب است و هفت هزار فرسنگ حبش است و سه هزار فرسنگ ... ستان
است و یکهزار فرسنگ زمین بلغار است و چهار هزار فرسنگ زمین حبش و زنگبار است
یکهزار ... فرسنگ زمین یونان است و ده هزار فرسنگ کوه هاست و در روم مردم
آدمی خوارند و یکهزار فرسنگ دوالپایان اند و یکهزار فرسنگ گلیم گوشان اند
و ده و پنج هزار فرسنگ یاجوج ماجوج اند و یکهزار ... است و در دو هزار فرسنگ ...

و مالوج و یکهزار فرسنگ جزایر الاقصی است و سیصد فرسنگ جزیره واق واق است و یکهزار
فرسنگ سنگهای بزرگ است که موضع یاقوت احمر است و یاقوت اصفر است و هفت
هزار فرسنگ کوه قاف است در میان ولایتهاست دو هزار فرسنگ دیار اسلام است
بدانکه هر فرسنگ دوازده هزار گز است و هر گز بیست و چهار انگشت است و هر انگشت
مقدار شش جو و هر جوی مقدار موی اسب است در بیان فراسخ ما بین البلاد
والامصار معطوف خواهند شد چهل به بلخ از عدل اقلیم چهارم است مولد و مسکن راقم
این حروف است آغاز از دین شهر اقرب است اما بدانکه از بلخ تا هرات نود و چهار فرسنگ
و از هرات تا مشهد مقدس هشتصد فرسنگ است و از مشهد تا نشابور یازده فرسنگ
و از بلخ تا مرو یکصد و بیست فرسنگ است و از مرو تا هرات هشتاد فرسنگ است و از مرو
تا سرخس ... پنج فرسنگ است از سرخس تا نشابور چهل و یک فرسنگ است از نشابور
تا جاجرم چهل و دو فرسنگ است و از نشابور تا بسطام شصت و دو فرسنگ است از
بسطام تا سمنان نود و هشت فرسنگ است از بلخ تا بخارای شریف شصت و هشت
فرسنگ است از سمرقند تا تاشکند تا ترکستان ... فرسنگ است از سمرقند تا اورگنج
هفتاد و پنج فرسنگ است از سمرقند تا ختای شصت و پنج فرسنگ است از بلخ تا سمرقند
شصت فرسنگ است از بلخ تا بدخشان تا اندخود نهصد و دو فرسنگ از بلخ تا کابل تا قندهار
صد و بیست فرسنگ است از قندهار تا هرات صد فرسنگ است از غور تا لاهور صد
هشت فرسنگ است از بلخ تا قندوز ... فرسنگ است از ... لور تا تبریز هفت
فرسنگ است از بغداد تا بصره هشتاد فرسنگ است از بغداد تا اصفهان
صد و پنجاه و هفت فرسنگ است از بهبهان تا بصره هشتاد فرسنگ است از بهبهان تا کاشان
دویست ... فرسنگ است از اسکندریه تا مصر شصت فرسنگ است از اصفهان

طریق زندگانی ... [illegible]

هیچ ساعت کار آخرت ... [illegible]

... خواب ... [illegible]

انما یخشی الله من عباده العلماء

... مغفور ... [illegible]

در روایت ... [illegible]

و تا سمرقند هزار فرسخ است از استرآباد تا سمرقند دویست و هشتاد فرسخ است
از بغداد تا مرو سیصد و هفتاد فرسخ است از بغداد تا مصر بالضد هشتاد فرسخ است
از کوفه تا بغداد بیست و چهار فرسخ است از بغداد تا بصره نود فرسخ است از ...
تا دجله نه روز فرسخ است از اصفهان تا دجله هفتاد و شش فرسخ است از کاشان تا ...
بالضد هشت فرسخ است و از سلطانیه تا مکه معظمه براه بغداد ششصد و هشت فرسخ است
و از تبریز تا مکه سیصد و هشتاد فرسخ است از بغداد تا مکه براه نجف دویست و شصت فرسخ است
و از دهلی که دار الملک هندوستان است تا کعبه ششصد و پنجاه فرسخ است از چین و خطای تا کعبه
هزار فرسخ است و از ماوراء النهر تا کعبه ششصد فرسخ است از کابل تا کعبه بالضد [illegible]
هفتصد و نود و هشت از مدینه منوره تا کعبه صد و پنجاه فرسخ است از بغداد و حبشه
تا مکه هفتصد و پنجاه فرسخ است از مغرب تا مکه هزار فرسخ است از طائف تا مکه هشت
فرسخ است از عمان تا کعبه صد و چهل فرسخ است از سراندیب تا کعبه سیصد فرسخ است
بلکه ولایتها را ازین قیاس باید نمود والله اعلم بالصواب بدانکه درازی
خانه کعبه بطرف آسمان بیست و هفت گز است ... از رکن شامی تا رکن غربی بیست
دو گز است و از رکن غربی تا رکن یمنی بیست و چهار گز است از رکن یمنی تا حجر الاسود
تا مقام بیست و هفت گز است و دیوار خانه کعبه دو گز است پهنای او دو گز است
و در خانه کعبه بطرف آسمان شش گز است پهنای در کعبه چهار گز است
از لب چاه تا ته چاه نود گز است و لب چاه زمزم چهار اندر چهار است و از مکه تا منی
چهل میل است و از منی تا مزدلفه سه میل است از مکه تا بکوه عرفات ده میل است
سه فرسخ ثلث فرسخ است تمت هذه النسخة الشریفة علی ید الاثم الرحیم
در سال هجره ... محرم الحرام ۱۲۱۹ ... نویسنده مکتوب شد تمام تمام تمت تمت شد



